

بر لبه نقشه

تحلیلی مبتنی بر اصول اولیه از فروپاشی سیستمی جهانی و نظم
انسانی نوظهور

دکتر گارو ه. آرمن (Garó H. Armen, Ph.D.)

جلد اول

مطالب آغازین و بخش‌های اول و دوم

درباره نویسنده

نویسنده بیش از سه دهه را در نقطه تلاقی علم، سرمایه و پیامد گذرانده است. او یک شرکت زیست‌فناوری را از یک ایده پژوهشی به توسعه‌دهنده‌ای در مرحله بالینی برای ایمنی‌درمانی‌های سرطان بدل کرده است؛ درمان‌هایی که اکنون به بیماران مبتلا به سرطان‌هایی می‌رسند که زمانی درمان‌ناپذیر شمرده می‌شدند. او به یک شرکت سهامی عام بزرگ در آستانه ورشکستگی پا گذاشته و آن را از فروپاشی بازگردانده است. او بنیادی خیریه ساخته است که شرایط زندگی ده‌ها هزار کودک را در مناطق روستایی ارمنستان به‌گونه‌ای سنجش‌پذیر تغییر داده است. او مالک و گرداننده یک مزرعه فعال و متنوع است که غذای واقعی را در مقیاسی معنادار تولید می‌کند. رشته‌ای که در سراسر این تلاش‌ها جاری است همان رشته‌ای است که در سراسر این کتاب جاری است. ارزش واقعی، برآمده از کار واقعی و در خدمت نیاز واقعی انسان، آن‌گاه که سیستم‌های پیرامونش دوام نمی‌آورند، دوام می‌آورد.

در سال ۲۰۰۲ از او خواسته شد ریاست هیئت‌مدیره شرکت اِلان (Elan Corporation) را بر عهده بگیرد؛ شرکت داروسازی ایرلندی‌ای که سهامش در پی اتهام‌های تقلب حسابداری ۹۶ درصد سقوط کرده بود، اتهام‌هایی که مطبوعات بین‌المللی رفته‌رفته آن را «انرون اروپا» (Europe's Enron) می‌نامیدند. شرکت با نزدیک به ۲ میلیارد دلار بدهی در آستانه سررسید روبه‌رو بود که دیگر امکان بازپرداخت آن وجود نداشت، و نیز با توقف یک برنامه بالینی حیاتی، از دست رفتن اعتماد سرمایه‌گذاران، و چشم‌انداز ورشکستگی‌ای که هر امیدی به رساندن درمان‌هایش به بیماران را از میان می‌برد. در دو سال بعد، او یک برنامه بازسازی ساختاری یک‌میلیارد دلاری را رهبری کرد، دارایی‌های غیراصلی را واگذار کرد، تمرکز شرکت را بر توانمندی‌های اصلی‌اش در توسعه بالینی بازگرداند و وضعیت مالی آن را تثبیت کرد. تا سال ۲۰۰۴، ساندی تایمز لندن (The Sunday Times) آنچه را رخ داده بود یکی از داستان‌های بزرگ احیای شرکت‌ها توصیف کرد. احیای اِلان اکنون

به‌عنوان یک مطالعه موردی کسب‌وکار در مدرسه مدیریت کلاگ (Kellogg School) در حوزه مدیریت احیا تدریس می‌شود. درمان‌هایی که شرکت در حال توسعه آن‌ها بود به بیمارانی رسیدند که به آن‌ها نیاز داشتند.

شرکتی که او در سال ۱۹۹۴ بنیاد گذاشت و از آن زمان رهبری‌اش را بر عهده داشته است، در آغاز با نام آنتی‌جینیکس (Antigenics) و اکنون با نام شرکت اجنوس (Agenus)، بیش از سه دهه را به توسعه ایمنی‌درمانی‌هایی اختصاص داده است که سیستم ایمنی خود بیمار را در برابر سرطان فعال می‌کنند. این کار طولانی، پرهزینه و در بسیاری از مقاطع نامطمئن بوده است. در عین حال درمان‌هایی پدید آورده است که به بیماران مبتلا به سرطان‌هایی می‌رسند که درمان‌های متعارف در مقابله با آن‌ها ناکام مانده‌اند. درمان ترکیبی‌ای که با نام بوت/بال (BOT/BAL) شناخته می‌شود، در بیماران مبتلا به سرطان کولورکتال متاستاتیک نرخ پاسخ چشمگیری نشان داده است؛ بیماری‌ای که در طول تاریخ گزینه‌های درمانی محدود و پیش‌آگهی بی‌رحمانه‌ای داشته است. درمان پیشین، آنکوفاز (Oncophage)، یک واکسن شخصی‌سازی‌شده سرطان، نخستین درمان از این نوع در سراسر جهان بود که تأییدیه نهادهای نظارتی را دریافت کرد. ساختن چنین توانمندی‌ای در طول بیش از سی سال، از میان چرخه‌های متعدد بازار و نیازهای سرمایه‌ای خارق‌العاده زیست‌فناوری، مستلزم پایبندی به باور علمی در شرایطی بوده است که بیشتر شرکت‌ها آن‌قدر دوام نمی‌آوردند که به نتیجه برسند.

در سال ۲۰۰۳ او صندوق کودکان ارمنستان (Children of Armenia Fund, COAF) را بنیاد گذاشت. رسالت آن مشخص و بلندپروازانه بود. برگرفتن روستاهای ارمنستان، اجتماع‌هایی که فروپاشی پساشوروی ویرانشان کرده بود و زیرساخت بنیادین کودکی سالم را از دست داده بودند، و بازسازی آن‌ها از پایه. در دو دهه پس از آن، این صندوق بیش از ۱۰۰ میلیون دلار پروژه در بیش از ۱۰۰ روستا اجرا کرده است. مدرسه‌ها بازسازی شده‌اند. درمانگاه‌ها تأسیس و با کادر درمانی تجهیز شده‌اند. کودکان‌ها، مراکز اجتماعی، زیرساخت‌های کشاورزی و آزمایشگاه‌های خلاقیت ساخته شده‌اند. طرح اسمارت (SMART Initiative)، که در سال ۲۰۱۴ آغاز شد، شبکه‌ای از مراکز روستایی پیشرفته ساخته است که فناوری، آموزش و فرصت اقتصادی را به مناطقی می‌آورد که سیستم اقتصادی گسترده‌تر آن‌ها را از حساب خارج کرده بود. تغییر در روستاهایی که COAF در آن‌ها فعالیت می‌کند، در جوهی که اهمیت دارند آشکار است. کودکانی که در غیر این صورت در نخستین

فرصت راهی شهرها می‌شدند، ماندن را برمی‌گزینند. شمار تولدها از شمار مرگ‌ها پیشی می‌گیرد. جوانان کسب‌وکار راه می‌اندازند. مسیر زوالی که از فروپاشی شوروی به این سو تعریف‌کننده مناطق روستایی ارمنستان بود، در اجتماع‌هایی که این کار در آن‌ها انجام گرفته، معکوس شده است.

مزرعه واقع در مین (Maine) سبزیجات، میوه، گیاهان معطر، غلات، تخم‌مرغ و گوشت بره تولید می‌کند. این مجموعه بر پایه روش‌های ارگانیک و احیاگر اداره می‌شود، با چندین گلخانه، تولید فشرده سبزیجات، باغ‌های میوه چندساله، دام‌هایی که به صورت چرخشی در مرتع می‌چرند، و آشپزخانه‌ای تجاری که محصول برداشت‌شده را به غذاهای آماده‌ای بدل می‌کند که به اجتماع پیرامون فروخته می‌شود. تیم آن شامل کشاورزان و آشپزهایی است که در سراسر سال در همان ملک زندگی می‌کنند. این کار تولید غذای واقعی در مقیاسی معنادار است، درهم‌تنیده با اجتماعی که محصولات آن را می‌خرد. همچنین نمونه‌ای عملی است از آنکه چگونه می‌توان کشاورزی جدی را با تجارت جدی و اجتماع جدی درآمیخت.

میراث ارمنی‌اش او را به مردمی پیوند می‌دهد که تاریخشان تجسم بقا از میان گسست تمدنی‌ای است که مردمان دیگر با آن روبه‌رو نشده‌اند و از آن جان به در نمی‌بردند. نسل‌کشی. پراکندگی در قاره‌ها. فروپاشی پسا شوروی که مناطق روستایی ارمنستان را در شرایط محرومیت شدید رها کرد. فشارهای مداوم آسیب‌پذیری ژئوپلیتیک در منطقه‌ای که این کشور در آن متحدان طبیعی اندکی دارد. آنچه ارمنیان در برابر این شرایط انجام داده‌اند، حفظ هویت، زبان، ایمان و اجتماع در طول سده‌هایی که جغرافیا و سیاست علیه آنان بود، از آن دست دستاوردهایی است که تحلیل این کتاب جدی می‌گیرد. درکی که از آن حاصل می‌شود، اینکه چیزهایی که دوام می‌آورند همان‌هایی نیستند که از سنج‌های سطحی پیش‌بینی می‌شد، به کار پیش رو جهت می‌دهد.

دکتر آرمن (Armen) دکترای خود را در شیمی فیزیک از دانشگاه شهر نیویورک (City University of New York) دریافت کرد. او در سال ۱۹۷۰، در هفده سالگی و با انگلیسی محدود، به ایالات متحده رسید و پیش از آنکه راه خود را باز کند، به‌عنوان پیک و کارگر آشپزخانه کار کرد. راه از آنجا تا اینجا دراز بوده است. این کتاب حاصل آن چیزی است که در طول این راه آموخته شد.

چکیده

این کتاب یک زنگ بیدارباش است. برای همگان نوشته شده است: برای انسان زحمتکش و انسان ثروتمند، برای شکاک و مؤمن، برای سیاست‌گذاری که سیستم‌ها را شکل می‌دهد و شهروندی که به آن‌ها وابسته است. موضوع آن نه آینده‌ای فرضی است و نه سناریویی حاشیه‌ای. موضوع آن پیکربندی تمدن بشری است، چنان‌که در سال ۲۰۲۶ واقعاً وجود دارد؛ شکنندگی‌های مشخصی که آن پیکربندی انباشته است؛ ماشه‌هایی که اکنون به‌روشنی در حرکت‌اند؛ و این پرسش عملی که افراد، خانواده‌ها و اجتماعات چگونه می‌توانند در گذر از آنچه شاید در راه است از خود محافظت کنند.

استدلال کتاب بیانش ساده و پذیرشش ناخوشایند است. سیستم جهانی چند دهه گذشته فراوانی مادی خارق‌العاده‌ای پدید آورده و انسان‌ها را در سراسر کره زمین به شیوه‌هایی به هم پیوند داده است که هیچ دوران پیشینی به آن دست نیافته بود. این سیستم همچنین از نظر ساختاری به کارکرد پیوسته هر یک از اجزای به‌هم‌پیوسته‌اش وابسته شده است: مالی، انرژی، غذا، آب، ارتباطات، حکمرانی، حمل‌ونقل، پزشکی. هر جزء به اجزای دیگر وابسته است. هر جزء برای کارایی در شرایط پایدار بهینه شده است. هیچ‌یک آن افزونگی یا خودکفایی محلی را ندارد که تمدن‌های پیشین به‌طور طبیعی حفظ می‌کردند. سیستم تا زمانی که چیز مهمی نشکند، به‌طرزی حیرت‌انگیز خوب کار می‌کند. اما ظرفیت معناداری برای جذب اختلالی جدی در چند جزء به‌طور همزمان ندارد.

ما اکنون به شرایطی نزدیک می‌شویم، و شاید از آن عبور هم کرده باشیم، که در آن اختلال همزمان جدی دیگر یک ریسک دنباله‌ای نیست، بلکه پیامدی محتمل است. بدهی انباشته دولت‌ها، شرکت‌ها و خانوارها در سطوحی است که در دوران صلح سابقه تاریخی ندارد. مالی‌سازی اقتصادهای غربی ظرفیت تولیدی را از درون تهی کرده است. اعتبار نهادهای دولت‌ها، بانک‌های مرکزی، رسانه‌ها و دیگر نهادهای تکیه‌گاه پیوسته در حال فرسایش بوده است. آزمایش اجتماعی غرب در بنا

کردن جامعه‌ها بر حقوق فردی، مصرف و هویت، به جای پیوندهای مشترک، ایمان و تعهد، جمعیت‌هایی پدید آورده است که انسجام لازم برای از سر گذراندن سختی در کنار یکدیگر را ندارند. دیگ ذوب قرار بود جمعیت‌های گوناگون را در طول نسل‌ها در هویتی مشترک درهم‌آمیزد. زمان کافی برای این کار نداشته است، و شاید این زمان هرگز فرا نرسد، چون فراوانی‌ای که نبودِ هویت مشترک را می‌پوشاند خود در حال تمام شدن است.

رویدادهای ماشه‌ای به‌روشنی در حرکت‌اند. جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران تاکنون مهم‌ترین زیرساخت انرژی جهان از نظر راهبردی را مختل کرده، نشان داده است که مراکز به‌ظاهر پایدار ثروت و قدرت مانند دبی و ریاض به شیوه‌هایی آسیب‌پذیرند که ساکنانشان هرگز تصور نمی‌کردند، و هنوز به پایان خود نرسیده است. اختلال در انرژی به‌صورت آبخاری به اختلال در کود می‌رسد و اختلال در کود به‌صورت آبخاری به اختلال در تولید غذا. در همین حال، سیستم مالی غرب در ظرفیت پاسخ‌دهی خود از نظر ساختاری فرسوده شده است. نسخه‌های بحران‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۲۰ را نمی‌توان دوباره به کار گرفت. بالشتک‌ها مصرف شده‌اند.

بازوکا خالی است.

آنچه این لحظه را یگانه می‌کند، و آنچه سابقه تاریخی را ناکافی می‌سازد، پیوستگی جهانی بی‌سابقه است. هر فروپاشی پیشین در تاریخ مکتوب در جهانی رخ داد که اکثر انسان‌ها در آن به سیستم‌های جهانی وابسته نبودند. فروپاشی عصر برنز، زوال روم، مرگ سیاه، رکود بزرگ، حتی فروپاشی شوروی؛ در همه آن‌ها بستر زندگی محلی بود. مردم غذا را همان‌جا که زندگی می‌کردند می‌کاشتند، آب را از منابع محلی برمی‌داشتند، همسایگان خود را می‌شناختند و زیر اقتداری زندگی می‌کردند که به سیستم بانکی شبکه‌ای جهانی وابسته نبود. هیچ چیزی مانند پیکربندی کنونی هرگز وجود نداشته است، و هیچ چیزی مانند فروپاشی آن هرگز مشاهده نشده است. ما در سرزمینی بی‌نقشه‌ایم، و نقشه‌هایی که از دوره‌های پیشین کشیده شده‌اند به کار نمی‌آیند. معنای عنوان کتاب همین است. کتابی که در پی می‌آید این لحظه را صادقانه تحلیل می‌کند. با دقت کاذب پیش‌بینی نمی‌کند. به وحشت فرا نمی‌خواند. این تسلای آسوده‌کننده را عرضه نمی‌کند که سیستم به‌نحوی، بی‌نیاز از مداخله، خود را اصلاح خواهد کرد. مستقیم به آنچه رخ می‌دهد و آنچه ممکن است رخ دهد می‌نگرد، آنچه را که در شرایط اختلال شدید از انسان‌ها محافظت می‌کند مشخص

می‌سازد، و راهنمایی عملی برای افراد، خانواده‌ها و اجتماعات پیش می‌گذارد تا جایگاه خود را سامان دهند.

محافظتی که کتاب توصیف می‌کند نه خیال‌پردازی دربارهٔ بانکر است و نه مانیفستی بقاگرایانه. این محافظت، ادغام شمار کوچکی از عناصر اساسی در زندگی عادی است، به شیوه‌هایی که هم اکنون زندگی بهتری می‌سازند و هم، اگر بدترین حالت رخ دهد، زندگی‌ای قابل‌بقا. اندازهٔ واحدی که بقا می‌یابد به قدری کوچک است که مدیریت‌پذیر باشد، معمولاً خانواری جای‌گرفته در اجتماعی پنجاه تا چند صد نفری، و توانایی‌های لازم در دسترس اکثر کسانی است که تصمیم بگیرند آن‌ها را بسازند. کتاب توصیف می‌کند که در هر فروپاشی‌ای که انسان‌ها از سر گذرانده‌اند چه چیزی کارساز بوده است، و این لحظه چه ویژگی یگانه‌ای دارد که برخی رویکردهای سنتی را ناکافی و برخی دیگر را مهم‌تر از همیشه می‌سازد.

کتاب بررسی می‌کند که چه کسانی به‌طور طبیعی در موقعیت مناسبی قرار دارند، چه کسانی آگاهانه آماده می‌شده‌اند، به شیوه‌هایی که کارساز است در برابر شیوه‌هایی که کارساز نیست، و برای آنان که وضعیت را تشخیص می‌دهند چه بهینه‌سازی‌ای هنوز ممکن است. تفاوت‌های جغرافیایی و تمدنی را تحلیل می‌کند: مناطق و جمعیت‌هایی که ویژگی‌هایی را حفظ کرده‌اند که اکنون مزیت بودنشان آشکار شده است، و مناطق و جمعیت‌هایی که مدرنیتهٔ آن‌ها به آسیب‌پذیری‌شان بدل شده است. حقیقت دشوار دربارهٔ ایالات متحده را بررسی می‌کند: اینکه این کشور، به‌طور مطلق، منابع و جغرافیای لازم را دارد تا تاب‌آورترین کشور بزرگ جهان باشد، و در همان حال جمعیتی را در خود جای داده است که کمترین آمادگی روانی و اجتماعی را برای وضعیتی دارد که آن منابع باید پشتوانهٔ آن باشند.

کتاب همچنین بُعد عمیق‌تر را بررسی می‌کند: این پرسش که وقتی تکیه‌گاه‌های زندگی مدرن برداشته می‌شوند، چه چیزی در شخص انسان و در اجتماع انسانی باقی می‌ماند. آماده‌سازی مادی مهم است. مهارت‌ها مهم‌اند. ذخایر ارزش مهم‌اند. اما آنچه تعیین می‌کند انسان‌ها با انسانیت دست‌نخورده بقا یابند یا نه، و آنچه تعیین می‌کند اجتماعات به‌هم‌پیوسته بمانند یا به غارتگری و نومیدی تکه‌تکه شوند، چیزی عمیق‌تر است. آن چیز، چارچوب معنایی است که سختی را تحمل‌پذیر می‌کند، روابط تعهد و اعتمادی است که مردم را به یکدیگر پیوند می‌دهد، و ساختار اخلاقی‌ای است

که اجتماع را از اوباش متمایز می‌کند. این‌ها را نمی‌توان در بحران به دست آورد. یا هنگام فرارسیدن بحران حاضرند یا نیستند، و حضور یا غیاب آن‌ها، به‌تنهایی، بزرگ‌ترین عامل تعیین‌کننده نتیجه است.

کتاب مشاهدات خود را برای آسایش سیاسی تلطیف نمی‌کند. چیزهایی خواهد گفت که برای خوانندگان در سراسر طیف سیاسی ناخوشایند است. شکنندگی جمعیت‌های بی‌پیوند مشترک، در جامعه‌هایی که تنوع را هویت تعریف‌کننده خود ساخته‌اند، مشاهده خوشایندی نیست. تاب‌آوری نسبی اجتماعات سنتی مذهبی، در فرهنگی که دهه‌ها این اجتماعات را منسوخ یا واپس‌مانده تلقی کرده است، مشاهده خوشایندی نیست. سرنوشت محتمل شهرهای ساحلی بزرگ، برای میلیون‌ها انسانی که در آن‌ها زندگی می‌کنند، مشاهده خوشایندی نیست. وابستگی قدرت کنونی به سیستم‌هایی که ممکن است از کار بیفتند، برای آنان که آن قدرت را در دست دارند، مشاهده خوشایندی نیست. این مشاهدات از آن رو بیان می‌شوند که تحلیل آن‌ها را ایجاب می‌کند، نه از آن رو که بیانشان خوشایند است.

کتاب با پرسش عمیق‌تر معنا به پایان می‌رسد. رویارویی صادقانه با امکان فروپاشی دشوار است و بسیاری چنین نخواهند کرد. اما رویارویی صادقانه با آن پیش‌شرط خردمندانه عمل کردن است، و خردمندانه عمل کردن پیش‌شرط آن است که انسان با چیزی که ارزش زیستن داشته باشد به آن سوی گذار برسد. سنت‌های حکمتی که بشر در طول هزاره‌ها پرورانده است، بارها پیش از این دقیقاً به چنین لحظه‌ای پرداخته‌اند. راهنمایی آن‌ها در دسترس است. انتخاب اینکه آن را بپذیریم یا نه، با هر فرد است.

آنچه در پی می‌آید در خدمت بینش روشن، کنش عملی و آن خیرهای انسانی عرضه می‌شود که در گذر از هر گذاری که فرا رسد، ارزش حفظ کردن دارند.

یادداشتی برای خواننده

این اثر در بازه زمانی سال ۲۰۲۴ تا اوایل ۲۰۲۶ نوشته شده است. خواننده‌ای که اکنون آن را به دست می‌گیرد، بیرون از دوره‌ای که فصل‌های آغازین کتاب به سوی آن اشاره می‌کنند نایستاده است. او درون آن دوره است. ماشه‌ای که این چارچوب آن را در خاورمیانه آشکار توصیف می‌کند، دیگر احتمالی برای آینده نیست. رویدادی زنده است که در مقیاس زمانی هفته‌ها میان کاهش تنش و تشدید دوباره آن در نوسان است؛ قیمت نفت همگام با تیت‌های خبری حرکت می‌کند و خطوط کشتیرانی تنگه هرمز به تناوب باز و مختل می‌شوند. من ترجیح داده‌ام متن را با قیمت‌ها یا تاریخ‌های مشخص روزآمد نکنم، زیرا هر رقمی که امروز ذکر شود، تا زمان خوانده شدن کهنه خواهد بود، و استدلال کتاب به سطح مشخصی که هر بازاری در هفته‌ای خاص در آن معامله می‌شود بستگی ندارد. آنچه اهمیت دارد این است که شرایط ساختاری‌ای که کتاب برای توصیف آن‌ها نوشته شد، اکنون به روشنی فعال‌اند و نه فرضی، و اینکه خواننده درون دوره‌ای قرار دارد که در آن یا اقدام صورت می‌گیرد یا از آن چشم‌پوشی می‌شود.

این چارچوب از خواننده نمی‌خواهد که پیش‌بینی خاصی را درباره چگونگی فرجام تشدید تنش کنونی بپذیرد. تنها از او می‌خواهد که دریابد در کدام نقطه از توالی‌ای که کتاب ترسیم می‌کند ایستاده است. برخی خوانندگان، همچون من، به این نتیجه خواهند رسید که اختلال حاد اکنون محتمل‌تر از هر زمان دیگری در دو دهه پیش از این دهه است. برخی دیگر نتیجه خواهند گرفت که تنش‌های کنونی، همچون تنش‌های پیشین، فروکش خواهند کرد. این چارچوب هر دو نتیجه را در خود جای می‌دهد، زیرا استدلال به سود آن نوع آماده‌سازی که این اثر توصیف می‌کند، به زمان‌بندی هیچ رویداد منفردی بستگی ندارد. این استدلال بر این درک تکیه دارد که آماده‌سازی کار سال‌ها است، که این سال‌ها را پس از فرارسیدن شرایط حاد نمی‌توان فشرده کرد، و اینکه خانواری که اکنون، در هر وضعیتی که باشد، این کار را آغاز می‌کند، در موقعیتی به کلی متفاوت با خانواری قرار

دارد که در انتظار قطعیت می‌ماند. این کتاب با همین درک نوشته شده است. باید به همان شیوه نیز خوانده شود.

بخش اول

وضعیت سیستم در آستانه فروپاشی

چگونه به اینجا رسیدیم؛ معماری شکنندگی انباشته

سیستمی که در سال ۲۰۲۶ وجود دارد طراحی نشده است؛ انباشته شده است. هر لایه آن را کسانی افزودند که مشکل پیش روی خود را حل می‌کردند و برای شرایط لحظه خود بهینه‌سازی می‌کردند، بی‌آنکه معماری کلی یا طرحی کلی در کار باشد. نتیجه، ساختاری است با توانمندی خارق‌العاده و آسیب‌پذیری‌های خاص خارق‌العاده، و برای درک اینکه چرا این آسیب‌پذیری‌ها اکنون اهمیت دارند، باید به اختصار دریابیم که چگونه پدید آمدند.

لحظه تعیین‌کننده سیستم پولی مدرن ۱۵ اوت ۱۹۷۱ بود، هنگامی که رئیس‌جمهور نیکسون به قابلیت تبدیل دلار آمریکا به طلا پایان داد. سیستم برتون وودز (Bretton Woods؛ نظم پولی بین‌المللی پس از جنگ، که نام خود را از تفرجگاهی در نیوهمپشایر گرفته است که کشورهای متحد در سال ۱۹۴۴ در آنجا گرد آمدند تا قواعد آن را تعیین کنند) ارزهای دیگر را به دلار و دلار را به طلا، به نرخ ۳۵ دلار برای هر اونس، می‌خکوب کرده بود. تا سال ۱۹۷۱ ایالات متحده بیش از آنچه با ذخایر طلای خود بتواند پشتیبانی کند دلار منتشر کرده بود، و نیکسون به جای پذیرش انضباط انقباض عرضه پول یا کاهش ارزش دلار، به‌سادگی این پیوند را قطع کرد. دلار به پول فیات (پول بی‌پشتوانه) محض بدل شد (پولی که ارزش دارد زیرا دولت صادرکننده چنین اعلام می‌کند و زیرا دیگران آن را می‌پذیرند، نه از آن رو که بتوان آن را با مقدار ثابتی طلا یا نقره مبادله کرد)، پولی که پشتوانه‌ای جز اعتبار دولت ایالات متحده و تمایل دیگران به نگهداری آن نداشت.

این تصمیم در آن لحظه به دلایلی قابل‌فهم گرفته شد. جنگ ویتنام و برنامه‌های «جامعه بزرگ» (Great Society) مخارجی پدید آورده بود که بدون گسترش عرضه پول تأمین‌پذیر نبود. انضباطی که طلا تحمیل می‌کرد دردناک بود و طبقه سیاسی ترجیح داد به جای پذیرش درد، آن را از میان بردارد. اما این تصمیم دینامیک‌هایی را آزاد کرد که از آن زمان هر جنبه‌ای از جهان را شکل داده‌اند.

بدون قید طلا، گسترش عرضه پول به جای یک محدودیت اقتصادی به یک انتخاب سیاسی بدل شد. دولت‌ها می‌توانستند بدون مالیات‌گیری خرج کنند، به شرط آنکه بتوانند بدهی‌ای منتشر کنند که بازارها آن را بخرند. بانک‌های مرکزی می‌توانستند برای رفع مشکلات اقتصادی، بدون هیچ حد فیزیکی بی‌واسطه، پول خلق کنند. انضباطی که طلا بر رفتار دولت و بانکداری تحمیل می‌کرد، گاه دردناک اما با کارکرد حفاظتی واقعی، از میان رفت.

پیامدها به تدریج آشکار شد. دهه ۱۹۷۰ تورمی پدید آورد که پس‌اندازهای یک نسل را نابود کرد. آمریکایی‌هایی که به آنان گفته شده بود برای دوران بازنشستگی دلار پس‌انداز کنند دریافتند که دلارهایشان در طول آن دهه نیمی از ارزش خود را از دست داده است. تورم‌زدایی ولکر در اوایل دهه ۱۹۸۰ (که نام خود را از پل ولکر (Paul Volcker)، رئیس فدرال رزرو، گرفته است؛ او با بالا بردن نرخ‌های بهره کوتاه‌مدت به بالای ۲۰ درصد و پذیرش رکودی عمیق به عنوان بهای آن، تورم دورقمی را در هم شکست) اعتبار را بازگرداند، اما به بهایی هنگفت. چهار دهه بعدی، با این حال، با روند نزولی طولانی نرخ‌های بهره، روند صعودی طولانی قیمت دارایی‌ها، گسترش طولانی بدهی در هر دسته‌ای، و مالی‌سازی پیوسته اقتصادهای غربی مشخص شده است، مالی‌سازی‌ای که در آن مالیه از خدمتی سودمند در پشتیبانی از فعالیت اقتصادی واقعی به بخشی مسلط بدل شد که به‌طور فزاینده برای خودش وجود دارد.

دهه ۱۹۸۰ مقررات‌زدایی از بازارهای مالی، ظهور تملک‌های اهرمی، معرفی ابزارهای مشتقه پیچیده (قراردادهای مالی‌ای که ارزششان از قیمت چیز دیگری مشتق می‌شود، یک نرخ بهره، یک سهم، یک ارز، یک کالا، و برای حفاظت در برابر تغییرات ناخواسته قیمت یا شرط‌بندی بر آن‌ها به کار می‌روند؛ برای نمونه، سوآپ نرخ بهره به دو طرف امکان می‌دهد پرداخت بهره ثابتی را با پرداخت بهره شناور مبادله کنند، بی‌آنکه وامی واقعی میان آن‌ها دست به دست شود)، و آغاز انتقال تولید صنعتی آمریکا به خارج از کشور را به همراه آورد. دهه ۱۹۹۰ رونق دات‌کام، گسترش بیشتر ابزارهای مشتقه، ادامه صنعت‌زدایی از غرب، و ادغام چین در سیستم تجارت جهانی را به همراه آورد، با شرایطی که بازارهای غرب را از کالاهای ارزان و بازارهای مالی غرب را از پس‌اندازهای چینی لبریز کرد. دهه ۲۰۰۰ حباب مسکن، انفجار محصولات مالی ساختاریافته (بسته‌های پیچیده‌ای از وام‌ها، وام‌های رهنی و بدهی‌های دیگر که بازبسته‌بندی و در قطعاتی با پروفایل‌های ریسک متفاوت فروخته می‌شدند، با هدف پخش کردن ریسک، اما در عمل اغلب متمرکز کردن و پنهان کردن آن) که

تقریباً هیچ‌کس آن‌ها را به‌تمامی نمی‌فهمید، و بحران ۲۰۰۸ را به همراه آورد که نشان داد کل این معماری شکننده‌تر از آن است که مشارکت‌کنندگانش باور داشتند.

واکنش به ۲۰۰۸ الگوی همه آنچه را که از آن پس روی داده است تعیین کرد. به جای آنکه اجازه دهند سیستم تصفیه شود، نهادهای ورشکسته شکست بخورند، ارزش بدهی‌های بد در دفاتر کاسته شود و بازارها قیمت‌های واقعی خود را بیابند، بانک‌های مرکزی و دولت‌ها با پشتیبانی بی‌سابقه وارد میدان شدند. تریلیون‌ها دلار خلق شد تا بانک‌ها سرپا بمانند. نرخ‌های بهره به صفر کاهش یافت و سال‌ها در همان سطح نگه داشته شد. تسهیل کمی (رویه بانک‌های مرکزی در خلق پول جدید و به‌کارگیری آن برای خرید اوراق قرضه دولتی و دارایی‌های دیگر، به منظور پایین آوردن نرخ‌های بهره و پشتیبانی از قیمت دارایی‌ها) به ویژگی دائمی سیاست‌گذاری بدل شد. بحران مهار شد، اما به این بها که نشان داد سیستم بدون مداخله پیوسته و گسترده نمی‌تواند دوام بیاورد. انضباطی که زمانی طلا و سپس بازارها تحمیل می‌کردند، اکنون دیگر هیچ‌کس تحمیل نمی‌کرد.

واکنش سال ۲۰۲۰ از این هم فراتر رفت. هنگامی که همه‌گیری کووید اقتصاد را به اختلال تهدید کرد، فدرال رزرو در چند ماه حدود ۴ تریلیون دلار خلق کرد، دولت فدرال تریلیون‌ها دلار پرداخت حمایتی با تأمین مالی از محل کسری بودجه منتشر کرد، و مداخلات مشابهی در سراسر جهان توسعه‌یافته انجام شد. این مقیاس در دوران صلح بی‌سابقه بود. توجیه آن وضعیت اضطراری بود، اما سابقه‌ای که ایجاد شد این بود: هر مشکل به‌قدر کافی بزرگی را می‌توان صرفاً با خلق پول رفع کرد. قیدی که قرن‌ها بر سیاست اقتصادی حاکم بود، یعنی این الزام تقریبی که آنچه دولت‌ها خرج می‌کنند باید پشتوانه‌ای در آنچه اقتصادشان تولید می‌کند داشته باشد، اکنون به‌روشنی اختیاری شده بود.

این مداخلات، به این معنا که از فروپاشی فوری پیشگیری کردند، کارگر افتادند. اما پیامدهایی نیز انباشتند که از آن زمان پیوسته بر هم افزوده شده‌اند. کل بدهی دولت ایالات متحده از ۳۷ تریلیون دلار گذشته است. هزینه بهره این بدهی اکنون از بودجه دفاعی فراتر رفته است. ترازنامه فدرال رزرو، که پیش از ۲۰۰۸ در حدود ۸۰۰ میلیارد دلار بود، در اوج خود به ۹ تریلیون دلار رسید و همچنان در حدود ۷ تریلیون دلار است. بازارهای سهام، بازارهای املاک و بازارهای اوراق قرضه تا ارزش‌گذاری‌هایی سرپا نگه داشته شده‌اند که با بنیان‌های اقتصادی زیربنایی رابطه چندانی ندارد.

قیمت دارایی‌ها اوج گرفته است، در حالی که دستمزدها راکد مانده‌اند، و حاصل، بزرگ‌ترین تمرکز ثروت از دهه ۱۹۲۰ به این سو است. طبقه متوسطی که ستون فقرات ثبات اجتماعی و سیاسی آمریکا بود تهی شده است: قیمت میانه خانه اکنون درآمدی می‌طلبد که خانوار میانه به دست نمی‌آورد؛ هزینه تحصیلات دانشگاهی بدهی‌ای می‌طلبد که دانشجویان در طول عمر کاری خود بازپرداخت نخواهند کرد؛ هزینه‌های درمان سهمی هر دم بزرگ‌تر از بودجه خانوارها را می‌بلعد؛ و امنیت دوران بازنشستگی به‌طور فزاینده دست‌نیافتنی است، مگر برای کسانی که پیش از آنکه شرایط مالی انباشت را ناممکن کند دارایی انباشته بودند.

در زیر داستان مالی، داستانی عمیق‌تر درباره اقتصاد مولد نهفته است. ایالات متحده و بیشتر اروپای غربی ۴۰ سال گذشته را به برچیدن نظام‌مند ظرفیت تولیدی خود گذرانده‌اند. تولید صنعتی به آسیا منتقل شده است. معدن‌کاری و پالایش به خارج از کشور رفته است. کشاورزی در عملیات صنعتی عظیمی تجمیع شده است که برای کود، سوخت، بذر و تجهیزات به زنجیره‌های تأمین جهانی وابسته‌اند. تولید انرژی در بسیاری از کشورهای غربی به دلایل زیست‌محیطی عامدانه محدود شد، و این وابستگی به وارداتی را پدید آورد که به اهرم ژئوپلیتیک بدل شد. اقتصادهای غربی، که زمانی با توانایی‌شان در ساختن چیزها تعریف می‌شدند، اکنون با توانایی‌شان در طراحی چیزها، تأمین مالی چیزها و مصرف چیزها تعریف می‌شوند، در حالی که دیگران آن‌ها را می‌سازند.

این تغییر با نظریه مزیت نسبی توجیه می‌شد که روی کاغذ کار می‌کرد: هر کشور در آنچه بهتر از همه انجام می‌دهد تخصص می‌یابد، کشورها با یکدیگر تجارت می‌کنند و تولید کل افزایش می‌یابد. در عمل، این نظریه جهان غربی‌ای پدید آورد که از آنچه مصرف می‌کند به‌طرز چشمگیری اندک تولید می‌کند، به جریان‌های پیوسته کالا و سرمایه در سراسر یک سیستم جهانی وابسته است، و دانش عملی ساختن چیزهای ضروری را از دست داده است. اختلال‌های زنجیره تأمین در سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۲ پیش‌نمایشی کوچک از معنای واقعی وابستگی به این سیستم به دست داد. اقلام روزمره از قفسه‌ها ناپدید شد. تولید صنعتی به دلیل نبود قطعات متوقف شد. داروهای حیاتی کمیاب شد. سیستمی که قرار بود همه‌چیز را در همه‌جا و در همه اوقات تحویل دهد، شکننده‌تر از آن از آب درآمد که برنامه‌ریزش فرض کرده بودند.

لایه نهادی نیز شکنندگی مشابهی انباشت. دولت‌های غربی، در مواجهه با تقاضای عمومی برای خدماتی که پیوسته گسترش می‌یافت و بی‌میل به افزایش متناسب مالیات‌ها، شکاف را با بدهی پر کردند. دولت تنظیم‌گر پیوسته گسترش یافت و هر قاعده جدید بار انطباقی می‌افزود که ظرفیت مولد را در فعالیت نامولد می‌بلعید. نظام حقوقی، نظام حسابداری، نظام گزارشگری مالی، نظام پزشکی، نظام آموزشی، هر یک در لایه‌های فزاینده انطباق با مقررات و حفاظت در برابر مسئولیت حقوقی پیچیده شدند که هیچ‌چیز را بهتر نمی‌کرد اما منابع هنگفتی را می‌بلعید. صنایعی که باید کارآمد می‌بودند، حقوق، پزشکی، حسابداری، مالیه، زیر سلطه کار حفاظت در برابر ریسک‌های مقرراتی درآمدند، نه کاری که آن صنعت قرار بود انجام دهد. مطب پزشکی‌ای که ۳۰ سال پیش یک پزشک و یک منشی داشت، اکنون یک پزشک، چندین مدیر اجرایی، چندین متخصص صورتحساب، چندین مسئول انطباق و چندین متخصص کدگذاری دارد. کار پزشکی همان است. هزینه سرشار به‌طرز چشمگیری بزرگ‌تر است. تجربه بیمار بدتر است. رضایت شغلی پزشک کمتر است. اما سیستم در کل بیش از پیش با ساختارهای مقرراتی و بیمه‌ای درهم‌تنیده است که برای کار کردن به همه این سرشار نیاز دارند.

همین انباشت در هر نهاد غربی روی داد. دانشگاه‌ها اکنون بیش از اعضای هیئت علمی، کارمند اداری دارند. بیمارستان‌ها بیش از پزشک، مدیر اداری دارند. سازمان‌های دولتی بیش از کارکنان صف، کارکنان انطباق دارند. مؤسسات حقوقی از مشاوره دادن به موکلان به مستندسازی دفاعیات در برابر مسئولیت‌های حقوقی آینده روی آورده‌اند. مؤسسات حسابداری از کمک به کسب‌وکارها برای فهم وضعیت مالی‌شان به تأیید انطباق با قواعدی روی آورده‌اند که چنان پیچیده شده‌اند که صرفاً برای ردگیری‌شان نرم‌افزار تخصصی لازم است. نتیجه، تمدنی است که سهم فزاینده‌ای از ظرفیت مولد خود را صرف فعالیت‌هایی می‌کند که هیچ ارزش واقعی‌ای تولید نمی‌کنند، همه به نیت حفاظت در برابر مسئولیتی حقوقی که خود از آن رو وجود دارد که نظام حقوقی و مقرراتی چنان سنگین شده است که حفاظت در برابر آن برای اصل کار کردن ضروری است.

این امر برای تحلیل ما اهمیت دارد، زیرا این لایه‌های انطباق و حفاظت در برابر مسئولیت حقوقی خود به ادامه کار سیستم وابسته‌اند. در فروپاشی هیچ ارزشی ندارند. مسئول انطباق نمی‌تواند غذا بکارد. وکیل شرکتی نمی‌تواند از یک اجتماع دفاع کند. متخصص مقررات نمی‌تواند موتوری را تعمیر کند. هنگامی که سیستمی که به خدمات آنان نیاز دارد منقبض شود یا از کار بیفتد،

این جمعیت‌های حرفه‌ای درمی‌یابند که عمری کاری را به پرورش مهارت‌هایی گذرانده‌اند که به هیچ بستر دیگری قابل انتقال نیست. همین امر در مورد بخش‌های وسیعی از بخش مالی، بخش مشاوره، بخش بازاریابی و تبلیغات، و طبقه مدیریتی گسترده‌تر صادق است. کار آنان به وجود سیستم در شکل کنونی‌اش وابسته است. اگر سیستم نباشد، آنان نیز نیستند.

اعتبار نهادی سیستم دهه‌هاست که به‌طور پیوسته کاهش یافته است. اعتماد به دولت، به رسانه‌ها، به دانشگاه، به نهادهای شرکتی و به نهادهای مذهبی در داده‌های پیمایشی سراسر جهان غرب به‌طور مداوم رو به کاهش بوده است. دلایل متفاوت است، رسوایی‌های فساد، تلقی عمومی از بی‌تفاوتی نخبگان به نگرانی‌های مردم عادی، تسخیر ایدئولوژیک نهادها به دست جناح‌های محدود، نمایش‌های مکرر بی‌کفایتی در لحظاتی که اهمیت داشت، اما روند یک‌دست است. تا سال ۲۰۲۶ سهم مردم آمریکا که به نهادهای اصلی اعتماد دارند عملاً در هر دسته‌ای که سنجیده می‌شود در پایین‌ترین حد تاریخ خود است. فدرال رزرو، دیوان عالی، کنگره، نهاد ریاست‌جمهوری، رسانه‌های خبری اصلی، شرکت‌های بزرگ، دین سازمان‌یافته، مدارس دولتی، نظام پزشکی، همه اعتماد عمومی گسترده‌ای را که زمانی داشتند از دست داده‌اند. الگوهای مشابهی در بیشتر کشورهای غربی برقرار است.

این امر اهمیت دارد، زیرا نهادها اقتدار خود را از راه باور نگه می‌دارند. هنگامی که بخش‌های کافی از جمعیت دیگر باور نداشته باشند، نهادها دفترها و سربرگ‌های خود را حفظ می‌کنند اما توانایی هدایت واقعی رویدادها را از دست می‌دهند. بانک مرکزی‌ای که مردم به آن اعتماد دارند می‌تواند بحران مالی را از راه تعهد معتبر مدیریت کند. بانک مرکزی‌ای که مردم به آن اعتماد ندارند نمی‌تواند. دولتی که مردم به آن اعتماد دارند می‌تواند در روزگار سخت از آنان فداکاری بخواهد. دولتی که مردم به آن اعتماد ندارند نمی‌تواند. نهادهای غربی اکنون در وضعیتی هستند که اعتبار خود را تا سطوحی خرج کرده‌اند که ممکن است در بحران بعدی نتوانند کار کنند، حتی اگر کارکنانشان شایسته و ابزارهایشان کافی باشد.

در همین حال، بافت اجتماعی زیر این نهادها به شیوه‌هایی تغییر کرده است که مشکل را تشدید می‌کند. الگوهای مهاجرت پس از ۱۹۶۵ به ایالات متحده، و الگوهای مشابه در اروپای غربی، جمعیت‌هایی را از مناطق و فرهنگ‌هایی آورد که از نظر تاریخی حضور چندانی در این کشورها

نداشتند. مدل دیگ ذوب فرض می‌کرد که با گذشت زمان کافی و چارچوب فرهنگی درست، جمعیت‌های گوناگون در هویت مشترکی ادغام می‌شوند که از خاستگاه‌هایشان فراتر می‌رود. این مدل، به‌طور ناکامل، در موج‌های مهاجرت اروپایی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم کار کرده بود، موج‌هایی که هویتی آمریکایی پدید آورد که ایتالیایی‌ها، ایرلندی‌ها، مردمان اروپای شرقی، آلمانی‌ها و دیگران را تا نسل سوم با موفقیت در فرهنگی مشترک جذب کرد.

موج پس از ۱۹۶۵ بزرگ‌تر، تازه‌تر و متنوع‌تر بوده و در محیط فرهنگی‌ای از راه رسیده است که دیگر همگون‌سازی را نه طلب می‌کرد و نه تسهیل. تا دهه ۱۹۹۰، در بخش بزرگی از غرب چندفرهنگ‌گرایی به جای همگون‌سازی به ایدئولوژی رسمی ادغام بدل شده بود. از تازه‌واردان دیگر انتظار نمی‌رفت فرهنگ کشور میزبان را بپذیرند؛ از کشور میزبان انتظار می‌رفت فرهنگ‌های تازه‌واردان را در خود جای دهد. این امر به عنوان پیشرفتی اخلاقی عرضه شد. پیامدهای آن برای انسجام اجتماعی صادقانه بررسی نشد.

نتیجه، تا سال ۲۰۲۶، رشته‌ای از جوامع غربی است که جمعیت‌هایی با پیشینه‌های فرهنگی، مذهبی، زبانی و تاریخی بسیار متفاوت را در خود دارند، جمعیت‌هایی که اغلب در مجاورت یکدیگر اما به‌ندرت در اجتماعی راستین زندگی می‌کنند و از هویت مشترکی که به آنان امکان دهد در لحظات فشار همچون یک جامعه عمل کنند بی‌بهره‌اند. شهرهای بزرگ آمریکا اکنون محله‌هایی دارند که ساکنانشان با کشورهای خاستگاه خود بیش از همسایگان آمریکایی‌شان اشتراک دارند، و نهادهای هویت مشترک، انجمن‌های مدنی، کلیساها، مدارس که میراث فرهنگی مشترک را می‌آموختند، در آنجا هم با سیاست‌گذاری عامدانه و هم با تغییر جمعیتی تضعیف شده‌اند.

این استدلالی علیه هیچ جمعیت یا خاستگاه خاصی نیست. مشاهد‌ای است درباره مهندسی انسجام اجتماعی. جمعیت‌های گوناگون می‌توانند به جامعه‌ای یکپارچه بدل شوند، اما این فرایند نسل‌ها کار عامدانه، نهادهای مشترک، چالش‌های مشترک، چارچوب‌های معنای مشترک و زمان می‌طلبد. آزمون آمریکایی پس از ۱۹۶۵ نه زمان کافی داشته است و نه کار عامدانه. ادغامی که در اوایل قرن بیستم روی داد در پس‌زمینه دو جنگ جهانی، رکود بزرگ و چارچوب فرهنگی مسیحی مشترکی روی داد که نیروی همگون‌سازنده خود را بر بسیاری از تفاوت‌ها اعمال می‌کرد. هیچ‌یک از این نیروها اکنون در کار نیست.

معنای این امر برای تحلیل ما آن است که جمعیت‌های کشورهای بزرگ غربی، به‌ویژه ایالات متحده، یکی از هفت محرک حیاتی بقا در فروپاشی را کم دارند: انسجام اجتماعی و چارچوب معنا. پیوندهایی که به اجتماع‌ها امکان می‌دهد با هم عمل کنند، کمیابی را میان خود تقسیم کنند، از یکدیگر دفاع کنند و اقتدار مشروع سازمان دهند، در برخی جمعیت‌های آمریکایی حاضر و در برخی دیگر به‌طور اساسی غایب است. این حضور در اجتماعات سنتی مذهبی، در شهرهای کوچک دیرپا، در برخی محله‌های قومی که انسجام درونی خود را حفظ کرده‌اند، و در برخی فرهنگ‌های منطقه‌ای که به‌رغم روندهای کلی‌تر هویت مشترک خود را نگه داشته‌اند، متمرکز است. این غیاب در مناطق کلان‌شهری بزرگ، در طبقه حرفه‌ای-مدیریتی، در جمعیت‌های حومه‌نشین، و در جمعیت‌هایی متمرکز است که هویت اصلی‌شان بر مصرف، حرفه و اجتماع دیجیتال، و نه مکان فیزیکی و پیوند مشترک، بنا شده است.

این دوشاخگی پرمیامدترین ویژگی جامعه معاصر آمریکا است و ویژگی‌ای است که کمتر از هر ویژگی دیگر درباره آن صادقانه بحث می‌شود. این کشور جزیره‌هایی از تاب‌آوری چشمگیر و جزیره‌هایی از شکنندگی چشمگیر در خود دارد، در الگویی که با مقوله‌های سیاسی کنونی به‌سادگی همخوان نیست. نخبگان ترقی‌خواه و محافظه‌کار هر دو غالباً در جزیره‌های شکننده زندگی می‌کنند. جزیره‌های تاب‌آور غالباً از چشم رسانه‌های نخبگان و توجه سیاست‌گذاران پنهان‌اند؛ هنگامی که به چشم می‌آیند با بی‌اعتنایی کنار گذاشته می‌شوند، و از نظر سیاسی، جز در شگفتی‌های انتخاباتی گاه‌به‌گاه، بی‌قدرت‌اند.

ساختار انباشته را می‌توان چنین خلاصه کرد. سیستمی پولی که لنگر طلای خود را از دست داده است و اکنون برای پیشگیری از دست رفتن اعتماد به مدیریت پیوسته وابسته است. سیستمی مالی که چنان بالیده است که بر اقتصادهای غربی سلطه یافته و برای حفظ خود به گسترش پیوسته بدهی و قیمت دارایی‌ها وابسته است. اقتصادی مولد که تهی شده و زنجیره‌های تأمین جهانی جای آن را گرفته‌اند که به کارکرد پیوسته در حوزه‌های قضایی متعدد وابسته‌اند. لایه‌ای نهادی که اعتبار خود را تا سطوحی خرج کرده است که ممکن است از آزمون بعدی جان سالم به در نبرد. ابرساختاری مقرراتی و انطباقی که منابع هنگفتی می‌بلعد و هیچ ارزشی تولید نمی‌کند، اما سیستم با این حال نمی‌تواند به‌آسانی آن را کاهش دهد. بافتی اجتماعی که در آن پیوندهایی که به جمعیت‌ها امکان عمل مشترک می‌دهد با سیاست‌گذاری عامدانه و تغییر جمعیتی تضعیف شده

است، بی‌آنکه جانشین کافی‌ای بیابد. و جمعیتی که بیشترشان نه مهارت‌های عملی و نه چارچوب روانی لازم را دارند برای کار کردن در شرایطی که سیستم‌های مدرن نیازهایشان را تأمین نمی‌کنند.

این است سیستم در آستانه هر آنچه در پیش است. این سیستم استوار نیست. به شیوه‌های آشکاری که مشارکت‌کنندگان را هشیار کند شکننده نیست. به آن شیوه خاصی شکننده است که سیستم‌های مهندسی‌شده هنگامی شکننده می‌شوند که بیش از حد طولانی در شرایط پایدار بهینه‌سازی شده باشند: در محدوده عملیاتی خود قادر به عملکردی خارق‌العاده، و هنگامی که به بیرون از آن محدوده رانده شوند قادر به شکستی ناگهانی و فاجعه‌بار. پرسش دیگر این نیست که آیا چنین چیزی می‌تواند روی دهد. پرسش این است که آیا شرایط آن اکنون حاضر است، و آیا چیزی اکنون در حرکت است که سیستم را به بیرون از محدوده عملیاتی‌اش براند. پاسخ این پرسش موضوع فصل‌های بعدی است.

شکندگی‌های منحصربه‌فرد پیکربندی غربی و آمریکایی

جهان غرب، و به‌ویژه ایالات متحده، در شصت سال گذشته پیکربندی‌ای از جامعهٔ انسانی ساخته است که در تاریخ سابقه ندارد و کسانی که درون آن زندگی می‌کنند شکندگی‌هایش را به‌قدر کافی درک نمی‌کنند. برای فهم آنچه در معرض خطر است، باید بررسی کنیم که در عمل چه چیزی ساخته شده و در این فرایند چه چیزی برچیده شده است.

از سیستم دلار آغاز کنیم. دلار ایالات متحده صرفاً پول ایالات متحده نیست. دلار واحد محاسبهٔ تجارت جهانی است، ذخیره‌ای است که تقریباً هر بانک مرکزی نگه می‌دارد، ارزی است که بیشتر وام‌دهی فرامرزی بر حسب آن تعیین می‌شود، واحد قیمت‌گذاری نفت و دیگر کالاهای اساسی است، و وسیله‌ای است که تراکنش‌های مالی جهانی از طریق آن تسویه می‌شود. تقریباً ۶۰ درصد ذخایر ارزی جهان (دلار، یورو، ین و دیگر ارزهای عمده‌ای که بانک‌های مرکزی کشورها برای مدیریت پول ملی خود و پرداخت بهای وارداتی که از خارج به آن نیاز دارند نگه می‌دارند) به دلار است. حدود نیمی از تجارت بین‌المللی خارج از ایالات متحده به دلار صورت‌حساب می‌شود. بیشتر بدهی‌های فرامرزی دولت‌ها و شرکت‌ها به دلار تعیین شده است. معماری مالی جهانی، از نظر عملیاتی، معماری‌ای دلاری است. دلار، به تعبیر فنی، ارز ذخیرهٔ جهان است: پولی که کشورهای دیگر آن را به‌عنوان ذخیرهٔ اصلی ارزش خارجی خود نگه می‌دارند و تجارت و وام‌دهی بین‌المللی عمدتاً با آن انجام می‌شود.

منافع این وضعیت برای ایالات متحده عظیم بوده و از چشم آمریکاییان عادی تا حد زیادی پنهان مانده است. این کشور می‌توانست به‌طور نامحدود کسری تجاری داشته باشد، چون دارندگان خارجی دلار نمی‌توانستند آن را به‌آسانی با چیزی جز دارایی‌های آمریکایی مبادله کنند. این کشور می‌توانست با نرخ‌هایی پایین‌تر از آنچه مسیر مالی‌اش در غیر این صورت اجازه می‌داد وام بگیرد،

چون بانک‌های مرکزی خارجی بدهی آن را به‌عنوان ذخیره نگه می‌داشتند. این کشور می‌توانست قدرت خود را در سطح جهان اعمال کند، چون تحریم‌هایش، که به ارز تجارت جهانی تعیین می‌شد، قدرت اثرگذاری‌ای داشت که تحریم‌های هیچ کشور دیگری به آن نمی‌رسید. مصرف‌کنندگان آمریکایی می‌توانستند از بقیه جهان بیش از آنچه ایالات متحده برای خرید بقیه جهان تولید می‌کرد بخرند، چون دلارهایی که به خارج فرستاده می‌شد در قالب سرمایه‌گذاری در اوراق خزانه و دارایی‌های آمریکایی بازمی‌گشت. این ترتیبات، که والری ژیسکار دستن (Valéry Giscard d'Estaing)، وزیر مالیه فرانسه، در سال ۱۹۶۵ آن را «امتیاز گزاف» نامید (تعبیر او برای مزیت منحصربه‌فردی که ایالات متحده از انتشار ارز ذخیره جهان به دست می‌آورد، مزیتی که هیچ کشور دیگری از آن برخوردار نبود)، از آن زمان تا امروز به شکلی تغییر یافته پابرجا مانده است.

امتیاز گزاف هزینه‌هایی هم دارد. تقاضای مداوم خارجی برای دلار، دلار را گران‌تر از آن می‌کند که صرفاً بر پایه جریان‌های تجاری می‌بود، و این صادرات آمریکا را کم‌رقابت‌تر می‌کند و از دست رفتن صنعت تولید را شتاب می‌بخشد. مازاد سرمایه‌ای که در قالب سرمایه‌گذاری بازمی‌گردد قیمت دارایی‌ها، به‌ویژه املاک و دارایی‌های مالی، را فراتر از آنچه اقتصاد واقعی پشتیبانی می‌کند بالا می‌برد. انگیزه سیاسی برای حفظ این امتیاز، سیاست‌گذاری را به سود منافع بخش مالی در برابر منافع بخش مولد، و به سود مصرف در برابر سرمایه‌گذاری، جهت‌دار می‌کند.

این هزینه‌ها پنجاه سال پرداخت شده و ایالات متحده‌ای را پدید آورده است که در سال ۲۰۲۶ وجود دارد: کشوری که در قیاس با کشوری که از جنگ جهانی دوم سر برآورد، مالی‌شده‌تر، کم‌تولیدتر، نابرابرتر و به ورود مداوم سرمایه وابسته‌تر است.

این سیستم بیش از یک دهه است که نشانه‌های فشار را بروز می‌دهد. بحران ۲۰۰۸ آشکار کرد که مدیریت مالی آمریکا خطاناپذیر نیست، که می‌توان ارزش دلار را از طریق تسهیل کمی کاست، و که از امتیاز ارز ذخیره جهانی بودن می‌توان سوءاستفاده کرد. مسدود کردن ذخایر بانک مرکزی روسیه در سال ۲۰۲۲ به هر بانک مرکزی در جهان نشان داد که نگه‌داشتن دلار، اگر واشینگتن تصمیمی دیگر بگیرد، ایمن نیست. دوقطبی‌شدن سیاسی ایالات متحده این پرسش را پیش کشید که آیا این کشور می‌تواند ثبات سیاستی‌ای را که جایگاه ارز ذخیره اقتضا می‌کند همچنان حفظ کند. هرچه ایالات متحده پول خود را تهاجمی‌تر به‌عنوان سلاح به کار گرفته، محاسبه هزینه و فایده

دارندگان خارجی تغییر کرده است. هرچه سیستم‌های جایگزین توسعه یافته‌اند، هزینه تغییر مسیر کاهش یافته است. هرچه مسیرهای مالی آمریکا بدتر شده، اعتبار ارزش دلار تضعیف شده است.

چین، روسیه، هند، برزیل و شمار رو به رشدی از کشورهای دیگر فعالانه در کار توسعه سیستم‌های پرداخت جایگزین، انباشت ذخایر طلا، تسویه تجارت با پول ملی خود در هر جا که ممکن باشد، و کاهش وابستگی دارایی‌هایشان به دلار بوده‌اند. سرعت این روند تدریجی بوده، اما جهت آن تردیدناپذیر است. سهم دلار از ذخایر بانک‌های مرکزی جهان به تدریج اما پیوسته کاهش یافته است. این مسیر به فروپاشی ناگهانی اشاره ندارد، بلکه به فرسایش مداوم اشاره دارد. در نقطه‌ای، این فرسایش گذار فاز پدید می‌آورد و ساختار مالی جهانی حول لنگرهایی دیگر بازسازمان می‌یابد.

حساب و کتاب مالی ایالات متحده این نگرانی را حادث می‌کند. در سال مالی ۲۰۲۵، هزینه بهره دولت فدرال از یک تریلیون دلار گذشت و برای نخستین بار در تاریخ مدرن از بودجه دفاعی فراتر رفت. دفتر بودجه کنگره (CBO) پیش‌بینی می‌کند که کسری بودجه تا سال ۲۰۳۶ به طور متوسط سالانه ۲/۴ تریلیون دلار باشد. کل بدهی فدرال به ۴۰ تریلیون دلار نزدیک می‌شود و رو به افزایش است. هزینه بهره این بدهی به نرخ‌هایی بستگی دارد که دولت آن‌ها را کنترل نمی‌کند؛ اگر تقاضای خارجی برای اوراق خزانه ضعیف شود و نرخ‌ها بالا برود، هزینه بهره به همان نسبت افزایش می‌یابد، و این استقراض بیشتر برای پرداخت بهره را لازم می‌کند، که نرخ‌های بالاتر را لازم می‌کند، که هزینه بهره را بالا می‌برد. این همان حلقه هلاکتی است که تحلیلگران مالی سال‌ها درباره‌اش هشدار داده‌اند و اکنون به طور مشهود در حال فعال شدن است. در حال حاضر این چرخه مارپیچی با ادامه تقاضای خارجی و داخلی برای اوراق خزانه، با مداخلات فدرال رزرو هنگام قفل شدن بازارها، و با نبود هر جایگزین روشنی که پس‌اندازهای جهانی به سوی آن روان شود، مهار شده است. هیچ‌یک از این پشتوانه‌ها دائمی نیست.

وضعیت اروپا از برخی جهات شکننده‌تر است. یورو پولی است بدون حاکمیت واحد: بانک مرکزی اروپا (ECB) آن را منتشر می‌کند، اما پول چندین دولت حاکم با مسیرهای مالی متفاوت، ظرفیت‌های تولیدی متفاوت و فرهنگ‌های سیاسی متفاوت است. ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، بلژیک، یونان و پرتغال همگی نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص داخلی (GDP) دارند که اگر پول ملی

خودشان را داشتند، نگران‌کننده شمرده می‌شد. ECB خریدار نهایی این بدهی‌ها بوده است، اما ظرفیت آن با ملاحظات تورمی و مقاومت سیاسی کشورهای وام‌دهنده، به‌ویژه آلمان، محدود شده است. بحران بدهی اروپا در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ با تعهد ECB به انجام «هر کاری که لازم باشد» مهار شد، اما مسیرهای مالی زیربنایی از آن زمان تنها بدتر شده است. آزمونی جدی برای بازارهای اوراق قرضه اروپا، و اختلال انرژی ناشی از جنگ خاورمیانه دقیقاً چنین آزمونی است، می‌تواند فشارهای تجزیه‌ای را به حرکت درآورد که ECB نمی‌تواند جذب کند.

وضعیت ژاپن عجیب‌ترین مورد است. ژاپن بالاترین نسبت بدهی دولتی به GDP را در میان همه کشورهای توسعه‌یافته دارد، نسبتی که در حال حاضر از ۲۵۰ درصد GDP فراتر می‌رود. بر پایه هر تحلیل متعارفی، این وضع باید از مدت‌ها پیش به نکول یا ابرتورم منجر شده باشد. اما نشده است، چون بدهی ژاپن را عمدتاً نهادها و خانوارهای ژاپنی نگه می‌دارند که گزینه‌های کمی برای پس‌اندازهای خود دارند، چون حساب جاری ژاپن همچنان مثبت است، چون ژاپن دارایی‌های خارجی قابل‌توجهی دارد که بدهی داخلی را جبران می‌کند، و چون بانک ژاپن با خریدهای عظیم اوراق قرضه کسری را پر کرده است، خریدهایی که آن را مالک بیش از نیمی از کل بدهی دولت ژاپن کرده است. این وضع در هیچ بازه زمانی معقولی پایدار نیست. هنگامی که ژاپن به نقطه شکست برسد، پیامدهای آن برای بازارهای اوراق قرضه جهان چشمگیر خواهد بود، چون نهادهای ژاپنی دارندگان عمده بدهی خارجی‌اند و برای تأمین تعهدات داخلی خود ناگزیر از نقد کردن آن خواهند بود.

وضعیت آلمان، که از دیگران کمتر حاد اما به رفاه عادی غربی مربوط‌تر است، به‌طور چشمگیری بدتر شده است. آلمان معجزه اقتصادی پس از جنگ خود را بر انرژی ارزان، به‌ویژه گاز طبیعی روسیه، در ترکیب با صادرات تولیدات صنعتی پیشرفته بنا کرد. عرضه انرژی روسیه با واکنش به جنگ اوکراین قطع شد. صنعت آلمان در حال تهی شدن است، چون هزینه‌های انرژی تولید را از رقابت‌پذیری خارج می‌کند. فولکس‌واگن (Volkswagen)، باسف (BASF)، بایر (Bayer) و دیگر قهرمانان صنعتی تاریخی اعلام تعدیل نیرو، تعطیلی کارخانه‌ها و انتقال تولید کرده‌اند. اثر تجمعی این روند صنعت‌زدایی از بزرگ‌ترین اقتصاد اروپاست، با پیامدهایی برای بقیه اروپا که هنوز به‌طور کامل بروز نکرده است.

این شکنندگی‌های ملی خاص درون الگویی گسترده‌تر جای دارند. جهان غرب در چند دهه گذشته رشته‌ای از تصمیم‌ها گرفت که هر یک، جداگانه، معقول به نظر می‌رسید. انتقال تولید صنعتی به حوزه‌های کم‌هزینه‌تر. کاهش تولید داخلی انرژی. گسترش خدمات مالی به‌عنوان هسته اقتصاد. آزادسازی تجارت و جریان سرمایه. اجازه دادن به مهاجرت گسترده بدون سیاست ادغام. گسترش دولت‌های تنظیم‌گر و رفاهی. انتشار بدهی برای تأمین مالی مصرف جاری به جای سرمایه‌گذاری. برون‌سپاری دانش عملی تولید فیزیکی. اثر تجمعی این تصمیم‌ها جهان غربی بود که اندکی از آنچه مصرف می‌کند تولید می‌کند، به جریان‌های مداوم کالا و سرمایه در سراسر سیستمی جهانی وابسته است که ثبات آن را در کنترل ندارد، بخش بزرگی از دانش عملی‌ای را که نسل‌های پیشین بدیهی می‌شمرند از دست داده است، و جمعیت‌هایی را در خود جای داده که پیوندهای هویت مشترکی را که به آن‌ها امکان دهد در سختی با هم عمل کنند ندارند.

زنجیره تأمین دارو از هند و چین می‌گذرد. مواد مؤثره بیشتر داروهای تجویزی‌ای که در ایالات متحده فروخته می‌شود در این دو کشور تولید می‌شود. اختلالی جدی در هر یک از این دو منبع در عرض چند هفته به کمبود دارو می‌انجامد. صنعت نیمه‌هادی تا آن اندازه در تایوان متمرکز است که اختلالی در تایوان فناوری غرب را در عرض چند ماه زمین‌گیر می‌کند. کودی که کشاورزی آمریکا را تغذیه می‌کند به نهاده‌های گاز طبیعی و به واردات از شمار اندکی از تولیدکنندگان وابسته است که چند تن از آن‌ها در مناطق بی‌ثبات قرار دارند. سیستم توزیع غذا بر کامیون‌های دیزلی، مدیریت رایانه‌ای انبار و زنجیره‌های تأمین به‌هنگام می‌گردد که در بیشتر خرده‌فروشی‌ها حداکثر سه روز موجودی دارند. شبکه برق به گاز طبیعی از شمار اندکی تولیدکننده، به زیرساخت انتقالی که ده‌ها سال قدمت دارد، و به سیستم‌های کنترل دیجیتالی که روزبه‌روز در برابر حمله سایبری آسیب‌پذیرتر می‌شوند وابسته است.

اختلالی جدی در هر یک از این وابستگی‌ها به‌صورت آبخاری به دیگران سرایت می‌کند. اختلال انرژی هزینه کود را بالا می‌برد، که هزینه غذا را بالا می‌برد، که بودجه خانوارها را تحت فشار می‌گذارد، که ثبات سیاسی را تحت فشار می‌گذارد. اختلال نیمه‌هادی تولید را در چندین بخش متوقف می‌کند. اختلال دارویی در عرض چند هفته بحران‌های پزشکی پدید می‌آورد. اختلال مالی کامیون‌هایی را که غذا را جابه‌جا می‌کنند متوقف می‌کند، چون کامیون‌داران بدون دریافت پول رانندگی نمی‌کنند. همان

وابستگی‌های متقابلی که سیستم را کارآمد می‌کنند آن را آسیب‌پذیر هم می‌کنند، به شیوه‌هایی که گردانندگان سیستم عموماً به صداقت مدل‌سازی نکرده‌اند.

جمعیت آمریکایی‌ای که درون این سیستم زندگی می‌کند، در بیشتر موارد، هیچ درکی از چگونگی کار آن یا از آنچه به آن وابسته است ندارد. بیشتر آمریکاییان نمی‌توانند بگویند غذایشان، جز از فروشگاه مواد غذایی، از کجا می‌آید. بیشترشان نمی‌توانند تعمیرات ساده‌ای در خودرو یا خانه خود انجام دهند. بیشترشان نمی‌دانند چگونه غذا بکارند، حیوان پرورش دهند یا محصولی را نگهداری کنند. بیشترشان هیچ مهارت کاربردی‌ای بیرون از تخصص‌های حرفه‌ای تنگی که فقط درون سیستم مدرن وجود دارد ندارند. بیشترشان هیچ پیوند اجتماعی‌ای فراتر از همسایگی مکانی ندارند. بیشترشان هیچ چارچوب مذهبی یا فلسفی‌ای برای فهم رنج یا فداکاری ندارند. بیشترشان بدهی قابل‌توجهی دارند. بیشترشان پس‌انداز معناداری ندارند. بیشترشان در جاهایی زندگی می‌کنند که بدون ورودی‌های مداوم از جاهای دیگر نمی‌توانند خود را تغذیه کنند، آب خود را تأمین کنند یا از خود دفاع کنند.

نمونه‌ای عینی را در نظر بگیرید. در اوت ۲۰۰۳، قطع برقی شمال‌شرق ایالات متحده و بخش‌هایی از کانادا را فراگرفت و حدود ۵۰ میلیون نفر را برای مدت‌هایی از چند ساعت تا چند روز بی‌برق گذاشت. شهر نیویورک در بیشتر مناطق حدود یک روز و نیم بدون برق بود. رفتار مردم، در مجموع، متمدانه بود. مردم به همسایگان کمک کردند. غارت نسبتاً کمی رخ داد. در عرض ۴۸ ساعت چراغ‌ها دوباره روشن شد و زندگی از سر گرفته شد.

اما در نظر بگیرید که چه چیزی این را ممکن کرد. اختلال کوتاه بود. کمک به‌طور مشهود در راه بود. مقامات اعتبار خود را حفظ کردند. بحران موقتی فهمیده می‌شد. هوای تابستان آن‌قدر گرم بود که کاهش دمای بدن خطری نباشد. هیچ‌کس فرصت نیافت که به‌راستی گرسنه شود یا به‌راستی برای بقای بلندمدت خود بترسد.

اکنون توفان کاترینا در نیواورلئان در سال ۲۰۰۵ را در نظر بگیرید. همان کشور. کمتر از دو سال بعد. اختلال طولانی‌تر بود. مقامات اعتبار خود را از دست دادند. بحران به‌عنوان چیزی که ممکن است پایانی نداشته باشد فهمیده می‌شد. هوا نامساعد بود. در عرض ۷۲ ساعت رفتار به‌طرز چشمگیری تغییر کرد. غارت، خشونت، فروپاشی نظم عمومی، خودداری افسران پلیس نیواورلئان از

حضور در محل خدمت، خانواده‌هایی که از هم جدا افتاده بودند و نمی‌توانستند یکدیگر را پیدا کنند، بیمارستان‌هایی که بیماران را رها می‌کردند؛ عناصر فروپاشی اجتماعی که آن‌ها را به جاهای دوردست نسبت می‌دهیم در یکی از شهرهای بزرگ آمریکا پدیدار شد. همان جمعیتی که در قطع برق ۲۰۰۳ آن‌گونه رفتار می‌کرد، در توفان ۲۰۰۵ بسیار متفاوت رفتار کرد، چون مدت بحران و از دست رفتن اعتماد نهادی آن را از آستانه‌ای فراتر برد که انسجام اجتماعی، هنگامی که پیوندهای زیرین آن ضعیف است، فقط تا آن حد پابرجا می‌ماند.

نمونه‌ای خاص آموزنده است. در اواخر ۲۰۱۲ توفان سندی (Sandy) شهر نیویورک را درنوردید و بخش‌های قابل‌توجهی از شهر را بیش از یک هفته بی‌برق گذاشت. منتهن سفلی در تاریکی بود. بیمارستان‌ها ناچار به تخلیه شدند. پمپ‌بنزین‌ها به صحنه نزار و صف‌هایی که ساعت‌ها طول می‌کشید بدل شدند. حمل‌ونقل عمومی مختل شد. بخش مالی عملیات ضروری خود را به سایت‌های پشتیبان در نیوجرسی منتقل کرد. تحویل مواد غذایی کند شد. شهر نیویورک، ثروتمندترین شهر ثروتمندترین کشور جهان، در عرض چند روز به‌طور مشهود در لبه پرتگاه بود، و این لبه با یک توفان شدید در یک منطقه رسید، در حالی که بقیه کشور به‌طور عادی ادامه می‌داد و می‌توانست کمک بفرستد. اگر اختلال سراسری بود، یا اگر به جای یک هفته سه هفته طول می‌کشید، شهر از آستانه‌هایی می‌گذشت که هیچ‌کس نمی‌خواست کشف کند. خاموشی ۱۹۷۷ نیویورک، که فقط ۲۴ ساعت طول کشید، بیش از هزار آتش‌سوزی و بیش از چهار هزار بازداشت به بار آورد. شرایط در آن زمان از جهاتی متفاوت بود که مقایسه را پیچیده می‌کند، اما نکته زیربنایی پابرجاست: بافت اجتماعی نیویورک با کارکرد مداوم پشتوانه‌هایی سر جای خود نگه داشته می‌شود که وقتی از کار می‌افتند، جمعیت را به شدت بی‌پناه می‌گذارند.

این است چهره شکنندگی شهری آمریکا در عمل، حتی در زمان‌های عادی. همین دینامیک‌ها، در مقیاس رویدادی ملی یا جهانی با مدتی طولانی‌تر، پیامدهایی پدید می‌آورند که جمعیت از نظر روانی و عملی برای آن آماده نیست. ثروت، فناوری، زیرساخت حقوقی و فرهیختگی مفروض این جمعیت‌ها از آن‌ها حفاظت نمی‌کند. در واقع آن‌ها را آسیب‌پذیرتر می‌کند، چون ثروت وابستگی می‌آورد، فناوری شکنندگی می‌آورد، زیرساخت حقوقی بدون اجرا از هم می‌پاشد، و فرهیختگی در جهت‌هایی است که هیچ ربطی به بقا ندارد.

طبقه حرفه‌ای درون این جمعیت‌های شهری به‌طور منحصربه‌فردی در معرض خطر است. وکلا، حسابداران، مشاوران، متخصصان مالی، متخصصان بازاریابی، کارکنان فناوری در کاربردهای غیرضروری، دانشگاهیان در رشته‌های غیرکاربردی، روزنامه‌نگاران، دیوان‌سالاران دولتی؛ همه این حرفه‌ها درون سیستم مدرن وجود دارند و به آن وابسته‌اند. مهارت‌هایشان به زمینه‌ای که سیستم مدرن در آن کار نمی‌کند انتقال‌پذیر نیست. ثروتشان در دارایی‌های مالی‌ای نگه داشته می‌شود که به ادامه کار سیستم مالی وابسته است. هویتشان با جایگاه حرفه‌ای‌شان گره خورده است که در زمینه جدید هیچ معنایی ندارد. شبکه‌های اجتماعی‌شان شبکه‌های حرفه‌ای‌اند که وقتی شرایطی که این حرفه‌ای‌ها را گرد هم آورده بود تغییر کند، از هم می‌پراکنند.

همین جمعیت‌ها در مناطق کلان‌شهری ساحلی متمرکزند، جایی که هزینه مسکن ایجاب می‌کند هر دو همسر در مشاغل حرفه‌ای کار کنند، جایی که کودکان را مراقبان مزدبگیر و مدارس نخبگانی بزرگ می‌کنند، جایی که خانواده گسترده از نظر جغرافیایی دور است، جایی که اجتماع مذهبی ضعیف یا غایب است، جایی که همسایه‌ها ناشناس‌اند، جایی که مشارکت مدنی نمادین است و نه واقعی. ساختارهایی که به طبقات حرفه‌ای مشابه در نسل‌های پیشین امکان می‌داد سختی را از سر بگذرانند، یعنی کلیساها، انجمن‌های مدنی، شبکه‌های خانواده گسترده و پیوندهای محله‌ای، تا حد زیادی غایب‌اند. حرفه‌ای سال ۲۰۲۶ از حرفه‌ای سال ۱۹۵۶ منزوی‌تر است، به‌رغم ظاهر اتصال دیجیتالی که از هر آنچه نسل‌های پیشین به آن دسترسی داشتند فراتر می‌رود.

آنچه در پیکربندی‌ای که توصیف شد غایب است، و دقیقاً در جمعیت‌هایی غایب است که بیش از همه در معرض آن‌اند، چارچوب معنایی است که به انسان‌ها امکان می‌دهد سختی را تاب بیاورند. منابع سنتی چنین چارچوب‌هایی تضعیف یا فعالانه برچیده شده‌اند. عمل به دین مسیحی، به‌ویژه در طبقات تحصیل‌کرده و در شهرهای بزرگ، به‌شدت کاهش یافته است. ساختار خانواده با نرخ‌های بالای ازدواج دیر هنگام، ازدواج کم، طلاق و بی‌فرزندگی تضعیف شده است. مشارکت مدنی کاهش یافته است. عضویت در اجتماع کاهش یافته است. جایگزین‌هایی که برای این منابع سنتی معنا پدید آمده‌اند، یعنی موفقیت شغلی، مصرف، هویت دیجیتال و سیاست ایدئولوژیک، آنچه را که چارچوب‌های دینی و خانوادگی فراهم می‌کنند فراهم نمی‌کنند، چون از خود فردی فراتر نمی‌روند، آن‌گونه که چارچوب‌های معنا باید از خود فراتر بروند تا در شرایط رنج کار کنند.

سخن صادقانه این است که جهان غرب، و به‌ویژه ایالات متحده، جامعه‌ای ساخته است که در زمان‌های عادی درخشان و در زمان‌های خارق‌العاده به‌طور استثنایی شکننده است. این معاوضه تا وقتی شرایط برقرار بود معقول به نظر می‌رسید. شرایط اکنون زیر فشاری است که ممکن است از حد تحمل سیستم فراتر رود. فصل‌های بعدی فشارهای مشخص، ماشه‌های مشخص و دینامیک‌های مشخصی را بررسی می‌کنند که از طریق آن‌ها سیستمی از این دست از کارکرد به شکست می‌رسد.

حبابی در انتظار ترکیدن

انباشت شکنندگی که در فصل پیشین توصیف شد، امری انتزاعی نیست. این شکنندگی در بازارهای مشخص، ابزارهای مشخص، نهادهای مشخص و محاسباتی مشخص تجلی می‌یابد که می‌توان آن‌ها را مستقیماً بررسی کرد. این فصل بُعد مالی مسئله را با تفصیلی کافی مرور می‌کند تا خواننده درکی کاربردی از این موضوع به دست آورد که چرا حتی تحلیلگران مالی جریان اصلی که خود را هراس‌افکنان افراطی نمی‌دانند، روزبه‌روز نگران‌تر می‌شوند.

مسئله بنیادین این است که قیمت دارایی‌ها در عملاً هر طبقه عمده دارایی، به مدتی چنان طولانی از بنیان‌های اقتصادی زیرین خود جدا افتاده که این جدایی به امری ساختاری بدل شده است. بازارهای سهام، بازارهای املاک، بازارهای اوراق قرضه، بازارهای آثار هنری و اقلام کلکسیونی و ارزش‌گذاری‌های بازارهای خصوصی، همگی چنان قیمت‌گذاری شده‌اند که گویی شرایط چهل سال گذشته تا ابد ادامه خواهد یافت. چنین نخواهد شد، زیرا شرایط چهل سال گذشته ترکیبی یگانه بوده است از کاهش نرخ‌های بهره، گسترش تجارت جهانی، جذب فزاینده بدهی، بادهای موافق جمعیتی و پشتیبانی بی‌وقفه بانک‌های مرکزی. هر یک از این شرایط یا معکوس شده یا در حال معکوس شدن است.

شاخص اس‌اندپی ۵۰۰ (S&P 500) در چند سال گذشته با نسبت‌های قیمت به درآمدی (قیمت یک سهم تقسیم بر سود سالانه شرکت به ازای هر سهم؛ معیاری پایه برای سنجش این‌که سهام نسبت به سودی که شرکت‌های زیرین واقعاً تولید می‌کنند گران است یا ارزان) قیمت‌گذاری شده است که از نظر تاریخی با سقف‌های بزرگ بازار همراه بوده‌اند. نسبت قیمت به درآمد تعدیل‌شده چرخه‌ای (شکل پالایش‌یافته‌ای از همان معیار پایه که اقتصاددان رابرت شیلر (Robert Shiller) آن را توسعه داد و قیمت سهام را نه با سود سال اخیر، بلکه با میانگین سود ده‌ساله مقایسه می‌کند تا

نوسان‌های کوتاه‌مدت را هموار سازد و خوانش روشن‌تری به دست دهد)، که سود را در بازه‌ای ده‌ساله هموار می‌کند تا نویز را کاهش دهد، برای دوره‌ای طولانی بالای ۳۰ بوده است؛ سطحی که پیش از این تنها در قله ۱۹۲۹، قله دات‌کام ۱۹۹۹ و یک لمس کوتاه در اوایل ۲۰۲۲ دیده شده بود. آن موارد پیشین با افت‌هایی ۵۰ تا ۹۰ درصدی در دوره‌هایی چندساله دنبال شدند. سطح کنونی به پشتوانه ورود مداوم سرمایه از صندوق‌های شاخصی غیرفعال، بازخريد سهام شرکت‌ها با پول قرضی، تقاضای خارجی برای دارایی‌های آمریکایی به‌عنوان پناهگاهی که امن تلقی می‌شود، و فقدان جایگزین‌های جذاب حفظ شده است. هیچ‌یک از این پشتوانه‌ها دائمی نیست و چند تا از آن‌ها فعلاً در حال معکوس شدن‌اند.

تمرکز در بازار سهام به حد افراط رسیده است. ده شرکت بزرگ اس‌اند‌پی ۵۰۰ بیش از یک‌سوم ارزش کل این شاخص را تشکیل می‌دهند. اکثر آن‌ها شرکت‌های فناوری‌اند که ارزش‌گذاری‌شان مستلزم رشدی پیوسته است که حفظ آن با نرخ‌های مستتر در این ارزش‌گذاری‌ها از نظر ریاضی ناممکن است. صندوق‌های بازنشستگی، صندوق‌های موقوفه و حساب‌های بازنشستگی فردی که به سببی متنوع از سهام تکیه دارند، در واقع آن‌قدر که خود می‌پندارند متنوع نیستند. تعداد اندکی از نام‌ها بخش عمده بازده را رقم می‌زنند و اگر همین نام‌ها به هنجارهای تاریخی خود بازگردند، بخش عمده زیان‌ها را نیز رقم خواهند زد.

بازارهای املاک در سراسر جهان توسعه‌یافته ویژگی‌های مشابهی دارند. املاک مسکونی در شهرهای بزرگ غربی در سطوحی قیمت‌گذاری شده‌اند که برای پایدار ماندن، به ادامه نرخ‌های بهره پایین و ادامه رشد درآمدها نیاز دارند. هر دو شرط تضعیف شده‌اند. نرخ‌های وام مسکن بالای ۶ درصد، قیمت‌های خرید را برای سطوح درآمدی که همگام با آن‌ها رشد نکرده‌اند ناپایدار می‌کند. چرخش از خرید به اجاره، گرچه تعدیل قیمت‌ها را به تعویق انداخته، هزینه‌های اجاره‌ای پدید آورده که از آستانه‌ای گذشته‌اند که در آن سهمی بیش از حد بزرگ از درآمد را می‌بلعند و جایی برای مصرف پایدار خانوارها نمی‌گذارند. املاک تجاری، به‌ویژه فضاهای اداری، از چرخش پس‌اندازی به کار از راه دور آسیب دیده‌اند و با دیواری از تأمین مالی مجدد بدهی‌ها روبه‌رویند، آن هم با نرخ‌هایی بسیار بالاتر از وام‌های اولیه. برآوردها از زیان‌های املاک تجاری که سرانجام باید شناسایی شوند به تریلیون‌ها دلار می‌رسد و بخش بزرگی از این ریسک بر دوش بانک‌های منطقه‌ای است.

بازارهای اوراق قرضه در جریان افزایش نرخ بهره در سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۳ یکی از بدترین افت‌های تاریخ را از سر گذرانده‌اند و اوراق خزانه بلندمدت تقریباً ۴۰ درصد از ارزش خود را نسبت به اوج از دست دادند. بسیاری از نهادها هنوز این اوراق را به بهای تمام‌شده اولیه در دفاتر خود نگه می‌دارند، زیرا قواعد حسابداری تا زمانی که قصد نگهداری تا سررسید داشته باشند این کار را مجاز می‌دانند. فدرال رزرو خود زیان‌های تحقق‌نیافته هنگفتی بر سبد اوراق خزانه و اوراق بهادار با پشتوانه وام مسکن خویش دارد. بانک‌ها زیان‌های تحقق‌نیافته دیگری دارند. شرکت‌های بیمه بیشتر. صندوق‌های بازنشستگی بیشتر. مجموع این زیان‌های تحقق‌نیافته که در سراسر سیستم مالی پراکنده‌اند، حتی با برآوردهای محتاطانه از یک تریلیون دلار فراتر می‌رود. تا زمانی که دارندگان این اوراق ناچار به فروش نشوند، این زیان‌ها بر سیستم مالی اثری نمی‌گذارند. هنگامی که شرایط آن‌ها را به فروش وادار کند، زیان‌ها قطعی می‌شوند و به نخستین آتشبار در فروپاشی گسترده‌تر بدل می‌گردند.

بازار اوراق خزانه خود نشانه‌های مشخصی از تنش بروز می‌دهد. حراج‌ها با تواتر بیشتری ضعیف بسته می‌شوند؛ یعنی بازده نهایی پذیرفته‌شده بالاتر از آن چیزی است که بازار پیش از حراج نشان می‌داد، و این حکایت از آن دارد که تقاضا در بازده رایج کافی نبوده است. معامله‌گران اولیه (گروه کوچکی از بانک‌های بزرگ که اجازه دارند مستقیماً در حراج‌های اوراق خزانه پیشنهاد دهند و موظف‌اند هر آنچه را عموم نمی‌خرد جذب کنند) بخش‌های بزرگ‌تری از اوراق منتشرشده را جذب می‌کنند، و این نشان می‌دهد که خریداران نهایی کمتر می‌خرند. نسبت‌های پیشنهاد به پوشش (نسبت کل پیشنهادهای ارائه‌شده به اوراق موجود در یک حراج اوراق خزانه؛ عدد بالاتر یعنی تقاضای قوی‌تر) برای اوراق با سررسید بلندتر رو به ضعف گذاشته‌اند. دارایی خارجی‌ها از اوراق خزانه به‌عنوان درصدی از اوراق منتشرشده ثابت مانده یا کاهش یافته و سهم خارجی‌ها از کل این دارایی‌ها پیوسته رو به کاهش است. هیچ‌یک از این نشانه‌ها به‌تنهایی بحران محسوب نمی‌شود، اما روند روشن و نگران‌کننده است.

محاسبات بنیادینی که این تنش را پیش می‌رانند، مسیر سیاست مالی آمریکا است. دولت فدرال در دوره‌ای از اشتغال کامل، کسری بودجه‌ای در حدود ۶ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) دارد، که خارج از زمان جنگ‌های بزرگ یا رکود بی‌سابقه است. کل بدهی فدرال در دست عموم به ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی نزدیک می‌شود (تولید ناخالص داخلی کل محصول اقتصادی سالانه کشور

است و به عنوان مخرج کسری به کار می‌رود که امکان مقایسه سطوح بدهی را میان کشورها و در طول زمان فراهم می‌کند؛ سطحی که از نظر تاریخی در کشورهای دیگر با بحران‌های بدهی حاکمیتی همراه بوده است. هزینه بهره این بدهی از یک تریلیون دلار در سال گذشته و رو به افزایش است. پیش‌بینی‌های بلندمدت دفتر بودجه کنگره (CBO) هیچ مسیر پذیرفتنی‌ای به سوی ثبات مالی تحت قوانین کنونی نشان نمی‌دهد. یا مالیات‌ها باید به شدت افزایش یابند، یا مخارج به شدت کاهش یابد، یا ارزش دلار از طریق انبساط پولی‌ای که ارزش واقعی بدهی را می‌فرساید تضعیف شود، یا ترکیبی از این‌ها رخ دهد؛ اما این محاسبات به شکل کنونی جور در نمی‌آید. در غیاب بحران، هیچ مسیر سیاسی پذیرفتنی‌ای به سوی هیچ‌کدام از این تعدیل‌ها وجود ندارد، و بحران دقیقاً همان چیزی است که مسیر کنونی به آن دعوت می‌کند.

وضعیت اروپا با وضعیت آمریکا هم‌ارز است، اما از برخی جهات بدتر. ایتالیا نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی بالای ۱۳۰ درصد دارد و شرایط جمعیتی‌اش مسیر را نه بهتر، بلکه بدتر می‌کند. فرانسه سال‌ها است که در نقض قواعد مالی اتحادیه اروپا کسری بودجه می‌دهد و اراده سیاسی لازم برای پایبندی به تعهدات خود در زمینه ثبات مالی را از دست داده است. بلژیک، اسپانیا، پرتغال و یونان همگی مشکلات مشابهی دارند. بانک مرکزی اروپا (ECB) خریدار حاشیه‌ای بدهی حاکمیتی این کشورها بوده است، اما با سخت‌تر شدن نگرانی‌های آلمان درباره تورم، فضای سیاسی برای خریدهای نامحدود تنگ‌تر شده است.

وضعیت چین بزرگ‌ترین ناشناخته است. ارقام رسمی بدهی چین مسئله را کمتر از واقع نشان می‌دهد، زیرا بخش بزرگی از بدهی در دولت‌های استانی، شرکت‌های دولتی و نهادهای تأمین مالی دولت‌های محلی نشسته است که در ارقام اعلام‌شده دولت مرکزی تجمیع نمی‌شوند. کل بدهی به تولید ناخالص داخلی، اگر درست سنجیده شود، با بدهکارترین اقتصادهای توسعه‌یافته قابل مقایسه است. بخش املاک، که موتور انباشت ثروت خانوارهای چینی بوده، چند سال است که در فروپاشی‌ای آهسته به سر می‌برد. توسعه‌دهندگان بزرگ املاک نکول کرده‌اند. ساخت‌وساز جدید به شدت کاهش یافته است. قیمت مسکن در بسیاری از شهرها سه سال است که رو به کاهش است. اثر ثروت کاهش قیمت مسکن بر مصرف خانوارهای چینی چشمگیر است و هنوز به‌طور کامل در داده‌های اقتصادی بروز نیافته است.

در زیر این ارقام مشهود، ساختاری بسیار بزرگ‌تر و کمتر مشهود نشسته است: بازار جهانی ابزارهای مشتقه (مشتقات). ارزش اسمی (ارزش ظاهری دارایی‌های زیرینی که قراردادهای مشتقه به آن‌ها ارجاع می‌دهند و برای اندازه‌گیری بازار به کار می‌رود؛ پولی که واقعاً در معرض ریسک است بسیار کمتر است، اما رقم اسمی مقیاس قراردادهای در گردش را نشان می‌دهد) مشتقات موجود در جهان بیش از ۶۰۰ تریلیون دلار برآورد می‌شود؛ تقریباً شش برابر تولید ناخالص داخلی جهان. اکثریت قاطع این رقم به مشتقات نرخ بهره تعلق دارد که ظاهراً برای آن ساخته شدند که نهادها بتوانند ریسک نرخ بهره را پوشش دهند. واقعیت پیچیده‌تر است.

هنگامی که مشتقات نخست پدید آمدند، منطق‌شان پوشش ریسک بود. صندوق بازنشستگی‌ای با تعهدات بلندمدت می‌توانست با استفاده از مشتقات تضمین کند که نوسان‌های نرخ بهره توانایی‌اش را در ایفای آن تعهدات مختل نمی‌کند. واقعیت، آن‌گونه که هر کارورز صادقی در خلوت اذعان می‌کند، این است که مشتقات بسیار فراتر از هر نیاز واقعی به پوشش ریسک رشد کرده و به دستگاه سوداگرانه عظیمی بدل شده‌اند که هدف اصلی‌اش تولید سود معاملاتی برای نهادهایی است که آن‌ها را می‌سازند. اندازه بازار مشتقات چنان بزرگ است که حتی برای سازندگان نیز غیرشفاف شده است. بانک‌های بزرگی که بر انتشار مشتقات سلطه دارند، مدل‌های ریسکی در اختیار دارند که می‌کوشند میزان مواجهه بنگاه با ریسک را برآورد کنند، اما این مدل‌ها بر فرض‌هایی درباره همبستگی، نوسان و نقدشوندگی تکیه دارند که در زمان‌های عادی برقرارند و در زمان‌های تنش از کار می‌افتند.

بحران ۲۰۰۸ نشان داد که نهادها می‌پنداشتند ریسک خود را پوشش داده‌اند، حال آن‌که در واقع متمرکز بودند؛ طرف‌های معامله‌ای که آن‌ها را مستحکم فرض کرده بودند آسیب‌دیده بودند؛ نقدشوندگی‌ای که در دسترس فرض کرده بودند در دسترس نبود؛ و ترتیبات تسویه خالصی که بر آن تکیه کرده بودند، در لحظه آزمون به گونه‌ای متفاوت از انتظار عمل کرد. ای‌آی‌جی (American International Group)، که در آن زمان یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های بیمه جهان بود) از طریق مواجهه با ریسک سوآپ‌های نکول اعتباری (سوآپ نکول اعتباری قراردادی مشتقه است که در آن یک طرف می‌پذیرد در صورت نکول یک اوراق قرضه یا وام‌گیرنده مشخص، به طرف دیگر پرداختی انجام دهد؛ ای‌آی‌جی حجم عظیمی از این قراردادها را بر اوراق بهادار با پشتوانه وام مسکن فروخته و در عمل سیستم مالی جهان را در برابر زیان‌هایی بیمه کرده بود که توان پوشش‌شان را نداشت)

که مدیریت خودش هم آن‌ها را نمی‌فهمید، تا مرز نابود کردن سیستم مالی جهان پیش رفت. نکول لیمن برادرز (Lehman Brothers) در برابر طرف‌های معامله‌اش، به شیوه‌هایی که مدل‌ها پیش‌بینی نکرده بودند، آبخاری در سراسر سیستم به راه انداخت. مداخلات اضطراری فدرال رزرو نه از آن رو لازم شد که زیان‌های اعتباری زیرین بزرگ‌ترین زیان‌های تاریخ بودند – زیان‌های واقعاً تحقق‌یافته بر وام‌های مسکن ساب‌پرایم نسبت به اندازه سیستم مالی فاجعه‌بار نبود – بلکه از آن رو که لایه مشتقات آن زیان‌ها را چند برابر کرد و به شیوه‌هایی گسترش داد که سیستم را به فروپاشی سیستمی تهدید می‌کرد.

از ۲۰۰۸ به این سو، اصلاحات نظارتی برخی از بدترین ویژگی‌های بازار مشتقات را هدف گرفته‌اند. تسویه مرکزی برای بسیاری از مشتقات نرخ بهره و اعتباری. الزامات سرمایه‌ای بالاتر در بانک‌های بزرگ. گزارش‌دهی شفاف‌تر از موقعیت‌ها. این اصلاحات برخی از آسیب‌پذیری‌های آشکار را کاهش داده‌اند. اما مشکل بنیادین را از میان نبرده‌اند؛ مشکلی که از این قرار است: بازار مشتقات بیش از آن بزرگ و پیچیده است که مشارکت‌کنندگان بتوانند آن را به‌طور کامل بفهمند یا ناظران بتوانند به‌طور کامل بر آن نظارت کنند.

توصیف صادقانه بازار مشتقات این است که حتی برای کسانی که آن را ساخته‌اند جعبه سیاه است. مدیران عامل و مدیران ریسک بانک‌های بزرگ در ارائه توصیفی دقیق از مواجهه واقعی بنگاه‌شان با ریسک در شرایط تنش به دشواری می‌افتند. ناظران حتی از خود بانک‌ها هم ظرفیت کمتری برای ارزیابی این موضوع دارند. نتیجه سیستم مالی جهانی‌ای است که به لایه‌ای از ابزارها وابسته شده که هیچ‌کس آن‌ها را به‌طور کامل نمی‌فهمد؛ لایه‌ای که در شرایط پایدار خوب عمل می‌کند و سابقه‌اش نشان می‌دهد که با تغییر شرایط، به شیوه‌هایی که سازندگان را شگفت‌زده می‌کند از کار می‌افتد.

بازارهای اعتباری در موقعیتی مشابه قرار دارند. انتشار بدهی شرکتی در بیشتر دهه گذشته در سطوح بی‌سابقه بوده است. بخش بزرگی از این بدهی با نرخ‌هایی بسیار پایین منتشر شد و اکنون با نرخ‌هایی بسیار بالاتر تأمین مالی مجدد می‌شود. نسبت پوشش بهره در بسیاری از شرکت‌ها به‌طور چشمگیر کاهش یافته است. نرخ‌های نکول رو به افزایش گذاشته‌اند. به‌ویژه بازار اوراق پربازده (بازار اوراق قرضه‌ای که شرکت‌هایی با رتبه اعتباری پایین‌تر از درجه سرمایه‌گذاری منتشر

می‌کنند و به آن اوراق بنجل نیز می‌گویند؛ در این بازار نرخ بهره بالاتر، وام‌دهندگان را در ازای ریسک بالاتر نکول جبران می‌کند) ارزش‌گذاری‌هایی کش‌آمده دارد که به ادامه رشد اقتصادی وابسته‌اند. اعتبار خصوصی (وام‌هایی که به جای بانک‌ها، صندوق‌های سرمایه‌گذاری می‌دهند و در دوران نرخ‌های پایین، هنگامی که سرمایه‌گذاران نهادی در جست‌وجوی بازدهی بالاتر از اوراق قرضه متعارف بودند، به شدت گسترش یافت)، که در دوران نرخ‌های پایین به‌عنوان جایگزینی بازده‌جو برای درآمد ثابت متعارف باد کرد، اکنون فرض‌های خود را در شرایط نرخ‌های بالاتر و رشد کندتر می‌آزماید.

نظام‌های بازنشستگی و مستمری بر این بنیان‌ها نشسته‌اند. طرح‌های بازنشستگی با مزایای معین (طرح‌هایی که در آن‌ها کارفرما پرداخت ماهانه مشخصی را در دوران بازنشستگی تعهد می‌کند، معمولاً بر اساس سال‌های خدمت و حقوق پایانی، و ریسک سرمایه‌گذاری بر عهده کارفرماست؛ پیشینه طرح‌های ۴۰۱(k) که اکنون عمدتاً جای آن‌ها را گرفته‌اند و در آن‌ها ریسک سرمایه‌گذاری بر عهده کارمند است) وضعیت تأمین مالی خود را بر پایه بازده فرضی ۷ تا ۸ درصد در سال محاسبه می‌کنند. چنین بازده‌هایی در شرایط کنونی بدون پذیرش ریسک‌هایی که نسل‌های پیشین امنای صندوق‌های بازنشستگی آن را بی‌احتیاطی می‌شمردند دست‌یافتنی نیست. نظام‌های بزرگ بازنشستگی عمومی بر مبنای ارزش فعلی عمدتاً صدها میلیارد دلار کسری دارند و این کسری تنها آن‌گاه به مشکلی واقعی بدل می‌شود که بازنشستگان پرداخت‌هایی را مطالبه کنند که نظام‌ها از عهده‌اش برنمی‌آیند. کسری صندوق‌های بازنشستگی ایالتی و شهری با مجموعه فرض‌های واقع‌گرایانه به تریلیون‌ها دلار می‌رسد. وعده‌هایی که در چند دهه گذشته به کارکنان بخش عمومی داده شد، در هیچ معنای تعدیل‌شده با تورم محقق نخواهد شد، و بحران سیاسی‌ای که با آشکار شدن این واقعیت در پی می‌آید، بحرانی بزرگ خواهد بود.

آنچه همه این‌ها را به هم پیوند می‌دهد، یک مشاهده واحد است. سیستم مالی غرب از ۲۰۰۸ به این سو با مداخله فوق‌العاده بی‌وقفه سر پا نگه داشته شده است. هر مداخله اعوجاج‌های تازه‌ای پدید آورده که برای رفع‌شان مداخله بیشتری لازم است. بالشتک‌های حفاظتی‌ای که نسل‌های پیشین بانکداران مرکزی و وزیران مالی می‌توانستند در بحران به کار گیرند، تا حد زیادی ته کشیده‌اند. بحران بعدی در شرایطی از راه می‌رسد که پاسخ‌های استاندارد در مقیاس لازم در دسترس نیستند، نهادها از دوره‌های پیشین کم‌اعتبارترند، و سیستم بیش از هر نقطه پیشینی اهرم و شکنندگی انباشته است.

ماشه‌ای که این سیستم را از هم می‌پاشد می‌تواند از جهات بسیاری بیاید. یک حراج ناموفق اوراق خزانه کفایت می‌کند. یک بحران بزرگ بدهی حاکمیتی در اروپا کفایت می‌کند. یک بحران بانکی در چین که از ظرفیت دولت مرکزی فراتر رود کفایت می‌کند. یک شوک ژئوپلیتیک که بازارهای انرژی را مختل کند کفایت می‌کند. یک حمله سایبری جدی به زیرساخت‌های حیاتی مالی کفایت می‌کند. سقوط یک بانک بزرگ که فدرال رزرو نتواند مهارش کند کفایت می‌کند. هر یک از این‌ها در چند سال آینده محتمل است. وقوع چند تا از آن‌ها در دهه آینده بیش از آن‌که نامحتمل باشد، محتمل است. اختلال انرژی ناشی از جنگ خاورمیانه، مشهودترین نامزدی است که هم‌اکنون در جریان است. زنجیره منتهی از جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران به بحران مالی غرب کوتاه و مستقیم است و هم‌اکنون در برابر چشمان ما به نمایش درمی‌آید. جهش قیمت نفت. فشار تورمی. تنش در بازار اوراق قرضه. افت بازار سهام. اثر ثروت بر مخارج مصرفی. نگرانی از رکود. گسترش اسپردهای اعتباری. واگشایی اهرم. مارجین‌کال‌ها. تصفیه‌های اجباری. آبشار.

این‌که همین ماشه خاص فروپاشی را رقم بزند یا سیستم آن را جذب کند و منتظر ماشه‌ای دیگر بماند، از پیش دانستنی نیست. آنچه دانستنی است این است که سیستم در پیکربندی‌ای قرار دارد که در آن ماشه‌ای، دیر یا زود، فروپاشی‌ای پدید خواهد آورد که با ابزارهایی که در ۲۰۰۸ و ۲۰۲۰ به کار رفتند مدیریت‌پذیر نیست. همین فروپاشی است که باقی این کتاب به آن می‌پردازد.

خاورمیانه در مقام ماشه

در بیشتر پنجاه سال گذشته، جهان درگیری‌های خاورمیانه را همان‌گونه تماشا کرده است که آدمی آتشی را در آن سوی رودخانه تماشا می‌کند: با نگرانی، با همدلی، گاه با محاسبات راهبردی، اما با این پیش‌فرض که آتش همان‌جا که هست می‌ماند. جنگ‌های لبنان، عراق، سوریه، یمن، اسرائیل و ایران، همه این‌ها بی‌آنکه کارکرد بنیادی سیستم جهانی را مختل کنند در آن جذب شدند. قیمت نفت گاهی اوج می‌گرفت و سپس فرو می‌نشست. سیل پناهجویان تنش‌های سیاسی در اروپا پدید آورد، اما نه فروپاشی اجتماعی. سیستم مالی به کار خود ادامه داد. زنجیره‌های تأمین به کار خود ادامه دادند. مصرف‌کنندگان غربی همچنان هر چه می‌خواستند از هر جا که می‌خواستند دریافت می‌کردند.

آنچه اکنون در جریان است از نظر نوع متفاوت است، نه فقط از نظر درجه. جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، که در اوایل سال ۲۰۲۶ به‌طور جدی آغاز شد، درگیری منطقه‌ای‌ای نیست که چند ماهی قیمت نفت را بالا و پایین کند. این جنگ شوکی ساختاری به معماری مالی، انرژی، تجارت و قدرت جهانی است و پیامدهای آن تا مدت‌ها پس از پایان هر مرحله نظامی خاص همچنان آشکار خواهد شد.

برای درک چرایی این امر باید بفهمیم خاورمیانه در سیستم جهانی کنونی واقعاً چیست. به ما آموخته‌اند که آن را منطقه‌ای پیرامونی بدانیم؛ منطقه‌ای که به‌سبب نفت از نظر ژئوپلیتیک اهمیت دارد، اما در غیر این صورت نسبت به دل‌مشغولی‌های اصلی جهان مدرن حاشیه‌ای است. این درک نادرست است. خاورمیانه، اگر صادقانه به آن نگاه کنیم، سیستم عصبی مرکزی اقتصاد جهانی است. منبع انرژی‌ای است که تمدن را به حرکت درمی‌آورد؛ محل گلوگاه‌هایی است که تجارت جهانی از آن‌ها می‌گذرد؛ خانه صندوق‌های ثروت ملی است (صندوق‌های سرمایه‌گذاری دولتی که کشورهای

دارای درآمد مازاد، معمولاً از صادرات نفت، برای سرمایه‌گذاری در خارج به نام ملت از آن‌ها استفاده می‌کنند؛ صندوق‌های بزرگ کشورهای حوزه خلیج فارس در مجموع تریلیون‌ها دلار در بازارهای جهانی در اختیار دارند) که تریلیون‌ها دلار از دارایی‌های غربی را در دست دارند؛ کانون تنش‌های دینی و تمدنی‌ای است که بخش عمده‌ای از سیاست جهانی را برمی‌انگیزد؛ و نقطه تلاقی قدرت‌های بزرگی است که هم‌سویی یا تعارض آن‌ها نظم بین‌المللی گسترده‌تر را تعیین می‌کند.

به منطقه از منظر کارکردی نگاه کنید و گلوگاهی را خواهید دید که روزانه حدود بیست درصد از کل نفت حمل‌شده از راه دریا و سهم چشمگیری از گاز طبیعی حمل‌شده از راه دریا از آن می‌گذرد. منبع سرمایه مازادی را خواهید دید که پنجاه سال است به بازارهای مالی غرب بازگردانده می‌شود و قیمت دارایی‌ها و کسری‌های بودجه دولت‌های غربی را پشتیبانی می‌کند. در یک کلام، جزئی از سیستم را خواهید دید که بی‌آن اقتصاد جهانی نمی‌تواند به شکل کنونی‌اش کار کند.

اقتصاد جهانی را همچون سالن پهناور کارخانه‌ای تصور کنید با هزاران ماشین که هم‌زمان کار می‌کنند. بیشتر این ماشین‌ها می‌توانند از کار بیفتند بی‌آنکه تولید متوقف شود، چون پشتیبان و جانشین دارند. اما برخی ماشین‌ها اگر از کار بیفتند، همه‌چیز را تا زمان تعمیر یا تعویض متوقف می‌کنند. زیرساخت انرژی خاورمیانه یکی از این ماشین‌هاست. تنگه هرمز (آبراه باریک میان ایران و شبه‌جزیره عربستان که در تنگ‌ترین نقطه‌اش تنها بیست و یک مایل پهنا دارد و روزانه حدود بیست میلیون بشکه نفت از آن می‌گذرد، و همین آن را به مهم‌ترین گلوگاه منفرد در سیستم انرژی جهان بدل می‌کند)، که روزانه حدود بیست میلیون بشکه نفت از آن می‌گذرد، تنگ‌ترین نقطه شکست منفرد است. اختلالی جدی در آنجا به‌صورت آبخاری در هر اقتصادی که به بازارهای جهانی نفت وابسته است جریان می‌یابد، و این یعنی همه اقتصادها.

جنگ در فوریه ۲۰۲۶ با حمله‌ای هماهنگ از سوی آمریکا و اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای و زیرساخت‌های نظامی ایران آغاز شد. این تصمیم را مشترکاً دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا در دوره دوم ریاست‌جمهوری‌اش، و بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، گرفتند. هر دو رهبر انگیزه‌های شخصی و سیاسی‌ای داشتند که کفه ترازو را به سود اقدام نظامی سنگین می‌کرد. پایگاه سیاسی ترامپ در میان مسیحیان اوانجلیکال صهیونیست پشتوانه داخلی نیرومندی برای اقدام علیه ایران فراهم می‌کرد. مخاطرات قضایی نتانیاهو در اسرائیل و نیاز سیاسی او به بازتعریف

میراثش، انگیزه‌هایی برای یک عملیات موفق پدید می‌آورد که می‌توانست دیگر دغدغه‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد. حمله‌ها انجام شد.

پاسخ ایران نه تنها اسرائیل، بلکه کشورهای عربی خلیج فارس را هم هدف گرفت که برای این عملیات پایگاه یا پشتیبانی سیاسی فراهم کرده بودند. بحرین هدف حمله قرار گرفت. قطر هدف حمله قرار گرفت، و پرمیامدترین ضربه به تأسیسات راس‌لفان (Ras Laffan) خورد، یکی از بزرگ‌ترین مجتمع‌های صادرات گاز طبیعی مایع‌شده (LNG) در جهان. حمله‌ها به راس‌لفان چیزی را نشان داد که معماری ثروت حوزه خلیج فارس برای انکار آن ساخته شده بود: اینکه زیرساخت فیزیکی‌ای که رفاه کشورهای حوزه خلیج فارس بر آن تکیه دارد آسیب‌پذیر است، و تضمین‌های امنیتی‌ای که قرار بود از آن حفاظت کنند می‌توانند به آزمون گذاشته شوند.

پنجاه سال بود که صندوق‌های ثروت ملی و ثروت خصوصی حوزه خلیج فارس بر این پیش‌فرض بنا شده بود که زیرساخت فیزیکی این منطقه دائمی و رژیم‌های سیاسی آن پایدارند. تریلیون‌ها دلار از تصمیم‌های سرمایه‌گذاری، هم به سوی خلیج فارس و هم از آن به بیرون، بر این پیش‌فرض تکیه داشت. حمله‌ها به قطر این پیش‌فرض را به طرز مشهودی باطل کرد. اگر راس‌لفان را می‌توان زد، تأسیسات آرامکوی سعودی (Saudi Aramco) را هم می‌توان زد. تأسیسات آب‌شیرین‌کنی را هم که آب دریا را به آب آشامیدنی بدل می‌کنند و امکان می‌دهند عربستان سعودی به‌عنوان یک کشور وجود داشته باشد. فرودگاه‌ها، بندرها و زیرساخت‌های برقی را هم که به دبی امکان می‌دهند دبی باشد. این پیش‌فرض که قدرت آمریکا از حوزه خلیج فارس حفاظت می‌کند به آزمون گذاشته شد و اگر نگوییم شکست خورد، دست‌کم به طور جدی زیر سؤال رفت.

کشورهای حوزه خلیج فارس به جهان همچون پهنه‌هایی از ثروت پایدار در منطقه‌ای آشوب‌زده معرفی شده‌اند. واقعیت، که زیر فشار آشکار می‌شود، این است که این‌ها جامعه‌هایی به شدت مهندسی‌شده‌اند که در ستیز با جغرافیای خود وجود دارند. عربستان سعودی در شکل کنونی‌اش بدون نمک‌زدایی پیوسته و انرژی‌بر آب دریا ناممکن است. دبی در شکل کنونی‌اش بدون واردات پیوسته تقریباً همه آنچه ساکنانش مصرف می‌کنند ناممکن است. این‌ها جامعه به معنای تاریخی کلمه نیستند. این‌ها با جریان دائمی درآمد صادرات انرژی پابرجا مانده‌اند؛ درآمدی که واردات غذا، زیرساخت آب، نیروی کار، مواد و امنیت را تأمین مالی می‌کند.

درآمد انرژی را حذف کنید، یا زیرساخت امنیتی‌ای را که از آن حفاظت می‌کند، یا تمایل نیروی کار خارجی به ماندن در کشور را، و این دولت‌ها نمی‌توانند برای مدتی طولانی در شکل کنونی‌شان دوام بیاورند. جمعیت بومی کسر کوچکی از ساکنان واقعی است. نیروی کار خارجی به‌طور چیره برای پول آنجاست و اگر شرایط به‌طور معناداری رو به وخامت بگذارد، خواهد رفت. زنجیره‌های تأمین غذا از شمار اندکی از بندرها می‌گذرند و به کشتیرانی کارآمد وابسته‌اند. تأمین آب به کار پیوسته تأسیسات آب‌شیرین‌کنی وابسته است که به سوختی نیاز دارند که، به‌طرزی متناقض، هر روز بیشتر وارد می‌شود، چون تولید داخلی به صادرات پرارزش‌تر اختصاص می‌یابد.

این‌گونه به آن بیندیشید: آسمان‌خراشی مجلل را تصور کنید که بر پشته‌ای شنی در میانه پهنه‌ای جزرومدی ساخته شده است. تا زمانی که مهندسی آن پابرجا بماند و تدارکات به درون آن جاری باشد، ساکنانش می‌توانند در آسایشی خارق‌العاده زندگی کنند؛ آسایشی فراتر از آنچه بر زمین سخت پیرامونشان ممکن است. حال تصور کنید مهندسی آن ضربه‌ای بخورد و تدارکات متوقف شود. آسمان‌خراش به‌تدریج کم‌آسایش‌تر نمی‌شود؛ در چند روز غیرقابل‌سکونت می‌شود. و این نه به آن سبب است که آسمان‌خراش بد ساخته شده، بلکه به آن سبب که شرایطی که آن را ممکن کرده بود همیشه مصنوعی بود. کشورهای حوزه خلیج فارس آسمان‌خراش‌هایی بر پشته‌های شنی‌اند. به کانون‌های قدرت دائمی می‌مانند. اما هر چه باشند، آن نیستند.

این آسیب‌پذیری نه فقط برای خود کشورهای حوزه خلیج فارس اهمیت دارد، بلکه برای هر نهادی در سراسر جهان که موقعیت مالی‌اش به ثروت این منطقه وابسته است. صندوق‌های ثروت ملی، یعنی صندوق سرمایه‌گذاری عمومی عربستان (Public Investment Fund)، سازمان سرمایه‌گذاری ابوظبی (Abu Dhabi Investment Authority)، سازمان سرمایه‌گذاری قطر (Qatar Investment Authority) و سازمان سرمایه‌گذاری کویت (Kuwait Investment Authority)، در مجموع حدود سه تا چهار تریلیون دلار سرمایه‌گذاری در بازارهای جهانی در اختیار دارند. آن‌ها سرمایه‌گذاران بزرگی در سهام خصوصی، املاک و مستغلات، شرکت‌های فناوری، پروژه‌های زیرساختی و اوراق قرضه دولت‌های غربی‌اند. بازارهای مالی غرب با آن‌ها همچون سرمایه بلندمدت و شکیباً با جریان ورودی ثابت رفتار کرده‌اند. اگر مجبور شوند برای تأمین مالی پاسخ به بحران داخلی دارایی‌هایشان را نقد کنند، یا اگر دولت‌های کشورشان فروپاشند و دارایی‌ها در برزخ حقوقی قرار گیرند، پیامدهای آن در بازار جهانی در هر طبقه دارایی عمده موج برمی‌دارد.

بسیاری از برجسته‌ترین صندوق‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر و سهام خصوصی در سیلیکون‌ولی و لندن، صندوق‌های ثروت ملی حوزه خلیج فارس را در شمار شرکای محدود اصلی خود دارند (سرمایه‌گذاران یک صندوق سرمایه‌گذاری خصوصی که سرمایه را فراهم می‌کنند اما در مدیریت روزمره آن دخالتی ندارند، در مقابل شریک عام که صندوق را مدیریت می‌کند و تصمیم‌های سرمایه‌گذاری را می‌گیرد). شرکت‌هایی که این صندوق‌ها در آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده‌اند راهبردهای رشدی دارند که به تزریق مداوم سرمایه از سوی این شرکای محدود وابسته است. اگر شرکای محدود نتوانند تعهدات خود را تأمین کنند، کل زنجیره سرمایه‌گذاری کند می‌شود، شرکت‌ها هزینه‌ها را می‌کاهند، کارکنان اخراج می‌شوند و امواج آن در اشتغال بخش فناوری، ارزش املاک در شهرهای فناوری و خرج‌کرد مصرف‌کنندگان در آن کلان‌شهرها پیش می‌رود. هیچ‌یک از این‌ها فرضی نیست. این پیامد مکانیکی و پیش‌بینی‌پذیر قطع شدن جریان‌های سرمایه است.

ظرفیت ایران برای تحمل خسارت و ادامه تشدید تنش نیز بد فهمیده شده است. تحلیل غربی چهل سال است که پیوسته ایران را دست‌کم گرفته است. ایران از سال ۱۹۷۹ زیر تحریم‌ها به سر برده است، با شدتی فزاینده از سال ۲۰۱۸ به این سو. این وضع کشوری پدید آورده که فقیرتر از آن است که در غیر این صورت می‌بود، اما همچنین کشوری که دقیقاً به این سبب که نمی‌توانست به تأمین از بیرون تکیه کند، ظرفیت چشمگیری برای خودکفایی پرورانده است. ایران بیشتر غذای خود را تولید می‌کند. سلاح‌های خود را، از جمله موشک‌ها و پهپادهای روزبه‌روز پیچیده‌تر، خود می‌سازد. بخش فناوری داخلی ساخته است. جمعیتی دارد که ده‌ها سال است از نظر روانی برای سختی آماده می‌شود. مردم ایران تاریخی تمدنی چند هزار ساله دارند و خود را وارثان تمدنی بزرگ می‌دانند که پیش از این نیز از فتح و استیلا جان به در برده است.

به آن‌ها تاخته‌اند، سرزمینشان را اشغال و ویران کرده‌اند، و آن‌ها همواره دوباره خود را بازساخته‌اند. آن‌ها لبنان نیستند که عمق مشابهی نداشت، یا عراق که برساخته‌ای استعماری بود. ایران تمدنی واقعی با جمعیتی واقعی و ظرفیت اقتصادی واقعی است، و صرفاً به این سبب که اسرائیل و ایالات متحده به آن ضربه زده‌اند از هم نخواهد پاشید.

این نکته اهمیت دارد، چون جنگ به پایان نرسیده است. ترتیبات آتش‌بسی که در زمان نوشتن این سطور برقرار است شکننده است. انگیزه‌های رژیم ایران برای ادامه مقاومت از انگیزه‌هایش برای

تن دادن به توافق با شرایط غربی نیرومندتر است، چون توافق به معنای خفتی است که رژیم از نظر سیاسی تاب آن را ندارد، در حالی که ادامه دادن به معنای سختی‌ای است که رژیم می‌تواند آن را تحمل کند. تشدید تنش هنوز به‌تمامی به سرانجام نرسیده است. ظرفیت پاسخ بیشتر، از جمله حملات سایبری به زیرساخت‌های غرب، حمله به کشتیرانی در بیرون از خلیج فارس و اقدامات نیابتی از طریق حزب‌الله، حوثی‌های یمن و شبه‌نظامیان گوناگون عراقی، همه این‌ها همچنان در دسترس ایران است و تنها به‌طور جزئی به کار گرفته شده است. دونالد ترامپ در دوره دوم ریاست‌جمهوری خود به سر می‌برد، با میراثی که باید بنا کند و تصویری از خود که بر پایه اقدام قاطع و نمایشی ساخته شده است. پایگاه سیاسی او بخش نیرومندی از مسیحیان اوانجلیکال صهیونیست را در بر می‌گیرد که برای آنان پشتیبانی از اقدام اسرائیل علیه ایران معنای دینی دارد. در میان مشاورانش کسانی هستند که ده‌ها سال است از تغییر رژیم در ایران دفاع می‌کنند. منطق سیاسی‌ای که حملات نخستین را پدید آورد همچنان در کار است و اگر ایران تسلیم نشود، شاید تشدید تنش بیشتری به بار آورد.

بنیامین نتانیاهو در تقریباً تمام دو دهه گذشته در قدرت بوده و هم با مخاطرات قضایی در داخل روبه‌روست و هم با این چشم‌انداز که به‌عنوان نخست‌وزیری به یاد آورده شود که غزه را باخت، کرانه باختری را باخت و بر افول اسرائیل ریاست کرد. انگیزه او جست‌وجوی پیروزی تعیین‌کننده‌ای است که میراثش را بازتعریف کند. جنگ ایران این فرصت را فراهم کرد. اینکه آیا او می‌تواند بی تغییر رژیم در تهران مدعی پیروزی شود روشن نیست، و همین میل به ادعای چنین پیروزی‌ای فشاری برای تشدید بیشتر تنش ایجاد می‌کند.

در یک کلام، هر دو رهبر انگیزه‌های شخصی‌ای دارند که صرف‌نظر از آنچه تحلیل راهبردی توصیه می‌کند، آن‌ها را به‌سوی تشدید تنش سوق می‌دهد. این همان نوع وضعیتی است که جنگ‌هایی بسیار بزرگ‌تر از آنچه هر یک از طرف‌ها در آغاز قصد داشتند پدید می‌آورد.

واکنش بازارهای مالی تا اینجا نسبت به ابعاد واقعی آنچه در میان است خاموش و کم‌رمق بوده است. نفت خام برنت (Brent) در حادث‌ترین مرحله حملات برای مدت کوتاهی به ۱۱۰ دلار در هر بشکه رسید و سپس در محدوده‌ای بالاتر از سطح پیش از جنگ، اما نه در سطح بحرانی، آرام گرفت. نرخ بیمه کشتیرانی در خلیج فارس چند برابر شده است. خریداران آسیایی انرژی خلیج فارس در

جست‌وجوی جایگزین‌ها بوده‌اند و این، گذار از تسویه دلاری تجارت انرژی را که سال‌هاست به‌تدریج در جریان است، شتاب بخشیده است. بازارهای اوراق قرضه پیامدهای تورمی اوج‌گیری انرژی را با افزایش بازده‌های بلندمدت جذب کرده‌اند، و این امر بر ارزش‌گذاری سهام و بر مالیه دولتها فشار می‌آورد.

اما این واکنش اولیه است؛ زمانی که وضعیت را هنوز می‌توان درگیری منطقه‌ای مهارشده‌ای تفسیر کرد که سرانجام حل خواهد شد. اگر درگیری بیشتر تشدید شود، یا اگر بی‌ثباتی حوزه خلیج فارس شتاب بگیرد، یا اگر پاسخ‌های نامتقارن ایران در غرب خسارت به بار آورد، یا اگر تنش‌های بخش مالی حاد شوند، واکنش بازار بسیار شدیدتر از آنچه تا کنون دیده‌ایم خواهد بود. سیستم اکنون در جایی قرار گرفته که خبرهای بد بیشتر، واکنش‌هایی غیرخطی و نه خطی پدید خواهد آورد.

سناریوهای مشخصی که از طریق آن‌ها این وضعیت به‌جای درگیری منطقه‌ای مهارشده به ماشه فروپاشی سیستمی بدل می‌شود، چندانکه است.

نخست، بسته شدن جدی تنگه هرمز، حتی برای چند هفته، قیمت نفت را به سطوحی خواهد رساند، احتمالاً ۲۰۰ دلار در هر بشکه یا بالاتر، که اقتصادهای غربی را در هم خواهد شکست. رکود قطعی خواهد بود. تورم اوج خواهد گرفت. بانک‌های مرکزی با این انتخاب روبه‌رو خواهند شد که یا با تورم کنار بیایند، با کاهش ارزش پول ملی به‌دنبال آن، یا در برابر تورم خط دفاعی را حفظ کنند، با رکود عمیق‌تر به‌دنبال آن. هر یک از این دو انتخاب پیامدهای جدی برای بازارهای مالی به بار می‌آورد.

دوم، بی‌ثباتی کشورهای حوزه خلیج فارس می‌تواند ماشه انجماد جریان‌های سرمایه‌ای را بچکاند که سیستم جهانی به آن‌ها وابسته است. اگر عربستان سعودی یا امارات متحده عربی با بحران سیاسی داخلی روبه‌رو شوند، تعهدات صندوق‌های ثروت ملی به سرمایه‌گذاری‌های جهانی معلق خواهد شد. ارزش‌گذاری به قیمت روز بازار سهام خصوصی، املاک و مستغلات و دیگر دارایی‌هایی که به این جریان‌ها وابسته‌اند فرو خواهد پاشید. بازارهای اعتباری‌ای که با فرض ادامه این جریان‌ها تأمین مالی کرده بودند قفل خواهند شد.

سوم، پاسخ نامتقارن ایران از طریق حملات سایبری به زیرساخت‌های مالی غرب فشار مالی را دوچندان خواهد کرد. ایران در عملیات سایبری ظرفیتی نشان داده است که کمتر از توان نظامی

فیزیکی‌اش به آن توجه شده است. حمله سایبری جدی به زیرساخت بانکی، سیستم‌های پرداخت یا سیستم‌های معاملاتی می‌تواند وحشتی فوری پدید آورد که مقام‌ها برای مهار آن به دشواری بیفتند.

چهارم، دینامیک اتحادها که کشورهای دیگری را به درگیری می‌کشاند، جنگ را به چیزی گسترش می‌دهد که دیگر نمی‌توان مهارش کرد. پشتیبانی روسیه و چین از ایران به‌رغم فشار غرب ادامه یافته است. اگر جنگ گسترش یابد و دارایی‌های روسیه یا چین را درگیر کند، یا اگر حملات اسرائیل به مواضعی بخورد که نیروهای روسی یا چینی در آن مستقرند، سرشت درگیری به‌طور بنیادی تغییر می‌کند. جنگ منطقه‌ای کنونی می‌تواند به جرقه‌ی رویارویی گسترده‌تر قدرت‌های بزرگ بدل شود؛ رویارویی‌ای که بازارهای مالی غرب بی‌وحشت آن را جذب نخواهند کرد.

پنجم، حتی اگر هیچ‌یک از این تشدیدهای مشخص رخ ندهد، اثر تجمعی ادامه‌ی درگیری، یعنی فرسایش پیوسته‌ی منابع، توجه و اعتباری که جنگ طولانی به بار می‌آورد، سرانجام ظرفیت سیستم غربی برای جذب آن بی‌شکستن را به تحلیل می‌برد. جنگ به وضعیت پس‌زمینه‌ای بدل می‌شود که در ترکیب با دیگر تنش‌های نوظهور، سیستم را از گذار فاز خود عبور می‌دهد.

خواننده باید با معنای واقعی این سخن بنشیند و در آن تأمل کند. ما درباره‌ی این بحث نمی‌کنیم که قیمت نفت سال آینده بالاتر خواهد بود یا نه. درباره‌ی این بحث می‌کنیم که آیا سیستم مالی جهانی، که از سال ۲۰۰۸ با مداخله‌ی فوق‌العاده سر پا نگه داشته شده، می‌تواند شوکی با این سرشت را بی‌شکستن جذب کند. پاسخ صادقانه این است که هیچ‌کس نمی‌داند، اما شرایط شکستن به‌طرزی مشهود حاضر است، به‌گونه‌ای که در هیچ مقطعی از گذشته نزدیک چنین نبوده است.

آمریکایی معمولی‌ای که این سطور را در خانه‌ی حومه‌ای خود می‌خواند، پوشش خبری حملاتی دوردست را تماشا می‌کند و فرض می‌گیرد که این‌ها بر او اثری ندارد، مرتکب خطای مقوله‌ای می‌شود. او در سیستمی زندگی می‌کند که به کارکرد روان جریان‌های پیچیده‌ی جهانی وابسته است. جنگ علیه ایران رویدادی دوردست نیست. این جنگ در سیستم عصبی مرکزی سیستمی رخ می‌دهد که زندگی او را سر پا نگه می‌دارد. اگر آن سیستم بشکند، زندگی او نیز با آن می‌شکند؛ به شیوه‌هایی که در جزئیات پیش‌بینی‌پذیر نیست، اما در سرشت کلی پیش‌بینی‌پذیر است.

این ماشه‌ای است که شاید در حرکت باشد. شاید فرو بنشیند. شاید بیشتر تشدید شود. شاید فروپاشی گسترده‌تری را به راه اندازد. نمی‌دانیم. آنچه می‌توانیم بگوییم این است که شرایط برای آنکه

این ماشه فروپاشی باشد اکنون بیش از هر مقطعی در دوران پس از جنگ حاضر است، و پاسخ
عقلانه آن است که فرض نکنیم سیستم آن را جذب خواهد کرد، بلکه برای این احتمال آماده شویم
که چنین نکند.

بخش دوم

سازوکار فروپاشی

چگونه سیستم‌ها از کار می‌افتند؛ معماری آبشار

وقتی مردم از کار افتادن یک سیستم را تصور می‌کنند، معمولاً چیزی شبیه به زوالی آهسته در ذهن دارند: خدماتی که به تدریج کم‌اعتمادتر می‌شوند، قیمت‌هایی که پیوسته بالا می‌روند، و شرایطی که در طول ماه‌ها یا سال‌ها بدتر می‌شود تا آنکه کسی دست به کار شود. این مدل ذهنی آزمایش‌بخش است، زیرا القا می‌کند که برای واکنش نشان دادن، برای سازگار شدن و برای برنامه‌ریزی وقت هست. این مدل در عین حال نادرست است. شکست‌های سیستمی واقعی در سیستم‌های به هم پیوسته مدرن به تدریج رخ نمی‌دهند. آن‌ها در مراحل رخ می‌دهند که هر مرحله کوتاه است و گذار از یک مرحله به مرحله بعد ناگهانی است.

برای اینکه ببینیم چرا، قیاس ساده‌ای را در نظر بگیرید. تپه‌ای از شن، دانه‌دانه بزرگ می‌شود. تا مدتی طولانی، افزودن دانه‌ها فقط تپه را بلندتر می‌کند. سپس در نقطه‌ای، افزودن یک دانه دیگر ریزشی کوچک پدید می‌آورد. دانه‌های بیشتری انباشته می‌شوند و ریزش‌های کوچک بیشتری رخ می‌دهد. سپس در نقطه‌ای، افزودن یک دانه دیگر ریزشی بزرگ پدید می‌آورد که شکل تمام تپه را دگرگون می‌کند. دانه‌ای که ریزش بزرگ را به راه انداخت با دانه‌هایی که ریزش‌های کوچک را به راه انداخته بودند فرقی نداشت. تفاوت در وضعیت تپه در لحظه‌ای بود که آن دانه خاص بر آن فرود آمد. فیزیک‌دانان این را بحرانیت خودسازمان‌یافته می‌نامند (ویژگی برخی سیستم‌های پیچیده که به‌طور طبیعی به سمت نقطه واژگونی‌ای تحول می‌یابند که در آن اختلال‌های کوچک می‌توانند ریزش‌هایی در هر اندازه پدید آورند، و زمان وقوع ریزش بزرگ بعدی اساساً از روی اختلال‌های کوچک پیش از آن پیش‌بینی‌پذیر نیست)، و این مفهوم رفتار طیف چشمگیری از سیستم‌های پیچیده را توصیف می‌کند. سیستم تا رسیدن به وضعیت بحرانی، فشار را به آرامی جذب می‌کند؛ در آن نقطه، هر فشار بیشتری یک گذار فاز پدید می‌آورد.

سیستم‌های به‌هم‌پیوسته مدرن، یعنی سیستم‌های مالی، زنجیره‌های تأمین و نهادهای حکومتی، مانند این تپه‌شن رفتار می‌کنند. آن‌ها در طول دوره‌های طولانی و از طریق عملکرد عادی، فشار انباشته می‌کنند. بیشتر فشارها تعدیل‌های کوچکی پدید می‌آورند که سیستم آن‌ها را جذب می‌کند. در نقطه‌ای، فشار انباشته به سطحی می‌رسد که در آن فشار عادی بعدی به جای تعدیلی کوچک، تعدیلی بزرگ پدید می‌آورد. دانه‌ای که ریزش را به راه انداخت غیرعادی نبود. تپه در وضعیت بحرانی بود.

بحران مالی ۲۰۰۸ روشن‌ترین نمونه متأخر است. ماشه، ورشکستگی لیمن برادرز (Lehman Brothers) بود (چهارمین بانک سرمایه‌گذاری بزرگ ایالات متحده، که در ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸ اعلام ورشکستگی کرد، در آنچه هنوز بزرگ‌ترین پرونده ورشکستگی در تاریخ آمریکا به شمار می‌رود؛ سقوط آن شدیدترین مرحله بحران مالی جهانی را به راه انداخت)؛ این بانک یک بانک سرمایه‌گذاری بزرگ بود، اما نه بزرگ‌ترین نهاد مالی و نه منبعی منحصربه‌فرد از ریسک. وام‌های مسکن ساب‌پرایم (subprime) بیش از یک سال پیش از سقوط لیمن در حال نکول بودند، و شکست‌های پیشین، یعنی بر استرنز (Bear Stearns) (بانک سرمایه‌گذاری دیگری که پیش‌تر ورشکست شده بود و فدرال رزرو ترتیبی داده بود که در یک آخر هفته در مارس ۲۰۰۸ به تملک جی‌پی‌مورگان چیس (JPMorgan Chase) درآمد؛ نخستین نشانه مهم از اینکه معماری نظام مالی از کار می‌افتد)، ایندی‌مک (IndyMac) و دیگران، بدون بحران جذب شده بودند. آنچه تفاوت داشت این بود که تا سپتامبر ۲۰۰۸، سیستم آن‌قدر فشار جذب کرده بود که ورشکستگی یک بانک دیگر، دیگر رویدادی مدیریت‌پذیر نبود. این یک گذار فاز بود. در عرض چند روز، صندوق‌های بازار پول از مرز یک دلار پایین رفتند (صندوق بازار پول قرار است قیمت ثابت یک دلار را برای هر سهم خود حفظ کند و بازده‌ها را به صورت سود بپردازد؛ «شکستن مرز یک دلار» (breaking the buck) به این معناست که قیمت سهم به زیر یک دلار سقوط کند، چیزی که پیش از آن فقط یک بار در تاریخ مالی رخ داده بود؛ هنگامی که صندوق ریزرو پرایمری (Reserve Primary Fund) در ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۸، یک روز پس از سقوط لیمن، از مرز یک دلار پایین رفت، وحشتی فوری در سراسر بازار پول گسترده‌تر به راه انداخت)، بازارهای اوراق تجاری منجمد شدند، بانک‌ها وام‌دهی به یکدیگر را متوقف کردند و تمام سیستم مالی جهانی در بحران فعال فرو رفت. گذار از عملکرد عادی به بحران حاد، مسئله‌ای چندروزه بود، نه چندماهه.

همین دینامیک بر هر شکست سیستمی بزرگ حاکم است. پیش از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، سال‌ها فشار انباشته شده بود که سیستم آن را از طریق زوالی تدریجی جذب می‌کرد. سپس در اواخر ۱۹۹۱، در عرض چند هفته، سیستم به‌سادگی به پایان رسید. پیش از فروپاشی بانکی لبنان در سال ۲۰۱۹، سال‌ها مشکلات آشکاری وجود داشت که سیستم آن‌ها را دور می‌زد. سپس در اکتبر ۲۰۱۹، برداشت سپرده‌ها مسدود شد و پس‌اندازهای لبنانی‌ها عملاً دیگر به عنوان ثروتی قابل‌دسترس وجود نداشت. پیش از فروپاشی رژیم تزاری در سال ۱۹۱۷، فشارهایی وجود داشت که دهه‌ها در حال انباشته شدن بود. سپس در فوریه همان سال، در عرض چند روز، رژیمی که قرن‌ها بر روسیه حکومت کرده بود به‌سادگی به پایان رسید.

دلیل اینکه این گذارها ناگهانی‌اند و نه تدریجی، در سرشت سیستم‌های مبتنی بر اعتماد نهفته است. سیستم‌های مالی مدرن با اعتماد کار می‌کنند: اعتماد به اینکه بانک‌ها سپرده‌ها را پس خواهند داد، اینکه طرف‌های معامله به قراردادهای خود عمل خواهند کرد، اینکه دارایی‌های نقدشونده را می‌توان به قیمت‌های مورد انتظار فروخت، اینکه پول ارزش خود را نگاه خواهد داشت، و اینکه نهادها به کار خود ادامه خواهند داد. تا زمانی که اعتماد پابرجاست، سیستم کار می‌کند. هنگامی که اعتماد زیر سؤال می‌رود، صاحبان مطالبات به‌طور عقلانی می‌کوشند آن‌ها را به شکل‌های ایمن‌تری تبدیل کنند. هنگامی که همه هم‌زمان در پی امنیت باشند، سیستم نمی‌تواند این تقاضا را برآورده کند و نهادهایی که زیر سؤال رفته‌اند سقوط می‌کنند. این سقوط، از دست رفتن اعتماد را تأیید می‌کند و آن را در سراسر سیستم گسترده‌تر شتاب می‌بخشد.

از همین روست که هجوم‌های بانکی، در هر دوره‌ای و در هر کشوری، از الگوی یکسانی پیروی می‌کنند. بانک مورد بحث، بر اساس معیارهای معمول، روز جمعه سالم است. در آخر هفته، سپرده‌گذاران تصمیم می‌گیرند که می‌خواهند پولشان را برداشت کنند. تا صبح دوشنبه، مقابل بانک صف تشکیل می‌شود. در عرض چند ساعت، بانک نمی‌تواند درخواست‌های بازپرداخت را برآورده کند و تعطیل می‌شود. دارایی‌های بانک میان جمعه و دوشنبه تغییری نکرده بود. اعتماد سپرده‌گذاران تغییر کرده بود. آنچه سقوط بانک را پدید آورد چرخش در اعتماد بود، نه وضعیت بنیادین بانک.

سیستم‌های به‌هم‌پیوسته مدرن چند ویژگی مشخص دارند که هنگام رسیدن فشار به گذار فاز، الگوهای آبشاری پیش‌بینی‌پذیری پدید می‌آورند. فهم این ویژگی‌ها کمک می‌کند روشن شود که

انتظار چه نوع آبشارهایی را باید داشت و مراحل آن‌ها چگونه است.

ویژگی نخست، پیوند تنگاتنگ است. سیستم‌های مدرن پیوندی تنگاتنگ دارند، به این معنا که اجزا بدون هیچ حائل‌ی میان خود، مستقیماً به یکدیگر وابسته‌اند. کامیونی که مواد غذایی را تحویل می‌دهد به گازوئیل یک پالایشگاه، پردازش پرداخت از سوی یک بانک، دستورهای اعزام از یک سیستم لجستیک رایانه‌ای، موقعیت‌یابی ماهواره‌ای (GPS) از یک شبکه ماهواره‌ای، مدیریت ترافیک از سوی حکومت محلی، و راننده‌ای مزدبگیر وابسته است که خود برای سیر کردن خانواده‌اش به سیستم پرداخت خودش وابسته است. هر یک از این حلقه‌ها برای اینکه کامیون واقعاً مواد غذایی را تحویل دهد ضروری است. اگر هر یک از این حلقه‌ها از کار بیفتد، کامیون حرکت نمی‌کند، مواد غذایی نمی‌رسد، فروشگاه مواد غذایی قفسه‌هایش را پر نمی‌کند و مصرف‌کننده غذا نمی‌خورد. در حالت عادی، همه حلقه‌ها کار می‌کنند و حالت‌های شکست حتی به چشم نمی‌آیند. هنگامی که حلقه‌ای به هر دلیلی از کار بیفتد، آبشار در سیستم‌های وابسته سریع و آشکار است.

ویژگی دوم، شبکه‌ای بودن است. سیستم‌های مدرن به شدت شبکه‌ای‌اند، به این معنا که شکست‌ها به سرعت منتشر می‌شوند. بانکی که سقوط می‌کند بر هر طرف معامله‌ای که در معرض آن است اثر می‌گذارد. کارخانه‌ای که تعطیل می‌شود بر هر تأمین‌کننده و هر مشتری اثر می‌گذارد. شرکت حمل‌ونقلی که از حرکت می‌ایستد بر هر فروشگاه‌ای که به آن خدمت می‌داد اثر می‌گذارد. شبکه‌ای بودن که در زمان‌های عادی کارایی پدید می‌آورد، در زمان‌های پرفشار انتشار پدید می‌آورد، و اثرات شبکه‌ای معمولاً قدرتمندتر از آن‌اند که گردانندگان گره‌های منفرد درمی‌یابند.

ویژگی سوم، زیرساخت مشترک است. سیستم‌های مدرن بر زیرساخت مشترک کار می‌کنند: اینترنت، سیستم پرداخت، شبکه برق. هنگامی که زیرساخت مشترک دچار مشکل شود، هر سیستمی که به آن وابسته است هم‌زمان دچار مشکل می‌شود. خاموشی سراسری شمال شرق آمریکا در سال ۲۰۰۳ پنجاه میلیون نفر را تحت تأثیر قرار داد، زیرا شبکه برق مشترک است. یک حمله سایبری جدی به سیستم پرداخت‌ها بر هر معامله تجاری در کشور اثر می‌گذارد، زیرا سیستم پرداخت‌ها مشترک است. زیرساخت مشترک همان مسیر حیاتی است که وقتی از کار می‌افتد، هر چیزی را که به آن وابسته است با خود فرو می‌کشد.

ویژگی چهارم، وابستگی‌های پنهان است. سیستم‌های مدرن وابستگی‌های پنهانی با خود دارند که در هر بحرانی همه را شگفت‌زده می‌کنند. زمین‌لرزه ۲۰۱۱ ژاپن تولید خودرو را در سراسر جهان مختل کرد، زیرا یک کارخانه ژاپنی تنها منبع یک رنگدانه خاص رنگ خودرو بود که هیچ‌کس آن را وابستگی حیاتی به شمار نیاورده بود، تا آنکه کوشیدند جانشینی برای آن بیابند و دریافتند که هیچ جانشینی وجود ندارد. اختلال‌های زنجیره تأمین در دوران کووید در سال ۲۰۲۰ صدها وابستگی پنهان مشابه را در هر بخشی آشکار کرد: محصولاتی که به یک تأمین‌کننده واحد وابسته‌اند، قطعاتی که از یک کشور می‌آیند، موادی که هیچ جانشینی ندارند. در زمان‌های عادی این وابستگی‌های پنهان نامرئی‌اند. در سیستمی تحت فشار، همه یک‌باره آشکار می‌شوند و بسیاری از آن‌ها را نمی‌توان به سرعت چاره کرد.

ویژگی پنجم، از دست رفتن ظرفیت محلی است. سیستم‌های مدرن ظرفیت محلی را با کارایی متمرکز جایگزین کرده‌اند. نانوایی محلی جای خود را به تولید صنعتی نان در کارخانه‌های دوردست داده است. واحد فرآوری گوشت محلی جای خود را به تأسیسات عظیمی داده است که به مناطق کامل خدمت می‌دهند. تعمیرگاه محلی جای خود را به کالاهای ساخته‌شده‌ای داده است که برای تعویض شدن طراحی شده‌اند، نه تعمیر شدن. مزرعه محلی جای خود را به کشاورزی صنعتی در مناطق دوردست داده است. هنگامی که یک سیستم متمرکز از کار می‌افتد، هیچ پشتوانه محلی‌ای وجود ندارد. اجتماع ظرفیت تولید چیزهایی را که مصرف می‌کند از دست داده است، و این ظرفیت را نمی‌توان در بازه زمانی معناداری بازسازی کرد.

مجموع این ویژگی‌ها به این معناست که سیستم‌های مدرن هنگامی که از کار می‌افتند، به شیوه‌هایی از کار می‌افتند که سریع، گسترده و دشوار برای بازیابی است. مدل ذهنی معمول زوال تدریجی، آنچه را واقعاً رخ می‌دهد توصیف نمی‌کند.

اجازه دهید توصیف کنم که یک آبشار واقعی چه شکلی دارد، با استفاده از سناریوی فرضی که عناصری را در هم می‌آمیزد که پیش از این در شکل‌های کوچک‌تر رخ داده‌اند.

روز اول. یک حراج اوراق خزانه به شدت ضعیف بسته می‌شود. حراج به خودی خود رویدادی روزمره است، اما نتیجه آن، که خریداران نهایی فقط بخش کوچکی از اوراق منتشرشده را جذب می‌کنند و معامله‌گران اولیه ناچار می‌شوند باقی را بردارند، به طور گسترده در مطبوعات مالی گزارش

می‌شود. بازارها این را شاهی بر آن تفسیر می‌کنند که خریداران خارجی مشارکت خود را در بازار اوراق خزانه کاهش می‌دهند. بازده اوراق خزانه بلندمدت به شدت بالا می‌رود. بازارهای سهام به دلیل پیامد این امر برای ارزش‌گذاری‌ها سقوط می‌کنند. بازارهای مسکن به دلیل افزایش نرخ وام مسکن شروع به قفل شدن می‌کنند. دلار در برابر طلا و در برابر ارزهای کشورهای که کمتر تحت فشار مالی تصور می‌شوند، تضعیف می‌شود. هیچ‌یک از این‌ها هنوز بحران نیست. این فقط یک روز بد در بازارهای مالی است.

روز دوم. بازارها همچنان نتیجه حراج را هضم می‌کنند. یک بانک منطقه‌ای بزرگ از زیان‌های تحقق‌نیافته‌ای در سبد اوراق قرضه خود خبر می‌دهد که از سرمایه مشهود آن فراتر است، و این بانک را بر اساس استاندارد حسابداری‌ای که در صورت لزوم تحقق زیان‌ها اعمال می‌شد، در وضعیت ورشکستگی فنی قرار می‌دهد. بانک ادعا می‌کند که قصد دارد اوراق را تا سررسید نگاه دارد و بنابراین زیان‌ها واقعی نیستند. بازارها آرام نمی‌گیرند. سپرده‌گذاران شروع می‌کنند به انتقال پول خود از این بانک به نهادهایی که ایمن‌تر تصور می‌شوند. بانک در بیست و چهار ساعت ده درصد از سپرده‌هایش را از دست می‌دهد.

روز سوم. نهادهای ناظر در آخر هفته بانک را تعطیل می‌کنند و سپرده‌ها را به نهادهای دیگر منتقل می‌کنند. تعطیلی به عنوان اقدامی منظم اعلام می‌شود و سپرده‌گذاران حمایت می‌شوند. اما بانک‌های منطقه‌ای دیگر نیز آغاز فرار سپرده‌ها را می‌بینند. فدرال رزرو تسهیلات وام‌دهی اضطراری برای پشتیبانی از بانک‌ها اعلام می‌کند. واکنش بازار به شدت منفی است، زیرا تسهیلات وام‌دهی اضطراری اعترافی است به اینکه چیزی به طور جدی خراب است. بازار سهام چند درصد سقوط می‌کند. دلار بیشتر تضعیف می‌شود. طلا به شدت بالا می‌رود.

روز چهارم. صندوق‌های بازار پول (صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترکی که بدهی‌های بسیار کوتاه‌مدت و بسیار ایمن را نگهداری می‌کنند و سرمایه‌گذاران آن‌ها را به عنوان جانشینی برای پول نقد با بازدهی اندکی بیشتر به کار می‌برند، با این فهم ضمنی که صندوق‌ها قیمت ثابت یک دلار را برای هر سهم حفظ می‌کنند و درخواست‌های بازخرید در هر زمانی برآورده خواهد شد) با بازخریدهای گسترده‌ای روبه‌رو می‌شوند، چرا که سرمایه‌گذاران نهادهای می‌کوشند در معرض بودن خود را نسبت به هر چیزی که به سیستم بانکی وابسته است کاهش دهند. صندوق‌ها برای برآوردن

بازخریدها، اوراق تجاری را می‌فروشند (اسناد بدهی کوتاه‌مدتی که شرکت‌های بزرگ برای تأمین مالی عملیات روزمره خود منتشر می‌کنند؛ معادل شرکتی خانواری که با کارت اعتباری تا روز دریافت حقوق سر می‌کند؛ اوراق تجاری همان چیزی است که شرکت‌ها برای پرداخت حقوق و دستمزد، پرداخت به تأمین‌کنندگان و تأمین مالی موجودی کالا، در انتظار وصول مطالباتشان، به کار می‌برند)، یعنی بدهی کوتاه‌مدتی که شرکت‌ها برای تأمین مالی عملیات روزانه به کار می‌برند. شرکت‌هایی که به اوراق تجاری وابسته‌اند، یعنی بیشتر شرکت‌های بزرگ، خود را ناتوان از تمدید بدهی‌هایشان با نرخ‌های قابل قبول می‌یابند. برخی شروع می‌کنند به تأخیر در پرداخت به تأمین‌کنندگان. زنجیره تأمین شروع به کند شدن می‌کند.

روز پنجم. کامیون‌هایی که مواد غذایی را تحویل می‌دهند توسط شرکت‌های حمل‌ونقلی اداره می‌شوند که برای سرمایه در گردش به اوراق تجاری و اعتبار بانکی وابسته‌اند. این شرکت‌ها، که نمی‌توانند بدهی خود را تمدید کنند یا صورت حساب‌های سوخت خود را به موقع بپردازند، پرداخت به رانندگان و خرید سوخت را به تأخیر می‌اندازند. برخی رانندگان تا زمانی که دستمزدشان پرداخت شود، از رانندگی دست می‌کشند. تحویل سوخت کند می‌شود، زیرا شرکت‌های سوخت نیز از مشتریان‌شان پولی دریافت نمی‌کنند. تحویل به فروشگاه‌های مواد غذایی کند می‌شود. فروشگاه‌های مواد غذایی شروع به مشاهده خلأهایی در عرضه می‌کنند.

روز ششم. پوشش خبری خلأهای فروشگاه‌های مواد غذایی وحشت مصرف‌کنندگان را پدید می‌آورد. خریداران بیش از نیازشان می‌خرند، که قفسه‌ها را بیشتر خالی می‌کند. این پدیده در عرض بیست و چهار ساعت سراسری می‌شود، زیرا در اخبار است و زیرا مصرف‌کنندگان در هر منطقه‌ای همان پوشش خبری را می‌بینند و همان‌گونه واکنش نشان می‌دهند. فروشگاه‌ها محدودیت خرید وضع می‌کنند. برخی اقلام به سادگی در دسترس نیستند. در دسترس نبودن اقلامی که همیشه در دسترس بوده‌اند، جمعیت را شوکه می‌کند و وحشت را شتاب می‌بخشد.

روز هفتم. کمبود بنزین در برخی مناطق پدیدار می‌شود، زیرا تحویل سوخت کند شده است و زیرا رانندگان، نگران از دسترس‌پذیری، باک‌های خود را بیش از معمول پر می‌کنند. در جایگاه‌هایی که سوخت دارند صف تشکیل می‌شود. برخی جایگاه‌ها تعطیل می‌شوند، زیرا نمی‌توانند سوخت

دریافت کنند. کمبود بنزین فعالیت تجاری را بیشتر کاهش می‌دهد، زیرا کامیون‌هایی که به سوخت وابسته‌اند نمی‌توانند کار کنند. اختلال زنجیره تأمین عمیق‌تر می‌شود.

روز هشتم. فدرال رزرو وام‌دهی نامحدود در برابر وثیقه باکیفیت را اعلام می‌کند. خزانه‌داری آمریکا ضمانت تمام اوراق تجاری را اعلام می‌کند. رئیس‌جمهور ملت را خطاب قرار می‌دهد، به آرامش فرا می‌خواند و اطمینان می‌دهد که مقامات در حال واکنش‌اند. این واکنش‌ها بزرگ‌تر از واکنش‌های سال ۲۰۰۸ است و فقط چند هفته پیش‌تر افراطی به شمار می‌آمد. این واکنش‌ها بازارها را به‌طور موقت آرام می‌کنند. سقوط بازار سهام متوقف می‌شود. بازده اوراق قرضه ثابت می‌یابد. ظاهری از نظم بازمی‌گردد.

اما آسیب وارد شده است. شرکت‌هایی که در روزهای چهارم و پنجم اختلال در تأمین مالی را تجربه کردند، باید اعتماد تأمین‌کنندگان و وام‌دهندگان خود را از نو بسازند. بسیاری دوام نمی‌آورند. اختلال زنجیره تأمین، هنگامی که یک بار تجربه شد، فروشگاه‌های مواد غذایی را هفته‌ها با قفسه‌های کم موجودی باقی می‌گذارد، زیرا موجودی‌ای که تهی شده باید از طریق زنجیره‌های تأمین جایگزین شود که خود مختل شده‌اند. اعتماد مصرف‌کننده که در جریان وحشت از دست رفت، بی‌درنگ بازمی‌گردد. فضای سیاسی اکنون نسبت به نهادهایی که ناچار شدند با چنین تدابیر بزرگی مداخله کنند، خصمانه است.

روزهای نهم تا چهاردهم. تعدیل نیرو در شرکت‌هایی آغاز می‌شود که پیش از بحران بر لبه پرتگاه بودند و اختلال آن‌ها را به پایین هل داده است. معاملات مسکن به شدت کند می‌شود، زیرا هیچ‌کس نمی‌خواهد در این فضا به خریدی بزرگ متعهد شود. کسب‌وکارهای محلی وابسته به خرج مصرف‌کنندگان با کاهش درآمدی بیست تا چهل درصدی روبه‌رو می‌شوند. برخی شروع به سقوط می‌کنند. بازار کار به‌طور آشکار شروع به وخامت می‌کند.

هفته‌های سوم تا ششم. آبشار همچنان در سیستم پیش می‌رود. شرکت‌هایی که به شرکت‌های سقوط‌کرده وابسته‌اند، گرفتاری‌های خود را تجربه می‌کنند. صندوق‌های بازنشستگی که بدهی شرکت‌های سقوط‌کرده را در اختیار داشتند زیان می‌بینند. شرکت‌های بیمه میزان در معرض بودن خود را بازنسجی می‌کنند. نرخ بیکاری شروع به افزایش می‌کند. درآمدهای مالیاتی در سطح ایالتی و محلی سقوط می‌کند. حکومت‌های ایالتی و محلی، که نمی‌توانند پول چاپ کنند، با

بحران‌های بودجه‌ای روبه‌رو می‌شوند و باید خدمات را کاهش دهند یا در پی حمایت اضطراری فدرال باشند.

ماه‌های دوم تا ششم. شکل جدید وضعیت آشکار می‌شود. قیمت دارایی‌ها در بیشتر دسته‌ها به‌طور چشمگیر سقوط کرده است. اثر ثروت بر خرج مصرف‌کنندگان قابل‌توجه است. اقتصاد اکنون در رکود عمیق یا بدتر از آن است. کسری‌های دولت به‌شدت باد کرده است، زیرا درآمدهای مالیاتی سقوط کرد و در همان حال هزینه‌های اضطراری افزایش یافت. بازارهای اوراق قرضه توان دولت را در تأمین مالی کسری‌هایش می‌آزمایند. دلار به‌طور چشمگیر تضعیف شده است. فشارهای تورمی ناشی از ضعف ارز در حال انباشته شدن است، حتی در حالی که فعالیت اقتصادی در حال انقباض است، و این همان مسئله رکود تورمی است (ترکیب ایستایی اقتصادی، به معنای رشد پایین یا رکود، با تورم، به معنای افزایش قیمت‌ها؛ که به‌طور متعارف بدترین هر دو جهان به شمار می‌آید، زیرا واکنش‌های سیاستی استاندارد به یکی، دیگری را بدتر می‌کند و سیاست‌گذاران از همین رو هیچ گزینه خوبی ندارند) که سیاست‌گذاران پاسخ خوبی برای آن ندارند.

این توالی فرضی است، اما هر عنصر آن در شکل‌های کوچک‌تری در بحران‌های اخیر رخ داده است. بحران ۲۰۰۸ الگویی مشابه را در مقیاسی کوچک‌تر پیمود. اختلال کووید در سال ۲۰۲۰ الگویی مشابه را پیمود. آنچه در سناریویی که هم‌اکنون در جریان است تفاوت دارد، این است که ظرفیت واکنش کاهش یافته است. فدرال رزرو برای گسترش ترازنامه خود بدون برانگیختن تورم فضای کمتری دارد. خزانه‌داری آمریکا برای گسترش ضمانت‌ها بدون برانگیختن تنبیه بازار اوراق قرضه فضای کمتری دارد. فضای سیاسی، تصویب نجات‌های مالی در مقیاس بزرگ را دشوارتر از دوره‌های پیشین می‌کند. اعتبار نهادی لازم برای قانع کردن بازارها به اینکه واکنش کارگر خواهد افتاد، پایین‌تر است. هر یک از این عوامل مهار یک آتش را دشوارتر از آتشرهای پیشین می‌کند.

تجربه توفان کاترینا در سال ۲۰۰۵ در سطح اجتماعی آموزنده است. در عرض هفتاد و دو ساعت، جمعیتی که در نیواورلئان باقی مانده بود دوشاخه شد. کسانی که می‌توانستند بروند، رفته بودند. کسانی که ماندند، به‌ویژه در سوپردوم (Superdome) و مرکز همایش‌ها، شرایطی را تجربه کردند که به آشوب فرو غلتید. گزارش‌های خشونت، تجاوز جنسی و ره‌اشدگی، که شاید در برخی جزئیات اغراق‌آمیز بوده باشند، با این حال واقعیت فروپاشی اجتماعی‌ای را بازتاب می‌دادند که با ناپدید شدن

نهادهایی که معمولاً نظم را حفظ می‌کردند رخ داد. صدها نفر از افسران اداره پلیس نیواورلئان برای انجام وظیفه حاضر نشدند. بیمارستان‌ها بیماران را رها کردند. حکومت شهر عملاً از کار افتاد. آنچه در غیاب اقتدار سر برآورد، یاری متقابل خودجوش نبود، بلکه غارتگری علیه آسیب‌پذیرترین افراد بود.

آنچه کاترینا را قابل‌بازیابی کرد، این بود که از نظر جغرافیایی محدود بود. بقیه کشور می‌توانست منابع بفرستد، می‌توانست آوارگان را بپذیرد، می‌توانست بازسازی کند. در یک فروپاشی ملی یا جهانی، دینامیک کاترینا به مقیاس تمام جمعیت‌های شهری چندمیلیونی گسترش می‌یابد، در شرایطی که ظرفیت واکنش حکومت‌ها از پا درآمده و انسجام اجتماعی جمعیت‌ها به شیوه‌هایی آزموده می‌شود که در طول زندگی ما آزموده نشده است.

هدف این فصل پیش‌بینی هیچ آبشار خاصی نیست. هدف، روشن کردن معماریِ چگونگی کار واقعی آبشارها است، تا خوانندگان بتوانند مراحل اولیه را هنگام وقوع بازشناسند و دریابند که فاصله زمانی میان بازشناختن آبشار و ناتوانی از عمل کوتاه است. آبشاری که در این فصل بحث شد، در عناصر کلان خود در طول هفته‌ها و در حادثه‌ترین اختلال‌هایش در طول روزها رخ می‌دهد. هر کسی که امید داشته باشد پس از آشکار شدن آبشار برای عموم مردم دست به عمل بزند، دیر کرده است. اقداماتی که از یک خانوار محافظت می‌کند اقداماتی است که پیش از آغاز آبشار انجام می‌شود، و این اقدامات همان چیزی است که بقیه این کتاب به آن می‌پردازد.

تهی‌شدن گزینه نجات مالی

هنگامی که مشکلی جدی در سیستم مالی پدید می‌آید، زنجیره‌ای آشنا از واکنش‌ها به راه می‌افتد. بانک‌های مرکزی نرخ بهره را کاهش می‌دهند. دولت‌ها مخارج خود را افزایش می‌دهند. وزیران خزانه‌داری در تلویزیون ظاهر می‌شوند تا آرامش را به نمایش بگذارند. بسته‌های نجات مالی اعلام می‌شود. پول خلق و به کار گرفته می‌شود. در عرض چند هفته یا چند ماه، بحران فوری مهار می‌شود. قیمت دارایی‌ها بهبود می‌یابد. اعتماد بازمی‌گردد. زندگی از سر گرفته می‌شود.

این زنجیره در سه دهه گذشته بارها تکرار شده است. بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ با مداخله صندوق بین‌المللی پول (IMF) و کاهش نرخ بهره از سوی فدرال رزرو مهار شد. سقوط دات‌کام در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ با کاهش‌های شدید نرخ بهره و محرک‌های مالی مهار شد. بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ با تریلیون‌ها دلار مداخله پولی و مالی مهار شد. بحران بدهی‌های حاکمیتی اروپا در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ با تعهد بانک مرکزی اروپا (ECB) به انجام هر آنچه لازم باشد مهار شد. وحشت مالی ناشی از کووید در سال ۲۰۲۰ با بزرگ‌ترین واکنش مالی و پولی دوران صلح در تاریخ مهار شد. هر بار، واکنش از بار پیش بزرگ‌تر بود. هر بار، در معنای فوری کلمه کارگر افتاد؛ کارکرد بازار را بازگرداند و از فروپاشی آشکار جلوگیری کرد. و هر بار، سیستم را برای حفظ ثبات خود به ادامه مداخله وابسته‌تر کرد.

این الگو به کسی می‌ماند که برای سردرد آسپرین می‌خورد، می‌بیند که اثر می‌کند، و هر بار که سردرد بازمی‌گردد دوز را بالا می‌برد. تا مدتی، دوزهای افزایش‌یافته همچنان کارگر می‌افتند. سپس در نقطه‌ای، تحمل بدن به سطحی می‌رسد که دوزهای معمول آسپرین دیگر کمکی نمی‌کنند و دوزهایی که برای ادامه کار لازم است، به اندام‌های او آسیب می‌زنند. این شخص اکنون در وضعیتی بدتر از آن

است که اگر هرگز آسپرین نخورده بود؛ زیرا علت زیربنایی سردردها هرگز درمان نشد و حال بدن برای کار کردن به آسپرین وابسته است و همزمان از آن آسیب می‌بیند.

این همان وضعیتی است که بانک‌های مرکزی و دولت‌های غربی اکنون در آن قرار دارند. ابزارهایی که در بحران‌های پیشین به کار گرفتند، چنان سنگین مصرف شده‌اند که اثرگذاری خود را از دست داده‌اند. بحران بعدی در شرایطی از راه می‌رسد که واکنش استاندارد را نمی‌توان در مقیاسی که لازم خواهد بود به کار گرفت؛ شرایطی که در آن عوارض جانبی تلاش برای به‌کارگیری این واکنش خود آسیب‌زا خواهد بود، و پشتوانهٔ سیاسی اقدامات اضطراری ضعیف‌تر از دوره‌های پیشین است. گزینهٔ نجات مالی، که در چند دههٔ گذشته پیش‌فرض ضمنی هر کنشگر اقتصادی بوده است، تهی شده است.

برای دیدن ملموس این موضوع، ابزارهای مشخصی را که به کار گرفته شده‌اند و محدودیت‌هایی را که اکنون بر آن‌ها حاکم است بررسی کنیم.

در سال ۲۰۰۷، در آستانهٔ بحران مالی جهانی، بدهی فدرال ایالات متحده در دست عموم تقریباً ۵ تریلیون دلار بود، حدود ۳۵ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP). ترازنامهٔ فدرال رزرو (دارایی‌های نگهداری‌شده نزد بانک مرکزی، عمدتاً اوراق خزانه و اوراق بهادار با پشتوانهٔ وام مسکن، که با پول تازه‌خلق‌شده خریداری شده‌اند؛ هنگامی که ترازنامه منبسط می‌شود، پول خلق و به سیستم مالی تزریق شده است، و هنگامی که منقبض می‌شود، پول از آن بیرون کشیده شده است) تقریباً ۸۰۰ میلیارد دلار بود. نرخ بهرهٔ وجوه فدرال (نرخ بهرهٔ کوتاه‌مدتی که فدرال رزرو مستقیماً هدف‌گذاری می‌کند؛ نرخ‌ها با آن یک‌شبه به یکدیگر وام می‌دهند و لنگر تقریباً همهٔ نرخ‌های بهرهٔ دیگر در اقتصاد است) ۵/۲۵ درصد بود و فضای قابل‌توجهی برای کاهش نرخ در واکنش به بحران فراهم می‌کرد. کسری بودجه در حدود ۱/۱ درصد تولید ناخالص داخلی بود، به این معنا که انبساط مالی واکنشی در دسترس بود، بی‌آنکه بی‌درنگ نگرانی‌هایی در بازار اوراق قرضه برانگیزد. جایگاه دلار به‌عنوان ارز ذخیره بی‌چون‌وچرا بود. اعتبار نهادی فدرال رزرو، خزانه‌داری آمریکا و نهادهای مالی بزرگ نسبتاً دست‌نخورده بود.

تا سال ۲۰۲۶، وضعیت دگرگون شده است. بدهی فدرال در دست عموم از ۲۸ تریلیون دلار فراتر رفته است، حدود ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی. ترازنامهٔ فدرال رزرو، پس از رسیدن به اوج ۹

تریلیون دلار در دوران کووید، تقریباً ۷ تریلیون دلار است. نرخ بهره وجوه فدرال در بازه‌ای حدود ۳/۵ تا ۴ درصد قرار دارد که فضایی برای کاهش فراهم می‌کند، اما بسیار کمتر از سال ۲۰۰۷. کسری بودجه در دوره اشتغال کامل در حدود ۶ درصد تولید ناخالص داخلی است، که خارج از دوران جنگ بزرگ یا رکود بی‌سابقه است. جایگاه دلار به‌عنوان ارز ذخیره فعالانه زیر سؤال رفته و به‌تدریج فرسوده می‌شود. اعتبار نهادی در پایین‌ترین سطح تاریخی خود قرار دارد.

این اعداد ظرفیتی مالی و پولی را توصیف می‌کنند که تا حد زیادی تهی شده است. فضای کاهش نرخ بهره بسیار کوچک‌تر است. فضای انبساط ترازنامه بانک مرکزی با تورمی که هر انبساط بیشتری به بار می‌آورد محدود شده است. فضای افزایش مخارج مالی با بی‌میلی روزافزون بازار اوراق قرضه به جذب انتشار بیشتر اوراق خزانه با بازده‌های قابل قبول محدود شده است. فضای به‌کارگیری مداخلات اضطراری با قطبی‌شدن سیاسی محدود شده است که تکرار آن نوع حمایت دوحزبی را که سال ۲۰۰۸ از آن برخوردار شد ناممکن می‌کند.

در سال ۲۰۰۸، فدرال رزرو نرخ بهره را از ۵/۲۵ درصد به عملاً صفر کاهش داد. ترازنامه خود را از طریق سه دور تسهیل کمی از ۸۰۰ میلیارد به بیش از ۴ تریلیون دلار گسترش داد. دولت فدرال برنامه نجات دارایی‌های مشکل‌دار (TARP؛ اختیار اضطراری ۷۰۰ میلیارد دلاری که کنگره در اکتبر ۲۰۰۸ به خزانه‌داری داد تا دارایی‌های در حال سقوط را از بانک‌ها بخرد و به نهادهای مالی سرمایه تزریق کند؛ بحث‌برانگیزترین قانون منفرد بحران در تاریخ مدرن آمریکا) را به ارزش ۷۰۰ میلیارد دلار، قانون بازایابی و سرمایه‌گذاری مجدد آمریکا در سال ۲۰۰۹ (ARRA؛ بسته محرک اقتصادی ۸۰۰ میلیارد دلاری که در اوایل دولت اوباما تصویب شد تا از طریق کاهش مالیات، سرمایه‌گذاری در زیرساخت، کمک به دولت‌های ایالتی و تمدید مزایای بیکاری از اقتصاد پشتیبانی کند) را به ارزش ۸۰۰ میلیارد دلار، و تدابیر گوناگون دیگری را به اجرا گذاشت و در مجموع بیش از ۲ تریلیون دلار واکنش مالی به کار گرفت. این تدابیر به‌اندازه کافی بزرگ بودند، به‌اندازه کافی سریع به کار گرفته شدند و از اعتبار نهادی کافی برخوردار بودند تا آبخشار را متوقف کنند. مشکلات زیربنایی را حل نکردند، اما از فروپاشی آشکاری که در اواخر ۲۰۰۸ و اوایل ۲۰۰۹ قریب‌الوقوع بود جلوگیری کردند.

در سال ۲۰۲۰، واکنش‌ها حتی بزرگ‌تر و سریع‌تر بودند. فدرال رزرو در دو روز نرخ بهره را دوباره به صفر رساند. ترازنامه خود را در چند ماه حدود ۴ تریلیون دلار گسترش داد. دولت فدرال از طریق

قانون کمک، امداد و امنیت اقتصادی در برابر کروناویروس (CARES) و قوانین بعدی حدود ۶ تریلیون دلار محرک مالی به کار گرفت. مجموع واکنش، پولی و مالی روی هم، در حدود ۱۰ تریلیون دلار در اقتصادی تقریباً ۲۳ تریلیون دلاری بود. این نسبت در دوران صلح بی‌سابقه است.

بحران بعدی را نمی‌توان با واکنش‌هایی از این مرتبه چاره کرد، و این به چند دلیل مشخص است.

نخست، محدودیت بازار اوراق قرضه اکنون به شکلی مقیدکننده شده است که در دوره‌های پیشین نبود. واکنش سال ۲۰۲۰ از طریق انتشار بدهی تأمین مالی شد؛ بدهی‌ای که بازارهایی آن را جذب کردند که هنوز به دلار و بازار اوراق خزانه اعتماد داشتند. فدرال رزرو پولی را خلق کرد که بخش بزرگی از این انتشار را خرید، اما بازارها این را بدون آسیب دائمی به جایگاه دلار پذیرفتند، زیرا اعتبار نهادی زیربنایی دست‌نخورده بود و تورم حاصل از آن گذرا فرض می‌شد. واکنش بعدی باید در شرایطی تأمین مالی شود که بازار اوراق خزانه از هم‌اکنون نشانه‌های تنش نشان می‌دهد، جایگاه ذخیره‌ای دلار از هم‌اکنون زیر سؤال است، ترازنامه‌های بانک‌های مرکزی از هم‌اکنون بزرگ‌اند، انتظارات تورمی کمتر از گذشته لنگر انداخته‌اند، و اعتبار نهادی با شکست‌های آشکار سال‌های اخیر آسیب دیده است. واکنشی با مرتبه مشابه در این شرایط بی‌صدا جذب نخواهد شد. پس‌زدن بازار اوراق خزانه، کاهش ارزش دلار، تسریع تنوع‌بخشی دارندگان خارجی و فاصله‌گیری آن‌ها از دارایی‌های دلاری، و تورمی را به راه خواهد انداخت که فدرال رزرو نمی‌تواند آن را مهار کند، مگر با به راه انداختن همان رکودی که می‌کوشید از آن جلوگیری کند.

دوم، محدودیت ترازنامه بانک مرکزی اکنون مقیدکننده شده است. ترازنامه ۷ تریلیون دلاری فدرال رزرو با هر معیار تاریخی از هم‌اکنون بزرگ است. دو برابر کردن آن در بحرانی آینده، که الگوهای پیشین واکنش به بحران آن را القا می‌کنند، ترازنامه را به ۱۴ تریلیون دلار یا بیشتر خواهد رساند. اثر مکانیکی این انبساط افزایش چشمگیر حجم پول و تضعیف چشمگیر دلار خواهد بود. تورم حاصل گذرا نخواهد بود. این تورم کاهشی دائمی در قدرت خرید دلار خواهد بود و پس‌انداز هر آمریکایی را که دارایی‌های دلاری در اختیار دارد خواهد فرسود؛ از جمله پس‌انداز همان کسانی که این واکنش ظاهراً برای حفاظت از آن‌ها در نظر گرفته شده بود.

سوم، محدودیت سیاسی اکنون مقیدکننده شده است. واکنش‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۲۰ به اجماعی سیاسی نیاز داشتند مبنی بر اینکه وضعیت اضطراری است و صرف‌نظر از اختلافات سیاسی معمول، اقدام فوری می‌طلبد. دستیابی به این اجماع حتی در ۲۰۰۸ و ۲۰۲۰، با مخالفت قابل‌توجه جمهوری‌خواهان با TARP و مخالفت قابل‌توجه دموکرات‌ها با حمایت‌های بعدی از بخش بانکی، دشوار بود. تا سال ۲۰۲۶، محیط سیاسی قطبی‌تر شده، تحمل اقدامات اضطراری نخبه‌محور کمتر شده، و جنبش‌های پوپولیستی چپ و راست هر دو صریحاً با نجات مالی بخش مالی سر ناسازگاری دارند. شرایط سیاسی‌ای که تصویب واکنش‌های پیشین را ممکن کرد، ممکن است هنگامی که واکنش بعدی لازم شود وجود نداشته باشد.

چهارم، وضعیت اروپا از برخی جهات بدتر است. بانک مرکزی اروپا (بانک مرکزی ۱۹ کشوری که از یورو استفاده می‌کنند، با مقر در فرانکفورت؛ برخلاف فدرال رزرو که به یک کشور خدمت می‌کند، ECB باید سیاست پولی را برای ملت‌هایی مستقل با مسیرهای مالی و شرایط اقتصادی بسیار متفاوت اجرا کند) یک ارز واحد را برای ۱۹ کشور مستقل با مسیرهای مالی متفاوت اداره می‌کند. فضای سیاسی برای تعهد به خرید نامحدود اوراق قرضه، همزمان با سخت‌تر شدن نگرانی‌های آلمان درباره تورم، تنگ‌تر شده است. واکنش سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲، که در آن ماریو دراگی (Mario Draghi)، رئیس بانک مرکزی اروپا از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۹، که اظهارنظر ژوئیته ۲۰۱۲ او مبنی بر اینکه ECB «هر آنچه لازم باشد» برای حفظ یورو انجام خواهد داد، به‌عنوان عاملی شناخته می‌شود که با تعهدی صرفاً کلامی بحران بدهی‌های حاکمیتی اروپا را متوقف کرد) به انجام هر آنچه لازم باشد متعهد شد، در زمان خود کارگر افتاد، اما نمی‌توان آن را در مقیاس بزرگ تکرار کرد؛ زیرا پشتوانه سیاسی آن فرسوده شده و پیامدهای تورمی آن شدیدتر خواهد بود.

پنجم، بانک ژاپن در حادثه‌ترین وضعیت قرار دارد. بانک ژاپن مالک بیش از نیمی از کل اوراق قرضه دولت ژاپن است و چنان طولانی نرخ بهره را نزدیک صفر نگه داشته است که هر عادی‌سازی‌ای پرتفوی اوراق قرضه را در هم خواهد شکست و زیان‌های عظیمی را در سراسر نهادهای ژاپنی به راه خواهد انداخت. ژاپن اساساً در تله افتاده است؛ نمی‌تواند سیاست خود را عادی کند بی‌آنکه همان بحران مالی‌ای را پدید آورد که عادی‌سازی سیاست قرار است از آن جلوگیری کند. هنگامی که ژاپن به نقطه شکست برسد، که ریاضیات می‌گوید دیر یا زود ناگزیر است، حتی اگر زمان آن پیش‌بینی‌ناپذیر

باشد، پیامدهای آن برای بازارهای جهانی اوراق قرضه چشمگیر خواهد بود؛ زیرا نهادهای ژاپنی دارندگان بزرگ بدهی خارجی‌اند و برای تأمین تعهدات داخلی خود ناچار خواهند شد آن را نقد کنند.

بعد سیاسی این تهی‌شدن به همان اندازه بعد مالی آن اهمیت دارد. در سال ۲۰۰۸، طبقه سیاسی توانست به‌رغم مخالفت قابل‌توجه عمومی بسته‌های نجات مالی را تصویب کند، زیرا اجماع کافی میان نخبگان وجود داشت که بدیل آن بدتر است. تا سال ۲۰۲۶، هم اجماع نخبگان و هم تحمل عمومی در برابر اقدامات اضطراری تضعیف شده است. اعتماد عمومی به نهادها در پایین‌ترین سطح تاریخ قرار دارد. جنبش‌های پوپولیستی چپ و راست نجات مالی نهادهای مالی را از نظر سیاسی زهرآگین کرده‌اند. طبقه حرفه‌ای‌ای که دستگاه واکنش را اداره می‌کند خود با کاهش اعتبار روبه‌روست. وزیران خزانه‌داری دیگر از اعتبار شخصی هنک پالسون (Hank Paulson) یا تیم گایتنر (Tim Geithner) برخوردار نیستند. رؤسای فدرال رزرو دیگر از اعتبار شخصی آلن گرینسپن (Alan Greenspan) در اوج دورانش برخوردار نیستند. نهادها همچنان اختیار اسمی دارند، اما تمکینی که این اختیار بر آن تکیه دارد فرسوده شده است.

بعد دیگری نیز شایسته بررسی است: ظرفیت هماهنگی بین‌المللی. در سال ۲۰۰۸، بانک‌های مرکزی بزرگ واکنش‌های خود را به‌دقت هماهنگ کردند. فدرال رزرو، بانک مرکزی اروپا، بانک انگلستان، بانک ژاپن و دیگران همه با هم حرکت کردند. این هماهنگی به مدد فرهنگ نهادی مشترک و تعهد مشترک به نظم مالی بین‌المللی تسهیل شد. تا سال ۲۰۲۶، این تعهد مشترک تضعیف شده است. به‌کارگیری تحریم‌های مالی علیه روسیه در سال ۲۰۲۲، از جمله مسدود کردن ذخایر بانک مرکزی روسیه، به هر بانک مرکزی در جهان نشان داد که نگهداری دلار با ریسک سیاسی همراه است. چین فعالانه در حال کاهش دارایی‌های دلاری خود بوده است. عربستان سعودی بخشی از فروش نفت خود را به یوان قیمت‌گذاری کرده است. هند در حال مذاکره بر سر ترتیبات پرداخت دوجانبه با روسیه و دیگران بوده است. اعتمادی که زیربنای هماهنگی بین‌المللی است ضعیف‌تر از پیش است، و بحران بعدی شاید آن نوع واکنش یکپارچه‌ای را که بحران‌های پیشین دیدند به خود نبیند.

معنای این موضوع برای مردم عادی آن است که فرض نجات نهادی، که در چند دهه گذشته مبنای ضمنی برنامه‌ریزی مالی معمول بوده است، دیگر قابل اتکا نیست. مردم فرض می‌کنند که اگر

بانکشان دچار مشکل شود، بیمه سپرده از آن‌ها حفاظت خواهد کرد. فرض می‌کنند که اگر بازار سهام سقوط کند، فدرال رزرو برای حمایت از آن مداخله خواهد کرد. فرض می‌کنند که اگر شغلشان در خطر باشد، محرک مالی اقتصاد را سرپا نگه خواهد داشت. بیشتر بزرگسالان امروز در سراسر زندگی‌شان در جهانی زیسته‌اند که در آن مشکلات جدی واکنش‌های جدی‌ای را برمی‌انگیزد که کارگر می‌افتادند. این فرض‌ها، که جمعیت‌هایی که هرگز شکست آن‌ها را تجربه نکرده‌اند عمیقاً به آن‌ها باور دارند، در شرایطی که اکنون شکل می‌گیرد تضمین شده نیستند.

پیامدهای این امر برای برنامه‌ریزی مالی فردی مستقیم است. پس‌اندازهایی که به شکل دلاری نگهداری می‌شوند ممکن است در جریان واکنشی جدی به بحران بعدی قدرت خرید خود را حفظ نکنند. دارایی‌های سهام و اوراق قرضه ممکن است به اندازه‌ای که در بحران‌های پیشین با مداخله پشتیبانی شدند، پشتیبانی نشوند. ارزش املاک و مستغلات ممکن است با مداخله در بازار وام مسکن سرپا نگه داشته نشود. وعده‌های مستمری و بازنشستگی ممکن است به ارزش واقعی ادا نشوند. فرض اینکه نهادها از دارایی‌های مالی معمول حفاظت خواهند کرد، شالوده برنامه‌ریزی مالی بیشتر خانوارها بوده است، و این شالوده ترک برداشته است.

این است تهی‌شدن گزینه نجات مالی. نه اینکه نجات مالی نمی‌تواند رخ دهد؛ بلکه نجات مالی در مقیاسی که فروپاشی جدی می‌طلبد، نمی‌تواند بدون به راه انداختن بحران‌های ثانویه‌ای رخ دهد که مشکل اصلی را تشدید می‌کنند. طبقه سیاسی به هر حال تلاش خواهد کرد نجات مالی را به اجرا بگذارد، زیرا نسخه دیگری در دست ندارد. بازار اوراق قرضه و بازار ارز پاسخ خواهند داد. نتیجه، بحرانی از نوعی دیگر خواهد بود که روی بحران اصلی لایه می‌شود؛ کاهش ارزش پول، تورم شتاب‌گرفته، از دست رفتن بخشی از جایگاه ارز ذخیره، که مردم آن را به صورت کاهشی پایدار در قدرت خرید و ثبات اقتصادی تجربه می‌کنند.

چارچوب صادقانه برای مردم عادی این است که بحران بزرگ بعدی تجربه‌ای بسیار متفاوت از چند بحران گذشته خواهد بود. این بحران هراسی مالی نخواهد بود که مقامات آن را مهار کنند. دوره‌ای پایدار از اختلال خواهد بود که در آن مقامات آشکارا از عهده چالش برنمی‌آیند. ظرفیت عبور از آن اختلال به آماده‌سازی فردی و خانوادگی بستگی خواهد داشت، نه به نجات نهادی. آن آماده‌سازی موضوع بخش بزرگی از باقی این کتاب است.

فروپاشی قرارداد و دسترسی

ثروت مدرن عمدتاً یک ایده است. این غریب‌ترین واقعیت دربارهٔ جهان معاصر است، و همان واقعیتی است که مردم عادی، از جمله مردم عادی بسیار ثروتمند، تا زمانی که پیامدهایش را از سر نگذرانده باشند، در درک آن بیشترین دشواری را دارند.

وقتی حساب بانکی خود را روی تلفن همراهتان بررسی می‌کنید، عددی که می‌بینید نمایندهٔ پولی نیست که جایی به نام شما نگهداری شده باشد. آن عدد یک رکورد در پایگاه داده‌ای است که بانک شما آن را نگه می‌دارد. بانک آن پول را ندارد. بانک بخش کوچکی از آن پول را به شکل فیزیکی برای برداشت‌های روزانه در اختیار دارد، و برای باقی آن، بانک خود مطالباتی بر نهادهای دیگر دارد: بر فدرال رزرو، بر بانک‌های دیگر، بر بازار اوراق قرضه، بر وام‌هایی که خود بانک داده است. هر لایهٔ این ساختار به آن بسته است که لایه‌های دیگر همچنان به مطالبات خود وفا کنند. عددی که روی صفحهٔ تلفن شما نقش بسته، سر آشکار زنجیره‌ای از وعده‌هاست که در میان نهادها، چارچوب‌های نظارتی، سیستم‌های حقوقی و در نهایت، آمادگی سیستم گسترده‌تر برای به رسمیت شناختن ارزش آن مطالبه، امتداد یافته است.

وقتی سیستم به‌طور عادی کار می‌کند، این موضوع نامرئی است. شما تصمیم می‌گیرید پول را خرج کنید، آن را انتقال می‌دهید، انتقال انجام می‌شود و آنچه خریده‌اید در اختیارتان است. زنجیرهٔ وعده‌ها بی‌صدا و قابل‌اعتماد کار می‌کند. این واقعیت که شما در هیچ معنای فیزیکی واقعاً آن پول را ندارید، و آنچه دارید مطالبه‌ای است که سیستم آن را به اجرا می‌گذارد، در پس کارکرد روان سیستم پنهان می‌ماند.

وقتی سیستم از کار می‌افتد، شکست به شکلی مشخص ظاهر می‌شود: عدد روی صفحه همچنان وجود دارد، اما توانایی استفادهٔ واقعی از آن عدد برای هر مقصود عملی از میان می‌رود.

این همان چیزی است که در لبنان، در آرژانتین، در ونزوئلا، در قبرس در جریان بحران ۲۰۱۳، در یونان در جریان بحران ۲۰۱۵ و در بسیاری رویدادهای کوچک و بزرگ دیگر در طول تاریخ رخ داد. ثروت روی کاغذ همچنان به عنوان یک رکورد وجود دارد. ثروت در عمل وجود ندارد.

فروپاشی بانکی لبنان در سال ۲۰۱۹ روشن‌ترین نمونه متأخر است. لبنان دهه‌ها مرکز مالی خاورمیانه به شمار می‌رفت. سیستم بانکی این کشور پیشرفته بود، بانک‌هایش به ظاهر از سرمایه کافی برخوردار بودند و نرخ‌های بهره جذابی عرضه می‌کردند که سپرده‌هایی را از سراسر جهان عرب و از جوامع دیاسپورای لبنانی در سراسر دنیا جذب می‌کرد. خانواده‌های ثروتمند لبنانی و سپرده‌گذاران عرب صدها میلیارد دلار در بانک‌های لبنان نگه می‌داشتند. سیستم لبنان مورد تحسین بود و امن به شمار می‌رفت.

در اکتبر ۲۰۱۹، موجی از اعتراض‌ها علیه فساد دولتی و سوءمدیریت اقتصادی، موجی از نگرانی درباره ثبات سیستم بانکی را برانگیخت. سپرده‌گذاران شروع به تلاش برای برداشت وجوه خود کردند. سیستم بانکی، که به میزانی ناپایدار به دولت لبنان و نهادهای وابسته به آن وام داده بود، دلارهای لازم برای پاسخ دادن به برداشت‌ها در مقیاس وسیع را در اختیار نداشت. در عرض چند روز، بانک‌ها محدودیت‌هایی ابتدا غیررسمی و سپس رسمی بر برداشت دلار اعمال کردند. در عرض چند هفته، سقف‌ها تا چند صد دلار در هفته برای هر سپرده‌گذار تنگ‌تر شده بود. در عرض چند ماه، محدودیت‌ها به چیزی سخت و پایدار بدل شده بود که در اصل سیستمی از سپرده‌های منجمد شده است: سپرده‌هایی که روی کاغذ همچنان وجود دارند، اما به چیزی نزدیک به ارزش اسمی خود قابل دسترسی نیستند. به سپرده‌گذارانی که می‌کوشند دلارهای خود را برداشت کنند، به لیره لبنان و با نرخ‌های رسمی‌ای پرداخت می‌شود که بخش کوچکی از ارزش واقعی بازار است؛ به این معنا که پس‌اندازهای دلاری آنان، به لحاظ عملی، شاید ۱۰ تا ۲۰ سنت به ازای هر دلار ارزش دارد.

پزشک لبنانی‌آمریکایی در دیترویت که چند میلیون دلار سپرده در بانک لبنانی خود داشت، دریافت که آن میلیون‌ها دیگر در هیچ معنای عملی ثروت نیستند. اعداد همچنان روی صورت‌حساب‌هایش نمایش داده می‌شد. بانک همچنان سپرده را تأیید می‌کرد. اما او نمی‌توانست پول را از لبنان خارج کند. نمی‌توانست بیش از مبالغی ناچیز به صورت نقد برداشت کند. نمی‌توانست از آن سپرده برای خرید چیزی قابل توجه استفاده کند. تا سال ۲۰۲۴، سپرده‌هایی که در سال ۲۰۱۹

معادل ۵ میلیون دلار بود، به هر شکل قابل استفاده‌ای شاید چند صد هزار دلار ارزش داشت، و سیستم بانکی به شیوه پرهیجان ورشکستگی‌های بانکی در فیلم‌های قدیمی فرو نریخته بود. بانک‌ها باز مانده‌اند. شعبه‌ها کار می‌کنند. صورت حساب‌ها صادر می‌شود. سپرده‌ها صرفاً در دسترس نیستند.

این الگو منحصر به لبنان نیست. آرژانتین نسخه‌های متعددی از آن را تجربه کرده است که مشهورترینش «کورالیتو» (corralito) در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲ است. کورالیتو (در اسپانیایی به معنای واژه به‌واژه «آغل کوچک»؛ لقبی که آرژانتینی‌ها به مسدود شدن برداشت‌های بانکی در جریان بحران مالی آرژانتین دادند، که پس‌اندازهای سپرده‌گذاران را بیش از یک سال در بانک‌های آرژانتین به دام انداخت، در حالی که پول ملی بیشتر ارزش خود را از دست می‌داد؛ این اصطلاح از آن پس در زبان اسپانیایی به واژه عام برای هرگونه مسدود کردن سپرده‌های بانکی تبدیل شده است) سپرده‌های بانکی را به حسابی ویژه تبدیل کرد که تنها می‌شد مبالغی اندک را به تدریج از آن برداشت کرد. قبرس در سال ۲۰۱۳ کسر از سپرده (هیرکات) را اعمال کرد (کسر از سپرده در قبرس نزدیک به ۴۰ درصد از پس‌اندازهای بیمه‌نشده سپرده‌گذاران بزرگ، بالای ۱۰۰ هزار یورو، را گرفت و آن را به سهام بانک تبدیل کرد تا بانک‌های در آستانه ورشکستگی را دوباره سرمایه‌دار کند؛ این نخستین بار در دوران مدرن اروپا بود که سپرده‌گذاران بانکی بالای سقف بیمه‌شده اصل سرمایه خود را از دست می‌دادند، و این امر نشان داد که مقامات اروپایی حاضرند به جای تضمین همه سپرده‌ها با پول عمومی، هزینه ورشکستگی بانک‌ها را از سپرده‌گذاران بگیرند؛ اقدامی که درصدهایی از سپرده‌های بزرگ را برداشت و به سهام بانک تبدیل کرد و در عمل ثروتی را که سپرده‌گذاران از آن خود می‌پنداشتند مصادره کرد. یونان در سال ۲۰۱۵ کنترل سرمایه اعمال کرد (محدودیت‌های دولتی بر خروج پول از یک کشور، شامل سقف‌هایی بر برداشت نقدی، خرید ارز خارجی و انتقال‌های بین‌المللی؛ کنترل سرمایه در بحران‌های مالی اعمال می‌شود تا از فرار پولی که در غیر این صورت بحران را شتاب می‌بخشید جلوگیری کند، اما ثروت را درست در لحظه‌ای که پول ملی و دارایی‌های کشور با بیشترین سرعت ارزش خود را از دست می‌دهند، درون کشور به دام می‌اندازد) که برداشت روزانه از هر حساب را برای مدتی طولانی به ۶۰ یورو محدود کرد. هر یک از این رویدادها نشان داد که ثروت نگهداری‌شده در سیستم‌های بانکی ثروتی است که به ادامه وفای سیستم بانکی به تعهداتش بستگی دارد.

مکانیسم‌هایی که این امر در یک فروپاشی جدی از طریق آن‌ها رخ می‌دهد متعدّدند، و اغلب نه در قالب یک رویداد پرهیجان واحد، بلکه به‌صورت پی‌درپی و در طول هفته‌ها تا ماه‌ها روی می‌دهند.

نخست، تعطیلی بانکی فرا می‌رسد. وقتی تنش بر سیستم بانکی به سطحی می‌رسد که مقامات آن را خطرناک تلقی می‌کنند، بانک‌ها برای مدتی تعطیل می‌شوند. این تعطیلی به‌عنوان اقدامی فنی و کوتاه‌مدت معرفی می‌شود تا به سیستم‌ها فرصت تثبیت داده شود؛ اما هدف واقعی آن پیشگیری از هجوم بانکی‌ای است که در غیر این صورت رخ می‌داد. در دوران تعطیلی بانک‌ها، خودپردازها ممکن است به کار خود ادامه دهند، اما با سقف‌های سختگیرانه. بانکداری آنلاین ادامه می‌یابد، اما تراکنش‌های بزرگ مسدود می‌شوند. تعطیلی بانکی به سپرده‌گذاران علامت می‌دهد که مشکلی جدی در کار است و میل به برداشت را شدت می‌بخشد؛ و همین است که مرحله بعدی در پی آن می‌آید.

دوم، اعمال محدودیت‌های برداشت فرا می‌رسد. وقتی بانک‌ها بازگشایی می‌شوند، سقف‌های برداشت روزانه و هفتگی اعمال می‌شود تا از هجوم‌هایی که در غیر این صورت رخ می‌داد جلوگیری شود. این سقف‌ها موقت معرفی می‌شوند، اما گرایش دارند دائمی شوند. بحران یونان در سال ۲۰۱۵ سقف روزانه ۶۰ یورو را برای مدتی طولانی بر خودپردازها اعمال کرد و این سقف‌ها در طول سال‌ها به‌تدریج تخفیف یافت. در فروپاشی جدی، سقف‌ها بسیار تنگ‌تر می‌شوند و بسیار طولانی‌تر برقرار می‌مانند.

سوم، اعمال کنترل سرمایه فرا می‌رسد. انتقال‌های بین‌المللی، خرید ارز خارجی و برداشت‌های بزرگ محدود یا ممنوع می‌شوند. توجیه این کار پیشگیری از فرار سرمایه‌ای است که بحران را وخیم‌تر می‌کند. اثر آن به دام افتادن ثروت درون کشور است، درست در لحظه‌ای که پول ملی و دارایی‌های کشور با بیشترین سرعت ارزش خود را از دست می‌دهند. کسانی که پیش از اعمال کنترل‌ها دارایی‌های خود را به خارج منتقل نکرده‌اند، درمی‌یابند که ثروتشان، که به پول محلی بیان می‌شود، سریع‌تر از هر بازدهی که می‌توانند از آن کسب کنند، ارزش از دست می‌دهد.

چهارم، مسدودسازی برداشت (تعلیق حقوق بازخرید عادی در صندوق‌های سرمایه‌گذاری و ابزارهای دیگر، که در آن دارندگان نمی‌توانند پول خود را، چنان‌که فرض می‌کردند، در هر زمان که

بخواهند برداشت کنند؛ صندوق روی کاغذ همچنان وجود دارد، اما بازخریدها محدود یا معلق می‌شود تا زمانی که مدیر تشخیص دهد شرایط اجازهٔ ازسرگیری آن‌ها را می‌دهد (از صندوق‌های بازار پول و ابزارهای دیگری فرا می‌رسد که سپرده‌گذاران فرض می‌کردند در اصل همان پول نقد است. صندوق‌های بازار پول، که در زمان‌های عادی هر لحظه می‌توان آن‌ها را به ارزش اسمی بازخرید کرد، بازخرید را معلق می‌کنند یا سقف‌هایی بر آن می‌گذارند. حساب‌های سرمایه‌گذاری‌ای که شامل انتقال خودکار مانده به صندوق‌های بازار پول (money market sweep) بودند، قابل نقد شدن نیستند. حساب‌های کارگزاری‌ای که ابزارهای مشابه داشتند منجمد می‌شوند. ابزارهایی که مردم عادی آن‌ها را معادل پول نقد می‌پنداشتند، تنها تا زمانی معادل پول نقد از کار درمی‌آیند که سیستم کار می‌کند. وقتی سیستم تحت تنش است، آن‌ها از جهات مهمی با پول نقد تفاوت دارند.

پنجم، مسدودسازی برداشت از صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک، صندوق‌های پوشش ریسک و ابزارهای سرمایه‌گذاری خصوصی فرا می‌رسد. با افزایش درخواست‌های بازخرید، صندوق‌ها درمی‌یابند که نمی‌توانند دارایی‌های زیربنایی خود را به قیمت‌های قابل‌قبول نقد کنند. آن‌ها به جای فروش به قیمت‌های حراج اضطراری، بازخرید را تا بهبود شرایط معلق می‌کنند. سرمایه‌گذاری که گمان می‌کرد یک میلیارد دلار در یک صندوق پوشش ریسک دارد، درمی‌یابد که آن یک میلیارد دلار در دسترس نیست. صندوق سرمایه‌گذاری مشترکی که نقدشوندگی روزانه داشت، به نقدشوندگی ماهانه یا فصلی تبدیل می‌شود و سپس به کلی معلق می‌شود. مسدودسازی بازخرید می‌تواند ماه‌ها یا سال‌ها برقرار بماند.

ششم، اختلال در پرداخت مطالبات بیمه و مستمری بازنشستگی فرا می‌رسد. شرکت‌های بیمه و صندوق‌های بازنشستگی، که با همان نوع تنش روبه‌رویند، شروع می‌کنند به تأخیر در پرداخت مطالبات یا پرداخت ناقص آن‌ها. مستمری‌های بیمه‌ای (annuity) که درآمدی منظم می‌پردازند، پرداخت‌ها را کاهش یا معلق می‌کنند. مطالبات بیمهٔ عمر مشمول بازبینی‌های اضافی می‌شوند. مزایای بازنشستگی کاهش می‌یابد یا با پولی تورم‌زده پرداخت می‌شود که از مبلغ وعده‌داده‌شدهٔ اولیه کم‌ارزش‌تر است. وعده‌هایی که مردم برای امنیت دوران بازنشستگی به آن‌ها تکیه کرده بودند، کمتر از آنچه قراردادهای نشان می‌دادند الزام‌آور از کار درمی‌آیند.

هفتم، اختلال در سیستم‌های پرداخت فرا می‌رسد. حتی وقتی حساب‌ها به لحاظ اسمی موجودی دارند، سیستم‌های پرداختی که تراکنش‌ها از طریق آن‌ها انجام می‌شود ممکن است کار نکنند. شبکه‌های کارت اعتباری ممکن است با قطعی مواجه شوند. سیستم‌های حواله بانکی ممکن است با تأخیرهایی چندروزه یا چندهفته‌ای مواجه شوند. تراکنش‌های اتاق پایاپای خودکار (ACH؛ تراکنش‌های Automated Clearing House، شبکه پرداخت الکترونیکی‌ای که بیشتر واریزهای حقوق، پرداخت‌های دوره‌ای قبوض و انتقال‌های بانک به بانک در آمریکا از طریق آن پردازش می‌شود؛ ACH هر هفته تریلیون‌ها دلار تراکنش را پردازش می‌کند و زیرساخت نامرئی زیر زندگی مالی عادی است) ممکن است تسویه نشوند. مکانیسمی که ثروت از طریق آن به خرج کردن تبدیل می‌شود، نامطمئن می‌شود.

هشتم، اختلال در تراکنش‌های فرامرزی فرا می‌رسد. تجارت بین‌المللی به کارکرد روابط بانکداری کارگزاری (correspondent banking؛ ترتیباتی که از طریق آن بانکی در یک کشور از حسابی نزد بانکی در کشور دیگر برای انجام تراکنش‌های بین‌المللی مشتریانش استفاده می‌کند؛ این زنجیره‌های روابط کارگزاری همان راهی است که پول در عمل از طریق آن از مرزها می‌گذرد، و وقتی از هم می‌پاشند، تجارت بین‌المللی کند یا متوقف می‌شود) و به کارکرد بازارهای ارز بستگی دارد. وقتی این‌ها تحت تنش قرار می‌گیرند، تراکنش‌های بین‌المللی دشوار یا ناممکن می‌شود. شرکت‌هایی که به واردات وابسته‌اند نمی‌توانند به تأمین‌کنندگان خود پول بپردازند. شرکت‌هایی که به صادرات وابسته‌اند نمی‌توانند بهای کالاهای ارسال شده را دریافت کنند. تقسیم کار بین‌المللی‌ای که اقتصاد جهانی بر آن تکیه دارد، شروع به از هم پاشیدن می‌کند.

نهم، اختلال در بازارهای ابزارهای مشتقه فرا می‌رسد. با بی‌ثبات‌تر شدن بازارها، الزامات وجه تضمین بالا می‌رود و نهادها را ناچار می‌کند پول نقدی فراهم کنند که شاید در اختیار ندارند. تنش طرف‌های معامله باعث می‌شود برخی موقعیت‌های مشتقه آن‌طور که انتظار می‌رفت عمل نکنند. پوشش‌های ریسکی که نهادها گمان می‌کردند از آن‌ها حفاظت می‌کند، در سناریوهای مشخصی که عملاً رخ می‌دهد، از آن‌ها حفاظت نمی‌کند. زیان‌هایی که در پی می‌آید بزرگ و پیش‌بینی نشده است.

دهم، که در لایه‌های همه این موارد جاری است، لایه حقوقی و قراردادی است. بسیاری از تعهداتی که نهادها و افراد پذیرفته‌اند، به ادامه کارکرد سیستم حقوقی و قابلیت اجرای قراردادهای

بستگی دارد. وقتی سیستم حقوقی زیر فشار حجم اختلافات، فضای سیاسی یا ناتوانی در اجرای مؤثر احکام قرار می‌گیرد، تکیه بر قراردادهای دشوارتر می‌شود. ثروتی که به مطالبات قراردادی بستگی دارد، شکننده‌تر از آن است که دارندگان این مطالبات درمی‌یابند.

اثر تجمعی این مکانیسم‌ها آن است که ثروت روی کاغذ از ثروت در عمل فاصله می‌گیرد؛ به شیوه‌هایی که در زمان‌های عادی دیده نمی‌شوند، اما در فروپاشی حاد می‌شوند. خانواری که روی کاغذ یک میلیون دلار دارایی مالی داشت، به‌علاوهٔ خانه‌ای به ارزش نیم میلیون، به‌علاوهٔ حساب بانکشستگی ۴۰۱(k) به ارزش ۸۰۰ هزار دلار، به‌علاوهٔ بیمه‌نامهٔ عمری با غرامت فوت یک میلیون دلار، به‌علاوهٔ دارایی‌های گوناگون دیگر، درمی‌یابد که در فروپاشی جدی، ثروت واقعاً قابل‌استفاده‌اش بخش کوچکی از مجموع اسمی است. حساب بانکی مسدود شده است. حساب کارگزاری منجمد شده است. حساب ۴۰۱(k) در صندوق‌هایی قفل شده که بازخريد را معلق کرده‌اند. خانه را نمی‌توان فروخت، زیرا خریداری نیست. بیمهٔ عمر در حالت تعلیق پرداخت است. دارایی‌های گوناگون را نمی‌توان نقد کرد. آن خانوار خود را ثروتمند می‌پنداشت. به‌لحاظ عملی، شاید چند هزار دلار پول نقد دارد و هر آنچه بتوان به‌آهستگی از حساب‌های مسدودشده بیرون کشید.

خانوار حرفه‌ای حومهٔ شهری را با نیم‌رخ مالی معمولی در نظر بگیرید: چند صد هزار دلار در حساب‌های ۴۰۱(k)، شاید ۱۰۰ هزار دلار در یک حساب کارگزاری، شاید ۵۰ هزار دلار در حساب‌های جاری و پس‌انداز، وامی مسکن بر خانه‌ای با سهم مالکانهٔ قابل‌توجه، دو وام خودرو، پس‌انداز تحصیلی برای فرزندان، بیمهٔ عمر و شاید برخی دارایی‌های دیگر. در زمان‌های عادی، این خانوار امور مالی خود را از طریق یک اپلیکیشن تلفن همراه مدیریت می‌کند و به‌ندرت به نهادهای زیربنایی فکر می‌کند. در یک فروپاشی جدی، هر یک از این اجزا در خطر است. حساب ۴۰۱(k) در صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترکی سرمایه‌گذاری شده که ممکن است بازخريد را مسدود کنند و سهامی را در اختیار دارند که شاید ۴۰ تا ۶۰ درصد ارزش خود را از دست داده باشد، و اوراق قرضه‌ای که شاید ۲۰ تا ۳۰ درصد ارزش از دست داده باشد. حساب کارگزاری نیز به همین اندازه در معرض خطر است. حساب‌های جاری و پس‌انداز مشمول سقف‌های برداشت و احتمالاً کسر از سپرده‌اند. بدهی وام مسکن همچنان سر موعد خود باید پرداخت شود، اما ارزش خانه سقوط کرده و بنابراین سهم مالکانه کمتر است. وام‌های خودرو همچنان باید پرداخت شوند، اما خودروها ضروری‌اند و نمی‌توان آن‌ها را فروخت. پس‌انداز تحصیلی، که در طرح‌های ۵۲۹ وابسته به صندوق‌های سرمایه‌گذاری

مشترک بود، مشمول همان مسدودسازی‌هاست. شرکت بیمه عمر پرداخت مطالبات را به حالت تعلیق درآورده است. ثروت در دسترس این خانوار، که در خلاصه مالی‌اش نزدیک به یک میلیون دلار به نظر می‌رسید، به لحاظ عملی شاید چند هزار دلار پول نقد فیزیکی باشد، به علاوه هر آنچه بتوان در طول هفته‌ها و ماه‌ها به آهستگی از حساب‌های مسدودشده بیرون کشید.

برای خانوارهای ثروتمندتر، تصویر مشابه است، اما با دامنه‌ای بزرگ‌تر. خانواده‌ای با ۲۰ میلیون دلار ثروت پراکنده در حساب‌های سرمایه‌گذاری، املاک، سرمایه‌گذاری‌های خصوصی و محصولات بیمه‌ای ممکن است دریابد که بخش واقعاً در دسترس این ثروت کسر کوچکی از کل آن است. حساب‌های سرمایه‌گذاری مسدود یا منجمد شده‌اند. املاک را نمی‌توان به هیچ قیمت معقولی فروخت، زیرا بازار قفل شده است. سرمایه‌گذاری‌های خصوصی به طور طراحی‌شده غیرنقدشونده‌اند و صندوق‌ها ممکن است در بدترین زمان ممکن از خانواده سرمایه بیشتری فراخوانند. محصولات بیمه‌ای در حالت تعلیق پرداخت‌اند. خانواده‌ای که گمان می‌کرد ۲۰ میلیون دارد، به لحاظ عملی شاید یک یا دو میلیون به شکل واقعاً در دسترس دارد، در حالی که ناچار است هزینه‌های جاری املاک، کارکنان و تعهداتی را بپردازد که با همان ثروت خالص ۲۰ میلیونی فرضی تناسب دارند.

برای میلیاردرها، مسئله باز هم مرکب‌تر می‌شود. کسی با ثروت خالص ۲ میلیارد دلار معمولاً آن ثروت را به صورت سهام متمرکز در یک یا چند شرکت در اختیار دارد، که با دارایی‌های مالی، املاک و دارایی‌های گوناگون دیگر تکمیل می‌شود. در یک فروپاشی، سهام شرکت ۵۰ درصد یا بیشتر سقوط کرده است. دارایی‌های پشتیبان مسدود شده‌اند. خطوط استقراضی که امکان نقد کردن ارزش سهام را بدون فروش آن فراهم می‌کردند، کاهش یافته یا لغو شده‌اند. آن شخص ۲ میلیارد دلاری درمی‌یابد که ثروت واقعاً در دسترسش شاید ده‌ها میلیون دلار پول نقد و شبه نقد است، همراه با دارایی‌هایی که نمی‌توان نقد کرد و تعهداتی جاری که با ثروت خالص پیشین او تناسب دارند. هزینه‌های جاری زندگی او، اقامتگاه‌های متعدد، کارکنان، هواپیماهای شخصی، تعهدات خیریه، سرمایه‌گذاری در صندوق‌هایی که سرمایه فرامی‌خوانند، به طور ماهانه از درآمد در دسترس او فراتر می‌رود. کسی که در آغاز سال میلیاردی به نظر می‌رسید، تا پایان سال به لحاظ عملی برای تأمین هزینه‌های اولیه ماهانه خود در تنگنا است.

این بینشی حیاتی است که ثروتمندان خود اغلب در برابرش مقاومت می‌کنند. ساختار ثروت مدرن بر فرض دسترسی پیوسته به بازار بنا شده است. سهام متمرکز تا زمانی شکل سودمندی از ثروت است که بتوان آن را فروخت یا در برابرش وام گرفت. وقتی هیچ‌کدام ممکن نیست، سهام به دارایی محدودشده‌ای بدل می‌شود که درآمدی تولید نمی‌کند و نمی‌توان آن را برای هیچ مقصود عملی به کار گرفت. میلیارد به پول نقدی که در دست دارد، به‌علاوه درآمدی که دارایی‌های غیرسهامی‌اش تولید می‌کنند، فروکاسته می‌شود؛ درآمدی که معمولاً بسیار کمتر از آن است که سبک زندگی و تعهداتش می‌طلبد.

حقیقت سخت‌تر این است که موقعیت اجتماعی میلیارد به نمایش پیوسته ثروت بستگی داشت، و این نمایش به قابل‌استفاده بودن ثروت بستگی داشت. وقتی ثروت غیرقابل‌استفاده می‌شود، موقعیت اجتماعی هم همراه با موقعیت مالی در خطر قرار می‌گیرد. سلسله‌مراتبی که به قابلیت به‌کارگیری ثروت متکی بود، از غیرقابل‌به‌کارگیری شدن ثروت جان به در نمی‌برد. میلیارد ممکن است مالکیت قانونی ثروت را حفظ کند، اما توانایی عملی استفاده از آن را حفظ نکند؛ و توانایی عملی همان چیزی است که ثروت در واقع از آن تشکیل شده است.

این دینامیک همان چیزی است که عبارت «با یک کلید» (در یک چشم به‌هم‌زدن) آن را بیان می‌کند. در زندگی اقتصادی مدرن، دسترسی به ثروت به کارکرد پیوسته واسطه‌ها، بانک‌ها، کارگزاری‌ها، شرکت‌های بیمه، شبکه‌های پرداخت و سیستم‌های حقوقی بستگی دارد که میان ثروت روی کاغذ و ثروت در عمل میانجی‌گری می‌کنند. وقتی این واسطه‌ها از کار می‌افتند یا دسترسی را محدود می‌کنند، ثروتی که روی کاغذ وجود دارد به شکل خرج‌کردنی تبدیل نمی‌شود. سپرده‌گذار لبنانی یک روز دوشنبه صبح با توانایی برداشت آزادانه از خواب برخاست و چهارشنبه شب بی‌هیچ توانایی برداشتی به خواب رفت. گذار چند روز طول کشید، و پس از آن وضعیت هرگز به آنچه بود بازنگشت.

همین امر می‌تواند در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر در یک فروپاشی جدی رخ دهد. حساب‌هایی که سپرده‌گذاران روز جمعه به آن‌ها دسترسی داشتند، ممکن است دوشنبه بعد در دسترس نباشند. حساب‌های کارگزاری‌ای که در هر زمان امکان معامله می‌دادند، ممکن است اجازه معامله ندهند. کارت‌های اعتباری‌ای که همه‌جا کار می‌کردند، ممکن است دیگر پذیرفته نشوند. مطالبات بیمه‌ای که

به‌طور خودکار پردازش می‌شدند، ممکن است رد شوند یا به تأخیر بیفتند. هیچ‌یک از این‌ها به مصادرهٔ صریح دارایی نیاز ندارد. تنها به اختلال در کارکردهای واسطه‌ای نیاز دارد که ثروت بر آن‌ها تکیه دارد.

برای مردم عادی که ثروتشان به شکل مالی متعارف نگهداری می‌شود، این امر به آن معناست که فرض دسترسی پیوسته را نباید بدیهی گرفت. توانایی دسترسی به ثروت در شرایط تنش، ویژگی خودِ ثروت نیست. ویژگی سیستمی است که ثروت را نگه می‌دارد، و آن سیستم ممکن است چنان‌که انتظار می‌رود کار نکند. پیامدهای این امر برای آن که ثروت چگونه، در چه نسبت‌هایی و در چه شکل‌هایی نگهداری شود، موضوع فصل‌های بعدی است. مقصود این فصل آن است که روشن کند مسئلهٔ دسترسی واقعی است، فرض دسترسی بی‌پایه است، و برنامه‌ریزی مالی معمول، سناریوهایی را که در آن‌ها دسترسی از دست می‌رود به‌قدر کافی در نظر نگرفته است.

بعد تهاتری (مبادلهٔ پایاپای) که از این امر نتیجه می‌شود، شایستهٔ بررسی است. وقتی سیستم‌های پرداخت الکترونیکی مختل می‌شوند، وقتی برداشت از بانک‌ها مسدود می‌شود، وقتی پول ملی بی‌ثبات است، مردم به مبادلهٔ مستقیم کالا و خدمات باز می‌گردند. در هر بحران طولانی، اقلام مشخصی به‌عنوان پول غیررسمی سر برمی‌آورند. سیگار در اروپای پس از جنگ و در اقتصادهای زندان. مشروبات الکلی در بسیاری از بحران‌ها. قهوه، چای، شکر، نمک. مهمات در سناریوهایی که اسلحهٔ گرم رایج است. سوخت. داروها، به‌ویژه آنتی‌بیوتیک‌ها. عسل، که به‌طور نامحدود قابل نگهداری است. ابزارها و کالاهای بادوام. فلزات گران‌بها، که در سراسر تاریخ دقیقاً به این دلیل که ویژگی‌های مناسب برای پول بودن را دارند، در مقام پول به کار رفته‌اند.

ویژگی‌های مشترک پول‌های تهاتری این‌هاست: قابلیت نگهداری، تقسیم‌پذیری، ارزش شناخته‌شده نزد طرف‌های متعدد، قابلیت حمل، و وابسته نبودن ارزش به زیرساخت. چیزهایی که این معیارها را برآورده می‌کنند، وقتی پول رسمی از کار می‌افتد، در عمل پول می‌شوند. خانوارهای عادی می‌توانند با نگهداری ذخایر متعادلی از اقلامی که در منطقهٔ آن‌ها نقش پول تهاتری را ایفا می‌کنند، برای این وضعیت آماده شوند.

بینش عمیق‌تر این فصل آن است که ثروت در جامعهٔ مدرن اجازه است. این اجازه را واسطه‌هایی می‌دهند که سوابق را نگه می‌دارند و تراکنش‌هایی را پردازش می‌کنند که ثروت را

قابل استفاده می‌سازند. وقتی اجازه پس گرفته می‌شود، ثروت روی کاغذ به ثروتی صرفاً در نام بدل می‌شود. شکل‌هایی از ثروت که به این اجازه بستگی ندارند، شکل‌هایی‌اند که از فروپاشی آن جان به در می‌برند. طلا و نقره فیزیکی در تصرف شما. پول نقد در تصرف شما. زمین مولدی که به‌طور کامل و بی‌قید در مالکیت شماست. ابزارها و مهارت‌هایی که می‌توانید مستقیماً به کار بگیرید. روابط تعهد متقابل با افرادی که به‌لحاظ فیزیکی نزدیک شما هستند. دانشی که در ذهن شما و در کتاب‌های فیزیکی است.

این‌ها شکل‌هایی از ثروت‌اند که به ادامه به رسمیت شناختن مطالبه شما از سوی سیستم بستگی ندارند. در زمان‌های عادی شکل‌های فروتری از ثروت‌اند، زیرا بازدهی تولید نمی‌کنند و نگهداری‌شان ناراحت‌کننده است. در فروپاشی شکل‌های برتری از ثروت‌اند، زیرا برای استفاده به اجازه نیاز ندارند. خرد نگهداری بخشی از ثروت در این شکل‌ها، حتی به بهای بازدهی‌های ازدست‌رفته در زمان‌های عادی، خرد دریافتن این نکته است که فرض اجازه همیشه موجه نیست.

مراحل فروپاشی؛ چه چیزی، در چه زمانی و با چه سرعتی رخ می‌دهد

یکی از دشوارترین نکته‌ها برای انتقال دربارهٔ فروپاشی سیستمی، سرعتی است که می‌تواند با آن رخ دهد. کسانی که سراسر زندگی خود را درون سیستم‌های پایدار گذرانده‌اند، طبعاً فرض می‌کنند که تغییر با سرعت چرخهٔ خبری معمول اتفاق می‌افتد. مشکلی در طول ماه‌ها یا سال‌ها شکل می‌گیرد. مقام‌ها پاسخ می‌دهند. سیاست‌ها تعدیل می‌شود. زندگی ادامه می‌یابد. این الگو چنان آشناست که تصور بدیل آن سخت است.

اما فروپاشی‌های سیستمی با سرعت چرخهٔ خبری پیش نمی‌روند. آن‌ها با سرعت وحشت انسانی و ناکامی نهادی پیش می‌روند، سرعتی که می‌تواند ماه‌ها تغییر را در چند روز متراکم کند. اتحاد جماهیر شوروی در اوایل ۱۹۹۱ پایدار به نظر می‌رسید و در اواخر ۱۹۹۱ دیگر وجود نداشت. بانک‌های لبنان در روز جمعه‌ای در اکتبر ۲۰۱۹ کار می‌کردند و تا چهارشنبه بعد برداشت‌ها را مسدود کرده بودند. بانک سیلیکون‌ولی (Silicon Valley Bank)، شانزدهمین بانک بزرگ ایالات متحده و شریک بانکی اصلی بخش بزرگی از صنعت فناوری و سرمایه‌گذاری خطرپذیر، که در مارس ۲۰۲۳ پس از هجوم بانکی‌ای که در یک روز ۲۵ درصد سپرده‌های آن را خالی کرد فروپاشید؛ سقوط آن در همان آخر هفته به تعطیلی بانک سیگنچر (Signature Bank) و در نهایت به تملک بانک فرست ریپابلیک (First Republic Bank) از سوی جی‌پی‌مورگان (JPMorgan) انجامید، که مهم‌ترین ناکامی‌های بانکی آمریکا از ۲۰۰۸ به این سو بودند) در روز چهارشنبه‌ای در مارس ۲۰۲۳ رتبهٔ اعتباری درجهٔ سرمایه‌گذاری داشت و تا صبح جمعه تعطیل شده بود. بر استرنز (Bear Stearns) طی یک آخر هفته در مارس ۲۰۰۸ از یک بانک سرمایه‌گذاری سالم با ترازنامه‌ای قوی به تملکی با قیمت حراجی تبدیل شد.

فهم مراحل واقعیِ چگونگی وقوع فروپاشی به چند دلیل ضروری است. این فهم امکان می‌دهد تشخیص دهیم وضعیت در کجای توالی رخدادها قرار دارد، و این به ما می‌گوید چه اقدامی هنوز ممکن است. انتظارات را دربارهٔ این‌که شرایط در مراحل مختلف چگونه خواهد بود تنظیم می‌کند، و این به ما می‌گوید چه آماده‌سازی‌هایی لازم است. و چارچوبی فراهم می‌کند برای تمایز میان رویدادهایی که جدی به نظر می‌رسند اما قابل جذب‌اند و رویدادهایی که نشانهٔ گذار فاز واقعی‌اند.

این فصل مراحل یک فروپاشی سیستمی جدی را مرور می‌کند، با توجه ویژه به این‌که هر مرحله در سطح زندگی روزمرهٔ عادی چه شکلی دارد و در هر مرحله چه تصمیم‌هایی هنوز در دسترس افراد و خانواده‌ها است.

مرحلهٔ اول، دورهٔ پیش از ماشه، دوره‌ای است که در آن شرایط فروپاشی انباشته شده اما هنوز هیچ رویداد مشخصی آبخار را به راه نینداخته است. این همان‌جایی است که ما اکنون در ۲۰۲۶ در آن قرار داریم و چند سال است که در آن بوده‌ایم. فشار بر سیستم برای کسانی که مراقب آن‌اند دیدنی است. بازارهای مالی نشانه‌های تنش نشان می‌دهند. وضعیت ژئوپلیتیک رو به وخامت است. اعتبار نهادی در حال فرسایش است. زنجیره‌های تأمین در نقاط مشخصی به‌وضوح شکننده‌اند. اما برای اکثر مردم، زندگی عادی به نظر می‌رسد. قفسه‌های فروشگاه‌های مواد غذایی پر است. پمپ‌بنزین‌ها سوخت دارند. بانک‌ها کار می‌کنند. فرایند سیاسی، پرمناقشه اما قابل‌شناخت، ادامه دارد.

در این مرحله، اقدام‌هایی که برای آمادگی در برابر فروپاشی لازم است هنوز در دسترس‌اند. می‌توان در مناطق تاب‌آور ملک خرید. می‌توان ثروت را به شکل‌هایی بازآرایی کرد که از اختلال جان سالم به در می‌برند.

می‌توان مهارت‌ها را پرورش داد. می‌توان به اجتماع‌ها پیوست یا آن‌ها را بنا کرد. می‌توان روابط را پروراند. پنجرهٔ اقدام باز است. بهای اقدام واقعی اما قابل‌تحمل است. هزینهٔ اقدام در قیاس با پیامدهای احتمالی بی‌عملی ناچیز است.

اکثر مردم در این مرحله اقدامی نمی‌کنند. واکنش روانی غالب این است که فرض کنند شرایط، هرقدر هم نگران‌کننده به نظر برسد، از سوی نهادهایی که وظیفه‌شان مدیریت آن است مدیریت خواهد شد. این فرض در پرتو تجربهٔ چند دههٔ گذشته نامعقول نیست. بحران‌ها رسیده‌اند، مقام‌ها

پاسخ داده‌اند، شرایط مدیریت شده است. این الگو چنان پیوسته برقرار مانده که فرض ادامه آن به انتظار پیش‌فرض بدل شده است. اقلیتی که تشخیص می‌دهند این بار شرایط متفاوت است و بر پایه این تشخیص عمل می‌کنند، معمولاً از سوی اکثریتی که زندگی عادی خود را ادامه می‌دهند به عنوان افرادی هراس‌افکن و مبالغه‌گر کنار گذاشته می‌شوند.

این دینامیک پیامد مشخصی به بار می‌آورد: کسانی که به اندازه کافی آماده می‌شوند همان‌هایی‌اند که وضعیت را زود تشخیص می‌دهند و به‌رغم فشار اجتماعی برای اقدام نکردن، اقدام می‌کنند. کسانی که در آماده شدن ناکام می‌مانند همان‌هایی‌اند که از علامت اجتماعی «همه چیز خوب است» پیروی می‌کنند. آن علامت اجتماعی نادرست است، اما هزینه خطا در این باره بر عهده فرد است، نه بر عهده محیط اجتماعی گسترده‌تری که آن علامت را تولید کرده است. دریافتن این‌که آدمی باید بر پایه تحلیل خود، و در برابر علامت اجتماعی غالب، عمل کند خود دستاوردی روانی دشوار است.

مرحله دوم، رویداد ماشه‌ای، لحظه مشخصی است که آبشار را آغاز می‌کند. ماشه ممکن است در ابتدا رویدادی بزرگ به نظر نرسد. اغلب ماشه واقعی یک رویداد فنی بازار است که رسانه‌های جریان اصلی به‌زحمت پوشش می‌دهند. ناکام ماندن یک حراج اوراق خزانه. اعلام زیان‌های غیرمنتظره از سوی یک بانک بزرگ. کاهش رتبه بدهی حاکمیتی. یک رویداد ژئوپلیتیک مشخص که از آستانه‌ای تا پیش از آن ناگفته عبور می‌کند. رویداد ماشه‌ای خود دراماتیک‌ترین چیزی نیست که رخ خواهد داد، اما دینامیک‌هایی را به حرکت درمی‌آورد که چیزهای دراماتیک‌تر را پدید می‌آورند.

در ۲۴ ساعت اول پس از یک ماشه جدی، بازارهای مالی واکنشی خشن نشان می‌دهند. شاخص‌های سهام چند درصد سقوط می‌کنند. بازده اوراق قرضه، بسته به ماهیت ماشه، ناگهان اوج می‌گیرد یا فرو می‌ریزد. دلار به شدت تکان می‌خورد. طلا به‌طور چشمگیر بالا می‌رود. اگر ماشه به خاورمیانه مربوط باشد، قیمت نفت جهش می‌کند. مطبوعات مالی پر از پوشش نفس‌بریده است. شبکه‌های خبری کابلی برنامه‌هایشان را با این تحولات آغاز می‌کنند. رسانه‌های اجتماعی از تفسیر اشباع می‌شوند، تفسیرهایی که بخش بزرگی از آن‌ها آگاهانه و بخش بزرگی ناآگاهانه است.

برای مردم عادی، ۲۴ ساعت اول معمولاً بدون تأثیر عملی فوری می‌گذرد. فروشگاه‌ها باز می‌مانند. بانک‌ها به‌طور عادی کار می‌کنند. خودپردازها پول نقد می‌دهند. پمپ‌بنزین‌ها سوخت

دارند. اخبار مالی ناآرام‌کننده است اما هنوز در زندگی روزمره نمود نمی‌یابد. طبقه حرفه‌ای که پوشش مالی را دنبال می‌کند ممکن است نگران سبد دارایی‌های خود باشد، اما هنوز نگران خرید مواد غذایی‌اش نیست.

برای کسانی که وضعیت را زود تشخیص داده و آماده شده‌اند، این لحظه واریسی آمادگی‌هاست. پول نقد موجود باید تأیید شود. ذخایر باید بازبینی شود. ارتباطات باید آزموده شود. برنامه‌های سفر، اگر جابه‌جایی بخشی از راهبرد است، باید مرور شود. نخستین صف‌های خودپرداز ممکن است پدیدار شود، به‌ویژه نزدیک شعبه‌های نهادهایی که نامشان در پوشش خبری آمده است، اما این صف‌ها هنوز کوتاه و منظم‌اند.

مرحله سوم، دوره اختلال اولیه، یک تا دو هفته اول پس از ماشه را در بر می‌گیرد. اثر تجمعی ماشه و پیامدهای بازاری آن انکارناپذیرتر می‌شود. نهادهای مالی بزرگ از مشکلات بیشتری خبر می‌دهند. اقدام‌های اضطراری دولتی اعلام می‌شود. رئیس‌جمهور ملت را مخاطب قرار می‌دهد. برخی شرکت‌ها تعدیل نیرو یا توقف عملیات را اعلام می‌کنند. بازارهای مالی تثبیت نشده‌اند، بلکه با نوسانی که سمت نزولی آن بیش از سمت صعودی است بالا و پایین می‌روند.

برای مردم عادی، تأثیر شروع به نمایان شدن می‌کند. برخی فروشگاه‌های مواد غذایی با کمبود کالا روبه‌رو می‌شوند، چون مصرف‌کنندگان وحشت‌زده بیش از معمول می‌خرند. پمپ‌بنزین‌ها گاه سوختشان تمام می‌شود. خودپردازها بیشتر از پیش از پول نقد خالی می‌شوند. صف‌های بانک طولانی‌تر می‌شود. کارت‌های اعتباری در اکثر موارد کار می‌کنند اما گاه از کار می‌افتند. نخستین موج ذخیره‌سازی خرید از فروشگاه‌های مواد غذایی در جریان است. کسانی که اخبار را نادیده گرفته بودند اکنون ناآرام‌اند. اقلیتی که همچنان اصرار دارند همه‌چیز خوب است، هر چه بیشتر بی‌خبر از واقعیت تلقی می‌شوند.

تا پایان دو هفته اول، الگو جا افتاده است. فروشگاه‌ها به‌طور محسوس خالی‌ترند. برخی اقلام ضروری به‌سادگی در دسترس نیستند. در برخی مناطق پیدا کردن بنزین سخت‌تر است. برداشت از بانک محدود شده است. تراکنش‌های کارت اعتباری گاه رد می‌شود. واژه «کمبود» به واژگان روزمره راه یافته است. محیط سیاسی، در حالی که جناح‌های مختلف یکدیگر را مقصر می‌دانند، پرمناقشه شده است.

برای کسانی که آماده بودند، این پنجره فرصتی است که زود بسته می‌شود. هنوز می‌توان خریدهای نهایی را انجام داد. هنوز می‌توان جایگیری نهایی را انجام داد. سفر، گرچه دشوار، هنوز ممکن است. پنجره اقدام‌هایی که باید در دوره پیش از ماشه انجام می‌شد اکنون به سرعت بسته می‌شود، اما هنوز به طور کامل بسته نشده است.

مرحله چهارم، چرخش ادراک، گذار روانی از فرض موقتی بودن بحران به دریافتن این است که بحران نشانگر تغییری بنیادین است. این چرخش معمولاً در هفته سوم تا چهارم پس از ماشه رخ می‌دهد و تحولی در مقیاس تمام جمعیت است، نه تحولی فردی. رویدادهای مشخصی این دریافت را تبلور می‌بخشند. بانکی بزرگ به‌رغم اقدام‌های اضطراری سقوط می‌کند. برنامه دولتی مشخصی به وعده‌هایش عمل نمی‌کند. رویداد ماشه‌ای بزرگ دومی بر رویداد اول افزوده می‌شود. اثر تجمعی هفته‌ها اختلال.

هنگامی که چرخش ادراک رخ می‌دهد، رفتار جمعیت به‌طور چشمگیر و سریع تغییر می‌کند. ظرف چند ساعت، قفسه‌های فروشگاه‌ها خالی می‌شود، چون این دریافت موج‌های نهایی خرید وحشت‌زده را به راه می‌اندازد. خودپردازها خالی می‌شوند، چون همه هم‌زمان می‌کوشند پول نقد برداشت کنند. در پمپ‌بنزین‌ها صف‌هایی به درازای چند بلوک شکل می‌گیرد. شعبه‌های بانک با انبوه سپرده‌گذارانی روبه‌رو می‌شوند که می‌خواهند پولشان را بیرون بکشند. جاده‌های خروجی شهرهای بزرگ، با تصمیم مردم به رفتن به مکان‌های امن‌تر، پر از ازدحام می‌شود.

این از منظر امنیت شخصی خطرناک‌ترین مرحله است، زیرا الگوهای رفتاری تا پیش از این پایدار، سریع‌تر از آن‌که الگوهای جدید جا بیفتند، از هم می‌پاشند. جرم افزایش می‌یابد، چون آدم‌های درمانده دست به اقدام‌های درمانده‌وار می‌زنند. نظم مدنی به شکل‌هایی آزموده می‌شود که پیش از این آزموده نشده بود. نهادهایی که در حالت عادی نظم را برقرار می‌کنند زیر فشار و کم‌توان‌اند و ممکن است نتوانند به‌طور مؤثر پاسخ دهند. دینامیک‌های توفان کاترینا (Katrina) هم‌زمان در مناطق کلان‌شهری بزرگ به مقیاس جمعیت‌هایی چندمیلیونی می‌رسد.

برای کسانی که آماده نبودند، این لحظه عمیق‌ترین بحران روانی است. دریافتن این‌که وضعیت در آینده نزدیک به حالت عادی برنمی‌گردد، همراه با دریافتن این‌که آنان برای شرایط جدید آماده نشده‌اند، نوع خاصی از پریشانی پدید می‌آورد. برخی با انکاری واکنش نشان می‌دهند که به لجاجت

سخت می‌شود. برخی با وحشتی که به تصمیم‌های نامعقول می‌انجامد. برخی با فلجی که حتی وقتی اقدام هنوز ممکن است مانع اقدام می‌شود. اقلیتی با پذیرش روشن‌بینانه و انطباق فوری. تنوع واکنش‌ها را نمی‌توان صرفاً از شخصیت پیشین افراد پیش‌بینی کرد، گرچه آمادگی و چارچوب‌های معنا همبستگی قوی با واکنش‌های روشن‌بینانه دارند.

مرحله پنجم، دوره دوشاخگی، تقریباً ماه دوم تا ششم پس از ماشه را در بر می‌گیرد. وحشت حاد چرخش ادراک به چیزی پایدارتر فرونشسته است. جمعیت بر پایه آمادگی پیشین، پیوندهای پیشین با اجتماع، محل زندگی پیشین و منابع پیشین دوشاخه شده است. آنان که منابع، ارتباط‌ها و برنامه دارند، برنامه‌های خود را اجرا می‌کنند. آنان که ندارند، به‌طور واکنشی با وضعیت روبه‌رو می‌شوند.

برای آنان که منابع و برنامه دارند، این دوره مستلزم اجرای اقدام‌هایی است که آماده‌سازی آنان را برایش آماده کرده است. جابه‌جایی به مکان‌های از پیش تعیین‌شده. فعال کردن شبکه‌های اجتماع. بهره‌گیری از ذخایر انبارشده. بهره‌گیری از ذخایر ارزش به شکل فیزیکی. هماهنگی با خانواده گسترده. سازگاری واقعی اما مدیریت‌پذیر است. زندگی‌شان با آن‌چه بود تفاوت دارد اما فاجعه‌بار نیست.

برای آنان که منابع یا برنامه‌ای ندارند، این دوره بسیار سخت‌تر است. آنان به هر واکنش اضطراری دولتی که به راه افتاده باشد وابسته‌اند، واکنشی که معمولاً در قیاس با مقیاس اختلال ناکافی است. به مهربانی خانواده یا اجتماع وابسته‌اند، که ممکن است در دسترس باشد یا نباشد. هر روز با تصمیم‌هایی روبه‌رو می‌شوند درباره این‌که چگونه خود را سیر کنند، چگونه مسکن خود را نگه دارند، چگونه از کودکانی مراقبت کنند که مدرسه‌هایشان ممکن است کار نکند، چگونه بیماری‌هایی را مدیریت کنند که درمانشان ممکن است مختل شده باشد. این تصمیم‌ها در طول هفته‌ها و ماه‌ها روی هم انباشته می‌شود، و فرسایش تجمعی آن بر آدم‌های آماده‌نشده شدید است.

تعدیل نیرو در این دوره ادامه می‌یابد و شتاب می‌گیرد. سلب مالکیت خانه‌ها آغاز می‌شود، چون مردم نمی‌توانند اقساط وام مسکن را با درآمدی که دیگر ندارند بپردازند. ارزش حساب‌های سرمایه‌گذاری همچنان کاهش می‌یابد. بازارهای مسکن عملاً قفل شده‌اند و معاملات تنها در شرایط

اضطراب صورت می‌گیرد. مراقبت‌های بهداشتی ادامه دارد اما به شکلی تنزل یافته، با تأخیر در مراقبت‌های غیروارژانسی، کمبود برخی داروها و دسترسی کمتر به متخصصان. خدمات عمومی، با کاهش درآمدهای دولت‌های ایالتی و محلی، منقبض می‌شود. جرم در مناطقی که انسجام اجتماعی از پیش ضعیف بود به‌طور چشمگیر افزایش می‌یابد. مهاجرت به ویژگی تعیین‌کننده این دوره بدل می‌شود. کسانی که می‌توانند از پرفشارترین مناطق خارج شوند، چنین می‌کنند. مناطق پذیرنده، در درجه اول غرب کوهستانی (Mountain West)، تگزاس، جنوب شرق و بخش‌هایی از غرب میانه، با چالش جذب مهاجرانی روبه‌رو می‌شوند که شمارشان از ظرفیت محلی برای ادغام فراتر می‌رود. برخی مناطق به‌طور مؤثر جذب می‌کنند. برخی مقاومت می‌کنند. برخی دیگر زیر بار فرو می‌مانند. دینامیک‌های سیاسی این مهاجرت شدید است و به چندپارگی سیاسی گسترده‌تر دامن می‌زند.

مرحله ششم، دوره تعادل جدید، در جایی از نیمه دوم سال اول آغاز به پدیدار شدن می‌کند. بحران حاد به چیزی شبیه دشواری پایدار فرونشسته است. اقتصاد شاید با ۷۰ تا ۸۰ درصد ظرفیت پیش از بحران کار می‌کند، و ۲۰ تا ۳۰ درصد از دست رفته نماینده بخش‌های مالی و مصرفی است که بیش از همه منقبض شده‌اند. برخی نهادها برای همیشه از میان رفته‌اند. برخی دیگر در شکلی تغییر یافته تجدید سرمایه شده‌اند. محیط سیاسی به‌طور چشمگیر دگرگون شده است، به گونه‌ای که جنبش‌هایی که پیش از این حاشیه‌ای بودند اکنون جریان اصلی‌اند و برعکس.

ایالت‌هایی که پایه کشاورزی سالم، اقتصاد مولد و جمعیت منسجم دارند با شرایط جدید سازگار می‌شوند و کارکرد خود را از سر می‌گیرند. تگزاس با اختلال نسبتاً محدودی به کار خود ادامه می‌دهد. آیداهو، یوتا، تنسی، داکوتاهای شمالی و ایالت‌های مشابه با ویژگی‌های همسنگ، در درون ساختار فدرال به‌مثابه واحدهای حاکمیتی مؤثر عمل می‌کنند. جمعیت‌هایشان مهاجرت را هر جا که توانسته‌اند جذب کرده و هر جا که نتوانسته‌اند رد کرده‌اند. دولت‌های ایالتی‌شان نقش‌هایی را بر عهده گرفته‌اند که پیش از این دولت فدرال انجام می‌داد، از جمله بخشی از تنظیم‌گری مالی، بخشی از هماهنگی واکنش اضطراری و بخشی از حفظ نظم عمومی.

ایالت‌هایی که به خدمات مالی، اشتغال دولتی یا صنایع وابسته به واردات تکیه دارند همچنان دست‌وپا می‌زنند. کالیفرنیا، نیویورک و ایلینوی با دشواری‌های شدیدی روبه‌رو می‌شوند، چون جمعیتشان بزرگ‌تر، هزینه‌هایشان بالاتر، وابستگی‌شان به سیستم گسترده‌تر بیشتر و انسجامشان

ضعیف‌تر است. دولت‌های ایالتی‌شان زیر فشار و کم‌توان‌اند و نمی‌توانند کارکردهایی را انجام دهند که دولت فدرال دیگر انجام نمی‌دهد. شهرهایشان زیر ظرفیت کار می‌کنند؛ بخشی از جمعیت به مناطق امن‌تر گریخته و بخشی در شرایط سختی قابل‌توجه مانده است.

دولت فدرال همچنان وجود دارد اما ظرفیت مؤثرش کاهش یافته است. هنوز می‌تواند دفاع ملی را هماهنگ کند، هنوز می‌تواند ساختار پایه دادگاه‌های فدرال را نگه دارد، هنوز می‌تواند پول منتشر کند، اما ظرفیتش برای هدایت رخدادها در سطح ایالت‌ها تضعیف شده است. محیط سیاسی به شکل‌هایی پرمناقشه است که در خاطره زندگان سابقه ندارد، اما کشور چندپاره نشده است. حاکمیت مؤثر ایالتی که سر برآورده است، به مثابه فدرالیسم آمریکایی در شکلی نزدیک‌تر به اوایل قرن بیستم تا اواخر آن بازشناختنی است، نه چیزی بیگانه با سنت قانون اساسی آمریکا.

مرحله هفتم، پیامد بلندمدت‌تر، تا حد زیادی به این بستگی دارد که فروپاشی چقدر عمیق رفته و جمعیت چگونه پاسخ داده است. در سناریوی میانه، فروپاشی شدید اما مهارشده است و بازسازمان‌دهی به اقتصادی در مقیاس کوچک‌تر می‌انجامد که به شکل‌هایی قابل‌شناخت کار می‌کند. ابرشهرها جمعیت از دست داده‌اند، شهرهای کوچک‌تر جمعیت به دست آورده‌اند، مناطق روستایی و شهرهای کوچک اهمیت نسبی بیشتری یافته‌اند، و زندگی با سرعتی دیگر و با انتظاراتی متفاوت از پیش جریان دارد. سطح زندگی پایین‌تر از گذشته است اما فاجعه‌بار نیست. تعادل جدید پایدار است.

در سناریوی شدیدتر، چندپارگی منطقه‌ای رخ داده و حاکمیت مؤثر به ایالت‌ها یا ائتلاف‌هایی از ایالت‌ها منتقل شده است. دولت فدرال در کارکردهایش به‌طور اساسی ناکام مانده و بهبود نیافته است. کشور، گرچه هنوز به نام کشور است، به مثابه کنفدراسیونی سست از مناطقی با خصلت‌های بسیار متفاوت عمل می‌کند. تعادل جدید دشوارتر است، با جابه‌جایی‌های گسترده‌ای که همچنان مشکلات مداوم پدید می‌آورد.

در شدیدترین سناریو، فروپاشی تمدنی است. دولت فدرال به مثابه نهادی کارکردی از کار می‌افتد. حاکمیت‌های منطقه‌ای در چیزی شبیه کشورهای جداگانه تحکیم می‌یابند. برخی مناطق به‌طور مولد ادغام می‌شوند و برخی دیگر بیشتر چندپاره می‌شوند. شرایط به وضعیت دوره‌های بسیار پیشین تاریخ آمریکا شباهت می‌یابد، پیش از آن‌که دولت‌ملت مدرن تحکیم یافته باشد، اما با پیچیدگی‌های

افزوده فناوری مدرن، تسلیحات مدرن و جمعیت‌های مدرنی که مهارت‌های عملی آمریکایی‌های پیشین را ندارند.

آنچه این جدول زمانی آشکار می‌کند این است که فروپاشی یک رویداد واحد نیست. فرایندی است که در طول سال‌ها رخ می‌دهد، با حادثه‌ترین فازهایی که در چند هفته متراکم شده‌اند، اما دگرگونی گسترده‌تر زمانی بسیار طولانی‌تر می‌برد. تصمیم‌هایی که در دوره پیش از ماشه گرفته می‌شود تعیین می‌کند افراد و اجتماع‌ها چگونه به فروپاشی وارد می‌شوند. تصمیم‌هایی که در مراحل اولیه گرفته می‌شود تعیین می‌کند چگونه از آن می‌گذرند. تصمیم‌هایی که در بلندمدت گرفته می‌شود تعیین می‌کند در آن سوی فروپاشی چه می‌سازند. هیچ لحظه یگانه‌ای برای اقدام وجود ندارد. لحظه‌های بسیاری وجود دارد، و اثر تجمعی تصمیم‌ها در سراسر این لحظه‌ها است که پیامدها را تعیین می‌کند.

برای خوانندگانی که در دوره پیش از ماشه به سر می‌برند، یعنی اکثر خوانندگان در زمان انتشار این کتاب، نتیجه این است که زمان اقدام اکنون است. پنجره بسته شدن خود را اعلام نخواهد کرد. تا زمانی که بسته شدن آن انکارناپذیر شود، پنجره برای اکثر آن‌چه می‌توانست سودمند باشد بسته شده است. اقدام‌هایی که در فصل‌های بعدی این کتاب شرح داده می‌شود همان اقدام‌هایی‌اند که باید اکنون انجام شوند، پیش از رسیدن ماشه، در حالی که شرایط اقدام هنوز مساعد است. هزینه اقدام کردن اکنون ناچیز است. هزینه اقدام نکردن و دریافتن این‌که پنجره بسته شده است، عمیق است.

پایان جلد اول

جلد اول مطالب آغازین و دو بخش نخست کتاب را در بر گرفت: وضعیت سیستم در آستانه فروپاشی، و سازوکار خود فروپاشی.

جلد دوم با بخش سوم درباره بُعد انسانی فروپاشی و بخش چهارم درباره تحلیل جغرافیایی و تمدنی ادامه می‌یابد.

جلد سوم با بخش پنجم درباره آماده‌سازی و بخش ششم درباره کسانی که از پیش جایگاه خود را یافته‌اند، از جمله مطالعات موردی، ادامه می‌یابد.

جلد چهارم با بخش هفتم درباره نظم جدید، بخش هشتم درباره نتیجه‌گیری و اقدام، و بخش منابع ادامه می‌یابد.

بر لبۀ نقشه

تحلیلی مبتنی بر اصول اولیه از فروپاشی سیستمی جهانی و نظم
انسانی نوظهور

دکتر گارو ه. آرمن (Garó H. Armen, Ph.D.)

جلد دوم

بخش‌های سوم و چهارم

پیشگفتار جلد دوم

جلد اول معماری شکنندگی انباشته، آسیب‌پذیری‌های منحصربه‌فرد پیکربندی غربی و آمریکایی، حباب‌های مشخصی که در انتظار ترکیدن‌اند، و خاورمیانه را در مقام ماشه‌ای که اکنون به‌طور مشهود به حرکت درآمده است توصیف کرد. آن جلد سازوکار ازکارافتادن سیستم‌ها، به‌پایان‌رسیدن گزینه نجات مالی، فروپاشی قرارداد و دسترسی در ثروت مدرن، و مراحل را که فروپاشی جدی عملاً از خلال آن‌ها پیش می‌رود بررسی کرد. فصل پایانی آن جلد با مشاهده‌ای مشخص به پایان رسید: اینکه پنجره آماده‌سازی بسته‌شدن خود را اعلام نخواهد کرد، و اینکه اقداماتی که از یک خانوار محافظت می‌کنند پیش از رسیدن ماشه انجام می‌شوند.

با همه این‌ها، پرسشی بی‌پاسخ باقی مانده بود. فرض کنیم فروپاشی از راه برسد. واقعاً چه بر سر مردم می‌آورد؟

این همان پرسشی است که جلد دوم به آن می‌پردازد، و باید صادقانه به آن پرداخته شود، زیرا باقی تحلیل به پاسخ آن بستگی دارد. کتابی درباره فروپاشی سیستمی که با بُعد انسانی به‌طور جدی درگیر نشود، راهنمایی برای بقا در برابر یک انتزاع تولید می‌کند. فروپاشی انتزاع نیست. چیزی است که بر سر مردم می‌آید؛ در بدن‌هایی خاص، در روابطی خاص، در اجتماعی خاص، در مکان‌هایی خاص. آنچه فروپاشی بر سر آن بدن‌ها، آن روابط، آن اجتماعات و آن مکان‌ها می‌آورد همان چیزی است که تعیین می‌کند آیا کسی از آن جان به در می‌برد، در چه هیئتی از آن بیرون می‌آید، و در آن سوی فروپاشی چه چیزی برای ساختن در اختیار دارد.

دو بخش این جلد مستقیماً به ابعاد انسانی و جغرافیایی فروپاشی می‌پردازند.

بخش سوم، بُعد انسانی، بررسی می‌کند که وقتی تکیه‌گاه‌های زندگی مدرن برداشته می‌شوند چه بر سر انسان‌ها می‌آید. فصل ۹ به اثرات مستند کمیابی پایدار بر انسان‌ها می‌نگرد و با تکیه بر

آزمایش گرسنگی مینه‌سوتا و بر سابقه تاریخی قحطی‌ها، محاصره‌ها و اردوگاه‌های کار اجباری، روشن می‌کند که شواهد واقعاً دربارهٔ اینکه منش انسانی در شرایط محرومیت چگونه پایدار می‌ماند و چگونه می‌شکند چه می‌گویند. یافته‌ها هشیارکننده‌اند و پیامدهای مستقیمی برای اینکه آماده‌سازی به چه ترتیبی باید سامان یابد دارند. فصل ۱۰ دینامیک‌های سطح جمعیت را بررسی می‌کند: منحنی وحشت، مراحلی که جمعیت‌ها از خلال آن‌ها از انکار به چانه‌زنی، به چرخش ادراک و به دوشاخگی حرکت می‌کنند، و حالت شکست خاص اجتماعات مرفه با پیوندهای ضعیف. فصل ۱۱ به آنچه شاید پرمیادترین بینش منفرد در این تحلیل باشد می‌پردازد: اینکه بانکرها شکست می‌خورند، اینکه آماده‌سازی منزوی کارساز نیست، اینکه واحدی که واقعاً از فروپاشی جان به در می‌برد اجتماعی از پنجاه تا چند صد نفر است، و اینکه تصویر رایج آماده‌گر تنها با ملک مستحکم خودفریبی خطرناکی است.

بخش چهارم به جغرافیا روی می‌آورد. فصل ۱۲ چارچوب محرک‌های بقا را معرفی می‌کند: هفت ویژگی مشخص جمعیت‌ها و مکان‌ها که تاب‌آوری را در شرایطی تعیین می‌کنند که سیستم‌های مدرن دیگر آنچه را جمعیت‌ها نیاز دارند به‌طور قابل‌اعتماد فراهم نمی‌کنند. فصل ۱۳ مناطق اصلی جهان را با این چارچوب به‌عنوان عدسی مرور می‌کند، با نتایجی که اغلب رتبه‌بندی‌های برآمده از سنجه‌های استاندارد توسعه را وارونه می‌کنند. فصل ۱۴ ایالات متحده را به‌تفصیل بررسی می‌کند، زیرا مورد آمریکا هم تاب‌آوری فوق‌العاده و هم شکنندگی فوق‌العاده را در درون مرزهایی یکسان در خود دارد، و زیرا بیشتر خوانندگان این کتاب با شرایط پیش رو از جایی در درون همان مرزها روبه‌رو خواهند شد.

چند مضمون در هر دو بخش این جلد جاری است که خواننده باید در طول فصل‌ها آن‌ها را در ذهن داشته باشد.

نخست اینکه آماده‌سازی مادی به‌تنهایی کافی نیست. تدارکات بدن را نگه می‌دارند. اجتماع شخص را نگه می‌دارد. هر دو لازم‌اند و هیچ‌یک نمی‌تواند جای دیگری را بگیرد. این همان بینشی است که ادبیات بقاگرایانه پیوسته‌تر از هر چیز از آن غافل مانده و سابقه تاریخی پیوسته‌تر از هر چیز آن را تأیید کرده است.

دوم اینکه جمعیت‌ها و مکان‌هایی که با معیارهای مدرنیته متأخر بالاترین امتیاز را گرفته‌اند، همان جمعیت‌ها و مکان‌هایی نیستند که در شرایط فروپاشی بالاترین امتیاز را می‌گیرند. این برای خوانندگانی که زندگی خود را بر این فرض بنا کرده‌اند که مدرن‌شدن همان پیشرفت است ناخوشایند است، اما شواهد در برابر این ناخوشایندی سر خم نمی‌کنند.

سوم اینکه انتخاب‌هایی که بقا را تعیین می‌کنند نه در بحران، بلکه در سال‌ها و دهه‌های پیش از بحران انجام می‌شوند. ساختن اجتماع، پیوستن جدی به یک سنت دینی، کسب مهارت‌های عملی، پرورش کودکان در شرایطی که منش را شکل می‌دهد، انتخاب محل زندگی با توجه به اینکه چه شرایطی اهمیت دارد؛ همه این‌ها در طول سال‌ها به انجام می‌رسند. نمی‌توان آن‌ها را در هفته‌های اختلال حاد به انجام رساند. پنجره این انتخاب‌ها همین لحظه حال است، و آنچه با بی‌عملی انتخاب می‌شود، انتخاب آماده نشدن است.

چهارم اینکه این تحلیل بی‌هیچ چاپلوسی سیاسی عرضه می‌شود. بخش سوم چیزهایی می‌گوید که برای کسانی که زندگی مدرن خود را بر خودشکوفایی فردی بنا کرده‌اند ناخوشایند است. بخش چهارم چیزهایی می‌گوید که برای ساکنان شهرهای بزرگ ساحلی، و برای ساکنان کشورهای که خود را نمونه موفقیت دانسته‌اند، ناخوشایند است. ناخوشایندی هدف نیست. ناخوشایندی بهای توصیف صادقانه وضعیت است.

آنچه در پی می‌آید تکمیل بنیان تشخیصی است. جلد سوم از تشخیص به ساختن روی خواهد آورد و مسیر عملی آماده‌سازی و مطالعات موردی عملیات‌های در حال کار را که نشان می‌دهند آماده‌سازی جدی در عمل چه شکلی دارد مرور خواهد کرد. جلد چهارم این اثر را با پرسش از اینکه چه نظم جدیدی ممکن است سر برآورد و آن نظم از کسانی که می‌خواهند در ساختنش یاری کنند چه می‌طلبد به پایان خواهد برد. اما پیش از آنکه ساختن بتواند آغاز شود، تشخیص باید کامل باشد. این تکمیل، کار جلدی است که در دست دارید.

بخش سوم

بُعد انسانی فروپاشی

کمپابی با انسان‌ها چه می‌کند

این فصل بررسی می‌کند که شواهد در واقع چه چیزی دربارهٔ واکنش انسان‌ها به محرومیت پایدار نشان می‌دهند. این فصل با تکیه بر آزمایش گرسنگی مینه‌سوتا، روایت‌های قحطی‌ها و محاصره‌ها در طول تاریخ، و مشاهدات روان‌پزشکان و بازماندگانی که اردوگاه‌های کار اجباری و گولاگ شوروی را از سر گذرانده‌اند، نشان می‌دهد که ظرفیت اخلاقی انسان کفی زیستی دارد؛ این کف از فردی به فرد دیگر متفاوت است اما برای همه وجود دارد؛ و آنچه تعیین می‌کند کدام افراد در شرایطی که باید نابودشان کند خود را حفظ می‌کنند، نه قدرت است و نه هوش و نه زیرکی، بلکه چیزی عمیق‌تر است. این فصل پیامدهای مستقیمی برای چگونگی ترتیب‌بندی آماده‌سازی دارد، با ذخیرهٔ غذایی‌ای که به‌گونه‌ای تنظیم شده باشد که نه‌تنها از هستی جسمانی، بلکه از هستی اخلاقی‌ای که بر دریافت کالری کافی متکی است نیز حفاظت کند.

با پرسشی آغاز کنیم که بیشتر خوانندگان این کتاب هرگز ناگزیر از طرح آن نبوده‌اند. وقتی مدتی طولانی به‌اندازهٔ کافی غذا نخورده باشید، چه هستید؟ نه این‌که چه می‌کنید، و نه این‌که چه می‌کشید، بلکه چه هستید. از آن کسی که خود را او می‌دانید، چه باقی می‌ماند وقتی بنیان‌های زیستی آن شخص در طول هفته‌ها و ماه‌ها به‌تدریج از او گرفته شده باشد؟

این پرسشی انتزاعی نیست. این موضوع در شرایط کنترل‌شده به‌دقت مطالعه شده، در طول قرن‌ها قحطی و محاصره مشاهده شده، و در خاطرات کسانی که وضعیت‌های حدی را از سر گذرانده‌اند و زنده مانده‌اند تا از آن بنویسند، مستند شده است. یافته‌ها به‌طرز چشمگیری سازگارند. یافته‌ها همچنین تلخ‌تر و هوشیارکننده‌تر از آن‌اند که بیشتر خوانندگان آمادهٔ پذیرش‌شان باشند. این یافته‌ها به کانون این مسئله می‌روند که فروپاشی جدی برای انسان‌های عادی چه معنایی دارد، و پیامدهای مستقیمی برای چگونگی ترتیب‌بندی آماده‌سازی دارند.

دقیق‌ترین مطالعه‌ای که تا کنون درباره تأثیر گرسنگی بر انسان انجام شده، آزمایش گرسنگی مینه‌سوتا بود (مطالعه‌ای کنترل‌شده که از ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵ در دانشگاه مینه‌سوتا زیر نظر آنسل کیز (Ancel Keys)، فیزیولوژیست برجسته آمریکایی که بعدها به سبب کارش درباره رژیم غذایی و بیماری قلبی شناخته شد، انجام گرفت؛ در این آزمایش سی‌وشش داوطلب جوان و سالم به مدت شش ماه در رژیمی با تقریباً نصف دریافت کالری عادی‌شان قرار گرفتند تا پاسخ برنامه‌ریزی‌شده پس از جنگ به گرسنگی گسترده در اروپا بر پایه آن تدوین شود؛ این آزمایش همچنان جامع‌ترین مطالعه‌ای است که تا کنون درباره تأثیر نیمه‌گرسنگی پایدار بر انسان‌های عادی در شرایط کنترل‌شده انجام شده است). سی‌وشش مرد جوان و سالم، معترضان وجدانی به خدمت نظام که به عنوان خدمت جایگزین به جای خدمت نظامی داوطلب شرکت در این مطالعه شده بودند، در رژیم غذایی کنترل‌شده‌ای با حدود ۱,۵۶۰ کالری در روز قرار گرفتند، یعنی تقریباً نصف دریافت کالری عادی. این مردان به مدت شش ماه، در حالی که بدن و ذهن‌شان به نیمه‌گرسنگی پایدار واکنش نشان می‌داد، به دقت مطالعه شدند و سپس در یک دوره پیگیری به تدریج دوباره تغذیه شدند.

یافته‌ها آن چیزی نبود که پژوهشگران انتظار داشتند. این مردان داوطلبانی سالم در محیطی کنترل‌شده بودند، می‌دانستند آزمایش پایان خواهد یافت، می‌دانستند پس از آن به طور عادی تغذیه خواهند شد، و در کاری شرکت داشتند که به باورشان هدفی اخلاقی داشت. با وجود همه این عوامل حفاظتی، محدودیت کالری پایدار تغییراتی در رفتار، شخصیت و کارکرد ذهنی آنان پدید آورد که نه هیچ‌کدام از آنان و نه پژوهشگران‌شان پیش‌بینی نکرده بودند.

در عرض چند هفته، این مردان دچار وسواس غذا شدند. پیوسته به غذا فکر می‌کردند. پیوسته از غذا حرف می‌زدند. کتاب‌های آشپزی می‌خواندند و به تصاویر وعده‌های غذا خیره می‌شدند. فضای ذهنی‌ای که پیش‌تر علایق عادی‌شان، یعنی رابطه جنسی، سیاست، دوستی‌ها، سرگرمی‌ها و ایده‌ها، آن را پر کرده بود، تا حد زیادی به تسخیر غذا درآمد. شخصیت‌شان تغییر کرد. مردانی که گشاده‌دست بودند، تنگ‌نظر شدند. مردانی که اجتماعی بودند، گوشه‌گیر شدند. چند تن به افسردگی‌ای چنان شدید دچار شدند که به مراقبت روان‌پزشکی نیاز پیدا کردند. چند تن، به رغم شرایط آزمایش، به سرقت غذا از یکدیگر دست زدند. یک مرد سه انگشت خود را قطع کرد، در آنچه ظاهراً تلاشی مستأصلانه برای رها شدن از مطالعه بود. داوطلبانی که به سبب شخصیت پایدار و

جدیت اخلاقی‌شان برگزیده شده بودند، زیر محرومیت کالری پایدار، به آدم‌هایی متفاوت از آنچه در آغاز بودند بدل شدند.

درس مطالعه مینه‌سوتا، که پژوهش‌های بعدی و مشاهدات بی‌شمار در جهان واقعی آن را تأیید کرده‌اند، این است که منش انسان بیش از آنچه انسان‌ها دوست دارند باور کنند به شرایط زیستی وابسته است. شخصیتی که به جهان عرضه می‌کنیم، ارزش‌هایی که به آن‌ها پایبندیم، روابطی که نگاه می‌داریم، تعهدات اخلاقی‌ای که به آن‌ها وفا می‌کنیم، همگی بر بنیانی از دریافت کالری کافی، خواب، آبرسانی به بدن و کارکرد جسمانی پایه استوارند. بنیان را برچینید، و ساختار تغییر می‌کند. نه چون ضعیفیم. چون موجوداتی زیستی هستیم که حیات ذهنی‌مان به ورودی‌های زیستی وابسته است.

این یافته پیامدهای عمیقی برای اندیشیدن به این دارد که فروپاشی در واقع برای مردم عادی چه شکلی دارد. فرض متعارف این است که مردم در رویارویی با سختی نشان می‌دهند که واقعاً که هستند؛ که آدم‌های خوب خوب می‌مانند و آدم‌های بد بدتر می‌شوند، اما منش زیربنایی پابرجا می‌ماند. این فرض آرامش‌بخش است اما نادرست. آنچه سختی آشکار می‌کند این نیست که مردم که هستند، بلکه این است که زیست‌شناسی‌شان چگونه به محرومیت واکنش نشان می‌دهد. همان شخص در شرایطی متفاوت، به‌راستی شخصی متفاوت است، و این تفاوت‌ها جزئی نیستند.

روایت‌های قحطی‌ها و محاصره‌های واقعی در طول تاریخ بشر الگویی به‌طرز اندوه‌باری سازگار می‌سازند. محاصره لنینگراد از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴، که در آن نزدیک به یک میلیون غیرنظامی از گرسنگی جان دادند. زمستان گرسنگی در هلند در زمستان ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵، هنگامی که اشغال آلمان راه رسیدن مواد غذایی را بست و غیرنظامیان هلندی برای زنده ماندن پیاز لاله و چغندر قند خوردند. قحطی بزرگ چین از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱، که برآوردهای شمار مرگ‌ها در آن از پانزده تا چهل‌وپنج میلیون در نوسان است. قحطی کره شمالی در دهه ۱۹۹۰. هولودومور (قحطی عامدانه‌ساخته‌شده در اوکراین شوروی در ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۳، که در آن چند میلیون اوکراینی در پی سیاست‌های اشتراکی‌سازی استالین و ضبط غله‌ای که همچون ابزاری در برابر مقاومت دهقانان اوکراینی به کار گرفته شد، از گرسنگی جان دادند)، که در آن چند میلیون تن از گرسنگی‌ای عامدانه‌ساخته‌شده مردند. راهپیمایی‌های مرگ نسل‌کشی ارامنه، که در آن محرومیت پایدار ابزار نابودسازی بود. هر یک از این رویدادها روایت‌هایی

مفصل از آنچه کمیابی پایدار با انسان‌ها می‌کند پدید آورده‌اند، و این روایت‌ها بر مشاهدات یکسانی همگرا می‌شوند.

هفته‌های نخست محرومیت شدید مرحله‌ای از حمایت متقابل پدید می‌آورد. مردم آنچه را دارند با یکدیگر قسمت می‌کنند. اجتماع‌ها امدادسانی را سازمان می‌دهند. پیوندهای اجتماعی، همچنان‌که مردم به سختی مشترک واکنش نشان می‌دهند، محکم‌تر می‌شوند. این همان الگویی است که در نگاه به گذشته در خاطر می‌ماند، چون نگاه آرامش‌بخش به سرشت انسان را تأیید می‌کند، و چون کسانی که زنده می‌مانند اغلب همان‌هایی‌اند که حمایت اجتماع به‌اندازه کافی از آنان محافظت کرده تا از بحران بگذرند. تکانه‌های جامعه‌یارانه انسان واقعی‌اند و در مراحل آغازین بحران سر برمی‌آورند.

مرحله دوم، که از چند هفته تا چند ماه پس از آغاز شروع می‌شود، تکه‌تکه شدن اجتماعی پدید می‌آورد. اجتماع گسترده بزرگ‌تر از آن می‌شود که بتوان آن را نگاه داشت. مردم به حلقه‌های کوچک‌تر رو می‌آورند. منابع به‌جای قسمت شدن، انبار می‌شوند. سرقت افزایش می‌یابد. کودکانی که کودکان همه بودند، کودکان هر خانواده می‌شوند. برخوردهای میان غریبه‌ها تنش‌آلود می‌شود. رفتارهایی که پیش از محرومیت ضداجتماعی شمرده می‌شدند، در طول آن رفتارهای بقا می‌شوند، و بافت اجتماعی‌ای که اجتماع را به هم پیوند داده بود، شروع به از هم گسستن می‌کند.

مرحله سوم، در کمیابی شدید و پایدار، فروپاشی روابط نزدیک را پدید می‌آورد. نخست غریبه‌ها از یکدیگر می‌دزدند. سپس همسایگان. سپس دوستان. سپس خویشان دور. سپس خویشان نزدیک. سپس اعضای خانواده بی‌واسطه. و سپس، در بدترین موارد، والدین از فرزندان. این ترتیب در فرهنگ‌ها و قرن‌های گوناگون یکسان است. روایت‌های لنینگراد، هولودومور و بدترین دوره‌های قحطی چین همان هولناکی‌ها را در خود دارند. آدم‌خواری. فروش کودکان. رها کردن سالمندان. کشتن اعضای خانواده برای غذا. این‌ها کارهای آدم‌های بد نیست. این‌ها کارهای موجوداتی زیستی است که ظرفیت اخلاقی‌شان از آن نقطه‌ای که می‌توانست در برابر خواسته‌های بدن تاب بیاورد، فراتر رانده شده است.

آزاردنده‌ترین روایت‌های این رویدادها، قساوت غریبه‌ها نیست، بلکه لحظاتی است که مردمی که یکدیگر را دوست می‌داشتند، زیر محرومیت پایدار آن عشق را از دست دادند. زنی که مرگ

شوهرش را به چشم دید چون سهم او را خورده بود. مادری که می‌توانست دو تن از سه فرزندش را سیر کند و انتخاب کرد. برادری که خواهرش را برای آنچه همراه داشت کشت. این‌ها آدم‌های بدی نبودند که بد رفتار می‌کردند. این‌ها مردمی عادی بودند که سیستم‌های زیستی‌شان، در شرایط کمیابی پایدار، رفتاری پدید آورد که چند هفته پیش‌تر آن را ناممکن می‌شمردند.

آنچه از این روایت‌ها برمی‌آید این است که ظرفیت اخلاقی انسان کفی زیستی دارد. بالای آن کف، ارزش‌ها، تعهدات و روابط ما پابرجا می‌مانند. زیر آن کف، نمی‌مانند. این کف بر پایه فیزیولوژی، شرطی‌شدگی، چارچوب معنا و زمینه اجتماعی از فردی به فرد دیگر متفاوت است. اما این کف برای همه وجود دارد، و محرومیت جدی و پایدار بیشتر مردم را به زیر آن می‌راند. رژیم ۱,۵۶۰ کالری مطالعه مینه‌سوتا برای آن کافی بود که داوطلبان جوان و سالم را به تغییرات رفتاری‌ای بکشانند که خودشان را شگفت‌زده کرد. شرایط قحطی شدید، که ماه‌ها به درازا بکشد، تقریباً همه را از کف‌شان فراتر می‌راند. نتیجه این نیست که انسان‌ها بدند. نتیجه این است که نمی‌توان فرض کرد ارزش‌هایی که در شرایط پشتیبانی زیستی کافی نگاه می‌داریم، در شرایط محرومیت پایدار هم پابرجا بمانند. آن کسی که در شرایط عادی تصور می‌کنید، که مطابق ارزش‌هایی رفتار می‌کند که برای خود و دیگران بیان می‌کند، ضرورتاً همان کسی نیست که پس از ماه‌ها غذا، خواب و امنیت ناکافی خواهد بود. او، در عمیق‌ترین معنا، خودش خواهد بود. او همچنین، زیر فشار پایدار، توان کارهایی را خواهد داشت که خود را ناتوان از آن‌ها می‌شمرد. سرمایه‌دار ثروتمندی که در شرایط عادی خود را خیرخواه تصور می‌کند، در حال انتخاب میان سیر کردن فرزندش و سیر کردن پدر یا مادر سالخورده‌اش، چون نمی‌تواند هر دو را سیر کند. کسی که در سناریوی دوم تصور می‌کنید، همان کسی نیست که در سناریوی اول می‌شناسید. ارزش‌ها با شرایط تناسب ندارند. بدن خواسته‌هایی دارد که ذهن آگاه نمی‌تواند به‌طور نامحدود بر آن‌ها غلبه کند. زیر فشار پایدار، بدن پیروز می‌شود، و آن کسی که می‌شناختید از میان رفته است.

این بدبینی نیست. واقع‌بینی است. و پیامدهای مستقیمی برای چگونگی اندیشیدن به آماده‌سازی دارد. نخستین پیامد این است که آماده‌سازی صرفاً به تدارکات مربوط نیست. آماده‌سازی به پیشگیری از شرایطی مربوط است که در آن منش تا فراسوی نقطه شکست آزموده می‌شود. خانواری که به‌اندازه کافی غذا، آب و تدارکات پایه ذخیره کرده تا شش ماه اختلال را از سر بگذراند، نه‌تنها از هستی جسمانی خود بلکه از هستی اخلاقی خود نیز حفاظت می‌کند. اعضای آن

خانوار از شرایطی که آنان را از کف زیستی‌شان فراتر می‌راند در امان می‌مانند. آنان خودشان می‌مانند.

عواملی که تعیین می‌کنند کدام سناریو پدید می‌آید به‌طور کامل شناخته نشده‌اند، اما پژوهش‌ها و روایت‌های تاریخی برخی از آن‌ها را شناسایی کرده‌اند. مهم‌ترین عامل، و شاید یگانه عاملی که به‌طور سازگار پیش‌بینی می‌کند کدام افراد در شرایط حدی خود را حفظ می‌کنند، چارچوب معنا است. کسانی که چارچوبی مذهبی یا فلسفی دارند که به رنج معنا می‌بخشد، که امیدی فراتر از شرایط بی‌واسطه فراهم می‌آورد، که آنان را به چیزی بزرگ‌تر از خودشان پیوند می‌دهد، انسانیت خود را در شرایطی نگاه می‌دارند که در آن کسانی که چنین چارچوب‌هایی ندارند می‌شکنند.

مشاهدات ویکتور فرانکل (Viktor Frankl) از اردوگاه‌های کار اجباری، بیان کلاسیک این یافته است. فرانکل (روان‌پزشک اتریشی که از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در آشویتس و دیگر اردوگاه‌های نازی زندانی بود، و کتاب او به سال ۱۹۴۶، «انسان در جست‌وجوی معنا» (Man's Search for Meaning)، که در نه روز پس از آزادی‌اش نوشته شد، با تکیه بر آموزش بالینی و بقای خود او آنچه را «لوگوتراپی» (logotherapy) یا معنادرمانی می‌نامید، یعنی مکتبی از عمل روان‌شناختی که بر نیاز انسان به معنا بنا شده است، صورت‌بندی کرد) پیش از جنگ روان‌پزشکی آموزش‌دیده بود، و هم‌پندان خود را در شرایط محرومیت، خشونت و نااطمینانی حدی مشاهده می‌کرد. او دریافت که بقا در اردوگاه‌ها با عوامل آشکار همبستگی نداشت. قدرت مردم را نجات نمی‌داد. هوش مردم را نجات نمی‌داد. زیرکی مردم را نجات نمی‌داد. تحصیلات مردم را نجات نمی‌داد. میان زندانیانی با وضعیت جسمانی مشابه و رفتار مشابه با آنان، برخی خود را حفظ می‌کردند و برخی فرو می‌پاشیدند، و عامل تمایز از بیرون دیدنی نبود.

آنچه فرانکل، با تکیه بر آموزش بالینی و تجربه شخصی‌اش، تشخیص داد این بود که زندانیانی که خود را حفظ می‌کردند چیزی برای زندگی کردن داشتند که اردوگاه‌ها نمی‌توانستند از آنان بگیرند. برای برخی، این چیز کسی بود که بیرون اردوگاه انتظارشان را می‌کشید. برای برخی، کاری ناتمام بود، کتابی نانوشته، کشفی نکرده. برای برخی، ایمان مذهبی‌ای بود که رنج‌شان را در زمینه‌ای کیهانی قرار می‌داد. برای برخی، عزم شهادت دادن بر آنچه دیده بودند بود، اگر زنده بمانند. منبع مشخص معنا متفاوت بود، اما الگو سازگار بود. زندانیانی که معنایی داشتند که اردوگاه‌ها نمی‌توانستند نابودش

کنند، خود را حفظ کردند. زندانیانی که هویت خود را بر آنچه اردوگاه‌ها گرفته بودند بنا کرده بودند (موقعیت، حرفه، دستاورد، و خانواده اگر خانواده از دست رفته بود) هیچ منبع درونی‌ای نداشتند که از آن مدد بگیرند، و فروپاشیدند.

روایت‌های الکساندر سولژنیتسین (Aleksandr Solzhenitsyn) از سیستم گولاگ شوروی، از راه مشاهداتی متفاوت به همان نتیجه می‌رسند. سولژنیتسین (رمان‌نویس و تاریخ‌نگار روس که پس از نوشتن نامه‌ای خصوصی در انتقاد از استالین، از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ هشت سال را در سیستم اردوگاه‌های کار اجباری شوروی گذراند، و بعدها «مجمع‌الجزایر گولاگ» (The Gulag Archipelago) را پدید آورد، تاریخ مستند سه‌جلدی سیستم اردوگاه‌های شوروی که در نابود کردن مشروعیت شوروی در غرب نقشی اساسی داشت) هشت سال در اردوگاه‌ها گذراند و درباره آنچه دید با توجه ملموس کسی نوشت که آن را زیسته است، نه کسی که آن را مطالعه کرده است. الگویی که او مستند کرد این بود که زندانیانی که خود را حفظ می‌کردند چیزی داشتند که شرایط نمی‌توانست از آنان بگیرد. ایمان مذهبی رایج‌ترین عامل حفاظتی بود. تعهدات خانوادگی نیرومند، با عکس‌هایی که از بیم ضبط پنهان نگاه داشته می‌شد و خاطراتی که هر شب مرور می‌شد، عامل دیگری بود. چارچوبی فلسفی، که در مورد سولژنیتسین ایمان ارتدوکس روسی رو به تعمیقی بود که در دوران زندانش در او شکل گرفت، عامل سوم بود.

پژوهش‌های بعدی این یافته را تأیید کرده و گسترش داده‌اند. بازماندگان هولوکاست که در دهه‌های پس از جنگ موضوع مطالعات روان‌شناختی شدند، الگوهایی به‌طرز چشمگیری مشابه با آنچه فرانکل تشخیص داده بود نشان دادند. اسیران جنگی آمریکایی در اردوگاه‌های اسارت ویتنام، به‌ویژه افسران ارشدی چون جیمز استاکدیل (James Stockdale) و جرمایا دنتون (Jeremiah Denton) (استاکدیل افسر ارشد نیروی دریایی آمریکا در «هانوی هیلتون» (Hanoi Hilton) بود، که بیش از هفت سال در اسارت به سر برد و بارها شکنجه شد، و تأملات پس از جنگ او درباره فلسفه رواقی به‌عنوان چارچوبی که او را سر پا نگاه داشت، به‌طور گسترده مطالعه شده است؛ دنتون افسر هم‌رزم او بود که در جریان مصاحبه تلویزیونی اجباری، به‌طرز مشهوری واژه «شکنجه» را با پلک زدن به کد مورس مخابره کرد، و ایمان کاتولیکش او را در هشت سال اسارت سر پا نگاه داشت)، مشاهدات مشابهی را از تجربه‌های خود بیان کردند. زندانیان سیاسی دیکتاتوری‌های گوناگون قرن بیستم، که خاطراتی از تجربه‌های خود به یادگار گذاشتند، به همان سمت اشاره می‌کنند. این الگو

سازگارتر از آن است که تصادفی باشد. منبع درونی‌ای که به انسان‌ها امکان می‌دهد در شرایطی که باید نابودشان کند خود را حفظ کنند، همان چیزی است که تفاوت میان حفظ شدن و فروپاشیدن را رقم می‌زند.

این منبع درونی چیست؟ همان چیزی است که فیلسوفان اراده‌ معطوف به معنا می‌نامند، الهی‌دانان ایمان می‌نامند، و فرهنگ‌های سنتی شرف یا وظیفه یا درست‌کرداری می‌نامند. نام‌ها متفاوت‌اند. پدیده یکی است. این همان ظرفیت انسانی برای تفسیر شرایط به‌عنوان امری معنادار درون چارچوبی بزرگ‌تر است، و آن چارچوب باید چیزی باشد که شرایط بی‌واسطه نتوانند تهدیدش کنند. چارچوبی که بر شرایطی بنا شده که می‌توانند از دست بروند (شغل، دارایی‌ها، موقعیت اجتماعی، و در برخی موارد حتی خانواده بی‌واسطه) هنگامی که آن شرایط از دست می‌روند هیچ حفاظتی فراهم نمی‌آورد. چارچوبی که بر چیزی فراتر از شرایط بنا شده (ایمان، عشقی فراتر از لحظه حال، وظیفه در برابر چیزی بزرگ‌تر از خود) حفاظتی فراهم می‌آورد که نمی‌توان آن را گرفت.

به همین سبب است که سنت‌های مذهبی چنین سابقه سازگاری در پدید آوردن بازماندگانی با انسانیت دست‌نخورده دارند. دین در عمیق‌ترین سطح خود دقیقاً همان ساختن چارچوب‌های معنایی است که از شرایط فراتر می‌روند. مسیحی‌ای که باور دارد رنجش مشارکت در رنج مسیح است، یهودی‌ای که رنج خود را درون داستان بلند قوم خویش جای می‌دهد، مسلمانی که صرف‌نظر از شرایط به اراده خدا تسلیم است، بودایی‌ای که رنج را وضعیت همگانی انسان می‌بیند که باید از راه حکمت دگرگون شود، همگی چارچوب‌هایی دارند که شرایط نمی‌تواند از آنان بگیرد. این چارچوب‌ها ممکن است از نظر الهیاتی متفاوت باشند، اما کارکرد روان‌شناختی‌شان مشابه است. آن‌ها شرایط بی‌واسطه را درون تصویری بزرگ‌تر جای می‌دهند که به آن معنا می‌بخشد.

تجربه ارمنیان در اینجا به‌ویژه آموزنده است. مردم ارمنی از نسل‌کشی، آزار و اختلال تمدنی‌ای جان به در برده‌اند که باید به هستی آنان به‌عنوان یک قوم پایان می‌داد، و با هویتی دست‌نخورده از آن گذشته‌اند. عاملی که این بقا را ممکن کرد نه قدرت نظامی بود، نه قدرت سیاسی و نه منابع اقتصادی، که ارمنیان در لحظاتی که بیش از همه به آن‌ها نیاز داشتند از همه آن‌ها بی‌بهره بودند. آن عامل، چارچوب مذهبی و فرهنگی بود، کلیسای حواری ارمنی، زبان، ساختارهای خانواده و اجتماع، که رنج را درون داستانی جای می‌داد که رنج خود نمی‌توانست نابودش کند. ارمنیانی که از

نسل‌کشی و پراکندگی پس از آن جان به در بردند، این چارچوب‌ها را با خود بردند. در کشورهای جدیدشان کلیسا ساختند. به فرزندان‌شان زبان و تاریخ آموختند. معنایی را که از شرایط فراتر می‌رفت نگاه داشتند. نتیجه این است که، یک قرن پس از رویدادهایی که باید به هستی‌شان پایان می‌داد، همچنان یک قوم‌اند، با اجتماع‌هایی شکوفا در سراسر جهان و میهنی که از میان ویرانه‌ها از نو برپا شده است.

فرهنگ سکولار مدرن غرب دهه‌ها را به برجیدن چارچوب‌های معنایی‌ای گذرانده که نسل‌های پیشین بر آن‌ها تکیه داشتند، و اغلب این برجیدن را همچون پیشرفت جشن گرفته است. با دین همچون خرافه‌ای برای افراد ناپخته رفتار شده است. فلسفه به تمرینی آکادمیک فروکاسته شده است، نه راهنمایی برای زیستن. با سنت همچون امری واپس‌مانده رفتار شده است. چارچوب‌هایی که نسل‌های پیشین بر آن‌ها تکیه داشتند فعالانه تضعیف شده‌اند، بی‌آنکه جانشینی ساخته شود که همان کارکرد روان‌شناختی را انجام دهد.

جانشین‌هایی که سر برآورده‌اند (موفقیت شغلی، مصرف، خودشکوفایی فردی، سیاست ایدئولوژیک، هویت دیجیتال) آنچه را چارچوب‌های مذهبی فراهم می‌آوردند فراهم نمی‌آورند، چون از شرایط فراتر نمی‌روند. آن‌ها خود شرایط‌اند. وقتی از دست می‌روند، معنایی که فراهم می‌آوردند با آن‌ها از دست می‌رود. موفقیت شغلی‌ای که وقتی شغل ممکن بود معنا می‌بخشید، وقتی شغل از میان رفته دیگر معنا نمی‌بخشد. مصرفی که وقتی کالاها در دسترس بودند زندگی را پر می‌کرد، وقتی کالاها در دسترس نیستند دیگر زندگی را پر نمی‌کند. خودشکوفایی فردی‌ای که هویت بزرگسالی را سامان می‌داد، وقتی شرایطی که خودشکوفایی را ممکن می‌کرد ناپدید می‌شود، فرو می‌پاشد. سیاست ایدئولوژیکی که حس مشارکت در نبردی مهم را می‌بخشید، وقتی خود سیاست به بقای بی‌واسطه بی‌ربط به نظر می‌رسد، توخالی می‌شود.

به همین سبب است که جمعیت‌های سکولار از نظر روانی کم‌آماده‌تر از جمعیت‌های مذهبی با فروپاشی روبه‌رو می‌شوند. مسئله این نیست که افراد سکولار ضعیف‌تر از افراد مذهبی‌اند. مسئله این است که آنان هویت و معنای خود را بر شرایطی بنا کرده‌اند که ممکن است دوام نیاورد، در حالی که افراد مذهبی هویت و معنای خود را بر چیزی بنا کرده‌اند که دوام می‌آورد.

اثرات زیستی محرومیت پایدار فراتر از دوره محرومیت خود پایدار می‌ماند. کودکان هلندی‌ای که مادران‌شان در زمستان گرسنگی باردار بودند، در سراسر زندگی خود نرخ‌های بالاتری از اختلالات متابولیک، بیماری قلبی و برخی بیماری‌های روانی نشان دادند. نوه‌های آنان نرخ‌های بالاتری از برخی از این عارضه‌ها نشان دادند، که حاکی از آن است که سازوکارهای اپی‌ژنتیک (مسیرهای زیستی‌ای که از راه آن‌ها تجربه‌ها و شرایط محیطی می‌توانند نحوه بیان ژن‌ها را بدون تغییر دادن خود ژن‌ها تغییر دهند، و الگوهای بیان تغییر یافته گاه به نسل‌های بعدی به ارث می‌رسد) اثرات را در میان نسل‌ها منتقل می‌کنند. فرزندان و نوادگان بازماندگان هولوکاست الگوهای سنجش‌پذیری از دگرگونی روان‌شناختی و فیزیولوژیک نشان می‌دهند که پژوهشگران آن را به ترومای به‌ارث‌رسیده نسبت می‌دهند. نوادگان بردگان، بازماندگان قحطی و پناهندگان جنگ الگوهای مشابهی نشان می‌دهند. اثرات زیستی محرومیت شدید در طول عمر کسی که آن را تجربه کرده محصور نمی‌ماند. این اثرات به نسل‌های بعد منتقل می‌شود.

برای خانواری که برای محرومیت جدی احتمالی آماده می‌شود، این اولویت باید صریح باشد. ذخیره غذایی، منابع پروتئین، و ذخایر ویتامین و مواد معدنی باید به‌گونه‌ای تنظیم شوند که زنان باردار و کودکان بتوانند به‌اندازه کافی تغذیه شوند، حتی اگر بزرگسالان ناگزیر باشند جیره کمتری را بپذیرند. بزرگسالان هزینه را می‌پردازند تا نسل بعد پیامدها را به دوش نکشد. این همان راهی است که خانواده‌ها در فرهنگ‌هایی که این زیست‌شناسی را درک می‌کردند همواره با کمیابی کنار آمده‌اند، و همین باید اولویت ذخیره غذایی را در هر آماده‌سازی خانوار هدایت کند.

پیامدها برای چگونگی آماده شدن مستقیم‌اند. نخست، از شرایطی پیشگیری کنید که در آن منش تا فراسوی نقطه شکست آزموده می‌شود. غذا، آب و تدارکات پایه را در سطوحی نگاه دارید که در برابر شرایطی که مردم را از کف زیستی‌شان فراتر می‌راند، حائل باشد. دوم، چارچوب معنایی بپرورید و نگاه دارید که از شرایط فراتر می‌رود. درگیری مذهبی یا فلسفی‌ای با عمقی واقعی، که در دوران عادی پایدار نگاه داشته شده باشد، همان چیزی است که منبع درونی لازم برای شرایط بحران را فراهم می‌آورد. سوم، بپذیرید که بُعد انسانی آماده‌سازی همان‌قدر واقعی است که بُعد مادی، و در نهایت، از بُعد مادی مهم‌تر است. تدارکات بدن را نگاه می‌دارد. معنا شخص را نگاه می‌دارد. هر دو لازم‌اند، و هیچ‌یک نمی‌تواند جای دیگری را بگیرد.

فصل‌های بعدی این مضامین را با تفصیل بیشتر می‌پروراند و آن‌ها را به راهنمایی‌هایی مشخص برای افراد، خانواده‌ها و اجتماع‌ها ترجمه می‌کنند. هدف این فصل آن بوده که، از راه شواهد و نه خطابه، نشان دهد که بُعد انسانی فروپاشی همان بُعدی است که در نهایت تعیین می‌کند آیا هیچ چیز دیگری اهمیت دارد یا نه. ثروتمندترین خانوار با گسترده‌ترین تدارکات و تواناترین مدافعان، اگر چارچوب معنا نداشته باشد، تکه‌تکه خواهد شد. فقیرترین خانوار با تدارکاتی اندک اما با ایمانی دست‌نخورده و اجتماعی دست‌نخورده، پابرجا خواهد ماند. این الگو در طول قرن‌ها و فرهنگ‌ها مستند شده است. این یکی از معتبرترین یافته‌ها در ادبیات پژوهشی درباره واکنش انسان به وضعیت‌های حدی است. این یافته شایسته آن است که جدی گرفته شود، نه آن‌که به‌عنوان احساسات مذهبی کنار گذاشته شود، چون پیامدهای کنار گذاشتن آن شدید و پیامدهای جدی گرفتن آن حفاظت‌کننده است.

هرج و مرج، وحشت و دینامیک فروپاشی اجتماعی

این فصل به این پرسش می‌پردازد که جمعیت‌ها هنگامی که تکیه‌گاه‌های زندگی عادی از میان برداشته می‌شود چه می‌کنند، و توجه ویژه‌ای دارد به مراحل پیش‌بینی‌پذیر وحشت جمعی، اثرات همگام‌سازی‌ای که محیط‌های اطلاعاتی مدرن پدید می‌آورند، و حالت شکست خاص اجتماعات مرفه با پیوندهای ضعیف. رفتار جمعیت‌ها در شرایط فشار تصادفی نیست. این رفتار از مراحل قابل‌تشخیص می‌گذرد که هر یک دینامیک ویژه خود را دارد، و تشخیص اینکه یک جمعیت در کجای این توالی قرار دارد نشان می‌دهد کدام اقدام هنوز ممکن است. فصل با این مشاهده به پایان می‌رسد که الگوهای اعتماد، همکاری و اقتداری که نتایج را در فروپاشی تعیین می‌کنند، در طول سال‌های زندگی عادی ساخته می‌شوند یا ساخته نمی‌شوند. این الگوها را نمی‌توان در بحران بنا کرد. آن‌ها یا در لحظه فرارسیدن بحران حاضرند یا نیستند.

فصل پیشین بررسی کرد که در درون انسان‌های منفرد، در شرایط کمیابی پایدار، چه روی می‌دهد. این فصل دامنه نگاه را گسترده‌تر می‌کند. روان‌شناسی فردی در بستر اجتماعی عمل می‌کند، و بستر اجتماعی واکنش‌های فردی را تقویت می‌کند، به آن‌ها شتاب می‌دهد و گاه آن‌ها را تخفیف می‌دهد. بیشتر خوانندگان این کتاب با شرایط پیش‌رو در میان مردمانی دیگر روبه‌رو خواهند شد که رفتارشان به همان اندازه رفتار خود آنان شرایط را شکل می‌دهد. بنابراین فهم اینکه جمعیت‌ها هنگام شکست سیستم‌ها چه می‌کنند ضروری است، هم برای تشخیص اینکه وضعیتی در حال تحول واقعاً در کجا قرار دارد و هم برای اقدام مؤثر در درون آن.

سودمندترین مفهوم برای فهم رفتار جمعیت در سطح کلان در شرایط فشار، منحنی وحشت است. وحشت یک حالت واحد نیست، بلکه فرایندی است که در مراحل متوالی آشکار می‌شود و هر مرحله رفتارهای ویژه خود را دارد. تشخیص اینکه یک جمعیت در کدام مرحله قرار دارد، روشن می‌کند که شرایط در هر لحظه واقعاً چگونه است و چه نوع اقدامی ممکن است.

مرحله نخست انکار است. هنگامی که اختلالی بزرگ آغاز می‌شود، واکنش غالب در میان جمعیت‌ها امتناع از به‌روزرسانی مدل‌های ذهنی است. مردم به روال عادی خود ادامه می‌دهند. اخبار را با نگرانی مبهمی دنبال می‌کنند، اما هیچ تغییر بنیادینی در زندگی خود نمی‌دهند. به خود می‌گویند که کارشناسان مسئله را حل خواهند کرد، که اوضاع نمی‌تواند به اندازه تیرهای خبری بد باشد، که وضعیت سامان خواهد یافت. واکنش انکار در دوران عادی از نظر روان‌شناختی کارآمد است، زیرا بیشتر اختلال‌ها در واقع موقتی‌اند و واکنش وحشت‌زده تلاشی بیهوده می‌بود. واکنش انکار همچنین پدیده‌ای اجتماعی است: هر فرد از آرامش دیگران پیرامون خود سرخ می‌گیرد و خود به آرامشی می‌افزاید که دیگران از آن سرخ می‌گیرند.

اما در یک فروپاشی واقعی، واکنش انکار فاجعه‌بار است. پنجره‌ای که در آن آماده‌سازی هنوز ممکن است، در همین مرحله انکار بسته می‌شود. اقلامی که سودمند می‌بودند هنوز در دسترس‌اند، اما خریده نمی‌شوند، زیرا هیچ‌کس در اطراف آن‌ها را نمی‌خرد. جابه‌جایی‌هایی که ممکن می‌بودند هنوز ممکن‌اند، اما انجام نمی‌شوند، زیرا هیچ‌کس در اطراف جابه‌جا نمی‌شود. بازآرایی مالی‌ای که از پس‌اندازها محافظت می‌کرد هنوز ممکن است، اما انجام نمی‌شود، زیرا هیچ‌کس در اطراف چنین نمی‌کند. تا زمانی که انکار فرو بریزد، پنجره بسته شده است.

مرحله انکار معمولاً از آغاز اختلال تا پایان یک تا دو هفته نخست به درازا می‌کشد. در این دوره، نشانه‌های آشکار اختلال حاضرند، اما می‌توان آن‌ها را به‌عنوان فشار عادی تفسیر کرد. بازارها پرنوسان‌اند، اما بازارها اغلب پرنوسان‌اند. زنجیره‌های تأمین نشانه‌های تنش بروز می‌دهند، اما پیش از این هم چنین نشانه‌هایی بروز داده‌اند. تنش‌های ژئوپلیتیک رو به افزایش است، اما پیش از این هم افزایش یافته‌اند. کسانی که وضعیت را درست تشخیص می‌دهند اقلیت کوچکی هستند. اکثریت زندگی عادی خود را ادامه می‌دهد.

مرحله دوم چانه‌زنی است. اختلال به اندازه‌ای ادامه یافته است که انکار را دیگر نمی‌توان به‌تمامی حفظ کرد، اما جمعیت هنوز نپذیرفته است که وضعیت از بنیاد با حالت عادی تفاوت دارد. مردم به تعدیل‌های جزئی دست می‌زنند. برخی اقلام را ذخیره می‌کنند، اما نه به‌طور جدی. برنامه‌های اضطراری تدوین می‌کنند، اما به آن‌ها عمل نمی‌کنند. می‌پذیرند که اوضاع نگران‌کننده

است، اما فرض می‌کنند که راه‌حل از بیرون خواهد آمد: از مقامات، یا نهادهای، یا بازارهایی که خود را اصلاح می‌کنند.

مرحلهٔ چانه‌زنی در یک اختلال جدی معمولاً از پایان هفتهٔ دوم تا هفتهٔ سوم یا چهارم به درازا می‌کشد. در این دوره، نشانه‌های آشکار روشن‌تر می‌شوند. نهادهای مشخصی به‌طور علنی از کار می‌افتند. تدابیر اضطراری دولتی اعلام می‌شود. اخراج‌ها شتاب می‌گیرد. برخی کمبودها پدیدار می‌شوند. اقلیتی که وضعیت را زود تشخیص داده بودند، آماده‌سازی‌های خود را تا حد زیادی به پایان رسانده‌اند. اکثریت هنوز در حرکت است، اما آهسته حرکت می‌کند.

مرحلهٔ سوم چرخش ادراک است. در نقطه‌ای، که اغلب رویداد مشخصی ماشهٔ آن را می‌کشد و وضعیت را متبلور می‌کند، جمعیت به‌طور جمعی از چانه‌زنی به تشخیص می‌گذرد. این چرخش ناگهانی است. آنچه ناآرامی مبهمی بود، در چند ساعت به هراس حاد بدل می‌شود. رویداد ماشه‌ای اغلب شکست نهادهای مشخصی است، تعطیلی یک بانک بزرگ، اعلام سیاستی دولتی که نشان از استیصال دارد، یا فروپاشی علنی نظم عمومی در جایی پرآوازه، که به همگان امکان می‌دهد آنچه را که بیشترشان از دیدنش امتناع می‌کردند ببینند.

هنگامی که چرخش ادراک رخ می‌دهد، رفتار جمعیت به‌شدت و به‌سرعت تغییر می‌کند. در چند ساعت، قفسه‌های فروشگاه‌ها خالی می‌شود. خودپردازها ته می‌کشند. در پمپ‌بنزین‌ها صف‌هایی به درازای چند بلوک شهری تشکیل می‌شود. در بانک‌ها صف سپرده‌گذارانی بسته می‌شود که می‌کوشند پول خود را برداشت کنند. جاده‌ها از ازدحام کسانی که می‌خواهند شهرها را ترک کنند بند می‌آید. شبکه‌های تلفن از تماس مردم با خویشاوندانشان دچار اضافه‌بار می‌شود. رسانه‌های اجتماعی از محتوایی که نشانه‌های آشکار این تغییر را نشان می‌دهد لبریز می‌شود. این چرخش منظم نیست. وحشت‌زده است. و همین وحشت است که شرایط پس از آن را پدید می‌آورد.

از منظر امنیت شخصی، این خطرناک‌ترین مرحله است، زیرا الگوهای رفتاری که پیش از این پایدار بودند، سریع‌تر از آنکه الگوهای تازه بتوانند جا بیفتند از هم می‌پاشند. جرم افزایش می‌یابد، چون افراد مستأصل به اقدامات مستأصلانه دست می‌زنند. نظم مدنی به شیوه‌هایی آزموده می‌شود که در خاطرهٔ زندگان سابقه نداشته است. نهادهایی که در حالت عادی نظم را حفظ می‌کنند، زیر فشار بیش از توان خود قرار می‌گیرند و ممکن است نتوانند واکنش مؤثری نشان دهند.

نیروهای پلیس ممکن است با کاهش نیرو روبه‌رو شوند، زیرا افسران در خانه نزد خانواده‌های خود می‌مانند. بیمارستان‌ها ممکن است با تقاضایی فراتر از ظرفیت خود روبه‌رو شوند. ارتباطات ممکن است به دلیل اضافه‌بار شبکه مختل شود.

برای کسانی که آماده بودند، چرخش ادراک لحظه‌ای است که باید در جای خود مستقر باشند، نه در حرکت. سفر خطرناک می‌شود، زیرا جاده‌ها شلوغ است و جرم رو به افزایش. رفتن به فروشگاه‌ها خطرناک می‌شود، زیرا شرایط آنجا رو به وخامت است. مراجعه به بانک‌ها به دلیل ازدحام خطرناک می‌شود. پنجره اقدامی که در مرحله چانه‌زنی بسته شد، دیگر باز نمی‌شود. اقداماتی که باید انجام می‌شد یا انجام شده است یا نشده، و اکنون زمان آن است که اختلال را از هر موقعیتی که فراهم شده است از سر بگذرانند.

مرحله چهارم دوشاخگی است. جمعیت بر پایه شرایط فردی و آمادگی پیشین خود به دسته‌های متفاوتی از واکنش تقسیم می‌شود. آنان که منابع، ارتباطات و برنامه دارند، برنامه‌های خود را اجرا می‌کنند. اگر مکان‌های امن‌تری وجود داشته باشد، به آنجا پناه می‌برند. از ذخایر خود بهره می‌گیرند. شبکه‌های حمایت متقابل خود را فعال می‌کنند. زندگی‌شان دشوار می‌شود، اما فاجعه‌بار نه.

آنان که منابع یا برنامه‌ای ندارند، به‌طور انفعالی با وضعیت روبه‌رو می‌شوند. به هر واکنش اضطراری‌ای که دولت سازمان داده باشد وابسته‌اند. به مهربانی خانواده یا اجتماع وابسته‌اند، که ممکن است در دسترس باشد یا نباشد. با هر آنچه در آن لحظه اتفاقاً در اختیار داشته‌اند با این مرحله روبه‌رو می‌شوند. این دو گروه، که در دوران عادی زندگی‌هایی مشابه داشتند، اکنون به‌شدت از هم فاصله می‌گیرند. تفاوت نتایجی که در مرحله دوشاخگی پدیدار می‌شود، بزرگ‌تر از آن است که تفاوت منابع به‌تنهایی نشان می‌دهد، زیرا تفاوت در آمادگی و پیوند با اجتماع، تفاوت در منابع را چند برابر می‌کند.

مرحله دوشاخگی هفته‌ها تا ماه‌ها ادامه می‌یابد. در این دوره، جمعیت خود را در دسته‌هایی پایدار مرتب می‌کند. آنان که به‌خوبی آماده شده‌اند. آنان که موقعیت نسبتاً مناسبی دارند. آسیب‌پذیران. تهی‌دستان. این دسته‌ها تصادفی نیستند. بازتاب انتخاب‌های پیشین و شرایط پیشین‌اند. همچنین با ثروت پیشین همبستگی کاملی ندارند. برخی از ثروتمندان سر از دسته تهی‌دستان درمی‌آورند، زیرا ثروتشان مالی بود و سیستم مالی از کار افتاده است. برخی از افراد

کم‌بضاعت سر از دسته کسانی درمی‌آورند که موقعیت نسبتاً مناسبی دارند، زیرا مهارت‌های عملی و پیوندهای اجتماعی‌ای داشتند که در شرایط جدید ارزشمندتر از پول از آب درآمد.

مرحله پنجم پدیدار شدن الگوهای جدید است. وحشت اولیه فرو می‌نشیند، زیرا وضعیت به حالت عادی جدید بدل شده است. جمعیت سطح خود را یافته است. الگوهای رفتاری جدید، ساختارهای اقتدار جدید، ترتیبات اقتصادی جدید و روابط اجتماعی جدید همگی شکل گرفتن آغاز می‌کنند. اجتماعاتی که از پیش انسجام داشتند، گرد ساختارهای پیشین خود سازمان می‌یابند. نهادهای مذهبی‌ای که کارکرد خود را حفظ کرده‌اند، به کانون‌های مهم هماهنگی بدل می‌شوند. شبکه‌های خانوادگی‌ای که نیرومند بودند، به واحد بقا بدل می‌شوند. اجتماعات بی‌انسجام به واحدهایی کوچک‌تر تجزیه می‌شوند که به‌جای همکاری، بر سر منابع با یکدیگر رقابت می‌کنند.

پدیدار شدن الگوهای جدید ماه‌ها تا سال‌ها ادامه می‌یابد. شرایط فروپاشی اولیه به‌تدریج در شرایط تعادل جدید ته‌نشین می‌شود. کسانی که زنده می‌مانند، می‌آموزند چگونه در شرایط جدید عمل کنند. مهارت‌هایی که در سیستم قدیم سودمند بودند اما در سیستم جدید نه، کنار گذاشته می‌شوند. مهارت‌هایی که در سیستم قدیم سودمند نبودند اما در سیستم جدید سودمندند، پرورش می‌یابند. روابط اجتماعی‌ای که در شرایط قدیم کار می‌کردند اما در شرایط جدید نه، رو به تحلیل می‌روند. روابطی که در شرایط جدید کار می‌کنند، تقویت می‌شوند.

مکان‌هایی که شدیدترین وحشت و بدترین نتایج را تجربه می‌کنند، ویژگی‌های مشترکی دارند. پرجمعیت‌اند. هزینه زندگی در آن‌ها بالاست. جمعیتشان پیوندهای اجتماعی ضعیفی دارد. برای نیازهای روزانه خود به‌شدت به سیستم گسترده‌تر وابسته‌اند. بر پایه این معیارها، کلان‌شهرهای ساحلی بزرگ آمریکا در صدر فهرست خطر قرار دارند. نیویورک، لس‌آنجلس، سان‌فرانسیسکو، بوستون، واشینگتن دی‌سی، سیاتل، شیکاگو و شهرهای مشابه، میزبان جمعیت‌هایی هستند که به لحاظ اسمی ثروتمند اما به لحاظ عملیاتی در معرض خطرند؛ غذایشان از زنجیره‌های تأمین سراسر قاره می‌آید، آبشان به کارکرد پیوسته زیرساخت‌های شهری وابسته است، بافت اجتماعی‌شان نازک است و چارچوب‌های معنایشان ضعیف. هنگامی که چرخش ادراک در این جمعیت‌ها رخ دهد، وحشت شدید خواهد بود.

دینامیک محیط اطلاعاتی مدرن بُعد تازه‌ای به وحشت می‌افزاید که در فروپاشی‌های پیشین وجود نداشت. رسانه‌های اجتماعی به وحشت شتاب می‌دهند. ویدئویی از قفسه‌های خالی در یک مکان، در چند دقیقه به میلیون‌ها نفر در مکانی دیگر می‌رسد. شایعه‌ور شکستگی یک بانک سریع‌تر از آن منتشر می‌شود که اطلاع‌رسانی خود بانک بتواند به آن پاسخ دهد. صحنه‌ای از بی‌نظمی در یک شهر، بذر انتظار بی‌نظمی را در شهرهای دیگر می‌کارد. محیط اطلاعاتی‌ای که در دوران عادی اضطرابی فراگیر پدید می‌آورد، در فروپاشی به شتاب‌دهنده وحشت بدل می‌شود. همگام‌سازی رفتار در میان شهرها، که در دوره‌های پیشین نادر بود، در محیط مدرن تقریباً هم‌زمان رخ می‌دهد.

این امر برای اینکه چه نوع فروپاشی‌هایی محتمل‌اند پیامدهایی دارد. در دوره‌های پیشین، اختلال‌های منطقه‌ای را می‌شد مهار کرد، در حالی که بقیه کشور پشتیبانی فراهم می‌آورد. خاموشی سراسری شمال‌شرق آمریکا در سال ۲۰۰۳ مهار شد، زیرا بقیه کشور کار می‌کرد و می‌توانست منابع بفرستد. توفان کاترینا مهار شد، زیرا بقیه کشور کار می‌کرد و می‌توانست آوارگان را جذب کند. در محیط مدرن، که رسانه‌های اجتماعی واکنش‌های جمعیت را همگام می‌کنند، اختلال‌های منطقه‌ای در معرض این خطرند که ماشه وحشتی سراسری را بکشند که مانع از کار کردن مهار منطقه‌ای می‌شود. شرایطی که در سال ۱۹۸۰ بحرانی منطقه‌ای پدید می‌آورد، در سال ۲۰۲۶ بحرانی ملی پدید می‌آورد، به دلیل سرعت انتشار اطلاعات و گرایش جمعیت به واکنش نشان دادن به اطلاعات مربوط به مکان‌های دور، چنان‌که گویی اطلاعاتی درباره وضعیت خود آنان است.

انتخاب‌های مردم عادی در مراحل اولیه پیامدهایی در سطح سیستم دارد. کسی که در مرحله چانه‌زنی با آرامش زندگی عادی خود را ادامه می‌دهد و در همان حال بی‌سروصدا آماده‌سازی‌های محتاطانه انجام می‌دهد، در پنجره‌ای حساس به ثبات سیستم کمک می‌کند. کسی که به‌طور علنی وحشت می‌کند، به شتاب گرفتن فروپاشی کمک می‌کند. بیشتر مردم از این بُعد رفتار خود آگاه نیستند، اما این بُعد اهمیت چشمگیری دارد. جمعیتی که در مراحل اولیه یک اختلال جدی با خویشتن‌داری رفتار می‌کند، به نهادهای خود فضای واکنش می‌دهد. جمعیتی که وحشت می‌کند، نهادهای خود را از فضایی که به آن نیاز دارند محروم می‌کند.

برای افرادی که می‌کوشند از فروپاشی عبور کنند، این امر مستلزم نوع خاصی از انضباط است. رفتار آشکار باید آرام و عاری از هر نکته جلب‌کننده بماند. آماده‌سازی‌ها باید در خلوت و به‌تدریج

انجام شوند، نه به شکل نمایشی و در انظار عمومی. منابع نباید به شیوه‌هایی به نمایش گذاشته شوند که توجه برانگیزد. انتشار مطلب در رسانه‌های اجتماعی درباره وضعیت باید به کمترین حد برسد. هدف آن است که فرد از وضعیت عبور کند، بی‌آنکه به شتاب گرفتن آن کمک کند و بی‌آنکه به هدف بدل شود.

این انضباط دشوارتر از آن است که به نظر می‌رسد. غریزه انسان مدرن، به‌ویژه کسانی که در رسانه‌های اجتماعی حضور دارند، به اشتراک گذاشتن واکنش‌های خود به رویدادهاست. غریزه اجتماعات هم‌فکر، گفت‌وگو درباره آنچه در حال وقوع است و آنچه در این باره انجام می‌دهند است. هر دو غریزه به دینامیکی دامن می‌زنند که فروپاشی را بدتر می‌کند. فرو نشاندن این غرایز به تلاش آگاهانه و رفتار منضبط نیاز دارد. خانوارهایی که در دوران عادی این انضباط را تمرین می‌کنند، برای حفظ آن در شرایط فشار موقعیت بهتری دارند.

دینامیک فروپاشی اجتماعی همچنین حالت شکست خاصی برای اجتماعات مرفه پدید می‌آورد که شایسته بررسی مستقیم است. مناطق ثروتمند با پیوندهای اجتماعی ضعیف، در فروپاشی اغلب بدتر از مناطق کم‌ثروت‌تری عمل می‌کنند که پیوندهای قویتری دارند. مناطق ثروتمند منابع دارند، اما سازوکاری برای هماهنگی در به‌کارگیری آن‌ها ندارند. همسایه‌ها یکدیگر را نمی‌شناسند. خانه‌ها بزرگ اما جدا از هم‌اند. نهادهای محلی ضعیف‌اند، زیرا ساکنان برای بدیل‌های خصوصی پول می‌پردازند. دولت محلی ظرفیت محدودی دارد، زیرا ساکنان می‌توانند هزینه نگرهبانی و خدمات خصوصی را بپردازند.

هنگامی که سیستم گسترده‌تر از کار می‌افتد، منابع منطقه ثروتمند در میان خانوارهای منفرد پراکنده است، و هر خانوار از دیگران جداست. اجتماعی وجود ندارد که واکنش را هماهنگ کند. نهادی وجود ندارد که ساکنان برای سازمان دادن دفاع یا یاری متقابل به آن اعتماد داشته باشند. ثروتی که به شکل مالی نگه داشته می‌شد، کاهش یافته است. ثروتی که به شکل فیزیکی باقی مانده، در دارایی‌هایی متمرکز است که مولد نیستند. خانوار خودروهایی گران‌قیمت دارد اما مکانیک ندارد. وسایل الکترونیکی گران‌قیمت دارد اما منبع برق ندارد. لباس‌های گران‌قیمت دارد اما اجتماعی ندارد که در آن مشارکت کند. خانوار ثروتمند درمی‌یابد که ثروت در غیاب اجتماع نه امتیاز است، بلکه آسیب‌پذیری.

منطقه کم‌ثروت‌تر با پیوندهای قوی، به شیوه دیگری با وضعیت کنار می‌آید. همسایه‌ها یکدیگر را می‌شناسند و سال‌ها یکدیگر را شناخته‌اند. کلیسا یا مرکز اجتماعی محل، مکانی برای گردهمایی و سازوکاری برای هماهنگی فراهم می‌کند. آتش‌نشانی داوطلب ساکنان را آموزش داده و سازمان بخشیده است. دولت محلی توانایی خود را نگه داشته است، زیرا ساکنان پیوسته درگیر امور آن بوده‌اند. پیوندهای تعهد متقابلی که مردم را در اجتماع به هم می‌پیوندد، فعال می‌شود. مردم آنچه دارند با هم تقسیم می‌کنند. در صورت نیاز دفاع جمعی سازمان می‌دهند. با هم تصمیم می‌گیرند. اجتماع همچون یک واحد عمل می‌کند، حتی هنگامی که سیستم گسترده‌تر از کار می‌افتد.

این ادعایی رمانتیک نیست. در سابقه واقعی عملکرد اجتماعات در دوران اختلال مستند شده است. رکود بزرگ به لحاظ مالی محله‌های کارگری را سخت‌تر از محله‌های ثروتمند ضربه زد، اما محله‌های کارگری اغلب به لحاظ اجتماعی بهتر یکپارچگی خود را حفظ کردند. خاموشی نیویورک در سال ۱۹۷۷ در محله‌های مختلف رفتارهای بسیار متفاوتی پدید آورد، و این تفاوت با انسجام اجتماعی همبستگی داشت، نه با ثروت. تجربه توفان کاترینا نشان داد که مناطق ثروتمندتر نیواورلئان از برخی جهات سریع‌تر از مناطق فقیرتر بازیابی شدند، اما از جهات دیگر بافت اجتماعی ضعیف‌تری داشتند. الگوها پیچیده‌اند، اما مشاهده کلی برقرار است. انسجام است که عملکرد اجتماعات را در شرایط فشار تعیین می‌کند، و انسجام تا اندازه‌ای از ثروت مستقل است.

مجتمع مسکونی ثروتمند و دروازه‌داری را تصور کنید با خانه‌هایی بزرگ بر قطعه زمین‌هایی چندهکتاری، که ساکنانش بیشتر از طریق اطلاعاتی‌های انجمن مالکان درباره تخلف در نگهداری چمن با یکدیگر تعامل دارند. اکنون محله‌ای کارگری را تصور کنید با خانه‌هایی کوچک‌تر، که ساکنانش دهه‌ها یکدیگر را شناخته‌اند، در نگهداری از کودکان یکدیگر سهیم‌اند، به یک کلیسا می‌روند، برای جشن‌های محله‌ای گرد هم می‌آیند و سال‌ها به مسائل محلی با هم پاسخ داده‌اند. اجتماع نخست در دوران عادی بهتر به نظر می‌رسد. اجتماع دوم با اختلال بهتر کنار می‌آید. پس از سه ماه فروپاشی، سوخت ژنراتورهای اجتماع ثروتمند به پایان رسیده، انبارهای خوراکشان خالی شده، نگهبانانشان رفته‌اند تا نزد خانواده‌های خود باشند، و ساکنان در خانه‌هایشان منزوی‌اند و نمی‌دانند چه کنند. محله کارگری، که به لحاظ مطلق با امکانات کمتری آغاز کرده بود، ساختار اجتماعی لازم برای ادامه کارکرد را دارد. باغچه‌های محله‌ای راه می‌اندازند، آنچه را شکار یا صید می‌کنند با هم تقسیم می‌کنند، کارهای تعمیراتی را میان خود قسمت می‌کنند، در صورت نیاز دفاع سازمان می‌دهند، و همچون یک

اجتماع به کارکرد خود ادامه می‌دهند. امتیازهای اجتماع ثروتمند فردی و تمام‌شدنی است. امتیازهای محله کارگری جمعی و تجدیدپذیر است.

این یکی از دشوارترین مشاهده‌های این تحلیل است برای انتقال به کسانی که عمر خود را به ساختن ثروت گذرانده‌اند و فرض کرده‌اند که ثروت حفاظت فراهم می‌کند. ثروت در شرایط کارکرد عادی حفاظت فراهم می‌کند. در شرایط شکست سیستم حفاظت بسیار کمتری فراهم می‌کند. حفاظت در آن شرایط از اجتماع می‌آید، و اجتماع چیزی است که با پول نمی‌توان خرید. ثروتمندانی که این را درمی‌یابند و پیش از آنکه نیاز شود در پیوندهای واقعی اجتماعی سرمایه‌گذاری می‌کنند، در موقعیتی متفاوت از کسانی قرار دارند که فرض می‌کنند ثروتشان به‌تنهایی کافی است.

الگویی که در وضعیت‌های واقعی فروپاشی در طول سده گذشته پدیدار شده است، از فروپاشی شوروی تا جنگ‌های یوگسلاوی تا لبنان و سوریه و افغانستان و موارد بسیار دیگر، این است که قدرت محلی خلأ به‌جامانده از اقتدار مرکزی در حال شکست را پر می‌کند. این قدرت محلی ممکن است نهادهای مذهبی باشد. ممکن است گروه‌های قومی باشد. ممکن است سازمان‌های شبه‌نظامی باشد. ممکن است بنگاه‌های تبهکار باشد. ممکن است ساختارهای قبیله‌ای باشد. سرشت قدرت محلی‌ای که پدیدار می‌شود، تجربه روزانه جمعیت را برای سال‌ها شکل می‌دهد.

مناطق که پیش از فروپاشی نهادهای مدنی و مذهبی نیرومندی داشتند، معمولاً قدرت محلی نسبتاً خوش‌خیمی را پرورش می‌دهند. مناطقی که نهادهای ضعیفی داشتند، قدرت محلی خشن‌تر و درنده‌تری را پرورش می‌دهند. سرشت قدرت جدید را سرشت نهادهای موجود پیشاپیش نشان می‌دهد. اجتماعی که نیرومندترین نهادش پیش از فروپاشی کلیسا یا کنیسه یا مسجد آن است، معمولاً نظمی پس از فروپاشی پدید می‌آورد که در آن اقتدار مذهبی محوری است و قواعد تقریباً همان قواعد سنت مذهبی‌اند. اجتماعی که نیرومندترین نهادش یک سازمان تبهکار است، معمولاً نظمی پس از فروپاشی پدید می‌آورد که در آن سازمان تبهکار دولت بالفعل است و قواعد همان قواعد سازمان تبهکارند.

برای افرادی که در سال‌های پیش از حاد شدن فروپاشی محل زندگی خود را برمی‌گزینند، این پرسش که در صورت شکست سیستم گسترده‌تر چه قدرت محلی‌ای پدیدار خواهد شد، شایسته بررسی است. اجتماعی با نهادهای مذهبی نیرومند، حیات مدنی سالم و یاری متقابل مشهود،

موقعیت بهتری دارد از اجتماعی که این ویژگی‌ها را ندارد. اجتماعی با بنگاه‌های تبهکار فعالی که از پیش کنترل سرزمینی برقرار کرده‌اند، موقعیت بدتری دارد. این الگوها به اندازه‌ای پیش‌بینی‌پذیرند که بتوانند تصمیم‌های مربوط به محل سکونت را، برای کسانی که توان گرفتن چنین تصمیم‌هایی را دارند، هدایت کنند.

مشاهده پایانی این فصل آن است که بُعد انسانی فروپاشی در اصل به ذخایر یا مهارت‌ها مربوط نیست، هرچند این‌ها مهم‌اند. به الگوهای اعتماد، همکاری و اقتداری مربوط است که در میان مردمانی وجود دارد که با هم با وضعیت روبه‌رو می‌شوند. این الگوها در طول سال‌ها و دهه‌های زندگی عادی ساخته می‌شوند یا ساخته نمی‌شوند. آن‌ها را نمی‌توان در بحران بنا کرد. آن‌ها یا در لحظه فرارسیدن بحران حاضرند یا نیستند، و حضور یا غیابشان از بزرگ‌ترین عوامل تعیین‌کننده آن است که فروپاشی برای کسانی که آن را از سر می‌گذرانند واقعاً چگونه رخ می‌دهد.

پیامدهای این امر برای آماده‌سازی فردی روشن است. کار ساختن اجتماع باید پیش از کار ذخیره‌سازی اقلام انجام شود. کار پیوستن به نهادهای مذهبی یا مدنی یا تقویت آن‌ها باید پیش از آنکه به این نهادها نیاز شود در جریان باشد. کار شناخته شدن و مورد اعتماد بودن نزد کسانی که در بحران یاری خواهند رساند، باید در دوران عادی انجام شود، هنگامی که هنوز به یاری نیازی نیست. این‌ها آماده‌سازی‌های پرزرق‌وبرقی نیستند. چیزهایی پدید نمی‌آورند که بتوان از آن‌ها عکس گرفت یا آن‌ها را شمرد. اما این‌ها همان آماده‌سازی‌هایی‌اند که بیش از هر چیز دیگری نتایج را تعیین می‌کنند، و همان آماده‌سازی‌هایی که اغلب از سوی کسانی نادیده گرفته می‌شوند که فهمشان از آماده‌سازی را ادبیات بقاگرایانه شکل داده است، ادبیاتی که بر توانایی فردی و منابع مادی تأکید می‌کند.

افسانه بانکر؛ چرا آماده‌سازی منزوی شکست می‌خورد

این فصل به چیزی می‌پردازد که شاید مهم‌ترین بینش منفرد در سراسر این تحلیل باشد: اینکه تصویر رایج از آماده‌گر تنها با ملک مستحکمش خودفریبی خطرناکی است، و اینکه واحدی که در عمل از فروپاشی جان به در می‌برد، اجتماعی از پنجاه تا چند صد نفر است که یکدیگر را می‌شناسند، تعهدات مشترک دارند و می‌توانند همچون یک کل هماهنگ عمل کنند. این فصل الزامات کاری، امنیتی، مهارتی و روانی بقا در فروپاشی پایدار را بررسی می‌کند، نشان می‌دهد که هیچ خانوار منزوی‌ای نمی‌تواند این الزامات را برآورده کند، و نمونه‌های عملیاتی فعال اجتماعات آنابپتیست (Anabaptist) و مورمون را مرور می‌کند تا نشان دهد آماده‌سازی اجتماع‌محور در عمل چه شکلی دارد. مشاهده پایانی این است که کار ساختن اجتماع، کار دهه‌ها است نه هفته‌ها، و خانواری که این کار را انجام داده است درمی‌یابد که اجتماعی که ساخته، ارزشمندترین چیزی است که در اختیار دارد.

مردی را تصور کنید که ملک مستحکم را ساخته است. در روشنی صبح، بر مرز زمینش ایستاده و آنچه را گرد آورده است از نظر می‌گذراند. خانه مقاوم‌سازی شده است. حصارها دورتادور محوطه کشیده شده‌اند. پنل‌های خورشیدی خورشید را دنبال می‌کنند. چاه عمیق است. انبار خوراک پر است. اسلحه‌ها تمیز و پرند. او به هر پیشامد احتمالی فکر کرده است. سال‌ها وقت و پول قابل‌توجهی را صرف آماده شدن برای هر آنچه ممکن است بیاید کرده است و قصد دارد از همین موضع، آن را از سر بگذراند. او، به دآوری خودش و بر پایه معیارهای فرهنگ بقاگرایانه‌ای که اندیشه‌اش را شکل داده است، به‌خوبی آماده است.

و در عین حال در اشتباه است. تقریباً همه آنچه در شیوه سازمان‌دهی آماده‌سازی‌اش هست، در همان شرایطی که برایش آماده شده است، او را ناکام خواهد گذاشت. دلایل این امر مشخص است و سابقه تاریخی آماده‌سازی منزوی به اندازه‌ای یکدست است که می‌توان این شکست را با

اطمینان پیش‌بینی کرد. تصویر آماده‌گر تنها، ملک مستحکم او و آذوقه و ملزومات انبارشده‌اش را ادبیات بقاگرایانه، برخی گزارش‌های پرسروصدای رسانه‌ای دربارهٔ ثروتمندانی که بانکر می‌سازند، و رگه‌ای خاص از فرهنگ آمریکایی که خودکفایی فردی را بر اجتماع مقدم می‌دارد، ترویج کرده‌اند. این تصویر جذاب است، چون القا می‌کند که تلاش فردی و منابع فردی می‌تواند مسئله را حل کند. نمی‌تواند؛ و جذابیت این تصویر خود گونه‌ای خودفریبی است که مانع از انجام کار واقعی آماده‌سازی می‌شود، همان کاری که به‌راستی اهمیت دارد.

سابقهٔ تاریخی آماده‌سازی منزوی در طول قرن‌ها و در فرهنگ‌های گوناگون یکدست است و این یکدستی به نتیجه‌ای دیگر اشاره دارد. آماده‌سازی منزوی شکست می‌خورد. واحدی که از فروپاشی جان به در می‌برد اجتماع است، نه بانکر. این امر دلایل مشخصی دارد که ریشه در آن چیزی دارد که بقا در شرایط فروپاشی پایدار واقعاً اقتضا می‌کند، و این دلایل شایستهٔ بررسی مستقیم‌اند، زیرا پیش‌فرض‌هایی را که ذهنیت بانکری بر آن‌ها تکیه دارد وارونه می‌کنند.

الزامات کاری را در نظر بگیرید. ملکی که بتواند خانواده‌ای را برای مدتی طولانی سر پا نگه دارد، برای کار کردن به تلاش پیوسته نیاز دارد. خوراک باید از مواد ذخیره‌شده تهیه شود، و این کاری است بسیار پرمحمت‌تر از آنچه کسانی که آن را تجربه نکرده‌اند تصور می‌کنند. سیستم‌های آب باید نگهداری شوند: پمپ‌ها بازبینی، فیلترها تعویض و مخازن تمیز شوند. سیستم‌های انرژی باید پایش شوند: باتری‌ها و ارسی، پنل‌ها تمیز و ژنراتورها سرویس شوند. حیوانات به مراقبت روزانه نیاز دارند: خوراک دادن، آب دادن، پایش سلامت و حفاظت در برابر شکارچیان. باغچه‌ها و زمین‌های کشت به توجه پیوسته نیاز دارند: کاشت، وجین، آبیاری، برداشت، نگهداری محصول و کاشت دوباره. استحکامات به بازبینی منظم نیاز دارند: حصارها باید وصله شوند، دروازه‌ها تعمیر شوند و قفل‌ها روغن‌کاری شوند. مراقبت پزشکی، هر گاه لازم شود، به کسی نیاز دارد که بتواند آن را فراهم کند. امنیت، که امری پیوسته است، در هر لحظه به کسی نیاز دارد که بیدار و هشیار باشد.

یک خانوادهٔ چهارنفره نمی‌تواند همهٔ این کارکردها را به‌طور نامحدود حفظ کند. هر فرد بزرگسال شاید بتواند روزانه هشت تا ده ساعت کار بدنی سخت انجام دهد، پیش از آنکه خستگی و فشار روانی به سطحی انباشته شود که خطا و آسیب به بار آورد. کارکردهای فهرست‌شده در بالا، در مجموع، بسیار بیش از آن است که دو بزرگسال بتوانند از پس آن برآیند. حتی با تقسیم کار

سختگیرانه، حجم کار از ساعت‌های در دسترس بزرگسالان فراتر می‌رود، به‌ویژه آنجا که امنیت پیوسته لازم باشد. خانواده‌ای که می‌کوشد همه این‌ها را خود به تنهایی انجام دهد، هم‌زمان در چند کارکرد عقب می‌افتد، و اثر تجمعی این عقب‌افتادگی به شکست در تمام کارکردها می‌انجامد.

الزامات امنیتی را در نظر بگیرید. ملکی با آذوقه و ملزومات فراوان در منطقه‌ای که آذوقه کمیاب است، به هدف بدل می‌شود. مدافعان باید بخوابند. مهاجمان می‌توانند منتظر بمانند. مدافعان باید از هر راه ورودی دفاع کنند. مهاجمان می‌توانند انتخاب کنند از کدام راه وارد شوند. در هر سناریوی پایدار، این عدم تقارن به سود مهاجمان است. یک نیروی نظامی یا شبه‌نظامی آموزش‌دیده، حتی اگر کوچک باشد، چنانچه انگیزه‌اش را داشته باشد می‌تواند ملک مستحکم را با سهولت نسبی از چنگ یک خانواده چهارنفره بیرون بیاورد. تاریخ جنگ‌های محاصره‌ای در سراسر تاریخ بشر، تاریخ سقوط سرانجام استحکامات در برابر مهاجمان مصمم است. محوطه مستحکم مدرن نیز استثنا نیست. حصارها را می‌توان برید. دروازه‌ها را می‌توان شکست. دوربین‌ها را می‌توان زیر نظر گرفت و از دیدشان گریخت. مدافعان را می‌توان یکی‌یکی از پا درآورد یا در لحظه‌های خستگی درهم شکست.

حتی در برابر تهدیدهای کمتر سازمان‌یافته نیز حساب و کتاب به سود ملک مستحکم منزوی نیست. یک خانواده مسلح به تنهایی حریف گروهی ده یا بیست‌نفره از آدم‌های درمانده نیست که به این نتیجه رسیده‌اند آنچه نیاز دارند در آن ملک هست. عدم تقارن عددی را می‌توان با برتری موضع، آموزش و تجهیزات تا اندازه‌ای جبران کرد، اما فقط تا اندازه‌ای، و فقط در برابر حریفانی که خودشان آموزش‌دیده و سازمان‌یافته نیستند. در یک فروپاشی جدی، تهدیدهایی که ملک‌های مستحکم با آن روبه‌رو می‌شوند شامل حریفان آموزش‌دیده و سازمان‌یافته خواهد بود: از نظامیان پیشینی که روزگارشان تیره شده است، تا گروه‌های تبهکار سازمان‌یافته‌ای که همیشه حضور داشته‌اند، تا ساختارهای قدرت محلی که با ناکامی اقتدار مرکزی سر برمی‌آورند.

الزامات مهارتی را در نظر بگیرید. ملکی که بتواند در درازمدت خودکفا باشد به طیف گسترده‌ای از مهارت‌ها نیاز دارد. مهارت‌های مکانیکی برای نگهداری خودرو و تجهیزات. مهارت‌های پزشکی برای مراقبت‌های روزمره و اضطراری. مهارت‌های کشاورزی برای تولید و نگهداری محصول. مهارت‌های ساخت‌وساز و تعمیر برای بناها. مهارت‌های دفاعی. مهارت‌های آشپزی با مواد ذخیره‌شده، که با آشپزی با خوراکی‌های خریداری‌شده از فروشگاه فرق دارد. دامداری. نجاری. لوله‌کشی. کار برق.

ارتباطات، آموزش، اگر خانواده کودکی داشته باشد. حل اختلاف و پشتیبانی عاطفی. و این فهرست ادامه دارد.

هیچ فردی همه این مهارت‌ها را در سطح بالا ندارد. یک خانواده چهارنفره معمولاً این مهارت‌ها را در سطحی دارد که برای زندگی عادی کافی است، زندگی‌ای که در آن برای هر چیزی فراتر از مقدمات می‌توان متخصص استخدام کرد. وقتی متخصصان دیگر در دسترس نباشند، خانواده درمی‌یابد که مهارت‌هایی که دارد با شرایطی که پیش رویش است تناسب ندارد. حتی خانواده‌هایی که به‌طور جدی آماده شده و در چندین حوزه مهارت کسب کرده‌اند نیز وقتی چیز مشخصی از کار می‌افتد، درمی‌یابند که خلأهای بزرگی دارند. و هنگامی که این خلأ با مشکلی جدی روبه‌رو شود، کاستی حاد می‌شود.

الزامات روانی را در نظر بگیرید. زندگی در ملکی مستحکم و منزوی زیر تهدید پیوسته، از نظر روانی فرساینده است. هشیاری دائمی خسته‌کننده است. نبود تماس اجتماعی آدم‌ها را می‌فرساید. ترس از آنچه بیرون می‌گذرد اضطراب می‌آفریند. کودکانی که در چنین شرایطی بزرگ می‌شوند با چالش‌های رشدی‌ای روبه‌رو می‌شوند که تا پایان عمر بر آن‌ها اثر می‌گذارد. بزرگسالان با افسردگی، اضطراب، پارانویا و فشارهای رابطه‌ای روبه‌رو می‌شوند که از به‌طور نامحدود گرفتار بودن در کنار همان چند نفر برمی‌خیزد.

این امر نظری نیست. در تجربه گروه‌های گوناگونی که بقای منزوی را آزموده‌اند مستند شده است: از فرقه‌های مذهبی که به محوطه‌های مستحکم پناه بردند، تا افراط‌گرایان سیاسی که زندگی خارج از شبکه را آزمودند، تا آماده‌گران ثروتمندی که واقعاً به بانکرهایی که ساخته بودند نقل مکان کردند. الگو یکدست است. در عرض چند ماه، فشار روانی خود را نشان می‌دهد. در عرض یک سال، روابطی که محوطه مستحکم بر آن‌ها تکیه دارد معمولاً رو به زوال می‌رود. در عرض چند سال، محوطه اغلب یا رها شده یا در اثر کشمکش خانوادگی از درون فرو ریخته است.

این را با اجتماعی از پنجاه تا چند صد نفر مقایسه کنید که در ناحیه‌ای قابل‌دفاع، با منابع و مهارت‌های مشترک، زندگی می‌کنند. اجتماع می‌تواند وظایف امنیتی را به‌نوبت تقسیم کند تا افراد خواب کافی داشته باشند. می‌تواند کار را تخصصی کند تا هر کارکردی کسی توانا را در اختیار داشته باشد. می‌تواند در برابر حمله‌ها تاب بیاورد، چون شمار افراد همراه با دفاع هماهنگ، بر شمار افراد

همراه با دفاع فردی پیروز می‌شود. می‌تواند ناکامی‌های فردی را جذب کند، چون دیگر اعضای اجتماع جای خالی را پر می‌کنند. می‌تواند از نظر روانی خود را سر پا نگه دارد، چون افراد زمینه اجتماعی، معنای مشترک و پشتیبانی متقابل دارند. می‌تواند مهارت‌ها را از نسلی به نسل دیگر منتقل کند، چون کودکانی هستند که باید آموزش ببینند و بزرگ‌ترانی که آن‌ها را آموزش دهند.

اجتماع پنجاه تا چند صد نفری عددی دلبخواهی نیست. این تقریباً همان اندازه‌ای است که در آن افزونگی مهارت‌ها، تقسیم کار، توان امنیتی و پشتیبانی عاطفی می‌توانند هم‌زمان حاضر باشند، و در همان حال اجتماع آن‌قدر کوچک می‌ماند که روابط شخصی‌ای که افراد را به هم پیوند می‌دهد حفظ شود. واحدهای کوچک‌تر این توانایی‌ها را ندارند. واحدهای بزرگ‌تر با مشکلات هماهنگی روبه‌رو می‌شوند که مانع از آن است که همچون یک واحد عمل کنند.

این اندازه از اجتماع، در نزدیک به تمام تاریخ بشر، واحد عملیاتی بقای انسان بوده است. دسته شکارچی‌گردآورنده. روستای کشاورزی. قبیله. محله شهرهای پیشامدرن. جماعت مذهبی. یگان نظامی. آبادی پیشگامان مهاجر. هر یک از این‌ها تقریباً همین اندازه را دارد، زیرا این همان اندازه‌ای است که کار می‌کند. تأکید عصر مدرن بر افراد و خانواده‌های هسته‌ای انحرافی از این هنجار است، انحرافی که فراوانی و امنیت فراهم‌آمده از سیستم‌های مدرن آن را ممکن کرده است. وقتی آن سیستم‌ها از کار بیفتند، این انحراف به نقطه آسیب‌پذیری بدل می‌شود و جمعیت‌هایی که هنجار تاریخی را نگه داشته‌اند برتری می‌یابند.

روایت‌های تاریخی از بقا در فروپاشی این را به‌طور یکدست تأیید می‌کنند. اجتماعاتی که از فروپاشی شوروی سالم بیرون آمدند، خانواده‌های منزوی با آذوقه انبارشده نبودند. روستاها، محله‌های شهری یا شبکه‌های خانواده گسترده‌ای بودند که انسجام درونی و منابع مشترک خود را حفظ کردند. خانواده‌های مورمونی که از دوره‌های سخت اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم عبور کردند، این کار را در چارچوب ساختارهای وارد و استیک انجام دادند که تلاش‌هایشان را سازمان می‌داد. اجتماعات آناپتیست (خانواده گسترده گروه‌های مسیحی شامل آمیش‌های نظم کهن (Old Order Amish)، هوتريت‌ها (Hutterites) و منونایت‌های محافظه‌کار (Mennonites)، که ریشه خود را به اصلاح دینی رادیکال قرن شانزدهم بازمی‌گردانند، به تعمید در بزرگسالی، جدایی از جهان پیرامون و یاری متقابل درون اجتماع پایبندند و فناوری مدرن را هر جا که شیوه زندگی‌شان را برهم

زند به‌طور گزینشی رد می‌کنند؛ شمار آن‌ها در مجموع امروز در آمریکای شمالی به تقریباً چهارصد هزار نفر می‌رسد و به سبب نرخ بالای زادوولد و ماندگاری بالای فرزندان در ایمان، به‌سرعت رو به رشد بوده‌اند) که قرن‌ها خود را پایدار نگه داشته‌اند، این کار را به‌صورت اجتماعی از ده‌ها تا صدها خانواده با نهادهای مشترک و ایمان مشترک انجام داده‌اند. روستاهای ایتالیایی‌ای که با اجتماع سالم از جنگ جهانی دوم عبور کردند، قرن‌ها پیش از جنگ روستا بودند و پس از آن نیز همچون روستا به کار خود ادامه دادند.

اجتماعات آنابپتیست در اینجا شایسته توجه ویژه‌اند، زیرا روشن‌ترین نمونه آمریکای شمالی از این را عرضه می‌کنند که بقای اجتماع‌محور در عمل چگونه کار می‌کند. آمیش‌های نظم کهن، منونایت‌ها و هوت‌ریت‌ها شیوه‌هایی از زندگی را نگه داشته‌اند که به آنچه در فروپاشی سودمند خواهد بود بسیار نزدیک است. آن‌ها در اجتماعاتی معمولاً بیست تا دویست خانواری زندگی می‌کنند. بیشتر خوراک خود را به‌طور محلی تولید می‌کنند. مهارت‌هایی چون آهن‌گری، نجاری، خیاطی، زراعت، دامداری و نگهداری خوراک را حفظ می‌کنند که به‌محض از کار افتادن سیستم‌های مدرن بی‌درنگ به کار می‌آید. ساختارهای مذهبی و خانوادگی نیرومندی دارند که معنا و تعهد متقابل فراهم می‌کند. سیستم‌های یاری متقابلی دارند که به خانواده‌های گرفتار بیماری، آسیب یا دشواری‌های دیگر کمک می‌رساند. فناوری‌هایی را که شیوه زندگی‌شان را برهم می‌زند رد می‌کنند و فقط فناوری‌هایی را می‌پذیرند که به دآوری خود سودمند می‌یابند.

اجتماعات آنابپتیست بانکر نیستند. اجتماعاتی یکپارچه‌اند که کارکردهایی را انجام می‌دهند که واحدهای منفرد ضعیف از انجامش ناتوان‌اند. وقتی خانواده‌ای آمیش به یک انبار کشاورزی نیاز دارد، اجتماع برای برپا کردن دسته‌جمعی آن گرد می‌آید. وقتی خانواده‌ای آمیش با وضعیت اضطراری پزشکی‌ای روبه‌رو می‌شود که از منابع اجتماع فراتر است، اعضا برای تأمین هزینه درمان کمک می‌کنند. وقتی خانواده‌ای آمیش نان‌آور اصلی خود را به سبب مرگ یا آسیب از دست می‌دهد، اجتماع اطمینان می‌یابد که آن خانواده خوراک و سرپناه داشته باشد. هیچ‌یک از این‌ها به دولت، بیمه یا پول وابسته نیست. به این وابسته است که اجتماع همچون یک اجتماع عمل کند. و اجتماع از آن رو کار می‌کند که مردمانش در طول سال‌ها و دهه‌ها، از راه ایمان مشترک، کار مشترک و زندگی مشترک، به یکدیگر متعهد شده‌اند.

دو محدودیت مشخص در الگوی آناپاتیست شایستهٔ اعتراف صریح است، زیرا منطق خود این چارچوب آن‌ها را پیش می‌کشد و تحلیل بدون پرداختن به آن‌ها ناقص است.

محدودیت نخست، درهم‌تنیدگی تجاری است. اجتماعات آناپاتیست اقتصادهای بسته نیستند. آن‌ها محصولات کشاورزی، لبنیات، فرآورده‌های نانوایی، مبلمان، لحاف‌های چهل‌تکه، سازه‌ها و کار ماهرانه را به اقتصاد غیرآناپاتیست پیرامون خود می‌فروشند، و درآمد این فروش‌ها هزینهٔ زمین، مالیات، گازوئیل تجهیزات که به کار می‌گیرند، مراقبت پزشکی‌ای که از پزشکان بیرونی می‌خرند، و ابزارها و ملزومات خاصی را که خودشان نمی‌توانند بسازند تأمین می‌کند. خریداران را حذف کنید و الگو زیر فشار قرار می‌گیرد. این اجتماعات فرو نمی‌پاشند، زیرا بیشتر خوراک خود را خودشان تولید می‌کنند و در درون، اقتصاد غیریولی استواری را نگه می‌دارند، اما با کاهش سطح زندگی مادی و بحران نقدینگی‌ای روبه‌رو می‌شوند که مالیات زمین، مراقبت‌های بهداشتی و شمار اندک ضروریات وارداتی خاصی را که اجتماع به آن وابسته است تنگ می‌کند. این یک آسیب‌پذیری واقعی است؛ کوچک‌تر از آسیب‌پذیری خانواری از طبقهٔ حرفه‌ای در مناطق ساحلی، اما صفر نیست.

محدودیت دوم پیامدهای بزرگ‌تری دارد و الهیاتی است، نه اقتصادی. اجتماعات آناپاتیست صلح‌طلب (مخالف خشونت) هستند. این امر اتفاقی نیست. تعهدی بنیادین در این سنت است که به قرن شانزدهم بازمی‌گردد و از آن زمان بی‌وقفه پاس داشته شده است. آمیش‌های نظم کهن، هوتریت‌ها و منونایت‌های محافظه‌کار عموماً برای دفاع از خود سلاح گرم ندارند، در نیروهای نظامی خدمت نمی‌کنند، شکایت قضایی مطرح نمی‌کنند و حتی برای حفاظت از اموال یا خانواده‌های خود به خشونت دست نمی‌زنند. اجتماعات آناپاتیست در طول قرن‌ها بارها مورد تهاجم، آزار، سرقت و کشتار قرار گرفته‌اند و با زور پاسخ نداده‌اند. زیان را پذیرفته‌اند، مهاجرت کرده‌اند یا از نو ساخته‌اند.

در یک فروپاشی جدی، نقطهٔ آسیب‌پذیری همین‌جاست. یک مزرعهٔ مرفه آناپاتیست با زمین مولد، غذای ذخیره‌شده، دام‌های کارآمد، خانواده‌های دست‌نخورده و رفاه آشکار، به حکم منطق خود این چارچوب، یک هدف است. همان ویژگی‌هایی که اجتماع را از درون تاب‌آور می‌کنند، آن را از بیرون جذاب می‌سازند. این اجتماع با زور از خود دفاع نخواهد کرد. برای تأمین لایهٔ دفاعی‌ای که خود فراهم نمی‌کند، به جمعیت غیرآناپاتیست پیرامون، به کلانترهای محلی و به نظم مدنی عمومی تکیه دارد. هنگامی که لایه‌های دفاعی بیرونی کار می‌کنند، چنان‌که در پنسیلوانیا، اوهایو،

ایندیانا و ایالت‌های دیگری که اجتماعات آنا‌باپتیست در آن‌ها مستقر شده‌اند کار کرده‌اند، این الگو تاب‌آوری خارق‌العاده‌ای پدید می‌آورد. هنگامی که لایه‌های بیرونی از کار می‌افتند، این الگو در معرض خطر قرار می‌گیرد.

سابقه تاریخی این آسیب‌پذیری را تأیید می‌کند. اجتماعات آنا‌باپتیست اوکراین و روسیه شوروی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، که در طول سده پیش از آن سکونتگاه‌های کشاورزی مرفهی ساخته بودند، در جریان جنگ داخلی روسیه هدف مهاجمان تبهکار قرار گرفتند و سپس در دوران اشتراکی‌سازی به دست مقامات شوروی نابود شدند. بسیاری کشته شدند. بسیاری از گرسنگی مردند. بازماندگان گریختند. این اجتماعات نمونه‌هایی از بهره‌وری کشاورزی و زندگی اجتماعی دست‌نخورده بودند. آن‌ها نابود شدند، زیرا نظم مدنی بیرونی‌ای که از آن‌ها حفاظت می‌کرد از میان رفت و این اجتماعات ظرفیت درونی لازم برای جانشین کردن آن را نداشتند.

بنابراین درس این ماجرا برای خوانندگان غیرآنا‌باپتیست، مشخص‌تر از روایت کلی آن است. درس صرفاً این نیست که «اجتماعاتی مانند این‌ها بسازید». درس این است که انسجام درونی به سبک آنا‌باپتیست‌ها در نوع خاصی از محیط منطقه‌ای کار می‌کند؛ محیطی که در آن لایه دفاعی را همسایگان مسلح، کلانترهای محلی کاردان و ساختار مدنی گسترده‌تری فراهم می‌کنند که اجتماعات آنا‌باپتیست خود، به دلایل الهیاتی، از ساختن آن سر باز می‌زنند. این چارچوب پیش‌بینی می‌کند که قوی‌ترین جایگاه، ترکیب این دو است: انسجام درونی به سبک آنا‌باپتیست‌ها (خانواده دست‌نخورده، زندگی اقتصادی مولد، مهارت‌های سنتی، اجتماع درهم‌تنیده، چارچوب مذهبی، فناوری‌گزینشی) به‌علاوه ظرفیت دفاعی‌ای که سنت آنا‌باپتیست از فراهم کردن آن خودداری می‌کند. اجتماعاتی که هر دو لایه را با هم ترکیب می‌کنند، شرایطی را از سر خواهند گذراند که اجتماعات دارای تنها یکی از این دو را نابود می‌کند. هر یک از عناصر لایه درونی را می‌توان بدون آنا‌باپتیست شدن، به‌طور جزئی اقتباس کرد. تعهدات خانوادگی قوی‌تر. اقتصاد خانوار مولدتر. فراگیری مهارت‌های سنتی. ادغام عمیق‌تر در اجتماع. عمل مذهبی فعال. پذیرش‌گزینشی فناوری به جای پذیرش حداکثری آن. این چارچوب به این فهرست چیزی را می‌افزاید که آنا‌باپتیست‌ها خود نمی‌توانند بیفزایند: ظرفیت دفاعی سازمان‌یافته در سطح اجتماع.

فرهنگ آمادگی برای شرایط اضطراری در میان مورمون‌ها نمونه آموزنده دیگری است، با جزئیاتی متفاوت اما بینش‌های ساختاری مشابه. کلیسای عیسی مسیح قدیسان آخرالزمان (The Church of Jesus Christ of Latter-day Saints) از دیرباز به اعضای خود آموخته است که در سطح خانوار، ذخیره غذا، اندوخته مالی و آمادگی برای شرایط اضطراری را حفظ کنند. این آموزه بخشی از چارچوب مذهبی است و در دکترین خوداتکایی و امانت‌داری که کلیسا بر آن تأکید دارد ریشه دارد. از اعضا انتظار می‌رود دست‌کم ذخیره غذایی سه‌ماهه و ذخیره‌ای بلندمدت‌تر از اقلام اساسی داشته باشند، و ذخیره بلندمدت اغلب به یک سال یا بیشتر می‌رسد.

اما آماده‌سازی مورمون‌ها آماده‌سازی منزوی نیست. این آماده‌سازی با ساختار اجتماعی گسترده‌ای همراه است. وارد (جماعت محلی مورمون‌ها، معمولاً با دویست تا پانصد عضو، که به‌عنوان واحد بنیادی زندگی اجتماعی مورمون‌ها عمل می‌کند و هر هفته برای عبادت و هم‌نشینی گرد می‌آید)، یعنی جماعت محلی دویست تا پانصد نفری، هر هفته گرد می‌آید و واحد اصلی زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهد. اعضا یکدیگر را خوب می‌شناسند. اسقف (رهبر غیرروحانی وارد، معمولاً عضوی محلی که چند سال بدون دستمزد خدمت می‌کند و در همین حال به شغل عادی خود ادامه می‌دهد، با مسئولیت شبانی در قبال اعضا و اختیارات قابل‌توجه در درون جماعت)، یعنی رهبری غیرروحانی که چند سال خدمت می‌کند، مسئولیت شبانی وارد را بر عهده دارد. انجمن امداد (سازمان زنان کلیسا، بنیان‌گذاری‌شده در ۱۸۴۲، که در هر وارد برای سازمان‌دهی کار خیریه، یاری متقابل و فعالیت‌های رفاهی حمایت از اعضای نیازمند فعالیت می‌کند)، یعنی سازمان زنان، یاری متقابل و رفاه را سازمان می‌دهد. کاهنان اعظم (High Priests)، یعنی گروه رهبری مردان، امور گسترده‌تر را هماهنگ می‌کنند. تعلیم خانگی (Home Teaching)، که در آن اعضا به‌طور منظم به دیدار یکدیگر می‌روند، تضمین می‌کند که هیچ عضوی ناشناخته یا بی‌پشتیبان نماند.

استیک (سطح بعدی سازمان مورمون‌ها بالاتر از وارد، که معمولاً پنج تا دوازده وارد را در یک منطقه در بر می‌گیرد و هماهنگی، آموزش و منابع گسترده‌تری فراتر از توان واردهای منفرد فراهم می‌کند؛ از نظر مقیاس با یک حوزه اسقفی قابل‌مقایسه است، هرچند از نظر کارکرد متفاوت است)، که چند وارد را در یک منطقه در بر می‌گیرد، سطح بعدی سازمان اجتماعی را فراهم می‌کند. استیک‌ها انبارهای اسقف (تأسیسات منطقه‌ای مورمون‌ها که غذا و ملزومات اساسی را برای توزیع میان اعضای نیازمند نگه می‌دارند و زیرساخت عملی برنامه رفاهی کلیسا به شمار می‌روند؛ این

انبارها اهدایی‌ها و محصولات مزارع و دامداری‌های متعلق به کلیسا را دریافت می‌کنند و از طریق اسقف‌هایی که می‌توانند به اعضای گرفتار سختی کمک کنند توزیع می‌کنند) را با غذا و ملزومات اساسی برای توزیع اضطراری نگه می‌دارند. آن‌ها ظرفیت واکنش اضطراری را سازمان می‌دهند. فعالیت‌های اجتماعی بزرگ‌تر را هماهنگ می‌کنند. این ساختار منابع و هماهنگی‌ای فراهم می‌کند که هیچ وارد منفردی به‌تنهایی نمی‌تواند با آن برابری کند.

کلیسا در کل، منابع رفاهی قابل‌توجهی در اختیار دارد. دامداری‌ها، مزارع، تأسیسات تولید غذا و تأسیسات ذخیره‌سازی متعلق به کلیسا، یک سیستم غذایی موازی فراهم می‌کنند که می‌تواند در بحران به اعضا خدمت کند. کلیسا نشان داده است که ظرفیت واکنش مؤثر به بلایای طبیعی و اختلال‌های دیگر را دارد و امدادی فراهم می‌کند که واکنش دولت را تکمیل می‌کند یا جای آن را می‌گیرد.

نتیجه این است که خانوارها و اجتماعات مورمون به گونه‌ای برای اختلال جایگاه یافته‌اند که اجتماعات بسیار اندکی چنین‌اند. ترکیب آماده‌سازی خانوار منفرد، ساختار اجتماعی در سطح وارد، هماهنگی در سطح استیک و منابع سراسری کلیسا، لایه‌های چندگانه‌ای از تاب‌آوری فراهم می‌کند. اختلال جدی‌ای که اجتماعات غیرمورمون همان منطقه را ویران می‌کند، بر اجتماعات مورمون به‌مراتب کمتر اثر می‌گذارد، زیرا ساختارهای ازپیش‌موجود به کار خود ادامه می‌دهند.

آنچه دیگران می‌توانند از نمونه مورمون‌ها بیاموزند، شبیه آن چیزی است که می‌توانند از نمونه آناباپتیست‌ها بیاموزند. نه اینکه همه باید مورمون شوند، بلکه اینکه درس‌های ساختاری بدون تغییر دین هم در دسترس‌اند. اجتماعات مذهبی یا سکولار می‌توانند رویه‌های مشابهی را در پیش گیرند: آموزش صریح درباره آماده‌سازی خانوار، ساختارهای یاری متقابل در سطح اجتماع، ظرفیت هماهنگی منطقه‌ای، و ادغام آماده‌سازی در زندگی عادی مذهبی یا اجتماعی به جای آنکه با آن چون امری جدا از زندگی عادی رفتار شود.

درس این نمونه‌ها آن است که آماده‌سازی مؤثر هم به لایه فیزیکی نیاز دارد و هم به لایه اجتماعی. هر یک از این دو لایه به‌تنهایی ناکافی است. لایه فیزیکی بدون لایه اجتماعی، یک بانکر است، و بانکرها به دلایلی که در بالا شرح داده شد شکست می‌خورند. لایه اجتماعی بدون لایه فیزیکی، اجتماعی است که منابع ندارد، و اجتماع بی‌منابع نمی‌تواند در شرایط فروپاشی تا ابد خود را

سرپا نگه دارد. آنچه کار می‌کند ترکیب این دو است، و این ترکیب باید در طول سال‌ها به‌عمد ساخته شود، نه اینکه در بحران با شتاب برپا گردد.

این یعنی ثروتمندانی که در نیوزیلند، وایومینگ یا دیگر مکان‌های دورافتاده بانکر ساخته‌اند، مدل تهدید را از بنیاد بد فهمیده‌اند. بانکر می‌تواند آن‌ها را در یک اختلال کوتاه، شاید چند هفته یا چند ماه، نگه دارد. اما نمی‌تواند آن‌ها را در فروپاشی طولانی نگه دارد. مالک ثروتمند بانکر که با آغاز اختلال به ملک خود در نیوزیلند می‌رسد، درمی‌یابد که اجتماع محلی به او چون یک بیگانه می‌نگرد؛ که کارکنانی که برای نگهداری ملک استخدام کرده است شاید وقتی خانواده‌های خودشان در خطرند نمانند؛ که آذوقه‌ای که انبار کرده است سرانجام به پایان می‌رسد؛ و اینکه نیروهای امنیتی‌ای که به خدمت گرفته است به ادامهٔ پرداخت با ارزی وابسته‌اند که ممکن است ارزش خود را حفظ نکند. در کمتر از یک سال، مالک بانکری که خود را در امان می‌پنداشت، دریافته است که حفاظتش توهمی بیش نبود.

ثروتمندانی که جایگاه‌یابی درستی می‌کنند، کار دیگری را در پیش گرفته‌اند. آن‌ها بانکر نمی‌سازند. می‌کوشند در اجتماعات کارآمد موجود ادغام شوند. در مناطقی مانند مونتانا، آیداهو، وایومینگ و به‌طور گسترده‌تر غرب کوهستانی (Mountain West) املاک دامداری می‌خرند. در این اجتماعات وقت می‌گذرانند، به نهادهای محلی کمک می‌کنند، کارگران محلی استخدام می‌کنند، و از مدارس و کلیساهای محلی پشتیبانی می‌کنند. آن‌ها کار آهسته عضو شدن در اجتماعات جاافتاده را انجام می‌دهند، نه کار سریع ساختن املاک قابل‌دفاع برای خود.

این راهبرد آنجا که کار می‌کند کار می‌کند و آنجا که شکست می‌خورد شکست می‌خورد، و شرایطی که تعیین می‌کند کدام نتیجه حاصل شود، ارزش آن را دارد که مستقیماً نام برده شود. این راهبرد وقتی کار می‌کند که مهاجر با شکیبایی از راه برسد، بپذیرد که اجتماع از پیش ساختار و رهبری خود را دارد، به جای وارد کردن کارکنان از بیرون، به‌طور محلی استخدام کند، فرزندانش را به مدارس محلی بفرستد، اگر مذهبی است در کلیساهای محلی حاضر شود و اگر نیست از نهادهای مذهبی کنار بماند، و از تلاش برای بازسازی اجتماعی در مسیرهایی که جمعیت محلی خواستار آن نبوده است خودداری کند. ادغام با این شرایط می‌تواند در پنج تا ده سال به انجام برسد و عضویت واقعی به بار می‌آورد.

این راهبرد وقتی شکست می‌خورد که مهاجر با این فرض از راه برسد که ثروت تعلق را می‌خرد، به جای پیوستن به شهر، در حاشیه آن ملکی مستحکم بسازد، نیروهای امنیتی خصوصی‌ای با خود بیاورد که خانوار را به‌طور آشکار از همسایگان جدا می‌کنند، فرزندانش را به مدارس شبانه‌روزی در جایی دیگر بفرستد، و برای اجتماع بهسازی‌هایی پیشنهاد کند که اهالی محل آن را تحقیر تلقی می‌کنند. مهاجر ثروتمندی که این‌گونه در پی ادغام است، جذب نمی‌شود. او به بیگانه‌ای تحمل‌شده بدل می‌شود که پولش خوشامد دارد و خودش نه. در فروپاشی، این تفاوت اهمیت دارد. مهاجر جذب‌شده همسایگانی دارد که وقتی شرایط ایجاب کند بسیج خواهند شد. بیگانه تحمل‌شده ملکی دارد در منطقه‌ای که تصمیم گرفته است نخست از خود دفاع کند و از بیگانه هیچ.

این راهبرد در مقیاس بزرگ نیز، صرف‌نظر از رفتار فردی، شکست می‌خورد؛ آن‌گاه که مهاجران ثروتمند در شماری از راه می‌رسند که از ظرفیت جذب اجتماع پذیرنده فراتر است. این الگو در بوزمن (Bozeman)، در جکسون هول (Jackson Hole) و در بخش‌هایی از آیداهو و تنسی که از ۲۰۲۰ به این سو شاهد ورود چشمگیر جمعیت بوده‌اند، به چشم می‌خورد. جمعیت‌های محلی با افزایش قیمت مسکن که ساکنان قدیمی را آواره می‌کند، با تنش سیاسی میان تازه‌واردان و بومیان، و با آن نوع رنجشی پاسخ داده‌اند که در دوران عادی به درگیری آشکار نمی‌انجامد اما در فروپاشی جدی تعیین می‌کند از که دفاع شود و از که نه. حتی مهاجران منفردی که رفتار درستی دارند، می‌توانند با موج رنجشی که ورود انبوه پدید آورده است همراه برده شوند.

الگوی مهاجرت از کالیفرنیا، نیویورک و ایلینوی به تگزاس، فلوریدا، تنسی، آیداهو، وایومینگ و مقصدهای مشابه، بیش از یک دهه است که مشاهده‌پذیر بوده و از ۲۰۲۰ به این سو شتاب گرفته است. این مهاجرت صرفاً به انگیزه مالیات نیست، هرچند ملاحظات مالیاتی بخشی از آن است. این مهاجرت همچنین برخاسته از این درک است که عضو بودن در یک اجتماع کارآمد، بیش از زندگی در یک منطقه ثروتمند اهمیت دارد. اما این درک به‌خودی‌خود ادغام را تضمین نمی‌کند. ادغام به آن بسته است که مهاجر پس از رسیدن چه می‌کند، و به آنکه آیا مهاجران در شماری از راه می‌رسند که اجتماع پذیرنده بتواند بدون از دست دادن آن خصلتی که در وهله نخست مهاجرت به آن اجتماع را ارزشمند کرده بود، جذبشان کند.

این اصل در مقیاس‌های گوناگون صادق است. از فرد به خانواده و از خانواده به اجتماعی پنجاه تا چند صد نفری. واحدی که زنده می‌ماند، اجتماع در این مقیاس است. بالاتر از چند صد نفر، هماهنگی دشوار می‌شود و واحد شروع می‌کند به تکه‌تکه شدن به واحدهای کوچک‌تر در درون خود. زیر سی نفر یا در همین حدود، واحد از افزونگی و مهارت‌های لازم برای مواجهه با چالش‌های جدی بی‌بهره است. اندازه‌ای که کار می‌کند همان اندازه‌ای است که انسان‌ها در مسیر تکامل برای کارکرد در آن شکل گرفته‌اند، و شرایط فروپاشی این اندازه را به‌عنوان واحد عملیاتی آشکار می‌کند، حتی وقتی تمدن گسترده‌تر خود را در مقیاس‌هایی بسیار متفاوت سازمان داده است.

برای فرد یا خانواده‌ای که دربارهٔ چگونگی آماده شدن تصمیم می‌گیرد، این تحلیل به یک اولویت روشن اشاره دارد. نخست اجتماع را بیاب یا بساز. هر چیز دیگری در برابر این، فرعی است. اجتماع می‌تواند مذهبی، قومی، مبتنی بر خانواده یا مبتنی بر جغرافیا باشد. می‌تواند در شهری مشخص یا در محله‌ای مشخص باشد. می‌تواند اجتماعی از خانواده‌های آموزش‌دهنده در خانه، اجتماعی کلیسایی، ترتیبی از خانوادهٔ گستردهٔ چندنسلی، یا اجتماعی هدفمند و از پیش طراحی‌شده باشد. شکل کمتر از جوهر اهمیت دارد، و جوهر یعنی مردمانی که یکدیگر را می‌شناسند، به یکدیگر متعهد شده‌اند، در طول سال‌ها معنا و کار مشترک داشته‌اند، و وقتی شرایط ایجاب کند برای یکدیگر بسیج خواهند شد.

کار ساختن اجتماع، کار دهه‌هاست، نه هفته‌ها. در بحران نمی‌توان آن را به انجام رساند. باید در دوران عادی انجام شود؛ وقتی که هنوز به روابط نیازی نیست، وقتی که تعهدات اختیاری به نظر می‌رسند، وقتی که این کار در قیاس با اولویت‌های دیگر کم‌فوریت‌تر احساس می‌شود. خانواری که این کار را انجام می‌دهد درمی‌یابد که اجتماعی که ساخته است ارزشمندترین چیزی است که دارد. خانواری که این کار را انجام نمی‌دهد، در بحران درمی‌یابد که همهٔ آماده‌سازی‌های دیگری که کرده است، بدون اجتماعی که آن‌ها را در آن به کار گیرد، ناکافی‌اند.

این بینش محوری این فصل است، و از مهم‌ترین بینش‌های این کتاب به شمار می‌رود. بانکرها شکست می‌خورند. اجتماعات کامیاب می‌شوند. کار آماده‌سازی در اصل کار ساختن اجتماع است، و آماده‌سازی مادی فعالیت‌های فرعی و پشتیبان است. تأکید فرهنگی بر خودکفایی فردی، نسلی از آماده‌گران را پدید آورده است که این اولویت‌ها را وارونه کرده‌اند؛ با آماده‌سازی مادی گسترده‌ای که

حول خانوارهای منزوی بی‌پیوند با اجتماع ساخته شده است. این وارونگی کار نمی‌کند، و فصل‌های بعدی رویکرد واقعی‌ای را که کار می‌کند به تفصیل شرح می‌دهند؛ رویکردی با اجتماع به‌عنوان بنیاد و آماده‌سازی مادی به‌عنوان پشتیبانی که اجتماع آن را به کار می‌گیرد.

بخش چهارم

تحلیل جغرافیایی و تمدنی

چارچوب محرک‌های بقا

این فصل چارچوب تحلیلی‌ای را معرفی می‌کند که باقی بخش چهارم آن را به کار خواهد گرفت: هفت محرک مشخص که تعیین می‌کنند آیا جمعیت‌ها و مکان‌ها می‌توانند در شرایط اختلال شدید خود را سرپا نگه دارند یا نه. خودکفایی کالری، خودکفایی آبی، انسجام دفاعی، انسجام اجتماعی و چارچوب معنا، مشروعیت حکمرانی، توزیع مهارت‌ها، و آمادگی روانی برای پیچیدگی کمتر. این چارچوب بر اصول اولیه تکیه دارد، نه بر عرف. این چارچوب اغلب رتبه‌بندی‌های حاصل از سنجه‌های استاندارد توسعه را وارونه می‌کند: جامعه‌های ثروتمند مدرن‌شده نمرهٔ ضعیفی می‌گیرند و جامعه‌های فقیرتر سنتی نمرهٔ خوبی. فصل با فهرست بازبینی‌ای به پایان می‌رسد که خواننده می‌تواند آن را دربارهٔ مکان، اجتماع، مهارت‌ها و آمادگی روانی خود به کار بندد، با این دریافت که نمره‌دهی صادقانه پیش‌شرط اقدام است.

سنجه‌های متعارف موفقیت ملی یک وجه مشترک دارند: همهٔ آن‌ها فرض می‌کنند شرایطی که آن سنجه‌ها را پدید آورده است ادامه خواهد یافت. تولید ناخالص داخلی (GDP) سرانه، ثروت مالی، پیچیدگی فناوری، نرخ شهرنشینی، ادغام در بازارهای جهانی؛ همهٔ این‌ها به ما می‌گویند کدام کشورها در چهل سال گذشتهٔ شرایط پایدار جهانی و گسترش تجارت جهانی خوب عمل کرده‌اند. اما دربارهٔ این‌که کدام کشورها در بیست سال آینده، در شرایطی که ممکن است به شدت از گذشته فاصله بگیرد، خوب عمل خواهند کرد، چیز اندکی به ما می‌گویند.

خواننده‌ای که به جایگاه‌یابی خود، یا به جایگاه‌یابی خانواده یا اجتماع خود می‌اندیشد، به چارچوبی دیگر نیاز دارد. چارچوبی که فرض نمی‌کند شرایط گذشته ادامه خواهد یافت. چارچوبی که می‌پرسد جمعیت‌ها برای بقا در شرایطی که سیستم جهانی مدرن دیگر به‌طور قابل‌اعتماد نیازهای آن‌ها را تأمین نمی‌کند واقعاً به چه چیزهایی نیاز دارند، و ویژگی‌هایی از جمعیت‌ها و مکان‌ها را مشخص می‌کند که به آن‌ها امکان می‌دهد نیازهای خود را خود تأمین کنند.

هفت محرک از این دست وجود دارد. هر یک ضروری است، هیچ‌یک به‌تنهایی کافی نیست، و قوی‌ترین جایگاه‌ها هر هفت محرک را با هم دارند. جایگاه‌های ضعیف‌تر یک یا چند محرک را کم دارند، و همین کاستی‌های مشخص تعیین می‌کنند که جمعیت، هنگامی که شرایط بر آن فشار می‌آورد، چگونه در معرض آسیب قرار خواهد گرفت.

محرک نخست خودکفایی کالری است. آیا واحد جمعیتی می‌تواند بدون نهاده‌های بیرونی پیوسته، از منابع محلی خود را سیر کند؟ این کف زیستی است. جمعیتی که نمی‌تواند خود را سیر کند به ادامه کار زنجیره‌های تأمین وابسته است که ممکن است کار نکنند. جمعیتی که می‌تواند خود را سیر کند، حتی از اختلال‌های شدید در سیستم‌های دیگر نیز جان به در می‌برد. پرسش این نیست که آیا در زمان‌های عادی، که تجارت جهانی غذا را به همه‌جا می‌رساند، غذا در دسترس است یا نه. پرسش این است که اگر تجارت جهانی مختل شود، آیا تولید غذا در مقیاسی کافی برای سیر کردن جمعیت محلی به‌صورت محلی وجود دارد یا نه.

بیشتر جمعیت‌های غربی مدرن در این آزمون ناکام می‌مانند. جمعیت آمریکا در مجموع بیش از آنچه مصرف می‌کند غذا تولید می‌کند، اما این تولید در مناطق کشاورزی‌ای متمرکز است که محل زندگی اکثر مردم نیست، و توزیع آن به کار پیوسته زنجیره‌های تأمین طولانی بستگی دارد. شهر نیویورک عملاً هیچ بخشی از غذای خود را تولید نمی‌کند. لس‌آنجلس بسیار کم تولید می‌کند. بیشتر مناطق کلان‌شهری بزرگ آمریکا کمتر از ۵ درصد آنچه ساکنانشان مصرف می‌کنند تولید می‌کنند. بر اساس معیار خودکفایی کالری، این مکان‌ها به‌شدت آسیب‌پذیرند. مناطق روستایی با کشاورزی محلی فعال بسیار کمتر آسیب‌پذیرند، زیرا به اندازه‌ای تولید می‌کنند که حتی اگر زنجیره‌های تأمین گسترده‌تر از کار بیفتند، خود و پس‌کرانه‌های بلافصل خود را سیر کنند.

در سطح جهانی، وضعیت تفاوت‌های عظیمی دارد. روسیه، برزیل، هند، بخش بزرگی از آسیای جنوب شرقی و بخش‌های قابل‌توجهی از آفریقا جمعیت‌هایی دارند که تولید کشاورزی معناداری را در مقیاس محلی حفظ کرده‌اند. کشورهای عربی خلیج فارس، ژاپن، کره جنوبی، بخش بزرگی از اروپای غربی و دیگر اقتصادهای به‌شدت شهری‌شده جمعیت‌هایی دارند که امنیت غذایی‌شان به‌طور کامل به تجارت جهانی وابسته است. کشورهایی که در خودکفایی کالری نمره بالا می‌گیرند

همواره همان کشورهایی نیستند که در سنجه‌های استاندارد توسعه نمره بالا می‌گیرند، و این واگرایی خود آموزنده است.

محرك دوم خودکفایی آبی است. آب برای نوشیدن، شست‌وشو، بهداشت و کشاورزی حجم عظیمی دارد و یا به بارش قابل‌اعتماد، یا به آب‌های سطحی، یا به آب‌های زیرزمینی‌ای نیاز دارد که بدون پمپاژ صنعتی قابل دسترسی باشند. زیرساخت آبی که برای پمپاژ از چاه‌ها یا رودخانه‌ها به برق پیوسته وابسته است، با قطع برق از کار می‌افتد. سیستم‌های آبی که با نیروی ثقل، چشمه‌ها یا تلمبه‌های دستی کار می‌کنند، در هر حال به کار خود ادامه می‌دهند. بنابراین پرسش خودکفایی آبی تا حدی به دسترس‌پذیری آب و تا حدی به زیرساخت آب مربوط است.

خشک‌ترین مناطق جهان (خاورمیانه، بخش‌هایی از شمال آفریقا، بخش‌هایی از جنوب غربی آمریکا، بخش‌هایی از استرالیا) در این محرك نمره ضعیفی می‌گیرند، زیرا آب آن‌ها به زیرساختی پیوسته و انرژی‌بر وابسته است که آب را از سفره‌های عمیق زیرزمینی استخراج یا از آب دریا نمک‌زدایی می‌کند. جنگل‌های بارانی، مناطق معتدل با بارش قابل‌اعتماد، و مناطق دارای آب‌های سطحی فراوان (بخش بزرگی از آمریکای جنوبی، جنوب شرقی ایالات متحده، بخش‌هایی از اروپا، بخش بزرگی از آسیای جنوب شرقی) نمره بهتری می‌گیرند.

در درون مناطق نیز مکان‌های مشخص با یکدیگر تفاوت دارند. ملکی در منطقه بارانی شمال غرب اقیانوس آرام (Pacific Northwest) با یک نهر و یک چاه با تلمبه دستی، در جایگاهی متفاوت از ملکی در مناطق داخلی خشک کالیفرنیا با یک چاه عمیق برقی قرار دارد. این تفاوت در سطح خانوار همان‌قدر اهمیت دارد که در سطح کشور.

محرك سوم انسجام دفاعی است. آیا واحد جمعیتی می‌تواند از غارتگری سازمان‌یافته پیشگیری کند؟ این کار به افراد، سازمان، سلاح و اراده به‌کارگیری آن نیاز دارد. همچنین به مشروعیت نیاز دارد؛ یعنی توافق اجتماعی درونی بر این‌که خشونت در مقام دفاع، هنگامی که لازم باشد، بر حق است. اجتماعاتی که همه این‌ها را دارند می‌توانند از خود دفاع کنند. اجتماعاتی که این‌ها را ندارند در برابر هر نیرویی که با توان و اراده گرفتن داشته‌های آن‌ها سر برآورد آسیب‌پذیرند.

جمعیت آمریکا در جهان توسعه‌یافته از نظر گستردگی مالکیت غیرنظامی اسلحه بی‌همتاست: نزدیک به ۴۰۰ میلیون سلاح گرم در دست افراد خصوصی، در میان جمعیتی ۳۳۰ میلیون نفری.

ظرفیت دفاعی آمریکا، از نظر ماده خام، عظیم است. اما این که آیا این ماده خام به توانایی دفاعی مؤثر سازمان یافته باشد، از اجتماعی به اجتماع دیگر متفاوت است. برخی اجتماعات سنت نیرومند شهروندی مسلح را با هماهنگی مؤثر از طریق کلیساها، ادارات کلانتری، آتش نشانی های داوطلب و نهادهای مشابه درآمیخته اند. این اجتماعات می توانند در برابر بیشتر تهدیدها دفاعی مؤثر سازمان دهند. اجتماعات دیگر یا سلاح محدودی دارند یا هماهنگی محدودی، و آسیب پذیرتر خواهند بود.

جمعیت های اروپایی شرایطی بسیار متفاوت دارند. مالکیت غیرنظامی اسلحه در بیشتر کشورها محدود شده است. ظرفیت دفاعی جمعیت ها به همان نسبت محدود است. تکیه بر نیروهای امنیتی دولتی بسیار بیشتر است. هنگامی که نیروهای امنیتی دولتی زیر فشاری بیش از توان خود قرار بگیرند یا آسیب ببینند، جمعیت های اروپایی برای دفاع از خود منابع کمتری از جمعیت های آمریکایی در اختیار دارند.

محرك چهارم انسجام اجتماعی و چارچوب معنا است. این عمیق ترین و پرمیامدترین محرك است و در فصل های پیشین به تفصیل درباره آن بحث شده است. جمعیت های زیر فشار، بر اساس عواملی چون چارچوب مذهبی، ساختار خانواده، هویت مشترک، هدف مشترک و شبکه روابط میان اعضای اجتماع، یا یکپارچه می مانند یا از هم می پاشند. جمعیت هایی که این عوامل را دارند، به نسبتی به مراتب بالاتر از جمعیت هایی که آنها را ندارند، خود را در گذر از سختی حفظ می کنند.

تفاوت انسجام اجتماعی در میان کشورها و مناطق بزرگ است و همواره با دیگر سنجه های توسعه همبستگی ندارد. ایتالیا بر اساس تولید ناخالص داخلی سرانه بسیار ثروتمندتر از مکزیک روستایی است. بر اساس انسجام اجتماعی، روستای مکزیکی اغلب نمره بالاتری می گیرد، زیرا روستا ساختارهای خانوادگی دست نخورده، حیات مذهبی دست نخورده و سازمان اجتماعی دست نخورده ای را حفظ کرده است که جمعیت های شهری مدرن شده تر ایتالیا از دست داده اند. رابطه میان مدرن سازی و انسجام اجتماعی پیچیده است و از جمعیتی به جمعیت دیگر تفاوت می کند، اما الگوی کلی این است که مدرن سازی شدید، از طریق سازوکارهای مشخصی (تحرك، فردگرایی، عرفی شدن، تضعیف ساختارهای خانواده) که در فرهنگ های مختلف به شکلی مشابه عمل می کنند، به کاهش انسجام اجتماعی می انجامد.

محرك پنجم مشروعيت حكمرانى است. آيا واحد جمعيتى مى‌تواند تصميم‌هاىي بگيرد كه اعضايش آن‌ها را لازم‌الاجرا بدانند و بپذيرند؟ در فروپاشي، ساختارهاي اقتدار رسمي كه مردم عادي در زمان‌هاي عادي از آن‌ها پيروي مى‌كنند اغلب كارآمدى خود را از دست مى‌دهند. دولت فدرال اگر ظرفيت اجرايى‌اش كاهش يافته باشد نمى‌تواند تصميم‌هاي خود را به اجرا بگذارد. دولت ايالتى نيز ممكن است با همان محدوديت‌ها روبه‌رو شود. پرسش اين است كه وقتى مراجع رسمي نمى‌توانند تصميم‌هاي خود را اجرا كنند، جمعيت چه مرجعى را مى‌پذيرد.

اجتماعاتى كه مرجعيت غيررسمى نيرومندى دارند (رهبران مذهبي، بزرگان اجتماع، شخصيت‌هاي محلي مورد احترام) مى‌توانند تصميم‌هاىي بگيرند كه اعضا آن‌ها را مى‌پذيرند. اجتماعاتى كه چنين مرجعيت غيررسمى‌اي ندارند با مشكلاتى روبه‌رو مى‌شوند كه در آن هر تصميمى محل مناقشه است، هر اقدامى به اجماعى گسترده‌تر نياز دارد كه دست‌يافتنى نيست، و اجتماع حتى وقتى اقدام جمعى لازم است نمى‌تواند به‌صورت جمعى عمل كند. وجود يا نبود مرجعيت غيررسمى مشروع، پيش‌بيني‌كننده مهمى براى عملکرد اجتماعات در شرايطى است كه اقتدار رسمي كاهش يافته است.

محرك ششم توزيع مهارت‌ها است. آيا جمعيت، به‌صورت پراكنده در ميان اعضاى خود، مهارت‌هاي عملى لازم براى ادامه زندگى در شرايط تنزل‌يافته را دارد؟ اين مهارت‌ها شامل كشاورزى، دامدارى، نگهدارى مواد غذايى، تعميرات مكانيكى، مراقبت‌هاي پزشكى پايه، ساخت‌وساز، دفاع، تدريس و بسيارى ديگر است. اين مهارت‌ها در محيط حرفه‌اي مدرن پرزرق‌وبرق نيستند، اما همان مهارت‌هايى‌اند كه وقتى محيط حرفه‌اي مدرن ديگر زمينه مرتب نيست، اهميت دارند.

پرسش توزيع مهارت‌ها در جمعيت‌هاي غربى مدرن حاد است. طبقه حرفه‌اي-مديريتى مهارت‌هايى دارد كه به‌طور كامل به سيستم مدرن وابسته‌اند. وكيل، مشاور، مدير بازاریابی، تحليلگر مالي، دانشگاهي، روزنامه‌نگار، همگي مهارت‌هايى دارند كه در شرايط عادي ارزشمند و در شرايطى كه سيستم مدرن از كار افتاده است بي‌ارزش‌اند. لوله‌كش، برق‌كار، كشاورز، جوشكار، امدادگر پزشكى، نجار و مكانيك مهارت‌هايى دارند كه در همه شرايط ارزش خود را نگه مى‌دارند. ارزش‌گذاري نسبي اين مهارت‌ها در زمان‌هاي عادي و در فروپاشي به‌شدت متفاوت است، و مهارت‌هايى كه در

سلسله‌مراتب طبقه حرفه‌ای مدرن کم‌ارزش شمرده شده‌اند، همان مهارت‌هایی از کار درمی‌آیند که وقتی شرایط تغییر می‌کند اهمیت دارند.

محرك هفتم آمادگی روانی برای پیچیدگی کمتر است. آیا جمعیت می‌تواند زندگی در سطح مادی پایین‌تری را بپذیرد؟ جمعیت‌هایی که خودانگاره و معنای زندگی‌شان بر پایه فراوانی مدرن ساخته شده است، محرومیت را حتی وقتی معتدل است فاجعه تجربه می‌کنند. جمعیت‌هایی که زندگی‌شان همواره در سطوح مادی پایین‌تری بوده است، محرومیت معتدل را دشواری عادی تجربه می‌کنند، نه فاجعه.

این محرك تا حدی فرهنگی و تا حدی تجربی است. جمعیت‌هایی که در خاطره زنده خود سختی را از سر گذرانده‌اند (جمعیت‌های اروپای شرقی که فروپاشی شوروی را از سر گذراندند، جمعیت یونان که بحران مالی خود را از سر گذراند، جمعیت لبنان که اختلال‌های اقتصادی متعددی را از سر گذرانده است، جمعیت آرژانتین که بحران‌های ارزی پی‌درپی را از سر گذرانده است، جمعیت روسیه که اختلال‌های متعددی را از سر گذرانده است) آمادگی روانی‌ای پرورانده‌اند که جمعیت‌هایی که تنها فراوانی را تجربه کرده‌اند از آن بی‌بهره‌اند. جمعیت آمریکا، به استثنای نسبی کسانی که رکود بزرگ را از سر گذراندند، در خاطره زنده خود کاهش مادی پایداری را تجربه نکرده است. سازگاری روانی، هنگامی که فرا برسد، سنگین خواهد بود.

این هفت محرك وزن یکسانی ندارند. خودکفایی کالری و خودکفایی آبی ضروری‌اند؛ بدون آن‌ها، بقیه اهمیتی ندارند، زیرا جمعیت‌هایی که نمی‌توانند خوراک و آب خود را تأمین کنند آن‌قدر دوام نمی‌آورند که محرك‌های دیگر به کار بیایند. انسجام اجتماعی و چارچوب معنا در مرتبه بعدی تعیین‌کنندگی قرار دارد، زیرا جمعیت‌هایی که زیر فشار از هم می‌پاشند، صرف‌نظر از این‌که چه منابع دیگری دارند، نمی‌توانند خود را حفظ کنند. انسجام دفاعی برای حفاظت از آن‌چه جمعیت ساخته و تولید کرده است لازم است. محرك‌های باقی‌مانده، یعنی مشروعیت حکمرانی، توزیع مهارت‌ها و آمادگی روانی، تقویت‌کننده‌هایی‌اند که تفاوت میان جایگاه‌یابی کافی و جایگاه‌یابی عالی را رقم می‌زنند.

هنگامی که این چارچوب را بر مکان‌های مشخص اعمال می‌کنیم، نتایج اغلب انتظارات حاصل از سنجه‌های استاندارد توسعه را وارونه می‌کند. جامعه‌های ثروتمند مدرن شده اغلب در محرك‌های

بقا نمرهٔ ضعیفی می‌گیرند. جامعه‌های فقیرتر سنتی اغلب نمرهٔ خوبی می‌گیرند. کشورهایی که در اندیشهٔ توسعهٔ مدرن عقب‌مانده شمرده شده‌اند، اغلب همان کشورهایی از کار درمی‌آیند که برای شرایط پیش رو بهترین جایگاه را دارند. کشورهایی که سرمشق موفقیت شمرده شده‌اند، اغلب همان کشورهایی از کار درمی‌آیند که بیش از همه در معرض آسیب‌اند.

یک آزمایش فکری را در نظر بگیرید. دو جمعیت را تصور کنید که با شرایط یکسانی از فروپاشی روبه‌رو هستند. جمعیت «الف» یک اجتماع حومه‌ای ثروتمند آمریکایی در یک منطقهٔ کلان‌شهری بزرگ است. جمعیت «ب» یک روستای کوچک مکزیکی در ارتفاعات مرکزی است. در زمان‌های عادی، جمعیت «الف» بر اساس هر سنجهٔ استاندارد ثروتمندتر، سالم‌تر، دارای عمر طولانی‌تر، تحصیل‌کرده‌تر و مرفه‌تر از جمعیت «ب» است و بیش از آن به فرهنگ جهانی متصل است. در فروپاشی، جمعیت «الف» با چالش‌هایی روبه‌رو می‌شود که جمعیت «ب» با آن‌ها روبه‌رو نیست. جمعیت «الف» نمی‌تواند خود را سیر کند، زیرا در محل هیچ غذایی تولید نمی‌کند. جمعیت «ب» تا حد زیادی می‌تواند، زیرا کشاورزی روستا بیشتر آنچه روستاییان می‌خورند را تولید می‌کند. جمعیت «الف» پیوندهای اجتماعی ضعیفی دارد، زیرا ساکنان همسایگان خود را به‌ندرت می‌شناسند. جمعیت «ب» شبکه‌های متراکم خویشاوندی و دوستی دارد که در طول نسل‌ها ساخته شده‌اند. جمعیت «الف» چارچوب معنای ضعیفی دارد، زیرا بیشتر ساکنان در حداقل دین‌داری‌اند. جمعیت «ب» حیات مذهبی کاتولیک دست‌نخورده‌ای دارد که سختی را در چارچوبی معنادار جای می‌دهد. جمعیت «الف» مهارت‌هایی دارد که تنها در درون سیستم مدرن به کار می‌آیند. جمعیت «ب» مهارت‌هایی دارد که مستقیماً در شرایط جدید کاربرد دارند. جمعیت «الف» آمادگی روانی تنها برای ادامهٔ فراوانی دارد. جمعیت «ب» آمادگی روانی برای همان شرایط دشواری دارد که روستا در طول نسل‌ها به‌طور دوره‌ای با آن آشنا بوده است.

پس از سه ماه فروپاشی، جمعیت «الف» در تنگنای جدی است. پس از شش ماه، وضعیت وخیم است. پس از دو سال، جمعیت «الف» کاهش جمعیتی چشمگیر، دگرگونی اجتماعی شدید و از دست رفتن بخش بزرگی از منابعی را تجربه کرده است که در آغاز آن را ثروتمند کرده بودند. جمعیت «ب» آسیب دیده اما کار می‌کند. مردم سیرند، اجتماع دست‌نخورده است، چارچوب معنا پابرجاست، و روستا همچنان روستا باقی مانده است. جمعیت از نظر مادی فقیرتر، از منظر بقا، به‌مراتب بهتر از جمعیت از نظر مادی ثروتمندتر عمل کرده است.

این آزمایش فکری صرفاً فرضی نیست. این آزمایش تقریباً همان چیزی را توصیف می‌کند که در جریان فروپاشی شوروی در بخش‌های مختلف اتحاد جماهیر شوروی سابق رخ داد. جمعیت‌های شهری مسکو و دیگر شهرهای بزرگ، که مدرن‌شده‌ترین بخش‌های سیستم شوروی بودند، فروپاشی را شدیدتر از همه تجربه کردند. جمعیت‌های روستایی، که روستاهای دست‌نخورده و کشاورزی محلی دست‌نخورده را حفظ کرده بودند، فروپاشی را با شدت کمتری تجربه کردند. ثروتمندان به معیار شوروی فقیر شدند. فقیران به معیار شوروی تقریباً در همان سطح ادامه دادند، با این تفاوت که اکنون آزادی سیاسی بیشتری اما پشتیبانی مرکزی کمتری داشتند.

همان الگو در جنگ‌های پس از یوگسلاوی، در فروپاشی‌های اقتصادی لبنان، در بحران‌های پی‌درپی آرژانتین و در موارد بسیار دیگر مشاهده شده است. این الگو به اندازه‌ای پایدار است که بتواند انتظارات ما را درباره آن‌چه در مکان‌های دیگر روبه‌رو با شرایط مشابه رخ خواهد داد شکل دهد.

این چارچوب همچنین کمک می‌کند توضیح دهیم چرا آماده‌سازی نمی‌تواند صرفاً فردی باشد. فردی ثروتمند در اجتماعی شکننده نمی‌تواند به نیم‌رخ بقای فردی با امکانات متوسط در اجتماعی تاب‌آور دست یابد. اجتماع است که انسجام اجتماعی، مرجعیت محلی، توزیع مهارت‌ها و چارچوب معنایی را فراهم می‌کند که هیچ فردی به‌تنهایی نمی‌تواند بسازد. فرد ثروتمندی که به آماده‌سازی منزوی دست می‌زند، بیشتر محرک‌هایی را که نتایج را تعیین می‌کنند کم دارد. فرد دارای امکانات متوسط در اجتماعی قوی، حتی بدون منابع شخصی بزرگ، از طریق اجتماع به همه آن‌ها دسترسی دارد.

این یکی از نتیجه‌گیری‌هایی است که انتقال آن به کسانی که مدل ذهنی‌شان ثروت را تعیین‌کننده اصلی نتایج می‌داند دشوارتر است. ثروت کمک می‌کند، اما ثروت به‌تنهایی کافی نیست. اجتماع واحد عملیاتی است، و پیوستن به یک اجتماع یا ساختن آن، برای جایگاه‌یابی بقا، مهم‌تر از انباشت منابع فردی است.

برای خوانندگانی که به جایگاه‌یابی خود می‌اندیشند، این چارچوب یک فهرست بازبینی فراهم می‌کند. کجا زندگی می‌کنید؟ مکان خود را بر اساس هر یک از هفت محرک نمره دهید. اگر ناچار به جابه‌جایی می‌شدید، کجا زندگی می‌کردید؟ گزینه جایگزین را بر اساس همان محرک‌ها نمره دهید.

اجتماع شما چیست؟ آیا در اجتماعی با انسجام قوی و چارچوب معنای دست‌نخورده جای گرفته‌اید؟ چه مهارت‌هایی دارید؟ آیا تنها در درون سیستم مدرن به کار می‌آیند، یا برخی از آن‌ها در همه شرایط کاربرد دارند؟ آمادگی روانی شما چگونه است؟ آیا در این باره تأمل کرده‌اید که شرایط تنزل‌یافته واقعاً برای شما چه معنایی خواهد داشت؟

نمره‌دهی صادقانه به این پرسش‌ها، برای بیشتر خوانندگان حرفه‌ای مدرن، ناخوشایند خواهد بود. بیشترشان درخواست یافت که در مکان‌هایی هستند که نمره ضعیفی می‌گیرند، در اجتماعی که ضعیف‌اند، با مهارت‌هایی که محدودند، و آمادگی روانی‌ای که هرگز آزموده نشده است. نمره‌دهی صادقانه پیش‌شرط اقدام است. شناختن این‌که واقعاً در کجا ایستاده‌اید، نخستین گام به سوی بهبود جایگاه شماست. فصل‌های بعدی اقداماتی را که می‌توانند جایگاه‌یابی را در هر یک از محرک‌ها بهبود دهند به تفصیل شرح می‌دهند، با این دریافت که این کار سال‌ها زمان می‌برد و این‌که اکنون آغاز کردن مهم‌تر از سرعت گام‌های بعدی است.

تحلیل منطقه به منطقه

این فصل چارچوب محرک‌های بقا را بر مناطق اصلی جهان اعمال می‌کند و به‌ترتیب روسیه، چین، اروپای غربی، اروپای شرقی، ایالات متحده، خاورمیانه، آسیای جنوبی و مرکزی، آسیای شرقی و جنوب شرقی، آفریقا و آمریکای لاتین را از نظر می‌گذراند. این تحلیل ناگزیر فشرده است؛ درباره هر منطقه می‌توان کتاب‌های کاملی نوشت. هدف آن است که اطلاعات کافی برای شکل دادن به تفکر فراهم شود، به‌ویژه برای خوانندگانی که در اندیشه جابه‌جایی‌اند یا می‌خواهند تصویر جهانی‌ای را دریابند که موقعیت خودشان در آن جای گرفته است. چند نتیجه از نتایج این فصل برای خوانندگانی که رسانه‌های غربی ذهنشان را شکل داده‌اند ناخوشایند خواهد بود. روسیه امتیازی بالاتر از آنچه تحلیل‌های متعارف تصدیق می‌کنند به دست می‌آورد. دولت‌های نفتی حوزه خلیج فارس در پایین‌ترین جایگاه ممکن قرار می‌گیرند. مناطق روستایی هند و ویتنام امتیازی بالاتر از کلان‌شهرهای ثروتمند غربی می‌گیرند. الگویی که پدیدار می‌شود این است که محرک‌های بقا در فروپاشی عمدتاً وارونه محرک‌های کامیابی در مدرنیته‌اند.

تحلیلی منطقه‌ای در این سطح از فشرده‌گی نمی‌تواند حق هیچ‌یک از مکان‌هایی را که پوشش می‌دهد ادا کند. درباره هر منطقه می‌توان کتاب‌های کاملی نوشت، و نوشته‌اند. هدف این فصل محدودتر و عملی‌تر است: مرور مناطق و کشورهای اصلی با چارچوب محرک‌های بقا به‌عنوان عدسی تحلیل، با آن اندازه از جزئیات که به تفکر خوانندگانی شکل دهد که در اندیشه جابه‌جایی‌اند یا می‌خواهند تصویر جهانی‌ای را دریابند که موقعیت خودشان در آن جای گرفته است. تمرکز این تحلیل بر آن است که هر منطقه از نظر شرایط بقای جمعیت در فروپاشی چه عرضه می‌کند، نه بر آنچه هر منطقه در دوران عادی عرضه می‌کند.

روسیه

روسیه کشوری است که در تحلیل‌های غربی پیوسته‌تر از هر کشور دیگری دست‌کم گرفته شده است. مطبوعات غربی دهه‌ها روسیه را عقب‌مانده، فاسد، رو به افول و بی‌اهمیت توصیف کرده‌اند. این توصیف‌ها واقعیت‌های کلیدی‌ای را از نظر می‌اندازند که روسیه را در چارچوب محرک‌های بقا متمایز می‌سازد.

بر پایهٔ چارچوب محرک‌های بقا، روسیه در اکثر ابعاد امتیاز بالایی می‌گیرد. خودکفایی کالری بالا و رو به افزایش است. این کشور از سال ۲۰۱۴، هنگامی که تحریم‌های غربی بر سر کریمه روسیه را به سوی خودکفایی غذایی به‌عنوان یک اولویت راهبردی سوق داد، سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در توسعهٔ کشاورزی کرده است. روسیه اکنون بزرگ‌ترین صادرکنندهٔ گندم جهان است و بیش از آنچه جمعیتش مصرف می‌کند غله تولید می‌کند. نظام داچا (dacha؛ نهادی روسی که به موجب آن اکثر خانوارهای شهری قطعه زمین کوچکی بیرون از شهر در اختیار دارند، معمولاً چند صد متر مربع با کلبه‌ای ساده، که خانواده‌ها در آن سبزیجات و میوه می‌کارند و گاهی دام کوچک پرورش می‌دهند؛ این نظام سراسر دورهٔ شوروی و دورهٔ پس از شوروی را پشت سر گذاشته و اکنون برای نزدیک به نیمی از خانوارهای روسی تولید غذای تکمیلی فراهم می‌کند و همچون اقتصاد غذایی موازی‌ای عمل می‌کند که مستقل از کشاورزی تجاری کار می‌کند)، که در آن نزدیک به نیمی از خانوارهای روسی بخش قابل‌توجهی از غذای خود را بر قطعه‌زمین‌های کوچک می‌کارند، یک سیستم تولید غذای موازی فراهم می‌آورد که مستقل از بخش تجاری کار می‌کند. حتی اگر بخش تجاری از کار بیفتد، خانوارهای روسی به غذایی که خود می‌کارند دسترسی خواهند داشت.

خودکفایی آبی در روسیه بالا است. این کشور بیش از هر کشور دیگری آب شیرین دارد، با رودخانه‌های بزرگ، دریاچه‌های فراوان و آب‌های زیرزمینی قابل‌توجه. زیرساخت آب آن کهنه‌تر و کم‌بازده‌تر از زیرساخت غربی است، اما به بهره‌برداری پیوسته و پرانرژی، به آن شکل که مناطق متکی به آب‌شیرین‌کن وابسته‌اند، وابسته نیست.

انسجام دفاعی بالا است. نیروهای مسلح روسیه، به‌رغم دشواری‌های لشکرکشی اوکراین، نشان داده‌اند که می‌توانند تلفات انسانی و خسارات تجهیزاتی چشمگیری را جذب کنند و همچنان به کار خود ادامه دهند. جمعیت روسیه بسیج شده است و بخش‌های قابل‌توجهی از آن یا در خدمت‌اند یا

نیروهای ذخیره آموزش دیده. آمادگی برای دفاع از کشور، در برابر تهدیدهای خارجی یا داخلی، در میان جمعیت به طور گسترده مشترک است.

انسجام اجتماعی در میان روس تباران قوی است و درگیری اوکراین آن را تقویت کرده است. هویت ملی روسی، چارچوب دینی ارتدوکس روسی و خاطره تاریخی مشترک برای اکثریت جمعیت زمینه مشترکی فراهم می کنند. کلیسای ارتدوکس سی سال است که رو به رشد بوده و اکنون در سراسر جمعیت حضور قابل توجهی دارد، با عمل دینی فعال به ویژه در مناطق روستایی و در نسل های مسن تر. حکمرانی روسیه، گرچه به معیارهای غربی اقتدارگرا است، در میان روس تبارانی که آن را حافظ خود در برابر تهدیدهایی می دانند که به نظرشان واقعی اند، به طور گسترده مشروع است. توزیع مهارت ها در روسیه به طور مطلق بالا است. نظام آموزشی شوروی توانمندی های فنی و عملی نیرومندی پدید آورد که هرگز به کلی از دست نرفت. فرهنگ داجا به این معناست که بسیاری از روس ها مهارت های عملی کشاورزی دارند. آموزش نظامی گسترده به این معناست که بسیاری مهارت های پایه بقا و دفاع دارند. خانوار معمولی روسی توانایی عملی بیشتری از خانوار معمولی حومه نشین آمریکایی دارد.

آمادگی روانی برای پیچیدگی کمتر بالا است. این جمعیت در خاطره نزدیک خود چندین اختلال اقتصادی را از سر گذرانده است، از جمله فروپاشی شوروی، بحران مالی ۱۹۹۸، تحریم های پس از ۲۰۱۴ و انزوای پس از ۲۰۲۲. روس ها انتظار ندارند که کارها آسان باشد. آن ها دهه ها است که خود را با شرایط سخت سازگار می کنند.

روسیه در یک فروپاشی جهانی جدی در شمار کشورهای بزرگ تاب آورتر خواهد بود. این نتیجه خوانندگان غربی ای را که عادت داده شده اند روسیه را در درجه اول تهدید یا دولتی عقب مانده ببینند شگفت زده خواهد کرد. این نتیجه داوری هنجاری ای درباره سیاست روسیه یا درستی سیاست خارجی آن نیست. مشاهدات تحلیلی است درباره ویژگی های ساختاری جمعیت و سرزمین.

چین

چین پیچیده ترین مورد است و به سبب مقیاسش، از نظر جهانی پرمیامدترین. این کشور هم شرایط تاب آوری بالا و هم شرایط شکنندگی شدید را در خود دارد، که در مناطق و جمعیت های مختلف

پراکنده‌اند.

خودکفایی کالری در چین رو به کاهش بوده است. چین مقادیر عظیمی غله، سویا، گوشت و دیگر محصولات کشاورزی از ایالات متحده، برزیل، آرژانتین، استرالیا و کشورهای دیگر وارد می‌کند. رژیم غذایی چینی‌ها در چند دهه گذشته به طرز چشمگیری از رژیمی عمدتاً گیاهی به رژیمی با گوشت بسیار بیشتر تغییر کرده است، که پشتیبانی از آن نهاده‌های کشاورزی به مراتب بیشتری می‌طلبد. اگر تجارت جهانی محصولات کشاورزی مختل شود، جمعیت چین با سازگاری قابل‌توجهی روبه‌رو خواهد شد. مناطق کشاورزی درون‌سرزمینی می‌توانند خود را و بخش‌های قابل‌توجهی از جمعیت شهری را تغذیه کنند، اما در سطوح کالری پایین‌تر از آنچه جمعیت اکنون به آن خو گرفته است.

تنش آبی در چین در مناطق کشاورزی اصلی، به‌ویژه شمال، شدید است. دشت شمال چین، که بخش بزرگی از غله چین در آن تولید می‌شود، به آب سفره‌های زیرزمینی‌ای وابسته است که دهه‌هاست سریع‌تر از آنکه تغذیه شوند تخلیه شده‌اند. پروژه انتقال آب جنوب به شمال (South-North Water Transfer Project)؛ تلاش مهندسی عظیم چین، که در سال ۲۰۰۲ آغاز شد و هنوز در دست ساخت است، برای انتقال آب از جنوب پرباران کشور به شمال خشک از طریق سه مسیر کانال اصلی که در مجموع بزرگ‌ترین پروژه انتقال آبی است که تاکنون به آن دست زده‌اند؛ این پروژه کم‌آبی ساختاری دشت شمال چین را با هزینه‌ای هنگفت و با نیازهای انرژی پیوسته‌ای که به کارکرد زیرساخت مرکزی وابسته‌اند چاره می‌کند، یعنی همان تلاش مهندسی عظیم برای انتقال آب از جنوب به شمال، بخشی از مشکل را برطرف می‌کند اما خود انرژی‌بر است و به کارکرد پیوسته زیرساخت مرکزی وابسته است. در فروپاشی جدی، وضعیت آب در شمال چین به سرعت حاد خواهد شد.

انسجام دفاعی در چین در سطح دولت بالا و در سطح جمعیت ضعیف است، و این تمایز اهمیت دارد. ارتش آزادی‌بخش خلق (People's Liberation Army) بزرگ‌ترین نیروی نظامی جهان است، با ساختار شبه‌نظامی گسترده‌ای از جمله پلیس مسلح خلق (People's Armed Police). حزب کمونیست چین کنترل مؤثری بر دستگاه امنیتی دارد و در دوره‌های سخت ثبات داخلی را حفظ کرده است. توانایی برقراری نظم، حتی نظم خشن، به‌خوبی تثبیت شده است. اما این توانایی دفاعی

یکسره با واسطه دولت است. مالکیت سلاح در میان شهروندان عملاً وجود ندارد. جمعیت هیچ سنتی از شهروندی مسلح ندارد. هیچ همتایی برای آتش‌نشانی داوطلب آمریکایی، دسته یاران کلانتر روستایی و گشت محله‌ای به هماهنگی کلیسا، یعنی آن بستر نهادی توانایی دفاعی توزیع‌شده، وجود ندارد. وقتی اقتدار دولت قوی است، جمعیت به‌خوبی حفاظت می‌شود. وقتی اقتدار دولت تضعیف یا به چالش کشیده شود، جمعیت هیچ پشتوانه‌ای ندارد. این تفاوت تیز میان انسجام دفاعی چین و پیکربندی آمریکایی است، و بیش از همه در سناریوهایی اهمیت دارد که اقتدار مرکزی خود زیر فشار است.

انسجام اجتماعی در چین در برخی ابعاد بالا و در برخی دیگر ضعیف است. هویت چینی هان قوی است و دولت مرکزی دهه‌ها آن را به‌طور آگاهانه پرورانده است. چارچوب فرهنگی کنفوسیوسی پیش‌فرض‌های مشترکی درباره خانواده، سلسله‌مراتب و تکلیف فراهم می‌کند. ساختارهای خانواده همچنان قوی‌تر از اکثر کشورهای غربی است و خانوارهای چندنسلی به‌ویژه در مناطق روستایی هنوز رایج‌اند. سنت‌های دینی بودایی، تائویی و عامیانه از سرکوب دوران مائو در حال بازیابی بوده‌اند و برای بخش‌های قابل‌توجهی از جمعیت چارچوب‌های معنا فراهم می‌کنند.

اما این انسجام تا اندازه‌ای تحمیلی است نه ارگانیک، و استحکام انسجام تحمیلی در شرایط اختلال شدید نامعلوم است. انقلاب فرهنگی، که هنوز در خاطره زندگان است، بخش بزرگی از بافت اجتماعی ارگانیکی را که در غیر این صورت بستر واکنش به فروپاشی می‌بود از میان برد. انقلاب فرهنگی خود، یعنی آن تحول سیاسی و اجتماعی که مائو تسه‌تونگ در سال ۱۹۶۶ به راه انداخت و نزدیک به یک دهه به درازا کشید و در آن گاردهای سرخ به فرهنگ سنتی، دین، روشنفکران و حتی خود حزب کمونیست یورش بردند، به تخمین یک تا دو میلیون نفر را کشت و آسیب‌پذیری به بافت اجتماعی جامعه چین زد که هنوز در نسل کنونی دیده می‌شود. سیاست تک‌فرزندی، برنامه کنترل جمعیتی که از ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۵ اجرا می‌شد و اکثر خانواده‌های شهری را به یک فرزند محدود می‌کرد، اعوجاج‌های جمعیتی‌ای پدید آورده است که ساختارهای خانواده را در آینده پیچیده می‌کند، از جمله حدود سی میلیون مرد بیشتر از زن در گروه‌های سنی مربوط، به‌علاوه مسئله ساختاری بزرگسالان در سن کار که باید از چهار پدربزرگ و مادربزرگ نگهداری کنند. شهرنشینی‌ای که در سه دهه گذشته صدها میلیون نفر را از مناطق روستایی به مناطق شهری کشانده، جمعیت‌ها را از اجتماعات سنتی‌شان جدا کرده است.

سناریوی چین به تندی میان جمعیت‌های شهری ساحلی و درون‌سرزمین روستایی دوپاره می‌شود. ابرشهرهای ساحلی (شانگهای، پکن، گوانگجو، شن‌جن و دیگران) در چارچوب محرک‌های بقا به شدت شکننده‌اند. هیچ غذایی به‌طور محلی تولید نمی‌کنند. آبشان به زیرساخت انتقال وابسته است. جمعیتشان عمدتاً مهاجران تازه‌واردی‌اند بدون پیوندهای عمیق با اجتماع. چارچوب‌های معنای آنان با تحول چشمگیر زندگی چینی در چهل سال گذشته به‌طور قابل‌توجهی تضعیف شده است. در فروپاشی جدی، این جمعیت‌ها با شرایطی روبه‌رو خواهند شد که به فروپاشی شهری جهان سوم می‌ماند.

درون‌سرزمین روستایی، در کل، شرایط زیربنایی قوی‌تری برای بقای جمعیت دارد تا ساحل. اما درون‌سرزمین روستایی خود از نظر جغرافیایی دوشاخه است، و این دوشاخگی اهمیت دارد. روستاهای جنوبی، بر زمین‌های برنج‌خیز حوضه‌ی یانگ‌تسه و مناطق جنوب آن، بر بارش قابل‌اعتماد و آب‌های سطحی فراوان نشسته‌اند، با تولید کشاورزی دست‌نخورده در مقیاس محلی. این روستاهای جنوبی فروپاشی را تقریباً همان‌گونه از سر می‌گذرانند که مناطق روستایی هند یا مکزیک می‌گذرانند. سختی مادی، اما شرایط زیربنایی بقا حاضر است. روستاهای شمالی، بر زمین‌های گندم‌خیز دشت شمال چین، با وضعیتی بسیار سخت‌تر روبه‌رو هستند. کشاورزی آن‌ها به آب سفره‌های زیرزمینی‌ای وابسته است که دهه‌هاست با نرخ‌های ناپایدار پمپاژ شده‌اند، و به زیرساخت انتقال آب جنوب به شمال که کارکرد پیوسته‌ی مرکزی را می‌طلبد. در فروپاشی جدی، آبی که به شمال روستایی چین امکان کشت غله می‌دهد خود مسئله می‌شود، و پاسخ آن اطمینان‌بخش نیست. روستاهای شمال با بحرانی روبه‌رو خواهند شد که روستاهای جنوب با آن روبه‌رو نخواهند بود. این یکی از پریامدترین واقعیت‌های جغرافیایی چین است که تحلیل‌های غربی به‌ندرت به آن می‌پردازند.

روستاها قرن‌ها پیش از حزب کمونیست آنجا بوده‌اند و پس از اختلال نیز آنجا خواهند بود، اما روستاهای شمال و روستاهای جنوب با نسخه‌های بسیار متفاوتی از اختلال روبه‌رو هستند.

اروپای غربی

اروپای غربی در کل در چارچوب محرک‌های بقا امتیاز ضعیفی می‌گیرد، با تفاوت‌های قابل‌توجه میان کشورها. فرانسه بیش از آنچه مصرف می‌کند غذا تولید می‌کند و در صورت لزوم می‌تواند خود را

تغذیه کند، گرچه توزیع از مناطق کشاورزی به جمعیت‌های شهری زیر فشار قرار می‌گیرد. آلمان بخش قابل‌توجهی از غذای خود را وارد می‌کند. بریتانیا نزدیک به نیمی از غذای خود را وارد می‌کند و اگر تجارت جهانی مختل شود با مشکلات شدید امنیتی غذایی روبه‌رو خواهد شد. ایتالیا و اسپانیا ظرفیت تولید محلی بالاتری دارند اما آن‌ها نیز واردات قابل‌توجهی دارند.

انسجام دفاعی در اروپای غربی پایین تا متوسط است. اکثر نیروهای مسلح اروپای غربی دهه‌هاست که از درون تهی شده‌اند. توانایی دفاع از سرزمین در برابر تهدیدهای نظامی سازمان‌یافته به‌طور قابل‌توجهی کاهش یافته است. مالکیت سلاح در میان شهروندان محدود است. اروپایی معمولی توانایی بسیار محدودی برای دفاع از خود دارد. تکیه بر نیروهای امنیتی دولتی بسیار بیشتر از ایالات متحده است، و هنگامی که نیروهای امنیتی دولتی زیر فشار قرار گیرند یا آسیب ببینند، جمعیت منابع کمتری برای پناه بردن به آن‌ها دارد.

انسجام اجتماعی متغیر است. ایتالیا در بخش بزرگی از کشور ساختارهای خانوادگی قوی و چارچوب دینی کاتولیک را حفظ کرده است. فرهنگ دهقانی ایتالیای مرکزی و جنوبی در جاهایی دست‌نخورده است، با خانواده‌های چندنسلی، تولید غذای محلی و زندگی اجتماعی کلیسامحوری که قرن‌ها پیوسته بوده است. این مناطق به معیارهای اروپای غربی فروپاشی را به‌نسبت خوب از سر می‌گذرانند، زیرا شرایط زیربنایی بقای اجتماع در آن‌ها حاضر است. فرهنگ دهقانی در شرایط فروپاشی به‌سادگی ادامه می‌یابد، همان‌گونه که در اختلال‌های پیشین ادامه یافته بود.

فرانسه هویت فرهنگی نیرومند و سنت مشارکت مدنی خود را حفظ کرده است، هرچند تفاوت‌های منطقه‌ای در آن چشمگیر است. فرانسه روستایی سنتی در بسیاری از جاها دست‌نخورده باقی مانده است. فرانسه شهری، به‌ویژه بانلیوهای (banlieues) مهاجرنشین در پیرامون شهرهای بزرگ (حومه‌هایی گرد شهرهای اصلی فرانسه، به‌ویژه پاریس، که جمعیت‌های مهاجر پس از ۱۹۶۵ از شمال آفریقا، آفریقای جنوب صحرا و جاهای دیگر در آن‌ها متمرکز شده‌اند؛ بانلیوها صحنه ناآرامی‌های مدنی مکرر بوده‌اند و شکست الگوی ادغام فرانسوی را به شیوه‌های جغرافیایی و اجتماعی مشخصی باز می‌نمایند)، به‌طور چشمگیری تضعیف شده است.

آلمان در طول چند دهه از نظر انسجام اجتماعی به‌طور چشمگیری تضعیف شده است. شهرنشینی، سکولارشدن و مهاجرت گسترده سال‌های اخیر بدون سیاست ادغام کافی،

جمعیت‌هایی پدید آورده‌اند که هویت مشترک ندارند. فشار اقتصادی ناشی از صنعت‌زدایی بر فشار اجتماعی افزوده می‌شود. آلمان با شرایطی روبه‌روست که تضعیف اقتصادی را با تکه‌تکه‌شدن اجتماعی در هم می‌آمیزد، و این ترکیبی است که برای تاب‌آوری در برابر فروپاشی به‌ویژه دشوار است.

بریتانیا از موارد شکننده‌تر است. وابستگی به واردات غذا در آن شدید است. ظرفیت دفاعی در سطح غیرنظامی از پایین‌ترین‌ها در جهان توسعه‌یافته است. انسجام اجتماعی به‌طور قابل‌توجهی تضعیف شده است. بنیان اقتصادی تهی شده است. توانایی تاریخی بریتانیایی‌ها برای گذر کردن از دشواری‌ها به هر ترتیبی که باشد واقعی است، اما شاید با مقیاس اختلالی که از وابستگی‌های انباشته‌شده این کشور برمی‌آید تناسب نداشته باشد.

اروپای شرقی، به‌ویژه لهستان، جمهوری چک، مجارستان و کشورهای حوزه بالتیک، انسجام بیشتری نسبت به اروپای غربی حفظ کرده است. جمعیت‌ها مذهبی‌ترند. ساختارهای خانوادگی قوی‌ترند. خاطره تاریخی اشغال شوروی فرهنگ‌های سیاسی‌ای پدید آورده است که استقلال ملی و خودکفایی را در اولویت قرار می‌دهند. این کشورها در اغلب سنجه‌ها بهتر از هم‌تایان اروپای غربی خود از پس فروپاشی برمی‌آیند.

ایالات متحده

ایالات متحده به دلیل پیکربندی منحصربه‌فردش شایسته بررسی مفصل در فصل بعد است. برای این مرور کلی، نکته اصلی این است که ایالات متحده هم برخی از تاب‌آورترین اجتماعات جهان و هم برخی از شکننده‌ترین آن‌ها را در خود دارد؛ تاب‌آوری در مناطق و جمعیت‌های معینی متمرکز است و شکنندگی در مناطق و جمعیت‌های دیگر.

خاورمیانه

ایران در این چارچوب امتیازی بالاتر از آنچه تحلیل‌های غربی معمولاً تشخیص می‌دهند به دست می‌آورد. تولید کشاورزی ایران قابل‌توجه است و این کشور بیشتر غذای خود را تولید می‌کند. انسجام فرهنگی ایرانی نیرومند است و ریشه‌ای چندهزارساله دارد. چارچوب مذهبی شیعی عمیقاً جا افتاده

است. ظرفیت دفاعی، به‌رغم آسیب‌های اخیر، همچنان قابل‌توجه است. جنگ کنونی و آسیب‌های اخیر واقعی و جدی‌اند، اما تاب‌آوری بنیادین ایران به‌عنوان یک تمدن از بالاترین‌ها در منطقه است.

ترکیه در مجموع امتیاز خوبی می‌گیرد، به‌ویژه در قلب آناتولی. خودکفایی غذایی بالاست و ترکیه عملاً تمام غذای خود را تولید می‌کند. ساختارهای خانوادگی و اجتماعی قوی‌اند، به‌ویژه در مناطق محافظه‌کار. چارچوب مذهبی سنی به‌طور گسترده عمل می‌شود. ظرفیت دفاعی قابل‌توجه است. خاطره تاریخی ترک‌ها از امپراتوری و اعتماد به نفس فرهنگی‌ای که از بیش از هزار سال تمدن پیوسته برمی‌آید، منابع روانی‌ای فراهم می‌کنند که هویت‌های ملی جدیدتر از آن بی‌بهره‌اند.

کشورهای عربی خلیج فارس (عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، کویت، بحرین، عمان) همگی، همان‌طور که در فصل ۴ به تفصیل بحث شد، در این چارچوب امتیاز بسیار پایینی می‌گیرند. آن‌ها نمی‌توانند خود را سیر کنند. آبشان به نم‌زدایی پیوسته و انرژی‌بر وابسته است. جمعیتشان عمدتاً نیروی کار خارجی است که در بحران هیچ تعهدی به کشور ندارد. کشورهای عربی خلیج فارس همان جامعه‌های مهندسی‌شده بر پشته‌های شنی‌اند که در فصل ۴ توصیف شد.

اسرائیل موردی پیچیده است. توانایی دفاعی آن نسبت به اندازه جمعیت از بالاترین‌ها در جهان است. توانایی کشاورزی قابل‌توجه است، اما برای خودکفایی کامل کافی نیست. انسجام اجتماعی در درون جامعه یهودی اسرائیل قوی است، هرچند تنش‌های سیاسی سال‌های اخیر آن را به آزمون گذاشته است. موقعیت راهبردی آن در منطقه‌ای که در آن با همسایگان متخاصم روبه‌روست، متزلزل است. در فروپاشی جدی، توانایی اسرائیل برای دفاع از خود بالاست، اما توانایی آن برای سیر کردن خود بدون ادامه واردات نامعلوم است.

لبنان هم‌اکنون در همان سناریویی قرار دارد که درباره آن بحث می‌شود. این جامعه از طریق شبکه‌های طایفه‌ای-مذهبی، ساختارهای خانوادگی و وجوه ارسالی دیاسپورا ظرفیت انطباقی چشمگیری از خود نشان داده است. تجربه لبنان از جهاتی پیش‌نمایشی است از آنچه کشورهای دیگر ممکن است با آن روبه‌رو شوند، با این مشاهده اضافی که تاب‌آوری لبنانی‌ها به بهای انسانی هنگفتی به دست آمده است.

اردن و مصر، با وابستگی بالا به واردات غذا، به‌شدت آسیب‌پذیرند. مصر با ۱۱۰ میلیون نفر جمعیت، که بیشتر گندم خود را وارد می‌کند، در هر اختلال جهانی جدی با بحران غذایی فاجعه‌باری

روبه‌رو خواهد شد. وضعیت مصر برای شرایط پیش رو از خطرناک‌ترین‌ها در منطقه است.

ارمنستان شایسته توجه ویژه است. این کشور کوچک و از نظر جغرافیایی آسیب‌پذیر است و جز کشاورزی و سرمایه انسانی، منابع طبیعی محدودی دارد. اما ارمنستان ویژگی‌هایی دارد که چارچوب محرک‌های بقا آن‌ها را نقطه قوت می‌شناسد. کلیسای حواری ارمنی (Armenian Apostolic Church) یکی از کهن‌ترین نهادهای مسیحی پیوسته در جهان است که عمیقاً در هویت ملی جا گرفته است. انسجام خانوادگی و اجتماعی ارمنیان، برآمده از سده‌ها آزار و آوارگی، به‌طور استثنایی قوی است. توانایی ارمنیان در بقا در شرایط ناممکن بارها در تاریخ به اثبات رسیده است.

تجربه ارمنستان از زمان فروپاشی شوروی به‌ویژه آموزنده است. این کشور در اوایل دهه ۱۹۹۰ در عرض چند سال پایه صنعتی، منابع انرژی و ضمانت‌های امنیتی خود را از دست داد. مردم زمستان‌های تاریک بدون گرما، کمبود غذا و ویرانی اقتصادی را تاب آوردند. این کشور نه با نجات از بیرون، بلکه با انسجام درونی، پشتیبانی دیاسپورا و منابع فرهنگی عمیقی زنده ماند که به ارمنیان امکان داد سختی‌ای را تحمل کنند که جمعیت‌های کم‌ریشه‌تر را از پا درمی‌آورد. این تجربه، هرچند هولناک، توانایی و اعتمادبه‌نفسی ساخت که ارمنستانی که آن را از سر نگذرانده بود از آن بی‌بهره می‌ماند. فعالیت خیریه مستمر در روستاهای ارمنستان در دو دهه گذشته نشان داده است که سرمایه‌گذاری هدفمند در ویژگی‌های بنیادین تاب‌آوری (آموزش، سلامت، زیرساخت کشاورزی، توسعه فرهنگی و اقتصادی) می‌تواند شرایط بقای جمعیت را حتی در اوضاع دشوار به‌طور قابل‌توجهی بهبود بخشد. این مورد در فصل ۲۲ به تفصیل بررسی می‌شود.

آسیای جنوبی و مرکزی

افغانستان موردِ حدی است. این کشور نزدیک به پنجاه سال در جنگ یا درگیری کم‌شدت بوده است. جمعیت دوام آورده است. ساختارهای قبیله‌ای و خانوادگی به‌طور خارق‌العاده‌ای قوی‌اند. مردم افغانستان بالاترین تحمل سختی در جهان را دارند، همراه با ساختارهای اجتماعی پیشامدرن دست‌نخورده. اگر تولید کشاورزی محدود باقی‌مانده‌اش مختل شود، این کشور نمی‌تواند خود را سیر کند، اما شرایط بقای جمعیت در اوضاع دشوار در آن به شکلی وجود دارد که هیچ کشور غربی به پای آن نمی‌رسد.

هند در مناطق مختلف خود تفاوت‌های عظیمی دارد. هند روستایی، که هنوز ۶۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد، به شیوه‌هایی زندگی می‌کند که پیوستگی آشکاری با الگوهای کهن دارد و در فروپاشی جهانی تغییر چندانی نخواهد کرد. کشاورزی روستایی ادامه دارد. خانواده‌های گسترده ادامه دارند. حیات مذهبی ادامه دارد. اقتصادهای محلی ادامه دارند. هند شهری شکننده است، به‌ویژه ابرشهرهای بمبئی، دهلی، بنگلور، چنای و کلکته که به همان نوع زنجیره‌های تأمین وابسته‌اند که ابرشهرهای آمریکایی. آسیب‌پذیری‌های آبی و غذایی واقعی‌اند، اما ظرفیت بقای فوری هند روستایی در فروپاشی از بالاترین‌ها در جهان است.

پاکستان وابستگی جدی به واردات غذا و تنش آبی شدید دارد، اما همچنین از چارچوب مذهبی قوی، ساختارهای خانوادگی دست‌نخورده و جمعیتی با تحمل فوق‌العاده در برابر سختی برخوردار است. وضعیت پاکستان متزلزل است، اما مردم آن منابعی دارند که جمعیت‌های مدرن‌شده‌تر از آن بی‌بهره‌اند.

کشورهای آسیای مرکزی شرایط متفاوتی دارند، اما همگی سطح مدرن‌سازی پایین‌تری از غرب، چارچوب‌های مذهبی دست‌نخورده و ساختارهای اجتماعی پیشامدرنی دارند که در بخش بزرگی از سرزمینشان هنوز کارکرد دارند.

آسیای شرقی و جنوب شرقی

ژاپن هم توانایی بالا دارد و هم آسیب‌پذیری بالا. انسجام اجتماعی آن از بالاترین‌ها در جهان است. ساختارهای خانوادگی و اجتماعی قوی‌اند. چارچوب فرهنگی معنا فراهم می‌کند. توزیع مهارت‌ها توانایی عملی قابل‌توجهی را در بر می‌گیرد. اما این کشور تقریباً ۶۰ درصد غذا و بیش از ۹۰ درصد انرژی خود را وارد می‌کند. ژاپن در فروپاشی جدی با چالش‌هایی روبه‌رو می‌شود که انسجام اجتماعی‌اش به‌تنهایی نمی‌تواند حل کند. این انسجام به مردم امکان می‌دهد با انضباطی که جمعیت‌های کم‌انسجام‌تر به پای آن نمی‌رسند از پس دشواری‌ها برآیند، اما محدودیت‌های مادی بنیادین شدیدند.

کره جنوبی شبیه ژاپن است، اما با شدت بیشتر: توانایی اجتماعی بالاتر، وابستگی بالاتر، به‌علاوه تهدید وجودی کره شمالی که بر هر اختلالی سایه می‌افکند.

آسیای جنوب شرقی از مناطق تاب‌آورتر جهان است. ویتنام تولید غذای بالا، ناسیونالیسم قوی، ساختارهای خانوادگی قوی و تاریخ نزدیکی از جان‌به‌دربردن از جنگ تمام‌عیار دارد. تایلند از فراوانی کشاورزی، چارچوب بودایی، حیات روستایی قوی و فرهنگ ریشه‌دار مدارا و سازگاری برخوردار است که به این کشور امکان داده است در طول سده‌ها از شرایط پیچیده عبور کند. اندونزی بزرگ‌ترین کشور مسلمان جهان است، با اکثریت روستایی و چارچوب مذهبی دست‌نخورده. فیلیپین، به‌رغم چالش‌های خاص خود، ساختارهای خانوادگی و اجتماعی‌ای را حفظ کرده است که بقای جمعیت را در دشواری ممکن می‌سازند.

این کشورها آن چیزی را دارند که غرب از دست داده است: جمعیت‌های روستایی دست‌نخورده، ساختارهای خانوادگی و مذهبی قوی، ظرفیت تولید غذا، جمعیت‌هایی که عادت به کار بدنی سخت را از دست نداده‌اند، و چارچوب‌های فرهنگی‌ای که سختی را در قالب‌هایی معنادار جای می‌دهند. آن‌ها به معیارهای غربی ثروتمند نیستند. به معیارهای غربی از نظر فناوری پیشرفته نیستند. آن‌ها دقیقاً همان جاهایی هستند که فروپاشی جهانی را بهتر از کشورهای ثروتمندی از سر می‌گذرانند که آن‌ها را عقب‌مانده شمرده‌اند.

آفریقا

آفریقا در مناطق مختلف خود تفاوت‌های عظیمی دارد و پیچیده‌تر از آن است که در یک پاراگراف به‌درستی خلاصه شود. مشاهده کلی این است که جمعیت‌های آفریقایی عمدتاً ساختارهای خانوادگی و اجتماعی‌ای را حفظ کرده‌اند که غرب از دست داده است؛ تولید غذای آفریقا در مقیاس محلی در بخش بزرگی از این قاره واقعی است، هرچند در مناطق در حال شهری‌شدن تحت فشار قرار دارد؛ رشد جمعیت آفریقا به‌قوت ادامه دارد، در حالی که جمعیت‌های غربی رو به کاهش‌اند؛ و تاب‌آوری آفریقاییان در برابر سختی بر تجربه‌ای طولانی بنا شده است که فراموش نشده است. وضعیت‌های مشخص بر حسب کشور و منطقه متفاوت‌اند. برخی کشورهای آفریقایی از وابستگی به واردات غذا و شکنندگی سیاسی با دشواری‌های شدیدی روبه‌رو هستند. برخی دیگر شرایط بنیادین قوی‌ای برای بقای جمعیت دارند. تعمیم فراتر از این دشوار است.

آمریکای لاتین

آمریکای لاتین در سرشت کلی خود یکدست‌تر از آفریقا است. این قاره در بیشتر سرزمین خود چارچوب مذهبی کاتولیک نیرومندی را حفظ کرده است. ساختارهای خانوادگی قوی‌اند. تولید غذای محلی در مقیاس قابل‌توجهی وجود دارد. ظرفیت دفاعی در سطح جمعیت متفاوت است، اما عموماً بالاتر از اروپای غربی است. وضعیت‌های سیاسی از کشوری به کشور دیگر متفاوت است؛ برخی (برزیل، مکزیک، آرژانتین) اقتصادهای توسعه‌یافته‌تر و جمعیت‌های در معرض‌تری دارند و برخی دیگر (مناطق روستایی اغلب کشورها) شرایط بقای جمعیت در دشواری را حفظ کرده‌اند. میراث استعماری اسپانیایی و پرتغالی فرهنگ‌هایی پدید آورده است که در طول سده‌ها اختلال‌های متعددی را جذب کرده و سازگاری‌پذیری‌ای را پروراندند که فرهنگ‌های آنگلو ساکسون نیازی به پروراندنش نداشته‌اند.

الگو

کشورهایی که در چارچوب محرک‌های بقا بالاترین امتیاز را می‌گیرند، معمولاً همان‌هایی‌اند که ویژگی‌های پیشامدرن را حفظ کرده‌اند. افغانستان، هند روستایی، ویتنام و اندونزی روستایی، مکزیک روستایی و اجتماعات روستایی سنتی در بسیاری از کشورها در صدر قرار می‌گیرند. اجتماعات آناپتست و مورمون و روستایی سنتی آمریکا نیز در همین سطح امتیاز می‌گیرند. روسیه و ایران به‌واسطه حفظ ویژگی‌های پیشامدرن کافی، حتی در بسترهای مدرن‌شده‌شان، امتیاز خوبی می‌گیرند.

نوار میانی را کشورهایی پر می‌کنند که مدرن‌سازی قابل‌توجهی داشته‌اند اما بستر سنتی معناداری را حفظ کرده‌اند: روسیه، ایران، ترکیه، جمعیت‌های روستایی یونان، مناطق درونی چین، مناطق روستایی اروپای شرقی، بخش‌هایی از آمریکای لاتین. این جاها به اندازه‌ای مدرنیته جذب کرده‌اند که به ابزارهای آن دسترسی داشته باشند و در عین حال به اندازه‌ای سنت حفظ کرده‌اند که انسجام را در فشار نگاه دارند.

پایین‌ترین امتیازها از آن مدرن‌شده‌ترین‌ها و وابسته‌ترین‌هاست: شهرهای اروپای غربی، بریتانیا، ژاپن، کره، استرالیای شهری و، مهم‌تر از همه، کلان‌شهرهای ساحلی و حومه‌های متعارف آمریکا.

دولت‌های نفتی خلیج فارس، همان‌طور که بحث شد، در پایین‌ترین نقطهٔ مطلق قرار می‌گیرند.

پیامد این امر مهم است. محرک‌های بقا در فروپاشی عمدتاً وارونهٔ محرک‌های موفقیت در مدرنیته‌اند. ویژگی‌هایی که در دو سدهٔ گذشته ثروت و قدرت تولید کرده‌اند، دقیقاً همان ویژگی‌هایی‌اند که در فروپاشی شکنندگی می‌آفرینند. ویژگی‌هایی که عقب‌مانده تلقی می‌شدند، همان ویژگی‌هایی از آب درمی‌آیند که بقا را می‌سازند. این برای جمعیت‌هایی ناخوشایند است که هویت خود را بر این فرض بنا کرده‌اند که مدرن‌سازی همان پیشرفت است و ویژگی‌های سنتی موانعی هستند که باید از آن‌ها گذر کرد. این ناخوشایندی واقعیت ساختاری را تغییر نمی‌دهد. واقعیت این است که آزمون پیش رو آزمونی متفاوت از آزمونی است که مدرنیته برای آن بهینه شده بود، و جمعیت‌هایی که بهترین جایگاه را برای آزمون جدید دارند همان جمعیت‌هایی نیستند که در آزمون قدیم بیشترین موفقیت را داشتند.

برای خوانندگانی که به جایگاه‌یابی خود می‌اندیشند، تحلیل منطقه‌ای به پرسش نقل مکان روشنی می‌بخشد. اگر در محیطی با مدرن‌سازی بالا و انسجام پایین زندگی می‌کنید و امکان نقل مکان دارید، مناطق و انواع اجتماعی که گفته شد در محرک‌های بقا امتیاز بالایی می‌گیرند، نامزدهای نقل مکان‌اند. اگر نمی‌توانید نقل مکان کنید، این تحلیل نشان می‌دهد که در مکان کنونی خود چه چیزی باید بسازید تا نقاط ضعف ساختاری بودن در جایی شکننده را جبران کنید. مورد آمریکا در فصل بعد راهنمایی مشخصی فراهم می‌کند برای آن خوانندگانی که در ایالات متحده‌اند و می‌کوشند به روشنی بیندیشند که کجا باشند و چگونه آنجا باشند.

بررسی عمیق مورد آمریکا

مورد آمریکا، در میان همه کشورهای، پرمیامدترین مورد برای سرنوشت جهانی و غریب‌ترین کشور در این چارچوب است. ایالات متحده منابع فیزیکی لازم را دارد تا تاب‌آورترین ملت بزرگ روی زمین باشد: تولید غذایی بیش از آنچه جمعیتش مصرف می‌کند، استقلال انرژی از طریق انقلاب شیل، عمقی جغرافیایی که از ۱۸۱۴ هیچ مهاجمی آن را به‌طور جدی به چالش نکشیده است، حکمرانی نامتمرکزی که در ساختار قانون اساسی‌اش تعبیه شده است، اجتماعات مذهبی و سنتی در مقیاسی چشمگیر، و ۴۰۰ میلیون سلاح گرم در دست افراد. در همان حال، این کشور برخی از شکننده‌ترین اجتماعاتی را در خود جای داده است که تا کنون در یک جامعه ثروتمند مشاهده شده‌اند. این فصل نخست ظرفیت فیزیکی را بررسی می‌کند، سپس تصویر جمعیت غالب را، سپس پیامدهای سیاسی و نهادی گذار را، سپس مسئله ناآرامی مدنی مسلحانه را که مورد آمریکا را از هر کشور توسعه‌یافته دیگری متمایز می‌کند، و آنگاه سناریوهای مشخصی را در یک آپارتمان در منهتن، یک اجتماع مورمون در مناطق روستایی یوتا، و یک مزرعه آناپتیسیت در شهرستان لنکستر (Lancaster County). فصل با بیان این نکته به پایان می‌رسد که این چارچوب در واقع چه چیزی را برای این کشور پیش‌بینی می‌کند و کدام جمعیت‌ها مرکز ثقل جدید را شکل خواهند داد، و این را صریح‌تر از آنچه در تحلیل ایالات متحده معمول است بیان می‌کند.

فصل پیشین با این مشاهده به پایان رسید که ایالات متحده شایسته بررسی مبسوطی است، و این فصل همان بررسی است. دلیل این بررسی مبسوط، استثناگرایی آمریکایی در معنای متعارف آن نیست. دلیل این است که مورد آمریکا به‌راستی غریب است. هیچ کشور دیگری در جهان ترکیبی از منابع فیزیکی و شکنندگی انسانی را که ایالات متحده در خود دارد، در بر نمی‌گیرد، و سرنوشت هیچ کشور دیگری به این اندازه سرنوشت جهانی را شکل نخواهد داد. بیشتر خوانندگان این کتاب در درون پیکربندی آمریکایی زندگی می‌کنند و باید به‌روشنی بیندیشند که در درون آن واقعاً در کجا ایستاده‌اند.

غرابت مورد آمریکا را بهتر از همه می‌توان در قالب یک پارادوکس بیان کرد. بر اساس سنج‌های ظرفیت فیزیکی، این کشور منابع لازم را دارد تا تاب‌آورترین ملت بزرگ روی زمین باشد. بر اساس سنج‌های ظرفیت انسانی در جمعیت‌های غالبش، برخی از شکننده‌ترین اجتماعاتی را در خود جای داده است که تا کنون در یک جامعه ثروتمند مشاهده شده‌اند. این دو واقعیت در درون مرزهای واحد، اغلب در درون ایالت‌های واحد و گاه در درون شهرهای واحد، در کنار هم وجود دارند. این دو در هر اختلال جدی، برای جمعیت‌های مختلف آمریکا پیامدهایی به‌شدت متفاوت به بار خواهند آورد. هر دو گروه آمریکایی خواهند بود، هر دو در یک کشور خواهند بود، اما تجربه‌هایشان در ظرف چند هفته به‌شدت از هم فاصله خواهد گرفت.

از ظرفیت فیزیکی آغاز کنیم. ایالات متحده با حاشیه‌ای چشمگیر، غذایی بیش از آنچه جمعیتش مصرف می‌کند تولید می‌کند. در شرایط عادی، ۱۰ درصد از تولید کشاورزی آمریکا صادر می‌شود. این کشور به ازای هر نفر، زمین قابل کشت بیشتری از تقریباً هر اقتصاد بزرگ دیگری دارد. مناطق کشاورزی آن از بارش، شبکه‌های رودخانه‌ای و سفره‌های آب زیرزمینی برخوردارند که اگرچه در برخی نواحی تحت فشارند، در مجموع در مقایسه با دیگر کشورهای بزرگ همچنان فراوان‌اند. صنایع دامپروری آن بزرگ‌ترین در جهان است. کمربند غلات آن، اگر تولید از بازارهای صادراتی کنونی و از خوراک دام به مصرف مستقیم انسانی هدایت می‌شد، می‌توانست چند صد میلیون نفر دیگر را سیر کند.

استقلال انرژی در پانزده سال گذشته از طریق انقلاب شیل به دست آمده است (گسترش سریع تولید نفت و گاز طبیعی آمریکا از طریق شکست هیدرولیکی سازندهای سنگی شیل، که از حدود ۲۰۰۸ آغاز شد و تا امروز ادامه دارد و ایالات متحده را از بزرگ‌ترین واردکننده نفت جهان به بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت و گاز جهان تبدیل کرد؛ این انقلاب امنیت انرژی آمریکا و بازار جهانی انرژی را به شیوه‌هایی دگرگون کرد که تحلیلگران پیشین امکان آن را پیش‌بینی نکرده بودند). ایالات متحده اکنون بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت و گاز طبیعی جهان است. در مجموع بیش از مصرف خود تولید می‌کند، هرچند مناطق خاصی به دلیل پیکربندی پالایشگاه‌ها و جغرافیای خطوط لوله همچنان به واردات وابسته‌اند. ذخایر زغال‌سنگ همچنان قابل‌توجه است. اورانیوم برای انرژی هسته‌ای در داخل کشور در دسترس است. ظرفیت بادی و خورشیدی به‌سرعت رشد کرده است. ترکیب انرژی متنوع

است و منابع زیربنایی فراوان‌اند. کشوری با این نیمرخ انرژی، برای نیازهای اساسی خود آن‌گونه که کشورهای اروپای غربی یا ژاپن به واردات وابسته‌اند، وابسته نیست.

منابع معدنی گسترده است. فراورده‌های جنگلی فراوان‌اند. ظرفیت تولید صنعتی، اگرچه نسبت به اوج خود در میانه قرن بیستم کاهش یافته، همچنان قابل‌توجه است. پایه صنعتی دفاعی بزرگ‌ترین در جهان است. بخش فناوری، به‌رغم آسیب‌پذیری‌های خاص خود، توانمندی‌هایی را در بر می‌گیرد که هیچ کشور دیگری نمی‌تواند با آن برابری کند.

عمق جغرافیایی عظیم است. سرزمین اصلی ایالات متحده سه هزار مایل از شرق به غرب و بیش از هزار مایل از شمال به جنوب گسترده است. از شرق و غرب به اقیانوس‌ها، از شمال به کانادای دوست و از جنوب به مکزیک محدود می‌شود. پهنه داخلی آن کوه‌ها، رودها، دشت‌ها، جنگل‌ها و خطوط ساحلی را در بر می‌گیرد که عمق دفاعی طبیعی فراهم می‌کنند. از زمان بریتانیایی‌ها در ۱۸۱۴، هیچ مهاجمی عملیات جدی‌ای در خاک اصلی آمریکا انجام نداده است. موقعیت جغرافیایی این کشور در میان امن‌ترین موقعیت‌ها در بین همه ملت‌های بزرگ است.

حکمرانی نامتمرکز در ساختار قانون اساسی تعبیه شده است. ایالت‌ها اختیارات چشمگیری را حفظ کرده‌اند، از جمله در زمینه پلیس، آموزش، کشاورزی، زیرساخت و بیشتر امور زندگی روزمره. نظام فدرال به‌گونه‌ای طراحی شد که کشور بتواند حتی در صورت تضعیف اقتدار مرکزی به کار خود ادامه دهد. در یک فروپاشی جدی، این ویژگی ساختاری می‌تواند به یک دارایی بدل شود. ایالت‌هایی که از حکمرانی و منابع قوی برخوردارند می‌توانند حتی در صورت کاهش شدید ظرفیت فدرال، همچون نهادهای حاکم مؤثری به کار خود ادامه دهند. این کشور به جای یک مرکز اقتدار شکننده واحد، چندین مرکز اقتدار بالقوه دارد.

مالکیت سلاح در میان شهروندان، در جهان توسعه‌یافته بی‌همتاست. حدود ۴۰۰ میلیون سلاح گرم در دست افراد است، در جمعیتی ۳۳۰ میلیونی. سنت متمم دوم قانون اساسی فرهنگی از شهروندی مسلح را حفظ کرده است که هیچ کشور توسعه‌یافته دیگری ندارد. در شرایط عادی، این امر منبع خشونت بالای ناشی از سلاح در مقایسه با کشورهای دیگر است. در فروپاشی، یک دارایی راهبردی است. جمعیت آمریکا، در مجموع، ابزار دفاع از خود در برابر غارتگری سازمان‌یافته را

به‌گونه‌ای در اختیار دارد که جمعیت‌های اروپایی، ژاپنی، کره‌ای یا استرالیایی ندارند. مهارت و سازمان‌یافتگی لازم برای به‌کارگیری مؤثر این ابزار بسیار متفاوت است، اما ابزار زیربنایی وجود دارد.

اجتماعات مذهبی و سنتی در مقیاسی چشمگیر در درون جمعیت آمریکا وجود دارند. اجتماعات آناباپتیست (آمیش‌های نظم کهن (Old Order Amish)، هوتریت‌ها، منونایت‌های محافظه‌کار) در مجموع حدود ۴۰۰ هزار نفر را در چندین ایالت در بر می‌گیرند و از طریق نرخ بالای زاد و ولد و نگه داشتن فرزندان در ایمان، به‌سرعت رشد می‌کنند. اجتماع مورمون در ایالات متحده حدود هفت میلیون نفر است، در غرب کوهستانی (Mountain West) متمرکز است، و فرهنگ و زیرساخت گسترده‌ای برای آمادگی در برابر وضعیت‌های اضطراری دارد. اجتماع اوانجلیکال محافظه‌کار بسیار بزرگ‌تر است، با عمل مذهبی فعال، خانواده‌های دست‌نخورده و مالکیت گسترده مهارت‌های عملی. اجتماعات مسیحی کاتولیک سنتی و ارتدوکس در نقاطی پراکنده وجود دارند. اجتماعات یهودی پایبند به شریعت، به‌ویژه جمعیت‌های ارتدوکس و حاسیدی (Hasidic)، از طریق نرخ بالای زاد و ولد به‌سرعت رشد می‌کنند. هر یک از این اجتماعات در چارچوب محرک‌های بقا نمره بالایی می‌گیرد، و در مجموع میلیون‌ها آمریکایی را نمایندگی می‌کنند که فروپاشی را با انسانیت و ظرفیت دست‌نخورده از سر خواهند گذراند.

اکنون همه این‌ها را با تصویر جمعیت غالب مقایسه کنید. جلد اول در خطوط کلی پیکربندی شکنندگی غربی را توصیف کرد: ظرفیت تولیدی تهی‌شده، ثروت مالی‌شده، چارچوب‌های معنای تضعیف‌شده، جمعیت‌هایی که مهارت‌هایشان تنها در درون سیستم مدرن وجود دارد. مورد آمریکا جایی است که آن تصویر کلی در تیزترین شکل خود فرود می‌آید، و جزئیات آن ارزش بررسی مستقیم را دارند.

۸۰ درصد آمریکایی‌ها در مناطق کلان‌شهری زندگی می‌کنند. بزرگ‌ترین این مناطق شهرهای ساحلی‌اند که جمعیت‌هایشان ویژگی‌های خاصی دارند که شکنندگی شدید به بار می‌آورد. طبقه حرفه‌ای-مدیریتی متمرکز در این شهرها در مالیه، فناوری، حقوق، مشاوره، بازاریابی، رسانه، آموزش و صنایع مشابهی کار می‌کند که محصولاتشان خدمات است، نه کالاهای فیزیکی. آنها مدارک تحصیلی دارند اما مهارت‌های عملی اندکی. ثروت دارند اما عمدتاً به شکل مالی. پیوندهای اجتماعی دارند اما

عمدتاً از طریق شبکه‌های حرفه‌ای، نه پیوندهای اجتماع‌محور. عقاید سیاسی دارند اما عمدتاً گسسته از عملیات واقعی تولید غذا، انرژی، تولید صنعتی یا دفاع.

پیمایش‌های انجام‌شده در میان این جمعیت‌ها پیوسته نشان می‌دهند که اکثریت نمی‌توانند کارهای اساسی‌ای را انجام دهند که نسل‌های پیشین بدیهی می‌شمردند. تعویض لاستیک. دوختن دکمه. برافروختن آتش. پختن نان از ابتدا. کاشتن سبزیجات، پرورش مرغ، قصابی کردن یک حیوان، راه‌یابی بدون جی‌پی‌اس (GPS). این‌ها زمانی مهارت‌های رایج تقریباً هر آمریکایی بزرگسالی بود. اکنون نایب‌اند، و این کمبود در جمعیت‌های ثروتمندتر و دارای مدارک بالاتر متمرکز است. فقیران و روستاییان بیش از تحصیل‌کردگان و شهرنشینان مهارت‌های اساسی را حفظ کرده‌اند.

بافت اجتماع در این جمعیت‌ها نازک است. پیمایش‌ها نشان می‌دهند که اکثریت آمریکایی‌ها نام همسایگان خود را نمی‌دانند. مشارکت مدنی فروپاشیده است. عمل مذهبی به شدت کاهش یافته است، به‌ویژه در طبقات تحصیل‌کرده و در شهرهای بزرگ. نرخ ازدواج کاهش یافته، نرخ طلاق افزایش یافته، نرخ زاد و ولد فروپاشیده است. خانوارهای چندنسلی ندارند. روابط خانوادۀ گسترده ضعیف است. دوستی‌ها به سوی شکل‌های دیجیتالی چرخیده‌اند که تعهد متقابل عملی‌ای را که روابط اجتماع فیزیکی فراهم می‌کرد، فراهم نمی‌کنند. فرد طبقه متوسط حرفه‌ای در ۲۰۲۶، به‌طور متوسط، روابط نزدیک کمتری دارد از آنچه همین گروه جمعیتی در ۱۹۸۶ داشت، و این روابط در ظرفیت عملی خود برای ارائه کمک ضعیف‌ترند.

چارچوب‌های معنا در این جمعیت‌ها به‌طور چشمگیری فرسوده شده‌اند. چارچوب مسیحی که قرن‌ها فرهنگ آمریکا را شکل داد، برای بسیاری تا حد بی‌ربطی تضعیف شده است. میهن‌پرستی مدنی در امتداد خطوط سیاسی تکه‌تکه شده است. میراث فرهنگی مشترک جای خود را به سیاست‌های هویتی رقیب داده است. تجربه تاریخی مشترک جای خود را به روایت‌های تاریخی رقیب داده است. چارچوب‌هایی که به نسل‌های پیشین آمریکایی‌ها امکان می‌داد از سختی معنا بسازند، تا حد زیادی غایب‌اند. جانشین‌ها (دست‌آورد شغلی، مصرف، خودشکوفایی فردی، سیاست ایدئولوژیک) آنچه را که اصل‌ها فراهم می‌کردند فراهم نمی‌کنند.

آسیب‌پذیری‌های سلامت به شیوه‌های خاصی در این جمعیت‌ها متمرکز است. نرخ چاقی در بالاترین سطح تاریخی خود قرار دارد. دیابت نوع ۲ ده‌ها میلیون نفر را مبتلا کرده است.

تشخیص‌های بیماری روانی به‌طور چشمگیری افزایش یافته است و بخش قابل‌توجهی از آمریکایی‌های جوان‌تر داروهای روان‌پزشکی مصرف می‌کنند. جمعیت‌هایی که بیشترین داروها را مصرف می‌کنند همان جمعیت‌هایی‌اند که دسترسی‌شان به آن داروها به ادامه کارکرد زنجیره‌های تأمین پیچیده بستگی دارد. فروپاشی‌ای که دسترسی به دارو را مختل کند، پیامدهایی برای سلامت به بار می‌آورد که از خود بیماری‌ها فراتر می‌رود و کارکرد روزمره میلیون‌ها نفر را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در معرض خطر بودن اقتصادی، به شکل مالی متمرکز است. طبقه حرفه‌ای ثروتمند ثروت خود را عمدتاً در سهام، اوراق قرضه، املاک و دارایی‌های مشابهی نگه می‌دارد که به ادامه کار سیستم مالی بستگی دارند. طبقه متوسط ثروت خود را در حساب‌های بانکی (۴۰۱k)، ارزش خالص خانه و ابزارهای مشابه نگه می‌دارد. فقیران اغلب ثروت خود را در خودروها و اموال شخصی‌شان دارند. بدنه اصلی ثروت خانوارهای آمریکایی، اگر صادقانه بررسی شود، به شکل‌هایی است که به ادامه سیستم در تقریباً شکل کنونی آن بستگی دارد. فروپاشی‌ای که این شکل‌ها را مختل کند، ثروتی را از میان می‌برد که آمریکایی‌های عادی گمان می‌کردند دارند.

شکاف شهری/روستایی که دهه‌ها از ویژگی‌های سیاست آمریکا بوده است، ابعادی اقتصادی و مرتبط با تاب‌آوری دارد که معمولاً در پس قاب‌بندی سیاسی پنهان می‌ماند. شکاف شهری/روستایی در اصل یک شکاف سیاسی نیست. شکافی است در این‌که مردم واقعاً چگونه زندگی می‌کنند، چه کارهایی می‌توانند انجام دهند، به چه چیزهایی وابسته‌اند، و در یک اختلال جدی با چه چیزی روبه‌رو خواهند شد. هم‌سویی سیاسی در پایین‌دست این تفاوت‌های مادی قرار دارد.

شهرهای ساحلی بزرگ، نقاط پرت‌افراطی در زندگی آمریکایی‌اند. آنها در مقایسه با میانگین آمریکا هزینه زندگی بالاتر، تمرکز بیشتر کارکنان طبقه حرفه‌ای-مدیریتی، وابستگی بیشتر به غذا و کالاهای وارداتی، پیوندهای اجتماع ضعیف‌تر، عمل مذهبی کمتر، نرخ زاد و ولد پایین‌تر، نرخ طلاق بالاتر و مشارکت مدنی کمتری دارند. در عین حال از سطح تحصیلات بالاتر، درآمدهای بالاتر، امکانات فرهنگی بیشتر و مواضع سیاسی پیشروتری برخوردارند. این ترکیب جمعیت‌هایی پدید می‌آورد که در نهادهای رسانه‌ای، دانشگاهی، مالی و سیاسی مسلط‌اند اما برش خاصی از زندگی آمریکایی را نمایندگی می‌کنند، نه زندگی آمریکایی را در کل.

مناطق درونی آمریکا، به‌ویژه مناطق روستایی و شهرهای کوچک، به هنجار تاریخی آمریکا نزدیک‌تر است. هزینه زندگی پایین‌تر. فعالیت اقتصادی مولدتر. پیوندهای اجتماع قوی‌تر. عمل مذهبی بیشتر. نرخ زاد و ولد بالاتر. نرخ طلاق پایین‌تر. مشارکت مدنی بیشتر. سطح تحصیلات پایین‌تر به سنجۀ رسمی، اما اغلب توانمندی عملی بالاتر. این جمعیت‌ها با کاهش سهمشان از کل جمعیت و با تمرکز قدرت نهادی در شهرهای ساحلی، قدرت سیاسی خود را از دست داده‌اند. با تجمع صنایع مولد و انتقال آنها به خارج از کشور، قدرت اقتصادی خود را نیز از دست داده‌اند. اما ویژگی‌هایی را حفظ کرده‌اند که چارچوب محرک‌های بقا آنها را امتیاز می‌شناسد.

تمرکز جغرافیایی این ویژگی‌ها قابل شناسایی است. تگزاس منابع چشمگیر، جمعیت رو به رشد، اقتصاد مولد، فرهنگ مذهبی قوی و سنت خوداتکایی را در خود ترکیب کرده است. آیداهو، مونتانا، وایومینگ و داکوتاهای تراکم جمعیتی پایین، پایه‌های کشاورزی قوی، اجتماعات روستایی دست‌نخورده و سنت‌های مذهبی چشمگیری دارند. تنسی، کنتاکی و بخش بزرگی از جنوب روستایی بافت اجتماع دست‌نخورده، عمل مذهبی قوی و سنت‌های معنادار خوداتکایی دارند. ناحیۀ هلندی‌های پنسیلوانیا (Pennsylvania Dutch country)، یعنی شهرستان لنکستر و نواحی پیرامون آن در پنسیلوانیا، جمعیت آناباپتیست قابل‌توجه و اجتماعات کشاورزی سنتی دارد. دالان مورمون (Mormon corridor؛ زنجیرۀ شهرستان‌هایی با اکثریت مورمون که در سراسر یوتا، جنوب شرقی آیداهو، شمال آریزونا و بخش‌هایی از نوادا و وایومینگ امتداد دارد و در آن کلیسای قدیسان آخرالزمان (LDS) از زمان نخستین اسکان پیشگامان مورمون در این منطقه در اواخر دهۀ ۱۸۴۰ نهاد فرهنگی و اقتصادی مسلط بوده است؛ این دالان گسترده‌ترین فرهنگ آمادگی در برابر وضعیت‌های اضطراری را در ایالات متحده دارد، با زیرساختی که مزارع دامداری، مزارع کشاورزی، تأسیسات تولید غذا و انبارهای اسقف متعلق به کلیسا را در بر می‌گیرد و برای پشتیبانی از اعضا در زمان اختلال آماده است) در سراسر یوتا، آیداهو، آریزونا و نوادا گسترده‌ترین فرهنگ آمادگی در برابر وضعیت‌های اضطراری را در کشور دارد. اجتماعات کاتولیک سنتی در بخش‌هایی از غرب میانه. اجتماعات اوانجلیکال محافظه‌کار در سراسر جنوب و غرب میانه. هر یک از این‌ها نقاطی از تاب‌آوری بالا را در درون تصویر گسترده‌تر آمریکا نمایندگی می‌کند.

این دوشاخگی پیامدهای عمیقی برای شکلی دارد که فروپاشی به خود خواهد گرفت. روایت متعارف فرض می‌کند که فروپاشی بر همه آمریکایی‌ها به شکلی مشابه اثر می‌گذارد. واقعیت بسیار

متفاوت خواهد بود. جمعیت‌های شهری سواحل با شرایطی روبه‌رو خواهند شد که به فروپاشی شهری در جهان سوم شباهت دارد. جمعیت‌های سنتی و روستایی با شرایطی روبه‌رو خواهند شد که به روزگار سختی در دل جامعه‌ای شباهت دارد که در اساس همچنان کار می‌کند. هر دو آمریکایی خواهند بود، هر دو در یک کشور، اما تجربه‌هایشان در عرض چند هفته پس از هر ماشه جدی به‌شدت از هم فاصله خواهد گرفت.

دینامیک مهاجرتی که از این وضعیت برمی‌خیزد پیش‌بینی‌پذیر است. جمعیت‌های شهری سواحل که منابعی در اختیار دارند خواهند کوشید به مناطق امن‌تر نقل مکان کنند. آنها از سال ۲۰۲۰ در شمار اندک همین کار را کرده‌اند، و این روند در فروپاشی جدی به‌شدت شتاب خواهد گرفت. مناطق پذیرنده، در درجه نخست غرب کوهستانی (Mountain West)، تگزاس، جنوب‌شرق و بخش‌هایی از غرب میانه، با چالش جذب مهاجرانی روبه‌رو خواهند شد که ارزش‌ها، انتظارات و پیش‌فرض‌های فرهنگی‌شان با جمعیت‌های محلی تفاوت دارد. برخی نواحی به‌خوبی جذب خواهند کرد. برخی مقاومت خواهند کرد. برخی دیگر زیر فشار از پا درخواهند آمد. الگوها بر حسب مکان و بر حسب ویژگی‌های خاص هر دو طرف، یعنی جمعیت مهاجر و اجتماع پذیرنده، متفاوت خواهد بود.

پیامدهای سیاسی شدید و مشخص خواهد بود. اقتدار دولت فدرال به توانایی آن در ارائه خدمات و حفظ نظم بستگی دارد. اگر ظرفیت فدرال کاهش یابد، حاکمیت مؤثر در سطح ایالت‌ها افزایش می‌یابد. این جابه‌جایی در همه نهادها یکسان نخواهد بود. برخی ظرفیت‌های فدرال دوام خواهند آورد، از جمله ساختار پایه دادگاه‌های فدرال، فعالیت فدرال رزرو در مقیاسی کوچک‌تر، کارکردهای اصلی دفاع ملی و انتشار خود پول. ظرفیت‌های فدرال دیگر دوام نخواهند آورد. دولت تنظیم‌گر فدرال در حوزه‌های کشاورزی، انرژی، محیط زیست، آموزش، بهداشت و درمان و کار بخش بزرگی از توان اجرایی خود را از دست خواهد داد، زیرا کارکنان آن نهادها با همان شرایطی روبه‌رو خواهند شد که سایر مردم، و زیرا فضای سیاسی در دوره اختلال پایدار تاب اجرای قواعد مورد مناقشه را نخواهد داشت. برنامه‌های فدرال مزایای رفاهی که به پرداخت ماهانه پیوسته وابسته‌اند، از جمله تأمین اجتماعی (Social Security)، مدیکر (Medicare)، مدیکید (Medicaid) و برنامه کمک تغذیه تکمیلی (SNAP)، حتی اگر کنگره مجوز آنها را حفظ کند با مشکلات عملیاتی روبه‌رو خواهند شد. نظام فدرال آموزش عالی، زیرساخت فدرال اعطای کمک‌های پژوهشی که دانشگاه‌های تحقیقاتی را پشتیبانی می‌کند، یارانه‌های فدرالی که به رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی سرازیر می‌شود، و

برنامه‌های فدرال اقلیمی و برنامه‌های تنوع، برابری و شمول در سراسر قوه مجریه زود از کار خواهند افتاد، زیرا به مخارج اختیاری‌ای وابسته‌اند که کنگره برای کاستن از آنها زیر فشار شدید قرار خواهد گرفت.

نقشه سیاسی قدرت مؤثر در آمریکا به طرز چشمگیری دگرگون خواهد شد. ایالت‌هایی با حکمرانی قوی، نهادهای سالم، اقتصادهای مولد، جمعیت‌های تاب‌آور و آمادگی برای اقدام یک‌جانبه در هنگام لرزیدن ظرفیت فدرال، به عنوان مراکز اقتدار سر برخواهند آورد. تگزاس بزرگ‌ترین آنها خواهد بود و در عمل همچون یک قدرت منطقه‌ای در درون ساختار فدرال عمل خواهد کرد. غرب کوهستانی، با تکیه بر آیداهو، یوتا، وایومینگ و مونتانا، به منطقه‌ای با توانمندی قابل‌توجه تثبیت خواهد شد. فلوریدا و جنوب‌شرق، با تکیه بر تنسی، جورجیا، کارولیناها و بخش‌هایی از تگزاس که پیش‌تر ذکر شد، سومین منطقه با ظرفیت کارکردی چشمگیر را شکل خواهند داد. شمال‌شرق ساحلی و ساحل غربی بخش بزرگی از سلطه کنونی خود را از دست خواهند داد، زیرا جمعیت‌هایی که نمایندگی می‌کنند در بحران خواهند بود و زیرا نهادهایی که ساخته‌اند به ظرفیت فدرالی وابسته‌اند که کاهش خواهد یافت.

هیچ روایت صادقانه‌ای از فروپاشی آمریکا نمی‌تواند از این پرسش بگریزد که ۴۰۰ میلیون سلاح گرم در دستان خصوصی چه معنایی خواهد داشت، آن هم وقتی که این دست‌ها به مردمی تعلق دارد که گرسنه و هراسان‌اند و اعتمادشان را به نهادهایی از دست داده‌اند که پیش‌تر نارضایتی‌هایشان را مهار می‌کرد. این همان بُعدی از مورد آمریکا است که آن را بیش از هر چیز از هر کشور توسعه‌یافته دیگری متمایز می‌کند.

چارچوب‌بندی متعارف ترقی‌خواهان مالکیت سلاح توسط شهروندان را مسئله‌ای در حوزه بهداشت عمومی می‌داند که در زمان‌های عادی خشونت‌فرایر تولید می‌کند و در فروپاشی خشونت‌فرایر تولید خواهد کرد. چارچوب‌بندی متعارف محافظه‌کاران مالکیت سلاح توسط شهروندان را به سادگی حفاظت‌کننده می‌داند. هر دو چارچوب‌بندی ساده‌انگارانه است. تحلیل صادقانه دو پیامد را از هم تمیز می‌دهد، و هر دو هم‌زمان در بخش‌های مختلف کشور رخ خواهند داد.

پیامد نخست دفاع سازمان‌یافته مسلحانه اجتماع است، و این همان چیزی است که چارچوب به عنوان نقطه قوت آمریکا پیش‌بینی می‌کند. شهرستانی روستایی که در آن اداره کلانتر، آتش‌نشانی

داوطلب، چندین کلیسا و بخش‌های قابل‌توجهی از جمعیت مسلح‌اند و یکدیگر را می‌شناسند، ظرفیت دفاعی‌ای پدید می‌آورد که هیچ غارتگری سازمان‌یافته‌ای به‌آسانی نمی‌تواند بر آن چیره شود. اجتماع‌هایی با این مشخصات در سراسر جنوب روستایی، غرب کوهستانی، بخش بزرگی از غرب میانه، تگزاس و بخش‌هایی از پنسیلوانیا و آپالچیا فروپاشی را بهتر از اجتماع‌های هم‌تراز در هر جای دیگر جهان توسعه‌یافته از سر خواهند گذراند. ترکیب سلاح به‌علاوه انسجام اجتماعی به‌علاوه اقتدار غیررسمی مشروع به‌علاوه چارچوب معنای مشترک به‌راستی استوار است.

پیامد دوم تجزیه مسلحانه نابسامان است، و این همان حالت شکست است. فصل ۱۰ دینامیکی را که این پیامد را پدید می‌آورد به‌طور کلی شرح داد: نواحی ثروتمند یا حومه‌ای با پیوندهای ضعیف، نهادهای ضعیف و چارچوب معنای غایب، زیر فشار به خانوارهای رقیب تجزیه می‌شوند، و ثروتی که قرار بود حفاظت فراهم کند، در غیاب اجتماع، به نقطه آسیب‌پذیری بدل می‌شود. پیکربندی آمریکایی سلاح گرم را به آن دینامیک می‌افزاید، با پیامدهایی پیش‌بینی‌پذیر. خانوارهای منفرد از ملک خود دفاع می‌کنند. اشتباه‌ها در شب رخ می‌دهد. تیراندازی تیراندازی می‌زاید. اجتماع‌هایی که شاید زیر رهبری آرام‌تری یکپارچه می‌ماندند، به خانوارهای مسلح رقیب تجزیه می‌شوند. به این بیفزایید افسران پیشین پلیس، سربازان گارد ملی و نیروهای امنیتی خصوصی را که در فروپاشی ساختار رسمی خود را از دست می‌دهند و گروه‌هایی خودجوش تشکیل می‌دهند که منش‌شان به شرایط محلی و به اینکه چه کسی به‌عنوان رهبرشان سر برمی‌آورد بستگی دارد. خط فاصل میان دفاع غیررسمی اجتماع و غارتگری سازمان‌یافته نازک‌تر از آن است که تحلیل زمان صلح نشان می‌دهد. همان پنجاه مرد مسلح می‌توانند به هر یک از این دو بدل شوند.

دو دینامیک دیگر این پیامدها را تشدید می‌کند. نخست رابطه میان شهروندان مسلح و مراجع رسمی باقی‌مانده است. این رابطه بر مشروعیت استوار است. تا زمانی که اقتدار رسمی مشروع تلقی شود، شهروندان از آن تبعیت می‌کنند. وقتی مشروعیت فرسوده شود، همان شهروندانی که سرمایه‌ای برای نیروهای انتظامی محلی بودند می‌توانند به مخالفان اجرای قانون فدرال بدل شوند. آنها تغییر نکرده‌اند. ارزیابی‌شان از اینکه کدام مرجع مشروع است تغییر کرده است. دوره ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۲، با ناآرامی‌های مدنی، مقاومت در برابر محدودیت‌های کووید و کاروان کامیون‌داران کانادایی، این دینامیک را در مقیاس کوچک به نمایش گذاشت.

دینامیک دوم نژاد است. ایالات متحده جمعیت‌هایی را در خود دارد که تجربه‌های تاریخی بسیار متفاوتی از اقتدار دولتی، از گروه‌های مسلح غیرنظامی و از دفاع خودسازمان‌یافتهٔ اجتماع دارند. دینامیکی که در اجتماعی سیاه‌پوست در شیکاگو رقم می‌خورد با دینامیکی که در اجتماعی سفیدپوست در وایومینگ رقم می‌خورد متفاوت خواهد بود، نه به این دلیل که مردم در منش متفاوت‌اند، بلکه به این دلیل که بستر تاریخی‌ای که پاسخ‌هایشان به فروپاشی را شکل می‌دهد متفاوت است. مهاجرتی که این جمعیت‌ها را در شرایط پرفشار در تماس با یکدیگر قرار دهد، نقاط اشتعالی پدید خواهد آورد که جمعیت‌های کمتر مسلح پدید نمی‌آوردند.

خلاصه روشن است. جمعیت مسلح غیرنظامی آمریکا، در مقیاس کلان، سرمایه‌ای راهبردی در برابر بدترین شکل‌های فروپاشی است. غارتگری سازمان‌یافته را بازمی‌دارد و از حکمرانی غیرمتمرکز پشتیبانی می‌کند. در سطح خانوار، همین جمعیت منبع ریسک‌های خاصی نیز هست. خودکشی در هر بحران پایداری افزایش می‌یابد و در جمعیت‌های مسلح سریع‌تر افزایش می‌یابد. اختلاف‌هایی که با مشت‌زنی حل می‌شد به تیراندازی ختم می‌شود. اشتباه‌ها به تراژدی بدل می‌شوند. سلاح‌های گرم ابزارهایی‌اند که ارزششان به‌تمامی به بستر اجتماعی‌ای بستگی دارد که در آن به کار گرفته می‌شوند. همان سلاح در دو دست متفاوت در دو اجتماع متفاوت پیامدهای متفاوتی به بار می‌آورد. این مورد خاص سلاح گرم از همان اصل کلی‌ای است که فصل ۱۱ بنا نهاد: بانکرها شکست می‌خورند و اجتماع‌ها پیروز می‌شوند، و کار آماده‌سازی در درجهٔ نخست کار ساختن اجتماع است. خانواری که بدون انجام کار ساختن اجتماع سلاح گرم تهیه می‌کند، برای سناریوی نادرستی آماده می‌شود، همان‌قدر قطعی که خانواری که بدون پیوستن به اجتماعی بانکر می‌سازد.

به‌طور ملموس تصور کنید که فروپاشی جدی در سه محیط متفاوت آمریکایی چه شکلی دارد.

در یک ساختمان آپارتمانی ساحلی در منهتن، ساکن نمونه‌وار فردی حرفه‌ای است با دارایی‌های مالی قابل‌توجه، بدون ذخیرهٔ خوراک درخور ذکر، بدون پیوند اجتماعی‌ای فراتر از آشنایی‌های گذرا در ساختمان، بدون مهارتی بیرون از تخصص حرفه‌ای‌اش، بدون سلاح گرم، و بدون برنامه‌ای جز امید به بازگشت سیستم. تحویل خوراک متوقف می‌شود و آذوقه در عرض چند روز به پایان می‌رسد. برق قطع و وصل می‌شود و آسانسورها از کار می‌افتند. فشار آب می‌افتد و شیرها در طبقات بالاتر از

حدی خشک می‌شوند. دستگاه‌های خودپرداز از کار می‌افتند و دارایی‌های مالی دست‌نیافتنی می‌شوند. هفته نخست ناخوشایند است. هفته سوم بقا است.

در یک اجتماع مورمون در یوتای روستایی، خانواده نمونه‌وار دست‌کم سه ماه و اغلب یک سال ذخیره خوراک دارد که به تدریج و به عنوان یک عمل مذهبی هزینه‌اش پرداخت شده است. منبع آب پمپ دستی پشتیبان دارد. خانوار سلاح گرم دارد و بلد است از آن استفاده کند. روابط اجتماع از مجرای وارد و استیک جاری است. حمایت روحانی از مجرای اسقف جاری است. کلیسا دهه‌ها است که اعضا را برای آمادگی در وضعیت اضطراری آموزش می‌دهد. وقتی آذوقه از راه نمی‌رسد، خانواده از ذخیره برمی‌دارد. وقتی منابع اجتماع لازم باشد، وارد بسیج می‌شود. وقتی باید تصمیمی گرفته شود، اسقف راهنمایی می‌کند. همان شرایطی که ساکن منهن را به مرز بقا می‌کشاند، برای این خانواده سختی بدون فاجعه به بار می‌آورد.

در یک مزرعه آناباپتیست در شهرستان لنکستر (Lancaster County) پنسیلوانیا، خانواده بیشتر خوراک خود را خود تولید می‌کند و از برق شبکه به حداقل استفاده می‌کند. اجتماع متراکم است، با مزارع مجاور و شبکه‌ای تنگاتنگ در سراسر سکونتگاه گسترده‌تر. چارچوب مذهبی به هر بُعد زندگی ساختار می‌دهد. مهارت‌هایی که خانوار با خود دارد کشاورزی، دامداری، نگهداری خوراک، نجاری، تعمیرات مکانیکی، مامایی و باقی آنچه زندگی روزمره می‌طلبد را دربر می‌گیرد. فروپاشی‌ای که طبقه حرفه‌ای شهری را نابود می‌کند، برای این خانواده عمدتاً از دست رفتن خریداران مازاد تولیدشان و دشواری تدریجی جایگزین کردن معدود اقلام وارداتی‌ای است که خودشان نمی‌توانند بسازند. آسیب‌پذیری‌ای که باقی می‌ماند این است که تعهد آناباپتیستی به عدم مقاومت به این معناست که خانواده برای لایه دفاعی‌ای که خود فراهم نخواهد کرد، به شهرستان پیرامونش وابسته است. تا زمانی که کلانترهای شهرستان و همسایگان مسلح پابرجا بمانند، مزرعه آناباپتیست نیز با آنها پابرجا می‌ماند. اگر نظم مدنی پیرامون از هم بپاشد، مزرعه بی‌دفاع می‌ماند.

تفاوت میان این سناریوها از آن رو نیست که برخی آمریکایی‌ها از دیگران بهترند. از آن رو است که برخی آمریکایی‌ها به‌گونه‌ای در درون سیستم مدرن زندگی می‌کنند که آنها را به آن وابسته می‌کند، در حالی که آمریکایی‌های دیگر به‌گونه‌ای بخشی یا تماماً بیرون از آن زندگی می‌کنند که آنها را از آن مستقل می‌کند. این وابستگی و این استقلال انتخاب‌هایی‌اند که در طول سال‌ها و دهه‌ها

صورت گرفته‌اند، اغلب بدون آگاهی خودآگاه از آنچه انتخاب می‌شد. اکنون این انتخاب‌ها پیامدهایی دارند که در زمان انتخاب شدن دیده نمی‌شدند.

چارچوب پیش‌بینی می‌کند که جمعیت‌هایی که زندگی‌شان حول اجتماع، دین، خانواده، مهارت‌های عملی، خوداتکایی، حکمرانی غیرمتمرکز و شهروندی مسلح سازمان یافته است، همان جمعیت‌هایی خواهند بود که با انسانیت و توانایی دست‌نخورده از فروپاشی عبور می‌کنند. این جمعیت‌ها در مناطق مشخصی متمرکزند و با هویت‌های سیاسی مشخصی هم‌راستا هستند. ادعا این نیست که آنها از نظر اخلاقی بر دیگران برتری دارند. ادعا این است که ویژگی‌هایی که آنها را مشخص می‌کند همان ویژگی‌هایی است که چارچوب حفاظت‌کننده می‌شناسد. این ویژگی‌ها اتفاقاً همان ویژگی‌هایی‌اند که یک سوی شکاف سیاسی کنونی آمریکا بر آنها تأکید کرده و سوی دیگر آنها را نقد کرده یا فعالانه برچیده است. این برای سویی که آنها را نقد کرده ناخوشایند است، اما منطق چارچوب آن را پدید می‌آورد، صرف‌نظر از اینکه برای کدام سو ناخوشایند باشد. بنابراین کشوری که از فروپاشی جدی سر برمی‌آورد مرکز ثقل خود را در تگزاس، غرب کوهستانی، جنوب‌شرق، بخش بزرگی از غرب میانه روستایی و اجتماعات مذهبی و سنتی‌ای خواهد داشت که در دل مناطقی جای گرفته‌اند که در غیر این صورت شکننده‌اند. فرهنگ نخبگان ساحلی که شصت سال بر نهادهای آمریکا سلطه داشته، در شکل کنونی‌اش از این گذار جان به در نخواهد برد.

خانواده مورمون، مزرعه‌آناپتست، مزرعه دامداری در تگزاس روستایی، شهر کوچک در تنسی صرفاً نمونه‌هایی از تنوع آمریکایی نیستند. آنها الگو هستند. هر یک نماینده انتخاب‌هایی است که در طول زمان صورت گرفته و هنگام تغییر شرایط پیامدهایی به‌شدت متفاوت به بار می‌آورد. کار فصل‌های بعدی ترجمه این الگوها به انتخاب‌های مشخصی است که هر خواننده‌ای می‌تواند از همین امروز بر اساس آنها عمل کند. این انتخاب‌ها کار سال‌ها است. آغاز کردن از همین اکنون بیش از سرعت گام‌های بعدی اهمیت دارد.

پایان جلد دوم

جلد دوم بخش سوم، دربارهٔ بُعد انسانی فروپاشی، و بخش چهارم، دربارهٔ تحلیل جغرافیایی و تمدنی، را پوشش داده است. خواننده‌ای که این یازده فصل را از سر گذرانده است، اکنون بنیان تشخیصی تحلیل را در اختیار دارد. سیستم به شیوه‌هایی مشخص شکننده است. ماشه‌ها به‌طور مشهود به حرکت درآمده‌اند. فروپاشی در مراحل پیش می‌رود که در طول چند هفته فشرده می‌شوند. بُعد انسانی بیش از آنکه با آذوقه تعیین شود، با چارچوب معنا و اجتماع تعیین می‌شود. توزیع جغرافیایی تاب‌آوری با توزیع جغرافیایی مدرنیته همخوان نیست. مورد آمریکا هم تاب‌آوری خارق‌العاده و هم شکنندگی خارق‌العاده را درون همان مرزها در خود دارد.

آنچه باقی می‌ماند کار سازندهٔ کتاب است. جلد سوم بخش پنجم، دربارهٔ مسیر عملی آماده‌سازی، و بخش ششم، دربارهٔ کسانی که از پیش جایگاه خود را یافته‌اند، را پوشش خواهد داد، از جمله مطالعات موردی نمونه‌های عملیاتی فعال که نشان می‌دهند آماده‌سازی جدی در عمل چه شکلی دارد.

جلد چهارم با بخش هفتم، دربارهٔ نظم جدید، بخش هشتم، دربارهٔ نتیجه‌گیری و اقدام، و قسمت منابع ادامه خواهد یافت.

بر لبه نقشه

تحلیلی مبتنی بر اصول اولیه از فروپاشی سیستمی جهانی و نظم
انسانی نوظهور

دکتر گارو ه. آرمن (Garó H. Armen, Ph.D.)

جلد سوم

بخش‌های پنجم و ششم

پیشگفتار جلد سوم

دو جلدی که پیش از این جلد آمده‌اند، تشخیصی بودند. آن‌ها روشن کردند که چه چیزی در حال رخ دادن است، چرا اهمیت دارد، و چه شرایطی در انتظار جمعیت‌هایی است که زندگی خود را درون سیستم مدرن بنا کرده‌اند. جلد اول معماری شکنندگی انباشته، آسیب‌پذیری‌های منحصربه‌فرد پیکربندی غربی و آمریکایی، حباب‌های مشخصی که در انتظار ترکیدن‌اند، و خاورمیانه را به‌عنوان ماشه‌ای که اکنون به‌طور مشهود به حرکت درآمده است، گام‌به‌گام بررسی کرد. این جلد شرح داد که سیستم‌ها چگونه از کار می‌افتند، چرا گزینه نجات مالی به پایان رسیده است، وقتی دسترسی ناپدید می‌شود چه بر سر ثروت مدرن می‌آید، و فروپاشی جدی در عمل از چه مراحل می‌گذرد. جلد دوم به این پرداخت که فروپاشی با انسان‌ها چه می‌کند؛ با یافته‌های مستند درباره آنچه کمیابی پایدار بر سر منش انسان می‌آورد، آنچه جمعیت‌های وحشت‌زده با یکدیگر می‌کنند، چرایی ناکامی آماده‌سازی منزوی، و اینکه چرا اجتماع همان واحدی است که بقا می‌یابد. این جلد توزیع جغرافیایی تاب‌آوری را بررسی کرد، با نتایجی که اغلب رتبه‌بندی‌های برآمده از سنجه‌های متعارف را وارونه می‌کنند، و با بررسی عمیق مورد آمریکا به پایان رسید.

خواننده‌ای که آن دو جلد را از سر گذرانده است، اکنون در موقعیتی متفاوت با آغاز کار قرار دارد. تشخیص کامل شده است. پرسش تغییر می‌کند.

پرسش دیگر این نیست که چه چیزی در حال رخ دادن است یا معنای آن چیست. پرسش این است که در برابر آن چه باید کرد. این جلد به آن پرسش پاسخ می‌دهد، و پاسخ به نوعی از نوشتن نیاز دارد که با نوشتن تشخیصی متفاوت است. تشخیص می‌توانست در سطح تحلیل باقی بماند. ساختن باید به جزئیات فرود آید، زیرا اصلی که به اقدامی مشخص، در زمان‌بندی‌ای مشخص و با هزینه‌ای مشخص ترجمه نشده باشد، هنوز اصلی نیست که کسی بتواند بر پایه آن عمل کند. از همین رو، فصل‌های پیش رو مقادیر، هزینه‌ها و انتخاب‌های ملموس را نام می‌برند. اما می‌خواهم

از همان آغاز روشن کنم که این جزئیات را چگونه باید خواند. آن‌ها فهرست واری‌ای نیستند که برای اجرا ابلاغ شده باشد. آن‌ها انتهای مشهود زنجیره‌ای از استدلال‌اند، و استدلال بیش از اعداد اهمیت دارد، زیرا استدلال همان چیزی است که به خواننده امکان می‌دهد اعداد را با شرایطی که من نمی‌توانم پیش‌بینی کنم سازگار کند. کتابی که تنها اعداد را عرضه می‌کرد، یک کتابچه راهنما بود. این کتاب کتابچه راهنما نیست. این کتاب بسط عملی همان فهمی است که دو جلد نخست بنا نهادند.

این تمایز ریشه‌ای عمیق‌تر دارد. ادعای کانونی تمام این کتاب آن است که اجتماع واحد عملیاتی بقای انسان است، که چارچوب معنا عمیق‌ترین عامل تعیین‌کننده این است که چه کسانی با انسانیتی دست‌نخورده عبور می‌کنند، و که تاب‌آوری در طول سال‌های زندگی عادی ساخته می‌شود، نه آنکه در بحران سرهم شود. جلد سوم جایی است که این ادعا به شیوه‌ای از زیستن بدل می‌شود. آماده‌سازی‌ای که این جلد شرح می‌دهد مجموعه‌ای از وظایف برای به انجام رساندن نیست. بیان فهمی خاص از آنچه جهان هست و آنچه در حال شدن است، در ابعاد مادی و اجتماعی و مالی یک زندگی است. باغچه، عضویت در اجتماع، ثروت از نو جایگاه‌یافته و خوراک ذخیره‌شده اقلامی در یک فهرست نیستند. آن‌ها همان شکلی‌اند که این تز به خود می‌گیرد وقتی خانواری واقعاً به آن باور دارد.

بخش پنجم سلسله‌مراتب آماده‌سازی را به ترتیب می‌پیماید. فصل ۱۵ ترتیب درست را برقرار می‌کند، و این ترتیب خود یک استدلال است: نخست اجتماع، سپس مکان، سپس ظرفیت تولیدی، سپس مهارت‌ها، سپس ذخایر ارزش، سپس آذوقه و ملزومات، و تنها در پایان زیرساخت امنیتی، که بیشتر ادبیات آماده‌سازی آن را در جای نخست می‌نشانند. وارونه‌سازی‌ای که آذوقه و اسلحه را در جای نخست می‌گذارد، خانوارهایی پدید می‌آورد که آماده به نظر می‌رسند و نیستند، زیرا عناصر پایین‌دستی را گرد آورده‌اند و از عناصر بالادستی‌ای غافل مانده‌اند که تعیین می‌کنند عناصر پایین‌دستی اصلاً اهمیتی دارند یا نه. فصل ۱۶ به لایه فیزیکی می‌پردازد، یعنی زیرساخت آب و انرژی و خوراک و پزشکی و دفاعی، با استدلالی که هر یک را به تز پیوند می‌دهد، نه آنکه آن را چون فهرستی از اقلام عرضه کند. فصل ۱۷ به لایه مالی می‌پردازد و مستقیماً بر این بینش جلد اول بنا می‌شود که ثروت در جهان مدرن ساختاری از اجازه است که می‌تواند پس گرفته شود. فصل ۱۸ به لایه معنا و اجتماع می‌پردازد، که عمیق‌ترین آماده‌سازی است و همان که نمی‌توان آن را خرید. فصل

۱۹ به انضباط بازشناختن این می‌پردازد که شرایط چه هنگام از دوره طولانی پیش از ماشه به اختلال فعال می‌چرخد.

بخش ششم از آنچه باید ساخته شود به آنچه از پیش وجود دارد و آنچه از پیش ساخته شده است روی می‌گرداند. فصل ۲۰ اجتماعاتی را بررسی می‌کند که به‌طور طبیعی جایگاه مناسبی یافته‌اند: آناباپتیست‌ها و مورمون‌هایی که جلد دوم معرفی کرد، و اجتماعات یهودیان ارتدوکس، اجتماعات اوانجلیکال محافظه‌کار و اجتماعات روستایی سنتی که همان الگوها را از خلال جزئیات متفاوت نشان می‌دهند. فصل ۲۱ افراد و خانواده‌های ثروتمندی را بررسی می‌کند که به‌درستی جایگاه خود را می‌یابند، در تقابل با خیال‌پردازی بانکر. فصل ۲۲ سه اقدام از زندگی خود من را عرضه می‌کند، که با جزئیات عملیاتی بررسی شده‌اند و تز این کتاب در آن‌ها، تا دو دهه پیش از نوشته شدن کتاب، پیش‌فرض عملیاتی بوده است.

چند موضوع در سراسر این جلد جاری است و باید در تمام مسیر در ذهن نگاه داشته شود.

نخست آنکه ترتیب آماده‌سازی خود ادعایی درباره واقعیت است، نه مسئله‌ای از جنس راحتی. اجتماع پیش از آذوقه، زیرا اجتماع همان چیزی است که آذوقه را سودمند می‌کند. مکان پیش از استحکامات، زیرا جای درست به استحکام چندانی نیاز ندارد و جای نادرست را هرچه مستحکم کنند کافی نیست. ظرفیت تولیدی پیش از ارزش ذخیره‌شده، زیرا تولید ادامه می‌یابد در حالی که ذخایر ته می‌کشند. خانواری که این ترتیب را درونی کند، تز را فهمیده است. خانواری که آن را وارونه کند، تز را بد فهمیده است، حتی اگر تجهیزات بیشتری فراهم آورده باشد.

دوم آنکه این کار، کار سال‌ها است، و این نه قیدی ناگوار، بلکه ویژگی آن چیزی است که ساخته می‌شود. چیزهایی که می‌توان به‌سرعت فراهم آورد، همان چیزهایی‌اند که کمترین اهمیت را دارند. باغچه‌ای که خانواده‌ای را سیر می‌کند، باغچه‌ای است که پنج سال از آن مراقبت شده است. اجتماعی که بسیج می‌شود، اجتماعی است که در طول یک دهه ساخته شده است. چارچوب معنایی که زیر فشار دوام می‌آورد، همان است که یک عمر به آن عمل شده است. هیچ چیز مهمی را نمی‌توان در هفته‌های اختلال حاد سرهم کرد، و همین است که کار باید در زمان عادی آغاز شود، و همین است که آغاز کردن در همین اکنون بیش از سرعت آنچه در پی می‌آید اهمیت دارد.

سوم آنکه این کار ارزشی دوگانه دارد، و همین است که آماده‌سازی جدی را از اضطراب بقاگرایانه جدا می‌کند. هر عنصر آن، هم در زمان‌های عادی زندگی بهتری پدید می‌آورد و هم در اختلال زندگی‌ای قابل بقا. خانه‌ای که با چوب گرم می‌شود، صرف‌نظر از آنچه بر سر شبکه برق می‌آید، گرم‌تر و دلپذیرتر است. باغچه خوراک بهتری به بار می‌آورد. اجتماع همنشینی روزانه‌ای فراهم می‌کند که خانوار منزوی از آن بی‌بهره است. خانوار جدی منتظر پایان جهان نیست. زندگی‌ای می‌سازد که از بدیل خود بهتر است، با این ویژگی افزوده که اگر شرایط رو به زوال برود، تاب‌آور است. کسی که زندگی‌اش را بدین شیوه سامان دهد و سپس ببیند که اختلال هرگز از راه نرسید، هیچ چیز از دست نداده است. او در این میان بهتر زیسته است.

چهارم آنکه این کار در مقیاسی بسیار کوچک‌تر از آنچه برنامه کامل شرح می‌دهد شدنی است، و بازده آن با بالا رفتن مقیاس به‌شدت کاهش می‌یابد. ده هزار دلار نخست آماده‌سازی، در قیاس با هیچ، بهبودی عظیم پدید می‌آورد. نود هزار دلار بعدی بهبود افزوده معناداری به بار می‌آورد. نهصد هزار دلار بعدی اندک چیزی به بار می‌آورد. خانوار با امکانات محدودی که به اجتماع پایبند می‌شود، مهارت‌ها را می‌پرورد و تدارکات پایه را فراهم می‌کند، جایگاه بهتری دارد از خانوار ثروتمندی که ثروتی هنگفت را خرج آذوقه کرده و از لایه‌های بالادستی غافل مانده است. نکته این نیست که در بالاترین سطح خرج کنیم. نکته این است که ترتیب را بفهمیم و در هر مقیاسی که در توان داریم بر پایه آن عمل کنیم.

آنچه در پی می‌آید برنامه سازنده است. جلد چهارم این اثر را با این پرسش به پایان خواهد برد که در آن سوی گذار چه نظم جدیدی ممکن است سر برآورد و کسانی که می‌خواهند در شکل دادن سازنده آن یاری کنند، چه باید بکنند.

بخش پنجم

آماده‌سازی؛ مسیر واقعی

سلسله‌مراتب آماده‌سازی

بیشتر ادبیات آماده‌سازی با آذوقه و ملزومات و اسلحه آغاز می‌شود و اجتماع را موضوعی فرعی و پسینی تلقی می‌کند. این فصل استدلال می‌کند که این ترتیب دقیقاً وارونه است، و اینکه ترتیب مسئله‌ای مربوط به سلیقه نیست، بلکه ادعایی است درباره‌ی اینکه بقا در عمل چگونه کار می‌کند. نخست اجتماع، سپس مکان، سپس ظرفیت تولیدی، سپس مهارت‌ها، سپس ذخایر ارزش، سپس آذوقه و ملزومات، و در آخر زیرساخت امنیتی که راهنماها آن را در جای نخست می‌نشانند. این فصل لولای برنامه‌سازنده است، زیرا هر آنچه در پی می‌آید به درست گرفتن این ترتیب بستگی دارد. خانواری که عناصر پایین‌دستی را گرد می‌آورد و در همان حال عناصر بالادستی را نادیده می‌گیرد، ظاهر آماده‌سازی را بدون جوهر آن پدید آورده است.

غریزه‌ی آدمی، وقتی برای نخستین بار احتمال اختلال را جدی می‌گیرد، خریدن چیزهاست. غذا، آب، یک ژنراتور، سوخت، اسلحه، لوازم پزشکی. اینها عناصر مشهود آماده‌سازی‌اند، چیزهایی که می‌توان خرید و انبار کرد و شمرد، و صنعتی که در دو دهه‌ی گذشته پیرامون آماده‌گری سر برآورده است خود را تقریباً به‌تمامی حول همین‌ها سازمان داده است. فهرست آذوقه و ملزومات و توصیه‌ی تجهیزات شکل غالب توصیه‌های آماده‌سازی است، زیرا تولیدشان آسان است، فروششان آسان است، و خریدار به‌آسانی می‌تواند احساس کند که در تکمیل آنها پیشرفت می‌کند.

این نقطه‌ی نادرستی برای آغاز است، و خطا کوچک نیست. این همان تفاوت میان خانواری است که آماده به نظر می‌رسد و خانواری که آماده است. آذوقه و ملزومات اهمیت دارند، اما در نزدیکی پایین سلسله‌مراتبی از چیزها جای می‌گیرند که تعیین می‌کنند آیا خانواری از اختلال عبور می‌کند یا نه، و عناصر بالاتر از آنها در این سلسله‌مراتب دقیقاً همان عناصری‌اند که رویکرد آذوقه‌محور نادیده می‌گیرد، زیرا نمی‌توان آنها را خرید و نمی‌توان شمرد و در طول راه هیچ احساس خوشایندی از دستاورد به دست نمی‌دهند.

ترتیب درست، که از آنچه در عمل خانوارها و اجتماعاتی را که از فروپاشی‌های تاریخی عبور کردند از آنها که عبور نکردند متمایز ساخته است استخراج شده، چنین است. نخست اجتماع. دوم مکان. سوم ظرفیت تولیدی. چهارم مهارت‌ها. پنجم ذخایر ارزش. ششم آذوقه و ملزومات. هفتم و آخر زیرساخت امنیتی.

این ترتیب رتبه‌بندی‌ای بر پایهٔ سهولت نیست. ادعایی است دربارهٔ علیت. هر عنصر بالاتر تعیین می‌کند که عناصر پایین‌تر اصلاً ارزشی دارند یا نه. اجتماع تعیین می‌کند که آیا می‌توان از آذوقه و ملزومات دفاع کرد و آنها را به اشتراک گذاشت و دوباره تأمین کرد. مکان تعیین می‌کند که آیا ظرفیت تولیدی اصلاً ممکن است. ظرفیت تولیدی تعیین می‌کند که آیا ارزش ذخیره‌شده چیزی برای خریدن دارد. خانواری که این ترتیب را وارونه می‌کند، که نخست آذوقه و اسلحه می‌خرد و قصد دارد بعدها به اجتماع و مکان و مهارت‌ها برسد، ساختاری بی‌بنیان ساخته است. وقتی بار فرا می‌رسد، ساختار تاب نمی‌آورد، و دلیل تاب نیاموردنش این است که عناصر برابر همان‌هایی بودند که برای بعد گذاشته شدند.

اجازه دهید عناصر را به ترتیب بررسی کنم، زیرا ترتیب خود استدلال است.

اجتماع

جلد دوم، در فصل یازدهم خود، این مدعا را اثبات کرد که واحدی که از فروپاشی جان به در می‌برد اجتماعی است از پنجاه تا چند صد نفر که یکدیگر را می‌شناسند، تعهدات مشترکی دارند و می‌توانند همچون یک کل هماهنگ عمل کنند. استدلال در آنجا این بود که بانکرها شکست می‌خورند و اجتماعات کامیاب می‌شوند، که هیچ خانوار منزوی‌ای نمی‌تواند بار کار و امنیت و مهارت و فشار روانی اختلال پایدار را به‌تنهایی بر دوش بکشد، و که سابقهٔ تاریخی در این باره در طول قرن‌ها و در فرهنگ‌های گوناگون یکدست است. آن مدعا نیازی به بازگویی ندارد. آنچه این فصل می‌افزاید پرسش عملی برآمده از آن است: اگر اجتماع نخستین اولویت است، خانوار در عمل چه باید بکند؟

نخستین گام صادقانه شمردن است. آن پنجاه تا چند صد نفری که اگر سیستم گسترده‌تر از کار بیفتد اهمیت خواهند داشت کیستند، کسانی که با آنها هماهنگ می‌شوید، با آنها سهیم می‌شوید، در کنارشان دفاع می‌کنید، به آنها تکیه می‌کنید و آنها به شما تکیه می‌کنند؟ بیشتر کسانی که این

شمارش را می‌آزمایند درمی‌یابند که نمی‌توانند آن را به پایان برسانند، و این دریافت خود مهم‌ترین یافته هر ممیزی آماده‌سازی است. خانواری با انباری پر و فهرستی خالی آنچه را که برایش آماده می‌شود بد فهمیده است. خانواری با انباری متوسط و فهرستی پر آن را درست فهمیده است. خلأ در فهرست مهم‌ترین مسئله آماده‌سازی بیشتر خانوارهای مدرن است، و همان مسئله‌ای است که رویکرد آذوقه‌محور هرگز آن را آشکار نمی‌کند، زیرا شمردن قوطی‌های کنسرو آسان است و شمردن کسانی که به‌واقع خواهند آمد سخت.

اگر فهرست را نمی‌توان کامل کرد، کار این است که آن را بسازیم، و مطمئن‌ترین راه ساختن آن، که در سراسر سابقه تاریخی به اثبات رسیده، راه مذهبی است. یک اجتماع مذهبی جدی که چارچوب معنا را با تعهد عملی به اعضایش درمی‌آمیزد دقیقاً همان بستری را فراهم می‌کند که از اختلال جان به در می‌برد، زیرا بر تکلیف بنا شده است و نه بر علاقه و هم‌سلیقگی، و زیرا در طول قرن‌ها دقیقاً برای آن پرورده شده است که مردمان را در سختی به یکدیگر پیوند دهد. این به معنای چیزی بیش از حضور در مراسم است. به این معناست که شناخته باشید، سهمی ادا کنید، در برابر اجتماع مسئول باشید و حق آن را بر خود بپذیرید، تا آن‌گاه که وقتش رسید، اجتماع شبکه‌ای باشد که بسیج می‌شود، نه بنایی که گاه‌به‌گاه به آن سر می‌زنید. برای بیشتر خوانندگان آمریکایی این یعنی پیوستن یا بازگشتن به یک کلیسای مسیحی، و اینکه کلیسا از کدام فرقه باشد بسیار کم‌اهمیت‌تر از جدیت جماعت و واقعی بودن روابط درون آن است. برای دیگران یعنی عمقی متناظر در سنت یهودی، مسلمان یا سنت‌های دیگر. طبقه حرفه‌ای سکولار، که دهه‌ها این نهادها را منسوخ شمرد، این طنز را گزنده خواهد یافت: نهادهایی که آن را کنار گذاشت همان‌هایی‌اند که بیش از همه اهمیت دارند، آن‌گاه که سیستمی که به‌جای آنها به آن اعتماد کرد از کار می‌افتد. پیوستن در زمانی که اختلال هنوز فرضی است بسیار آسان‌تر از پیوستن در بحران است، آن‌گاه که نیت‌های آدمی محل تردید است و نیازش آشکار.

راه‌های دیگری هم هست. اجتماعات ارادی (intentional communities)، هم‌سکونتی (cohousing)، پیمان‌های خانواده گسترده که در آنها چند شاخه خانواده به نزدیکی مکانی و حمایت متقابل متعهد می‌شوند، انجمن‌های محلی که از کارکردهای اداری خود فراتر رفته و به چیزی واقعی بدل شده‌اند، شبکه‌های کهنه‌سربازان که از دوران خدمت تا امروز پایدار مانده‌اند، اجتماعات صنعتگری و سرگرمی که در طول سال‌ها جوهری راستین انباشته‌اند. هر یک از اینها می‌تواند کارساز

باشد. بیشترشان کمتر از آنچه اجتماع مذهبی جدی نشان داده است مستحکماند، زیرا بیشترشان از چارچوب معنایی بی‌بهره‌اند که اجتماع را آن‌گاه که کنار هم ماندن پرهزینه است کنار هم نگاه می‌دارد. اما هر یک از آنها از انزوایی که وضع پیش‌فرض خانوار مدرن است بهتر است، و کار ساختن هر یک از آنها همان یک کار است: حاضر شدن، یاری کردن بی‌انتظار پاداش، و قابل‌اعتماد بودن در طول سال‌ها تا آنکه روابط به‌اندازه‌ای عمیق شوند که بار را تاب آورند. این آهسته‌ترین همه آماده‌سازی‌ها و همان آماده‌سازی‌ای است که نمی‌توان با پول شتابش بخشید، و دقیقاً به همین دلیل باید نخست بیاید و از همین اکنون آغاز شود.

مکان

اینکه خانوار هنگام فرارسیدن اختلال در کجاست، سرنوشتش را بیش از تقریباً هر چیزی که می‌تواند با خود حمل کند رقم می‌زند. همان خانواده، با همان آذوقه و همان اجتماع، در یک ابرشهر ساحلی سرنوشتی متفاوت با یک شهر کوچک درون‌سرزمینی خواهد داشت، و این تفاوت حاشیه‌ای نیست.

پرسش منطقه‌ای در خطوط کلی‌اش با تحلیل جغرافیایی جلد دوم فیصله یافت. غرب کوهستانی (Mountain West)، تگزاس، جنوب و جنوب‌شرق روستایی، بخش‌هایی از غرب میانه، و مناطق کشاورزی شمال‌غرب اقیانوس آرام (Pacific Northwest) منابع طبیعی، بافت اجتماعی دست‌نخورده، تراکم کمتر و فرهنگ‌های سیاسی هم‌ساز با خوداتکایی را در خود جمع دارند. در درون این مناطق، نقطه بهینه تاریخی شهری است با حدوداً پانزده تا پنجاه هزار نفر جمعیت، با اقتصاد محلی سالم، یک بیمارستان، مدارس و زمین‌های کشاورزی پیرامونی. چنین شهری به‌اندازه‌ای بزرگ است که نهادهای کارآمد را سرپا نگاه دارد و به‌اندازه‌ای کوچک که هویتی منسجم را حفظ کند، و این همان ترکیبی است که به یک مکان اجازه می‌دهد در هنگام فشار همچون یک مکان عمل کند، نه آنکه در انبوهی از بیگانگان حل شود.

در درون یک منطقه، پرسش‌های محلی تیزتر می‌شوند. نزدیکی به آب‌های سطحی که به پمپاژ برقی وابسته نباشند. نزدیکی به زمین کشاورزی و به اجتماعات تاب‌آور دیگر. فاصله از مراکز شهری بزرگ و از بزرگراه‌هایی که در اختلال مردم را از آن مراکز بیرون می‌برند. زمینی که دفاع‌پذیری طبیعی‌ای فراهم کند. اقلیمی که فصل رشدی به‌اندازه کافی طولانی را ممکن سازد که به حساب

بیاید. و سپس خود ملک: چاه به جای اتصال به شبکه آب شهری، جنگل برای سوخت، زمینی که بتواند غذا برویاند، رو به جنوب بودن برای انرژی خورشیدی، انباری که بتوان ایمنش کرد، بیش از یک راه ورود و خروج. این ویژگی‌های سطح ملک را می‌توان با گذر زمان بهبود بخشید، اما برخی از آنها با انتخاب ملک داده می‌شوند و بعداً نمی‌توان افزودشان، و از همین روست که این انتخاب شایسته‌وزنی واقعی است.

تصمیم به جابه‌جایی، برای کسانی که توان آن را دارند، از پرمیادترین تصمیم‌ها در سراسر این برنامه است، و جلد دوم درباره هر دو سوی آن صادق بود. راهبرد نقل مکان به جایی تاب‌آورتر آن‌گاه کارساز است که خانوار با شکیبایی وارد شود، بپذیرد که اجتماع پذیرنده از پیش ساختار و رهبری خود را دارد، نیروی کار محلی به کار گیرد، فرزندانش را به مدارس محلی بفرستد، و کار آهسته جزئی از آن مکان شدن را در طول سال‌ها انجام دهد. و آن‌گاه شکست می‌خورد که خانوار با این انتظار وارد شود که ثروت تعلق را خواهد خرید، زیرا تعلق فروشی نیست، و خانواری که می‌کوشد آن را بخرد به بیگانه‌ای تحمل‌شده بدل می‌شود که پولش خوشامد می‌شود و خودش نه. این تفاوت در زمان‌های عادی نامرئی است و در اختلال تعیین‌کننده، آن‌گاه که خانواده جذب‌شده همسایگانی دارد که در کنارش می‌ایستند و بیگانه تحمل‌شده سند ملکی در دست دارد در جایی که تصمیم گرفته است نخست از خودی‌هایش دفاع کند. این راهبرد در مقیاس بزرگ نیز، صرف‌نظر از رفتار فردی، شکست می‌خورد، همان‌گونه که سرازیر شدن اخیر مهاجران به بوزمن (Bozeman) و جکسون هول (Jackson Hole) و بخش‌هایی از آیداهو و تنسی نشان داده است، جایی که حجم تازه‌واردان اجتماعات پذیرنده را از پا درآورده و رنجشی پدید آورده است که می‌تواند حتی دامن تازه‌واردی را بگیرد که رفتاری درست داشته است.

برای بسیاری که نمی‌توانند جابه‌جا شوند، به سبب کار یا خانواده یا پیوندهای اجتماعی‌ای که هر مکانی را ارزش زیستن می‌بخشند، پرسش این می‌شود که چگونه در مکان کنونی جایگاه خود را بیابند، و شاید در همان حال پیوندی ثانویه در جایی دیگر بسازند که اگر روزی لازم شد بتوان آن را فعال کرد. این موضعی ضعیف‌تر از ریشه داشتن از پیش در مکانی تاب‌آور است، اما موضعی بسیار قوی‌تر از انکار است، و تقریباً برای همگان در دسترس است.

ظرفیت تولیدی

پس از اجتماع و مکان، ظرفیت تولید آنچه نیاز دارید می‌آید، نه صرفاً ذخیره کردنش. تمام مطلب در همین تمایز است. ذخایر ته می‌کشند؛ تولید ادامه می‌یابد. خانواری که از ذخایرش می‌زید به شمارش معکوس چشم دوخته است. خانواری که تولید می‌کند در وضعیتی پایدار است که می‌تواند تا هر زمان دوام یابد. این دو در نوع متفاوت‌اند، نه در درجه، و این تفاوت به تفاوت میان خانواده‌ای بدل می‌شود که در ماه هشتم ذخیره‌اش به پایان می‌رسد و خانواده‌ای که ذخیره‌اش به پایان نمی‌رسد.

ظرفیت تولیدی در مقیاس خانوار در وهله نخست غذاست: زمین باغچه، درختان میوه و آجیل، دام در جایی که عملی باشد، دسترسی به شکار و ماهیگیری و دانش بهره‌گیری از آن، و دانش گردآوری خوراک از طبیعت که خاص منطقه خود هر کس است. این ظرفیت به مدیریت آب، تولید انرژی و توانایی پایه ساختن و تعمیر ابزارهایی که باقی چیزها به آنها وابسته‌اند گسترش می‌یابد. آنچه این‌ها را به هم پیوند می‌دهد این است که ارزش تولید می‌کنند و نه آنکه آن را مصرف کنند، و آنچه در آن مشترک‌اند منحنی یادگیری‌ای است که با سال‌ها سنجیده می‌شود.

این حقیقت سخت درباره ظرفیت تولیدی و دلیل آن است که در جای سوم می‌نشیند و نه پایین‌تر: نمی‌توان آن را در زمان نیاز به دست آورد. یک باغچه چند فصل زمان می‌برد تا به‌واقع پربار شود، زیرا شناخت خاک و اقلیم و آفات زمین خود و گونه‌هایی که با آنها سازگارند تنها از گذر فصل‌های آزمودن و شکست خوردن انباشته می‌شود. درختان میوه سه تا هفت سال زمان می‌برند تا بار دهند و بیشتر از آن تا به بازده کامل برسند. دام‌داری کاردانی‌ای می‌طلبد که تنها از دام داشتن به دست می‌آید. بنابراین ظرفیت تولیدی‌ای که خانوار در اختلال به آن نیاز خواهد داشت، ظرفیتی نیست که بتواند در آغاز اختلال به راهش بیندازد. ظرفیتی است که سال‌ها پیش از آن در حال ساختنش بوده است، و از همین روست که راه خردمندانه آن است که زود آغاز کنیم، بازده‌های اندک و سرمایه‌گذاری پیوسته سال‌های نخست را بپذیریم، و در زمان نیاز با ظرفیتی به میدان برسیم که به بار نشسته است، نه ظرفیتی که برای نخستین بار در بدترین شرایط ممکن آزموده می‌شود.

برای بیشتر خانواده‌ها نقطه ورود یک باغچه است؛ باغچه‌ای که ارزش آن به اندازه غذایی که تولید می‌کند در مهارتی است که می‌سازد، زیرا خانواده‌ای که پنج سال باغبانی کرده است چیزهایی

می‌داند که خانواده‌ای که برای نخستین بار در میانهٔ بحران به باغبانی روی می‌آورد نمی‌تواند به‌قدر کافی سریع بیاموزد. از آنجا مسیر از مرغ‌های تخم‌گذار می‌گذرد، از درختان میوه‌ای که باید هر چه زودتر کاشته شوند، دقیقاً به این دلیل که به‌ثمر رسیدنشان این‌قدر طول می‌کشد، و از دام‌های کوچک، بز و گوسفند و خوک و زنبور عسل، که حتی برای خانوارهایی با زمینی اندک در دسترس‌اند. دام‌های بزرگ‌تر زمین و مهارت و تجهیزاتی بیش از آنچه اکثر خانوارها از پس آن برآیند می‌طلبند. خانواری که زمینی از خود ندارد به‌کلی از این لایه کنار گذاشته نمی‌شود؛ می‌تواند از راه کشاورزی با پشتیبانی اجتماع، باغچه‌های اشتراکی، و روابطی با کشاورزان محلی که در زمان اختلال می‌توان فعالشان کرد، به تولید دست یابد. هیچ‌یک از این‌ها جای مالکیت زمینی را که انسان بتواند روی آن کار کند نمی‌گیرد، اما هر یک برای کسانی که نمی‌توانند مالک زمین باشند تدبیری جزئی و واقعی است.

مهارت‌ها

مهارت‌هایی که در اختلال اهمیت دارند عمدتاً همان مهارت‌هایی نیستند که اقتصاد مدرن به آن‌ها پاداش می‌دهد، و بیشتر مردم از مهارت‌های مربوط بسیار کمتر از آنچه تصور می‌کنند برخوردارند. مهارت‌های مربوط آن‌هایی‌اند که بی‌واسطهٔ اقتصاد متخصصان، مستقیماً تولید می‌کنند یا تعمیر می‌کنند یا شفا می‌دهند یا می‌آموزند یا دفاع می‌کنند: طبابت عملی، از مراقبت از زخم تا مدیریت بیماری‌های شایع و، آنجا که پیش می‌آید، زایمان؛ تمام گسترهٔ تولید و نگهداری غذا، از کاشت و پرورش تا کنسروکردن و تخمیر و دودی‌کردن و خشک‌کردن و نمک‌سودکردن؛ توانایی مکانیکی برای سرپا نگه‌داشتن خودروها و ابزارها و موتورهای کوچک؛ ساخت و تعمیر سرپناه؛ به‌کارگیری سلاح و آن هوشیاری که سلاح را برای دفاع سودمند می‌کند؛ ارتباطات مستقل از شبکه؛ تعلیم کودکان هنگامی که مدرسه‌ها از میان رفته‌اند؛ حل اختلاف و سازمان‌دهی تلاش مشترک هنگامی که نهادها دیگر آن‌ها را فراهم نمی‌کنند؛ و عمل دینی و معنوی‌ای که معنا را پایدار می‌دارد و خود به همان اندازهٔ دیگر مهارت‌ها یک مهارت است و به همان شیوه پرورده می‌شود: با تمرین در طول زمان.

وجه مشترک این مهارت‌ها آن است که شایستگی در آن‌ها از انجام‌دادنشان حاصل می‌شود، در حالت مطلوب زیر نظر کسی که از پیش می‌داند، و این انجام‌دادن سال‌ها زمان می‌برد. کتاب‌ها و

دوره‌های آموزشی پایه‌ای می‌گذارند اما شایستگی نمی‌آفرینند؛ تنها تمرین چنین می‌کند. بیشتر بزرگسالان، اگر غیرمعمول باشند، یکی‌دو تا از این مهارت‌ها را دارند و اگر معمول باشند هیچ‌یک را، و ساختن حتی چند تایی از آن‌ها سرمایه‌گذاری واقعی زمان است که در هر دو جهت بازده دارد: در توانایی بیشتر و وابستگی کمتر در دوران عادی، و در ظرفیت کارکردن هنگامی که متخصصان دیگر در دسترس نیستند.

یک پیامد شایسته ذکر است، زیرا چنین بسیار از نظر دور می‌ماند. کسانی که هنوز این مهارت‌ها را به‌طور عمیق در اختیار دارند به نسبتی نامتناسب سالخورده‌اند، زیرا انتقال فرهنگی شایستگی عملی در جوانی آن‌ها هنوز دست‌نخورده بود و تا زمانی که نوه‌هایشان جوان شدند تا حد زیادی از هم گسیخته بود. این بزرگ‌ترها منبعی با ارزش عظیم‌اند که دسترس‌پذیری‌شان به سرعت رو به کاهش است، و خانواده‌ها و اجتماعاتی که به‌طور نظام‌مند دانش آن‌ها را بیرون می‌کشند و به جوانان می‌سپارند، یکی از مهم‌ترین کارهایی را می‌کنند که آماده‌سازی می‌تواند بکند. خانواده‌هایی که می‌گذارند این دانش با مرگ بزرگ‌ترها ناگرفته از دست برود، چیزی را از کف می‌دهند که به هیچ بهایی بازیافتنی نیست.

ذخایر ارزش

پس از مهارت‌ها، ذخایر ارزش می‌آیند، و در اینجا بینش حاکم همان است که جلد اول در فصل هفتم خود پایه گذاشت: اینکه ثروت در جهان مدرن عمدتاً یک ساختار اجازه است، مجموعه‌ای از مطالبات که واسطه‌ها آن را به رسمیت می‌شناسند و سیستمی آن را به اجرا می‌گذارد، و اینکه آن شکل‌هایی از ثروت که به این اجازه وابسته نیستند همان شکل‌هایی‌اند که از پس‌گرفته‌شدن آن جان به در می‌برند. دسته‌های زیر دقیقاً بر پایه همین اصل مرتب شده‌اند، از مستقل‌ترین نسبت به ساختار اجازه تا کم‌استقلال‌ترین.

فلزات گرانبهای فیزیکی در تصرف شخصی در صدر قرار می‌گیرند، زیرا طلا و نقره هزاران سال در هر تمدن باسوادی پول بوده‌اند و برای حفظ ارزش خود به هیچ نهادی وابسته نیستند. تقسیم می‌شوند، جابه‌جا می‌شوند و مبادله می‌شوند. مسکوکات نقره ایالات متحده که پیش از ۱۹۶۵ ضرب شده‌اند به اعتبار محتوای نقره‌شان شناخته می‌شوند و برای معاملات روزمره به کار می‌آیند؛

سکه‌های یک‌اونسی به کار معاملات بزرگ‌تر می‌آیند؛ و طلا در قالب سکه‌های ضرب دولتی کسری و تمام‌اونسی، ارزش قابل‌توجهی را در شکلی قابل‌حمل متمرکز می‌کند. تخصیص معقول برای یک خانوار جایی میان پنج تا بیست درصد ثروت نقدشونده است، نگهداری‌شده در تصرف شخصی یا در انبار با تخصیص کامل در حوزه قضایی‌ای که واقعاً بتوان به آن دسترسی داشت، و نگهداری‌شده به‌صورت فلز و نه به‌صورت مطالبات کاغذی بر فلز، که دقیقاً همان وابستگی به واسطه را بازمی‌گردانند که فلز برای گریز از آن در نظر گرفته شده بود.

پول نقد فیزیکی در جای دوم است، سودمند در مرحله آغازین هر اختلالی که در آن پرداخت الکترونیکی از کار می‌افتد اما پول ملی هنوز ارزش خود را نگه داشته است. معادل چند ماه مخارج اساسی به اسکناس‌های کوچک، که در جایی امن نگهداری شود و با هیچ‌کس در میان گذاشته نشود، در سراسر گستره‌ای از قطع برق تا انجماد نظام بانکی به‌راستی سودمند است.

بیت‌کوین در نگهداری شخصی در جای سوم است، ارزشمند در آن سناریوی خاصی که جلد اول توصیف کرد: فروپاشی جزئی‌ای که در آن نظام بانکی محلی از کار می‌افتد اما ارتباطات جهانی ادامه می‌یابد، همان‌گونه که در آرژانتین و ونزوئلا و لبنان رخ داد. تخصیصی اندک که در یک کیف پول سخت‌افزاری نگهداری شود و عبارت بازبایی آن به‌درستی ایمن شده باشد، بیمه معقولی در برابر آن سناریو است؛ و تمام نکته در همان نگهداری شخصی است، زیرا کوین‌هایی که در یک صرافی نگهداری می‌شوند صرفاً مطالبه‌ای واسطه‌ای دیگرند که می‌توان آن را مسدود یا ضبط کرد.

زمین مولد در جای چهارم قرار می‌گیرد و از بسیاری جهات مهم‌ترین همه است، زیرا زمینی که غذا می‌رویانند یا دام را نگه می‌دارد یا الوار می‌دهد در اختلال نه کم‌ارزش‌تر، بلکه پرازش‌تر می‌شود و چیزهای واقعی‌ای را تولید می‌کند که مردم هنگام از کار افتادن شکل‌های مالی ثروت به آن‌ها نیاز دارند. محدودیت آن این است که به توانایی کار کردن روی آن نیاز دارد، چیزی که بیشتر مالکان مدرن از آن بی‌بهره‌اند، و از همین رو نیرومندترین جایگاه از همه، ترکیب زمین مولد با مهارت‌ها یا اجتماعی است که بتواند آن را به تولید برساند.

ابزارها و کالاهای بادوام در جای پنجم می‌آیند و ارزش خود را از آن رو نگه می‌دارند که تولید و تعمیر را ممکن می‌کنند، چنان‌که سرمایه‌گذاری امروز در ابزارهای باکیفیت ثروتی است که در شکلی حفظ شده است که فروپاشی به‌آسانی نمی‌تواند آن را بفرساید. کالاهای تهاتری در جای ششم‌اند:

الکل و نمک و قهوه و مهمات و داروهای اساسی که در هر بحران طولانی‌مدتی به‌عنوان پول غیررسمی به کار رفته‌اند و هم در خانوار و هم در دادوستد سودمندند. و مهارت‌ها در جای هفتم می‌آیند، که پیش‌تر از آن‌ها سخن رفت، قابل‌حمل‌ترین ثروت از همه، که نه می‌توان آن را ضبط کرد، نه در انبار تباه می‌شود، و هر جا که صاحبش برود با او می‌رود.

آنچه در میان این دسته‌ها اهمیت دارد، کمتر تخصیص دقیق است و بیشتر خودِ تنوع‌بخشی. خانواری که تمام ثروتش در سهام و اوراق قرضه است در معرض یک سناریو است؛ خانواری که تمام آن را در طلا دارد در معرض سناریویی دیگر؛ و خانواری که ثروتش را میان چندین شکل از این‌ها پخش کرده است، در برابر گستره وسیع‌تری از آنچه ممکن است پیش آید جایگاه یافته است.

آذوقه و ملزومات

تنها اکنون، در جای ششم ترتیب، آذوقه و ملزومات جای خود را می‌گیرند: غذا و آب و سوخت و مواد پزشکی ذخیره‌شده‌ای که کتاب‌های راهنما با آن‌ها آغاز می‌کنند. آن‌ها به‌راستی ارزشمندند، بیش از همه به‌عنوان پلی که خانوار را از اختلال آغازین عبور می‌دهد، پیش از آنکه تولید خودِ خانوار به حد نیاز رسیده باشد. اما آن‌ها در پایین‌دست همه آنچه بالاتر از آن‌ها قرار دارد جای می‌گیرند، و خانواری که در آذوقه و ملزومات غنی اما در اجتماع و مکان و ظرفیت تولیدی و مهارت‌ها فقیر است، در وضعیتی بدتر از خانواری است که آذوقه و ملزوماتی اندک دارد و لایه‌های بالادستی‌اش برقرار است. جزئیات آذوقه و ملزومات، مقادیر و هزینه‌ها و گزینه‌ها، موضوع فصل بعد است و در آنجا به‌تفصیل بررسی می‌شود. نکته اینجاست تنها جایگاه است: ششم، نه اول؛ و خانواری که این را وارونه کند، تمام سلسله‌مراتب را بد خوانده است.

زیرساخت امنیتی

در آخر زیرساخت امنیتی می‌آید: سلاح‌ها و استحکامات و نظارتی که چنین بخش بزرگی از تصور عمومی از آماده‌سازی را اشغال کرده‌اند. آن‌ها جایی دارند، اما آن جا آخرین جاست، زیرا امنیت واقعی در اختلال از اجتماع برمی‌آید، نه از قلعه فردی. فصل چهاردهم جلد دوم این استدلال را در بستر آمریکایی مطرح کرد: یک سلاح در دست‌های متفاوت و در اجتماعات متفاوت نتایج متضاد

به بار می‌آورد، زیرا عامل تعیین‌کننده بستر است، نه ابزار. فرد مسلح بی‌اجتماع یک هدف است. عضو مسلح یک اجتماع هماهنگ، بخشی از دفاعی است که واقعاً می‌تواند دوام بیاورد.

پیکربندی پایه خانوار ساده و به‌خوبی شناخته‌شده است: یک تفنگ باکیفیت با چاشنی مرکزی در کالیبری رایج، یک تفنگ ساچمه‌زنی، یک سلاح کمری قابل‌اعتماد، یک تفنگ با چاشنی حاشیه‌ای برای شکار جانوران کوچک و تمرین، همراه با مهمات کافی که در طول زمان گردش داده و نو شود؛ همه این‌ها را می‌توان با چند هزار دلار فراهم کرد، بسیار کمتر از آنچه بازاریابی این صنعت القا می‌کند. و مهارت در به‌کارگیری این‌ها از مالکیتشان مهم‌تر است؛ خانواری که تمرین کرده است در دسته‌ای متفاوت از خانواری قرار دارد که صرفاً خرید کرده است. اما همه این‌ها در آخر ترتیب جای می‌گیرد، تا هنگامی که لایه‌های بالادستی در جریان‌اند افزوده شود، و هرگز نباید با آن بنیانی اشتباه گرفته شود که چنین اغلب به‌عنوان آن فروخته می‌شود.

ترتیب، خود استدلال است

الگوی حاکم بر این هفت اولویت یکدست است و همان دلیل این ترتیب است. عناصر بالاتر زمان بیشتری برای ساختن می‌طلبند و تاب‌آوری پایداری پدید می‌آورند. اجتماع سال‌ها زمان می‌برد. مکان تصمیمی بزرگ و دوره‌ای طولانی برای جاگیرشدن می‌طلبند. ظرفیت تولیدی و مهارت‌ها سال‌ها تمرین می‌خواهند. ذخایر ارزش را می‌توان در طول ماه‌ها گرد آورد، آذوقه و ملزومات را در طول هفته‌ها، و زیرساخت امنیتی را در طول روزها. وسوسه طبیعی آن است که کارهای سریع را نخست انجام دهیم، زیرا آن‌ها شواهد مشهودی از پیشرفت به دست می‌دهند که کارهای آهسته سال‌ها آن را از ما دریغ می‌کنند. انضباط راهبردی آن است که کارهای آهسته را نخست انجام دهیم، از همین اکنون آغاز کنیم، و کارهای سریع را به‌تدریج که کارهای آهسته به بار می‌نشینند بیفزاییم، تا هنگامی که بار فرا می‌رسد، بنیان از پیش وزن را تحمل می‌کند.

خواننده‌ای که از نقطه هیچ‌گونه آمادگی آغاز می‌کند باید از این سخن دلگرمی بگیرد، نه دلسردی. گام نخست مهم‌تر از سرعت گام‌های پس از آن است. باغچه‌ای که همین فصل کاشته شود، پیوند جدی‌ای با یک اجتماع ایمانی که همین ماه آغاز شود، گفت‌وگویی صادقانه با خانواده درباره مکان در همین هفته، نخستین خرید نقره فیزیکی در همین سال: هر یک پیشرفتی واقعی

است، و اثر تجمعی سال‌ها از چنین پیشرفتی، آماده‌سازی‌ای است که واقعاً کار می‌کند؛ در حالی که راه دیگر، یعنی انتظار برای قطعیت، تنها به راه دیگری می‌انجامد: ناآماده رسیدن. فصل بعد لایه فیزیکی را به تفصیل در دست می‌گیرد، با چارچوب اولویت‌ها که در سراسر آن حفظ می‌شود، تا جزئیاتی که نام می‌برد به عنوان خدمتگزاران ترتیبی که در اینجا برقرار شد فهمیده شوند، نه به عنوان جوهر خود آماده‌سازی.

لایه فیزیکی

این فصل بیش از هر فصل دیگری در معرض آن است که به یک فهرست کالا بدل شود، زیرا جایی است که جزئیات در آن بیشترین تراکم را دارند: گالن‌های آب، کوردهای چوب (cord)، پوندهای غلات، کیلووات‌های انرژی خورشیدی، دلارهای هزینه. این جزئیات در اینجا آمده‌اند و واقعی‌اند. اما فهرستی از مقادیر، آماده‌سازی نیست، و خانواری که این مقادیر را فراهم می‌کند بی‌آنکه بفهمد برای چه هستند، برای چیز نادرستی آماده شده است. هر عنصر لایه فیزیکی برای حل مسئله‌ای خاص وجود دارد که تز این کتاب آن را شناسایی کرده است، و استدلالی که عنصر را به مسئله پیوند می‌دهد همان چیزی است که به خانوار امکان می‌دهد جزئیات را با شرایط خود سازگار کند. این فصل بر اساس ترتیبی سازمان یافته است که بدن بدون هر یک از این عناصر از کار می‌افتد: نخست آب، زیرا سه روز بی‌آبی مرگبار است؛ سپس گرما، سپس غذا، سپس تولیدی که از ذخیره‌سازی دیرپاتر است، سپس ظرفیت پزشکی، سپس دفاع، و سپس تحرک و ارتباطات و مستندات که پشتیبان بقیه‌اند.

همه آنچه در این فصل می‌آید، در سلسله‌مراتب فصل پیشین، در جایگاه ششم قرار دارد. این لایه در پایین‌دست اجتماع، مکان، ظرفیت تولیدی، مهارت‌ها و ذخایر ارزش جای می‌گیرد و تنها در بستری که آن لایه‌های بالادستی برقرار می‌کنند اهمیت دارد. خانواری که آذوقه و ملزومات را دارد اما لایه‌های بالادستی را ندارد، کم‌اهمیت‌ترین بخش آماده‌سازی را گرد آورده و مهم‌ترین بخش را نادیده گرفته است. با درک این نکته، آذوقه و ملزومات همچنان واقعی‌اند و همچنان ارزش آن را دارند که درست فراهم شوند، زیرا در مرحله آغازین هر اختلالی، آن‌ها پلی هستند که خانوار را از نقطه ازکارافتادن سیستم به نقطه بالیدن تولید خودش می‌رساند، و خانواری که از این پل فرو بیفتد به آن سوی پل نمی‌رسد.

ارقام این فصل برای خانواری چهار تا شش نفره تنظیم شده‌اند که تا اندازه‌ای توان پشتیبانی از خویشاوندان دورتر یا اعضای اجتماع را در هنگام اختلال دارد. این ارقام با اندازه خانوار و با منابع آن تغییر مقیاس می‌دهند. خانوار ثروتمندتر می‌تواند در برخی دسته‌ها بیشتر انجام دهد بی‌آنکه در دسته‌های دیگر کمتر انجام دهد. خانواری با امکانات متوسط می‌تواند کمتر انجام دهد، اما باید در هر دسته کاری بکند، نه آنکه همه‌چیز را در یک دسته انجام دهد، زیرا این دسته‌ها در برابر خرابی‌های متفاوتی حفاظت می‌کنند و شکاف در هر یک از آن‌ها همان شکافی است که اختلال آن را می‌یابد.

آب

آب در جایگاه نخست می‌آید، زیرا بدن بدون آن سریع‌تر از هر چیز از کار می‌افتد. سه روز حد بیرونی تقریبی بقا بدون آب است، در برابر هفته‌ها بدون غذا، و همین واقعیت ساده فیزیولوژیک اولویت را تعیین می‌کند. آب همچنین عنصری است که وابستگی مدرن در آن کامل‌ترین و کم‌توجه‌شده‌ترین است. آب شهری‌ای که به شیر می‌رسد، به برق پیوسته برای پمپاژ و به کار پیوسته تصفیه‌خانه‌ها برای سالم‌سازی‌اش وابسته است، و چون هر یک از این دو از کار بیفتد، آب یا قطع می‌شود یا خطرناک می‌شود، معمولاً بی‌هشدار و معمولاً پیش از آنکه خانوار اصلاً فهمیده باشد که این یک وابستگی بوده است.

پس پرسش این است که پشت شیر آب چه چیزی ایستاده است. قوی‌ترین پاسخ، چاه خصوصی است با یک پمپ برقی برای مصرف عادی و یک پمپ دستی یا پمپ خورشیدی به‌عنوان پشتیبان برای زمانی که شبکه برق قطع است. اهمیت پمپ دستی بیش از هزینه ناچیز آن است، هزار و پانصد تا سه هزار دلار با نصب توسط یک خدمات چاه‌کاردان، زیرا در هنگام ازکارافتادن هر چیز برقی همچنان آب را بالا می‌کشد، و پمپ دستی می‌تواند به عمق‌هایی برسد که پمپ باتری‌دار نمی‌تواند، و این یعنی در گستره وسیع‌تری از خرابی‌ها کار می‌کند تا آنچه قیمتش نشان می‌دهد. این الگویی است که در سراسر لایه فیزیکی باید در پی آن بود: عنصری که ارزشش نه در هزینه‌اش، بلکه در گستره خرابی‌هایی است که پوشش می‌دهد.

خانواری که چاه ندارد گزینه‌های ضعیف‌تر اما واقعی‌ای دارد، و استدلالی که آن‌ها را مرتب می‌کند همان است. آب بارانی که از بام در مخازن درجه‌ غذایی جمع می‌شود، خود خانه را به یک حوضه آبرگیر بدل می‌کند؛ هزار فوت مربع بام در هر اینچ باران تقریباً ششصد گالن آب می‌دهد، چنان‌که حتی ذخیره متوسطی به اندازه دو هزار گالن، که با چند هزار دلار نصب می‌شود، در هر اقلیمی که باران می‌بارد به بیمه‌ای معنادار بدل می‌شود. آب‌های سطحی در ملک یا نزدیک آن، نهر یا برکه یا دریاچه، پشتیبانی است که برای سالم شدن تنها به تصفیه یا جوشاندن نیاز دارد، و تصفیه نسبت به آنچه فراهم می‌کند ارزان است: فیلتر ثقلی از نوع برکی (Berkey) سیصد تا پانصد دلار قیمت دارد و پیش از آنکه المان‌هایش مستهلک شوند ده‌ها هزار گالن آب را تصفیه می‌کند. خانواری که به‌کلی به آب شهری وابسته است و نمی‌تواند این واقعیت را تغییر دهد، به ذخیره‌سازی پناه می‌برد، و حساب آن به اندازه‌ای ساده است که بتوان مستقیماً آن را سنجید. پنجاه گالن برای هر نفر، آشامیدن و پخت‌وپز و بهداشت پایه را برای فاصله زمانی قابل‌توجهی پوشش می‌دهد؛ برای خانواده‌ای چهارنفره این یعنی دویست گالن، که برای تازه ماندن به‌نوبت تعویض می‌شود، و برای کسانی که جا دارند ذخیره بزرگ‌تر در مخازن درجه غذایی معقول است.

آنچه تدارکات آب را به هم پیوند می‌دهد، افزونگی در برابر شیوه‌های گوناگون خرابی است، زیرا المان‌های تصفیه مصرفی‌اند و هر روش منفردی می‌تواند از کار بیفتد. خانواری که المان‌های یدکی ذخیره می‌کند، تصفیه شیمیایی را به‌عنوان پشتیبان شیمیایی فیلتر مکانیکی نگه می‌دارد، و دانش جوشاندن مؤثر آب را حفظ می‌کند، نه یک خرابی بلکه چند خرابی را که ممکن است با هم از راه برسند پوشش داده است. در سطح متوسط، این به معنای چند هزار دلار و آگاهی از منابع محلی است؛ در سطح جدی، به چاه‌ها و پمپ‌های دستی و آب‌انبارهای متعدد و توزیع ثقلی گسترش می‌یابد، و سرمایه‌گذاری با زمین و منابع تغییر مقیاس می‌دهد. اصل در همه مقیاس‌ها ثابت است: آب نخست است، زیرا بدن می‌گوید نخست است.

گرما

در نیمه شمالی کشور، گرما هم‌رتبه آب است، و به همان دلیل فیزیولوژیک: هیپوترمی (افت دمای بدن) سریع‌تر از گرسنگی می‌کشد، و خانه‌ای که در زمستان شمالی نمی‌توان گرمش کرد همان‌قدر

مرگبار است که خانه‌ای که نمی‌توان آبش را تأمین کرد. خانوار مدرنی که با گاز طبیعی، گازوئیل یا برق گرم می‌شود، دقیقاً همچون آب، به تدارکاتی وابسته است که از زیرساختی می‌گذرند که شاید دوام نیاورد، و پرسش باز این است که پشت ترموستات چه چیزی ایستاده است.

قوی‌ترین پاسخ چوب است، زیرا چوب سوختی است که خانوار می‌تواند آن را گرد آورد، ذخیره کند و بسوزاند، بی‌آنکه هیچ سیستمی میان خانوار و گرمایش ایستاده باشد. یک بخاری هیزمی باکیفیت از سازنده‌ای معتبر، با نصب درست، سه تا پنج هزار دلار هزینه دارد و خانه را به چیزی بدل می‌کند که می‌توان آن را از زمین پیرامونش گرم کرد. بخاری بنایی گران‌تر است و با بازده بیشتری می‌سوزد؛ اجاق بخاری هیزمی توان پخت‌وپز را به توان گرمایش می‌افزاید و وابستگی به اجاق‌های برقی یا گازی را از میان می‌برد؛ دیگ هیزمی که با سیستم گرمایش خانه یکپارچه شده باشد می‌تواند تمام بنا را گرم کند و کارآمدترین چیدمان از همه است، با بالاترین هزینه نصب. استدلالی که میان این‌ها گزینش می‌کند همان استدلالی است که در سراسر فصل جاری است: این گزینه تا چه اندازه وابستگی به سیستم‌هایی را که شاید از کار بیفتند قطع می‌کند، و به چه هزینه‌ای.

سوخت همان ماده مصرفی است، و در اینجا کار و زحمت همان هزینه پنهانی است که قیمت تجهیزات آن را می‌پوشاند. خانه‌ای شمالی که برای گرمایش اصلی به چوب تکیه دارد، سالانه پنج تا ده کورد چوب می‌سوزاند، و بریدن، شکافتن و خشک کردن این چوب تجهیزات واقعی می‌طلبد، اهر برقی و دستگاه چوب‌شکن و انبار خشک‌کردن، و کار واقعی در سراسر سال. خانواری که بر زمین جنگلی زندگی می‌کند می‌تواند چوب خود را تولید کند؛ خانواری که زمین ندارد باید آن را بخرد، و بپذیرد که زنجیره تأمین چوب خریداری‌شده خود از چیزهایی است که اختلال می‌تواند آن را قطع کند. به همین سبب است که تدارک گرما به لایه‌های مکان و ظرفیت تولیدی فصل پیشین بازمی‌گردد: ملک جنگلی مسئله سوخت را به شیوه‌ای حل می‌کند که ملک بی‌درخت نمی‌تواند، و این پیوند تصادفی نیست، بلکه ساختاری است.

چوب تنها نمی‌ماند. پروپان، به‌خلاف بنزین، بی‌آنکه خراب شود تا مدت نامحدود انبار می‌شود، و یک مخزن مدفون هزارگالنی، با چهار تا هشت هزار دلار هزینه نصب، سال‌ها سوخت پخت‌وپز و گرمایش تکمیلی را در خود دارد که در قطعی‌های شبکه کار می‌کند. برق خورشیدی برای تاب‌آوری به‌راستی ارزشمند شده است، اما تنها در پیکربندی خاصی که خانوار باید بر آن پافشاری کند، زیرا

پیکربندی رایج دقیقاً برای همان وضعیتی که به ظاهر به آن می‌پردازد بی‌فایده است. سامانه خورشیدی متصل به شبکه و بدون باتری، هنگامی که شبکه از کار می‌افتد خاموش می‌شود، زیرا اینورترها برای کار کردن به حضور شبکه نیاز دارند، چنان‌که خانواری با پنل‌هایی بر بام و بدون ذخیره باتری، در همان قطعی‌ای که پنل‌هایش به ظاهر در برابر آن بیمه‌اش می‌کنند در تاریکی می‌نشیند. پیکربندی‌ای که تاب‌آوری واقعی فراهم می‌کند، پنل‌ها را، که عموماً هشت تا بیست کیلووات‌اند، با ذخیره باتری بیست تا چهل کیلووات‌ساعت از نوع لیتیوم‌آهن‌فسفات، که بهترین طول عمر و ایمنی را دارد، و با اینورترهایی جفت می‌کند که توان کار در حالت جزیره‌ای را دارند و به سیستم اجازه می‌دهند هنگام قطع شبکه کار کند، و در حالت ایده‌آل یک تابلوی فرعی بارهای حیاتی را تغذیه می‌کنند که مدارهای ضروری را از بقیه جدا می‌کند. یک سیستم جدی با توان کار خارج از شبکه بیست تا شصت هزار دلار هزینه دارد، و معماری آن مهم‌تر از اندازه‌اش است. تولید پشتیبان، یک ژنراتور پروپان یا دیزل، دوره طولانی ابری زمستان را که تولید خورشیدی کم می‌آورد پوشش می‌دهد، و پروپان به سبب انبارپذیری نامحدودش ارجح است و دیزل با افزودنی‌ها و تعویض نوبتی مدیریت‌پذیر است.

خانواری که این‌ها را یکپارچه می‌کند، چوب به‌عنوان گرمایش مستقل اصلی، پروپان به‌عنوان پشتیبان انبارپذیر، خورشیدی با باتری برای برق، و ژنراتور برای پر کردن خلأ، تاب‌آوری انرژی را در برابر گستره خرابی‌ها ساخته است، با هزینه اجرای کامل چهل تا صد هزار دلار. خانواری که نمی‌تواند به این سطح برسد همچنان باید اولویت را بسنجد: نخست گرما، زیرا زمستان است که می‌کشد، و این یعنی اگر به هیچ روی ممکن باشد یک بخاری هیزمی، یا ذخیره‌های بزرگ سوخت جایگزین و دست‌کم برنامه‌ای سنجیده برای قطعی طولانی، زیرا خانواری که اندیشیده است چه خواهد کرد از همان آغاز از خانواری که نیندیشیده پیش است.

غذا

ذخیره غذا همان پل است، و پل نامیدن آن کلید فهم این است که برای چیست. ذخیره مقصد نیست. مقصد تولید است، که بخش بعدی به آن می‌پردازد. ذخیره آن چیزی است که خانوار را از فاصله میان ازکارافتادن زنجیره تأمین خواروبار، که از نخستین چیزهایی خواهد بود که می‌شکند، تا

نقطه‌ای که تولید خود خانوار برای برآوردن نیازش به سطح لازم رسیده است عبور می‌دهد. خانواری که پیش از بالیدن تولیدش ذخیره‌هایش را تمام کرده از پل فرو افتاده است؛ خانواری که به اندازه رسیدن به آن سو ذخیره دارد، ذخیره‌سازی را دقیقاً برای همان چیزی به کار برده که ذخیره‌سازی برای آن است.

اینکه چه چیزی ذخیره شود، از آنچه بدن نیاز دارد و آنچه ماندگار است برمی‌آید. غلات بنیان‌اند، زیرا وقتی درست بسته‌بندی شوند، در کیسه‌های مایلار با جاذب اکسیژن درون سطل‌های درجه غذایی، ده‌ها سال می‌مانند، و گندم از همه بهتر می‌ماند، در شرایط خوب بیش از سی سال. رقم سیصد پوند غلات برای هر نفر در سال عظیم به گوش می‌رسد، و بیشتر خانوارها هرگز این‌قدر غله نمی‌خورند، زیرا کالری‌شان از جاهای دیگر می‌آید، اما این رقم را به‌خاطر آنچه نمایندگی می‌کند باید فهمید، نه به‌عنوان هدفی تحت‌اللفظی: این امنیت کالری است با هزینه‌ای ناچیز، چند صد دلار برای هر نفر، بیمه‌ای در برابر گران‌ترین خرابی قابل‌تصور، یعنی نداشتن غذای کافی. این مستقیماً به تأمل‌برانگیزترین یافته جلد دوم پیوند می‌خورد، کف زیستی که در زیر آن گرسنگی مداوم خود منش را تباه می‌کند. غله درون سطل‌ها تنها از بدن حفاظت نمی‌کند. از آن شخصی حفاظت می‌کند که بدن او را زنده نگه می‌دارد، با نگه داشتن خانوار بالای کفی که داوطلبان مینه‌سوتا و جمعیت‌های قحطی‌زده در آن دیگر آن کسی نبودند که پیش‌تر بودند. از این منظر، سیصد پوند گندم به چند صد دلار از ارزان‌ترین و پرمایم‌ترین تدارکاتی است که خانوار می‌تواند فراهم کند.

باقی ذخیره‌سازی از همان منطق تغذیه و ماندگاری پیروی می‌کند. لوبیا و حبوبات برای پروتئین، که مانند غلات ذخیره می‌شوند، ۲۵ تا ۵۰ پوند به ازای هر نفر در سال. چربی‌ها و روغن‌ها، که حیاتی‌اند و اغلب فراموش می‌شوند، چون بدن بدون چربی نمی‌تواند کالری غلات و حبوبات را به‌طور کارآمد به کار گیرد، و بهترین راه نگهداری‌شان آن است که روغن آشپزی در مصرف روزمره در گردش باشد تا همیشه ذخیره ۶ تا ۱۲ ماه در دست باشد. نمک، که برای تغذیه و برای عمل‌آوری و نمک‌سودکردنی که دیگر خوراکی‌ها را حفظ می‌کند جایگزین‌ناپذیر است، برای همیشه می‌ماند و انبارکردنش به مقدار زیاد چنان ارزان است که هیچ دلیلی برای نکردنش وجود ندارد. شکر و عسل برای کالری سریع و نگهداری خوراک، و عسل عملاً برای همیشه می‌ماند. سبزیجات و میوه‌های نگهداری‌شده برای ویتامین‌هایی که از بیماری‌های کمبود ناشی از رژیم غذایی محدود پیشگیری می‌کنند، از راه کنسروکردن خانگی و خشک‌کردن انجمادی و آبگیری و در گردش نگه داشتن

کنسروهای تجاری در مصرف معمول. ویتامین‌ها و مکمل‌ها به‌عنوان بیمهٔ ارزانی در برابر کمبودهایی که رژیم غذایی محدود پدید می‌آورد، با ذخیرهٔ یک‌سالهٔ خانوار به بهای چند صد دلار. و ادویه‌ها و طعم‌دهنده‌ها، که بی‌اهمیت به نظر می‌رسند و نیستند، چون همان برنج و لوبیا برای ماه‌ها تحمل‌ناپذیر می‌شود، و تنوعی که خوراک ذخیره‌شده را در بازه‌ای طولانی خوردنی نگه می‌دارد تقریباً هیچ هزینه‌ای ندارد و برای پایداری رژیم غذایی بیش از آنچه قیمتش نشان می‌دهد کار می‌کند.

یک سال ذخیرهٔ غذایی جدی برای خانواری چهارنفره ۴ تا ۸ هزار دلار هزینه دارد، که برای بیشتر خانواده‌ها بار سنگینی نیست و موقعیت بیمه‌ای واقعی پدید می‌آورد، و تنها به فضا، سازمان‌دهی و گردش نیاز دارد. یک نکتهٔ زمان‌بندی تعیین‌کننده است و از سرشت شکست برمی‌آید: زنجیرهٔ تأمین خرده‌فروشی مواد غذایی در هر اختلال جدی زود می‌شکند، پس ذخیره باید پیش از خالی شدن قفسه‌ها فراهم شده باشد، چون خانواری که می‌کوشد آن را در همان حال گرد آورد که دیگران نیز همین را می‌کوشند، پنجره‌ای را از دست داده است که آن‌که زودتر آماده شده بود از آن بهره برد.

تولید

ذخیره‌سازی پل است؛ تولید ساحل آن‌سوی پل. تمایز میان این دو، تمایز میان شمارش معکوس و وضعیت پایدار است، و این مهم‌ترین تمایز در لایهٔ فیزیکی است. خانواری که از ذخایرش روزگار می‌گذراند، عددی را تماشا می‌کند که به سوی صفر فرو می‌افتد. خانواری که تولید می‌کند در وضعیتی است که می‌تواند دوام یابد، و همان‌طور که مصرف می‌کند باز پر می‌کند، و حرکت از وضعیت نخست به دوم، حرکت از جان‌به‌دربردن از اختلال به زیستن در طول آن است.

تولید دقیقاً به همان شیوه‌ای که اهمیت دارد از ذخیره‌سازی سخت‌تر است: نمی‌توان آن را در لحظهٔ نیاز خرید، چون بر شایستگی‌ای تکیه دارد که تنها در طول فصل‌ها انباشته می‌شود. از همین روست که در سلسله‌مراتب بالاتر از آذوقه و ملزومات جای می‌گیرد و باید سال‌ها پیش از آنکه به آن نیاز باشد آغاز شود. باغچه‌ای حتی با اندازهٔ متوسط، یک‌چهارم تا نیم ایگر که خوب مدیریت شود، سهم قابل‌توجهی از سبزیجات خانواده و بخشی از کالری‌اش را فراهم می‌کند، اما باغبان پنج‌ساله و باغبان سال‌اول یکی نیستند، چون باغبان پنج‌ساله خاک و اقلیم و آفت‌ها و گونه‌هایی را که جواب می‌دهند می‌شناسد، و این دانش را نمی‌توان فشرده کرد. درختان میوه ۳ تا ۷ سال طول می‌کشد تا

بار دهند، و این دلیلی است برای کاشتن‌شان همین حالا، نه دلیلی برای نکاشتن‌شان؛ باغ خانوادگی‌ای از ۲۰ تا ۵۰ درخت، به بهای ۲۰ تا ۵۰ دلار برای هر درخت، چون جا بیفتد به‌طور جدی و تا ده‌ها سال پس از آن محصول می‌دهد. توت‌ها و میوه‌های ریز زودتر، در ۲ یا ۳ سال، بار می‌دهند و حتی به فضای اندک پاداش می‌دهند. مرغ‌های تخم‌گذار نقطه ورود به دامداری‌اند، و نژادهای اصیل که روی تخم‌های خود می‌خوابند و جوجه‌های خود را بیرون می‌آورند به شیوه‌ای اهمیت دارند که توصیف کاتالوگ‌ها آن را پنهان می‌کند، چون نژادهای تجاری که جوجه‌های خود را بزرگ نمی‌کنند خانوار را وابسته به جوجه‌کشی می‌گذارند، و این دقیقاً همان نوع وابستگی بیرونی است که تمام این تلاش برای گریز از آن است. در زمین واقعی، حیوانات بزرگ‌تر ممکن می‌شوند، بز شیری و گاو خانگی و گوسفند و خوک، هر یک با الزامات خاص خود در مهارت و زیرساخت و کار روزانه.

تولید لایه فیزیکی را دوباره به لایه مکان فصل پیشین گره می‌زنند، چون تولید به زمین نیاز دارد و خانوار بی‌زمین از آن کار اندکی را می‌تواند مستقیماً انجام دهد. آنچه خانوار بی‌زمین می‌تواند بکند، رسیدن به تولید از راه اجتماع است، از راه کشاورزی با پشتیبانی اجتماع و باغچه‌های اجتماعی و روابطی با کشاورزان محلی که می‌توان در اختلال فعال کرد، که موقعیتی ضعیف‌تر از مالکیت زمین است اما موقعیتی واقعی، و خود شکل دیگری است از اصل اولویت اجتماع که سراسر این کتاب را سامان می‌دهد.

ظرفیت پزشکی

آماده‌سازی پزشکی در برابر سرمایه‌گذاری اندک حفاظت بزرگی باز می‌گرداند، و از مغفول‌ترین لایه‌هاست، چون خانوار مدرن سلامت خود را چنان کامل به سیستمی از متخصصان و زنجیره‌های تأمین سپرده است که فراموش کرده است سلامت زمانی از شایستگی‌های خانوار بود. در اختلال، متخصصان ممکن است در دسترس نباشند و زنجیره تأمین دارو، که از شمار اندکی تولیدکننده خارجی می‌گذرد، ممکن است از نخستین چیزهایی باشد که می‌شکند، و خانوار به آنچه ذخیره کرده و آنچه می‌داند بازپس افکنده می‌شود.

آنچه باید ذخیره کرده باشد از آنچه خطا می‌رود برمی‌آید. لوازم تروما برای جراحی جدی، تورنیکه‌ها و گاز بندآورنده خون و چسب‌های مهروموم قفسه سینه که به خونریزی‌ای می‌پردازند که

پیش از رسیدن هر متخصصی می‌کشد. توانایی بستن زخم‌ها و آتل‌بندی و پانسمان آن‌ها. داروها برای عارضه‌های شایعی که بدون درمان خطرناک می‌شوند، مسکن‌ها و تب‌برها و داروهای ضداسهال و آنتی‌هیستامین‌ها و ضدقارچ‌ها، آنتی‌بیوتیک‌ها در جایی که بتوان آن‌ها را قانونی به دست آورد، جایگزین الکترولیت، و ذخیره جدی و درازمدتی از هر داروی تجویزی که اعضای خانوار به آن وابسته‌اند، چون قطع داروی مزمن خود بحرانی پزشکی است. لوازم دندان‌پزشکی، که جزئی به نظر می‌رسند و نیستند، چون مشکل دندان شایع و زجرآور است و بدون مراقبت ناتوان‌کننده، و ماده پرکردگی موقت و موم دندان‌پزشکی و روغن میخک و ابزارهای پایه امکان مدیریت وضعیت اضطراری را تا زمان دسترسی به مراقبت واقعی فراهم می‌کنند.

لوازم ارزان‌اند، چند هزار دلار برای کیت خانوار شایسته‌ای همراه با منابع مرجع. شایستگی به‌کاربردن‌شان سرمایه‌گذاری بزرگ‌تر و ارزشمندتر است، که از راه دوره‌های کمک‌های اولیه در طبیعت و آموزش فوریت‌های پزشکی و، بهتر از همه، روابط با متخصصان پزشکی درون اجتماع ساخته می‌شود، و این بار دیگر همان اصل اولویت اجتماع است که خود را بازمی‌نماید: تاب‌آوری پزشکی خانوار در نهایت تابع آن است که آیا در میان ۵۰ تا چند صد نفری که می‌تواند روی‌شان حساب کند، پرستار یا پزشک یا تکنسین فوریت‌های پزشکی هست یا نه.

دفاع

دفاع در سطح تدارکات خانوار، در بُعد راهبردی‌اش، در فصل پیشین و در جلد دوم تعیین شده بود: امنیت واقعی از اجتماع می‌آید، نه از دژ فردی، و همان سلاح، بسته به اینکه در دست خانواری منزوی باشد یا اجتماعی هماهنگ، یا دارایی است یا بار. با این مقدمه مسلّم، تدارک خانوار متوسط و شناخته‌شده است: یک تفنگ باکیفیت آتش‌مرکزی در کالیبری رایج، یک تفنگ ساچمه‌زنی، یک سلاح کمری قابل‌اعتماد، یک تفنگ با چاشنی حاشیه‌ای برای شکار کوچک و تمرین، با مهماتی که به مقدار معقول ذخیره شده و در گردش باشد، همه با چند هزار دلار. مهارت در به‌کاربردن این‌ها بیش از داشتن‌شان اهمیت دارد، و از همین روست که وقت‌گذراندن در میدان تیر و آموزش، خانواری را که اسماً مسلح است به خانواری واقعاً توانا بدل می‌کند، و از همین روست که خانواری که سلاح‌ها را می‌خرد و هرگز تمرین نمی‌کند، اشیاء به دست آورده است، نه توانایی. امنیت ملک، قفل‌های

خوب و روشنایی و آگاهی متوسط از محیط پیرامون، تدارک را کامل می‌کند، اما چارچوب جلد دوم بر همه آن حاکم است: سلاح گرم در دست خانوار منزوی هدف است، و ترتیبی که اجتماع را نخست و امنیت را آخر می‌نشانند تصادفی نیست، بلکه نتیجه تحلیل است.

تحرك، ارتباطات، مستندسازی

تدارکات باقی‌مانده پشتیبان بقیه‌اند و می‌توان کوتاه‌تر به آن‌ها پرداخت، نه چون اهمیت ندارند، بلکه چون استدلالی که بر آن‌ها حاکم است همان استدلالی است که پیش‌تر برقرار شد. خودروها برای اختلال باید ساده، بادوام و بدون نیاز به عیب‌یابی رایانه‌ای که خودروی مدرن را به شبکه نمایندگی‌ها گره می‌زند تعمیرپذیر باشند؛ وانت دیزلی قدیمی‌تر، با انژکتور مکانیکی و بی‌نیاز از الکترونیک کنترل آلایندگی که پس از ۲۰۰۷ الزامی شد، دقیقاً از آن رو ارزشمند است که مالکی توانا می‌تواند آن را وقتی شبکه از میان رفته است روشن نگه دارد، و این همان منطق استقلال از سیستم‌هاست که در آب و گرما و خوراک جریان داشت. ذخیره سوخت دامنه حرکت را گسترش می‌دهد، و دیزل سال‌ها می‌ماند آنجا که بنزین ماه‌ها می‌ماند. ارتباط مستقل از شبکه، از راه رادیو آماتوری که یک آخر هفته مطالعه آن را در دسترس می‌گذارد، از راه گیرنده‌های دستی شارژ و پیام‌رسان‌های ماهواره‌ای، خانوار را وقتی شبکه‌های معمول از کار می‌افتند آگاه و متصل نگه می‌دارد. و مستندسازی، سوابق شناسایی و ملک و پزشکی و مالی در چند نسخه امن، همراه با کتابخانه‌ای مرجع از کتاب‌های چاپی درباره پزشکی و نگهداری مواد غذایی و دامپروری و تعمیرات و آثار دینی و ادبی‌ای که معنا را پایدار نگه می‌دارند، هم دانش عملی و هم میراث انسانی را حفظ می‌کند که نمی‌توان اعتماد کرد صفحه نمایش، وقتی برق و شبکه از میان رفته‌اند، آن را نگه دارد.

هزینه‌اش چیست و این هزینه چه معنایی دارد

کل سرمایه‌گذاری به همان اندازه گستردگی دارد که خانوارها دارند. سطحی ساده، که ذخیره غذایی پایه و تاب‌آوری آبی و پشتیبان انرژی متوسط و لوازم پزشکی و دفاعی پایه و ابزار و ذخایر ارزش را پوشش می‌دهد، با ۱۰ تا ۲۰ هزار دلار در طول چند سال دست‌یافتنی است. سطحی میانه، با ذخیره‌سازی و تولید اساسی‌تر، چاهی با تلمبه دستی، گرمایش چوبی، انرژی خورشیدی متوسط،

ظرفیت پزشکی کامل‌تر، ابزارآلات کامل، ذخایر ارزش معنادار و مقداری زمین، ۵۰ تا ۱۵۰ هزار دلار در طول ۵ تا ۱۰ سال هزینه دارد. سطحی جدی، با تولید و تاب‌آوری آبی کامل و استقلال انرژی اساسی و ظرفیت پزشکی و دفاعی در مقیاس اجتماع و زمین مولد قابل‌توجه، از چند صد هزار دلار تا میلیون‌ها دلار در طول یک دهه یا بیشتر هزینه دارد.

رابطه میان خرج و تاب‌آوری مهم‌ترین چیزی است که باید درباره این اعداد فهمید، و این رابطه خطی نیست. ۱۰ هزار دلار نخست در قیاس با هیچ، بهبودی عظیم پدید می‌آورد. ۹۰ هزار دلار بعدی بهبود معنادار دیگری پدید می‌آورد. ۹۰۰ هزار دلار بعدی چیز اندکی پدید می‌آورد. بازدهی این خرج به‌تندی کاهش می‌یابد، و نتیجه عملی آن است که هیچ خانواری نباید خود را موظف به خرج در بالاترین سطح بداند، چون خانوار ساده‌ای که به اجتماع پایبند شده و مهارت‌هایش را پرورده و تدارکات پایه را فراهم کرده است، جایگاه بهتری دارد از خانوار ثروتمندی که ثروتی هنگفت را خرج آذوقه و ملزومات کرده و در همان حال از لایه‌های بالادستی غافل مانده است. این همان نتیجه‌ای است که سلسله‌مراتب به آن رسید، و اکنون از سمت هزینه به آن می‌رسیم: لایه فیزیکی واقعی است و شایسته درست‌کردن، اما اولویت ششم است، در خدمت تاب‌آوری‌ای است که لایه‌های بالادستی برپا می‌کنند، و خود به‌تنهایی نمی‌تواند آن تاب‌آوری را بسازد. فصل بعد به لایه مالی می‌پردازد، جایی که همان بینش حاکم، که ثروت ساختاری از اجازه است که می‌تواند پس گرفته شود، همه آنچه را در پی می‌آید سامان می‌دهد.

لایه مالی

این فصل به این پرسش می‌پردازد که در پرتو تحلیلی که جلد‌های پیشین پروراندند، با دارایی‌های مالی چه باید کرد. توصیه‌ها بی‌پرده‌اند، زیرا نرم کردن آن‌ها به سود هیچ‌کس نیست. بینش بنیادین، که در فصل ۷ جلد اول تثبیت شد، این است که ثروت در جامعه مدرن تا حد زیادی یک ساختار اجازه است که واسطه‌ها آن را اعطا می‌کنند؛ واسطه‌هایی که سوابق را نگه می‌دارند و تراکنش‌هایی را پردازش می‌کنند که ثروت را قابل استفاده می‌سازند. این فصل آن بینش را از تشخیص به اقدام می‌برد: چه چیزی را نگه داریم، چه چیزی را نقد کنیم، با پیچیدگی‌های خاصی که خانوارهای ثروتمند با آن روبه‌رویند چگونه برخورد کنیم، و خانوار متوسط عملاً چه باید بکند. این توصیه‌ها به گوش خوانندگانی که با مشاوره مالی رایج خو گرفته‌اند تهاجمی خواهد آمد. این تهاجم با وضعیت واقعی تنظیم شده است، نه با حساسیت‌های صنعتی که دلایلی برای نگه داشتن مشتریان در محصولات خود دارد. مشاوره مالی استاندارد که در چند دهه گذشته مدیریت ثروت را هدایت کرده، برای شرایطی تنظیم شده است که ممکن است ادامه نیابد. سبدهای متنوع سهام و اوراق قرضه، املاک به‌عنوان ذخیره ارزش بلندمدت، حساب‌های بازنشستگی با ساختارهای برخورد از مزایای مالیاتی، بیمه عمر و مستمری‌های بیمه‌ای (annuity)، یعنی کل معماری برنامه‌ریزی مالی مدرن، همگی فرض می‌کنند که سیستمی که این ابزارها در آن عمل می‌کنند به کار خود ادامه می‌دهد. اگر سیستم وارد اختلال جدی شود، مشاوره استاندارد دارندگان را ناکام می‌گذارد، و این ناکامی می‌تواند ناگهانی و کامل باشد.

بینش بنیادین فصل ۷ جلد اول در اینجا مستقیماً به کار می‌آید. ثروتی که در قالب‌های گوناگون نگهداری می‌شود، در سناریوهای گوناگون واکنش‌های بسیار متفاوتی نشان می‌دهد. ثروت در قالب ثبت‌های الکترونیکی در دفاتر نهادهای مالی به این بسته است که آن نهادها همچنان به آن ثبت‌ها وفا کنند. ثروت در قالب سهام به این بسته است که بازارهای سهام همچنان کار کنند و شرکت‌های زیربنایی همچنان فعال بمانند. ثروت در قالب املاک به زیرساخت معاملات و تقاضای خریدارانی

بسته است که به اعتبار دسترسی دارند. ثروت در قالب اشیای فیزیکی در تصرف شما تنها به فیزیک آن اشیای بسته است.

قالب نخست، یعنی ثروت کاغذی متکی به واسطه‌ها، همان قالبی است که بیشتر خانوارهای مدرن بخش اعظم ثروت خود را در آن نگه می‌دارند. این قالبی است که بیش از همه در معرض فروپاشی است. قالب آخر، یعنی اشیای فیزیکی در تصرف شما، قالبی است که تقریباً هیچ خانوار مدرنی ثروت معناداری در آن نگه نمی‌دارد. این قالبی است که در برابر فروپاشی تاب‌آورترین است.

رویکرد معقول این نیست که همه ثروت از قالب نخست به قالب آخر تبدیل شود. چنین کاری افراطی است و از ظرفیت مولدی که بازارهای مالی در زمان‌های عادی فراهم می‌کنند چشم می‌پوشد. رویکرد معقول این است که بخشی از ثروت از قالب‌هایی که به شدت به ادامه سیستم وابسته‌اند به قالب‌هایی که کمتر به آن وابسته‌اند منتقل شود، با نسبت‌هایی که با ارزیابی فرد از احتمال سناریوها و مجموع منابع او تنظیم شده باشد. بیشتر خانوارهای مدرن به شدت در دارایی‌های مالی شکننده بیش‌وزن و در دارایی‌های فیزیکی تاب‌آور کم‌وزن‌اند. اصلاح این عدم توازن، حتی به طور جزئی، جایگاه خانوار را در سراسر طیف سناریوها به طرز چشمگیری بهبود می‌بخشد. اصلاحات مشخص به نقطه شروع و منابع بستگی دارد.

چه چیزی را نگه داریم

در سراسر طیف خانوارها، برخی دارایی‌ها، با نسبت‌های متفاوت، معنا دارند.

پول نقد فیزیکی که بیرون از سیستم بانکی، در اسکناس‌های کم‌ارزش و در محل نگهداری امن خانگی حفظ شود. مقدار معقول آن از چند ماه هزینه‌های اساسی برای یک خانوار معمول تا مقادیری به مراتب بیشتر برای کسانی که از اختلال طولانی بانکی بیمناک‌اند متغیر است. هزینه نگهداری پول نقد، بهره ازدست‌رفته است که در شرایط نرخ‌های کنونی واقعی اما قابل تحمل است. فایده آن دسترسی در هنگام اختلال بانکی است، زمانی که برداشت از سیستم‌های الکترونیکی مسدود می‌شود. نگهداری پول نقد مستلزم امنیت پایه (گاوصندوق نسوز، چند محل جداگانه، دور از جاهای بدیهی) و درک این نکته است که درباره این دارایی‌ها نباید در سطح گسترده سخن گفت.

طلا و نقره فیزیکی در تصرف شما، در قالب‌های شناخته‌شده. همان‌طور که در فصل ۱۵ بحث شد، این مستحکم‌ترین ذخیره ارزش در گسترده‌ترین طیف سناریوها است. سکه‌های نقره معمولی قدیمی (junk silver) برای استفاده معاملاتی. سکه‌های «عقاب نقره‌ای آمریکا» (American Silver Eagle) و سکه‌های یک‌اونسی نقره مشابه برای معاملات بزرگ‌تر. سکه‌های طلای ضرب دولتی (sovereign) در اندازه‌های کسری و یک‌اونسی برای حفظ جدی ثروت. تخصیص معقول برای خانوارهایی که ثروت معناداری دارند بین ۵ تا ۲۰ درصد دارایی‌های نقدشونده است، بسته به میزان اعتقاد و شرایط. فلزات باید در تصرف شخصی باشند یا در انباری با تخصیص کامل (fully allocated) در حوزه قضایی‌ای که دارند عملاً می‌تواند به آن دسترسی داشته باشد. صندوق امانات بانکی برای دارایی‌های جدی مناسب نیست، زیرا می‌تواند با حکم دادگاه یا اقدام دولت مهر و موم شود. نگهداری در خانه مستلزم امنیت واقعی است: گاوصندوق‌های باکیفیت، چند محل جداگانه در خانه و بیرون از آن، و رازداری عملیاتی درباره دارایی‌ها.

بیت‌کوین با نگهداری شخصی. برای سناریوی مشخص فروپاشی جزئی با زیرساخت جهانی دست‌نخورده، دلیل واقعی برای تخصیص مقداری بیت‌کوین وجود دارد. ۵ تا ۱۵ درصد ثروت نقدشونده در بیت‌کوینی که در کیف پول‌های سخت‌افزاری با امنیت درست عبارت بازیابی (seed phrase) نگهداری شود، بیمه معقولی در برابر اختلال بانکی در شرایطی است که ارتباطات جهانی ادامه دارد. نگهداری شخصی ضروری است. بیت‌کوینی که در صرافی‌هایی مانند کوین‌بیس (Coinbase)، بایننس (Binance) و دیگران نگهداری می‌شود، به هیچ معنای عملی بیت‌کوین نیست؛ مطالبه‌ای قراردادی از صرافی است که می‌تواند ورشکست شود، برداشت‌ها را مسدود کند یا توقیف شود. کیف پول سخت‌افزاری، از قبیل لجر (Ledger)، ترزور (Trezor) یا کلدکارد (Coldcard)، به همراه عبارت بازیابی که در چند محل فیزیکی امن نگهداری شود، همان چیزی است که نگهداری شخصی واقعی را فراهم می‌کند. منحنی یادگیری فنی واقعی است اما برای هر فرد با انگیزه‌ای دست‌یافتنی است. دارایی‌ها باید مشخصاً در بیت‌کوین باشند، نه در رمزارزهای دیگر که آسیب‌پذیری‌های اضافی و ویژگی‌های ضعیف‌تری به عنوان ذخیره ارزش دارند.

زمین مولدی که به‌طور کامل مالک آن هستید و می‌توانید از آن استفاده کنید. این یکی از مهم‌ترین دارایی‌ها برای کسانی است که منابع لازم برای تحصیل آن را دارند. زمینی که غذا تولید می‌کند، دام را نگه می‌دارد یا الوار می‌دهد، تقریباً در همه سناریوها ارزش خود را حفظ می‌کند. این

زمین در فروپاشی ارزشمندتر می‌شود، نه کم‌ارزش‌تر. چالش، کار لازم برای مولد کردن زمین است که بیشتر مالکان مدرن از آن بی‌بهره‌اند. ترکیب زمین و مهارت‌های (یا اجتماع) لازم برای کار کردن روی آن، از قوی‌ترین جایگاه‌های ممکن است. هزینه بسته به منطقه بسیار متفاوت است، اما زمین مولد قابل‌توجه در مناطق تاب‌آور به قیمت‌هایی بسیار پایین‌تر از املاک شهری قابل‌مقایسه در دسترس است.

ابزار، تجهیزات و کالاهای بادوامی که فعالیت مولد را ممکن می‌سازند. ابزار باکیفیت دهه‌ها دوام می‌آورد و ارزش خود را حفظ می‌کند، زیرا تولید چیزهایی را که انسان‌ها به آن نیاز دارند ممکن می‌سازد. سرمایه‌گذاری‌ای که اکنون در ابزار خوب می‌شود، ثروتی است که در هر آنچه پیش آید حفظ می‌شود. این دسته شامل ابزار دستی، ابزار برقی در جایی که به کار می‌آید، ادوات کشاورزی، تجهیزات مکانیکی، تجهیزات آشپزخانه و نگهداری مواد غذایی، چرخ خیاطی و اقلام مشابه است.

ذخایر کالاهای تهاتری. مقادیر متعادلی از اقلامی که در اختلال‌های گذشته به‌عنوان پول غیررسمی عمل کرده‌اند: مشروبات الکلی (ویسکی به‌طور نامحدود قابل نگهداری است)، نمک، شکر، قهوه، چای، مهمات، داروهای پایه در جایی که قانونی است، و سوخت در حد محدودیت‌های نگهداری ایمن. این اقلام کاربرد دوگانه دارند: به‌عنوان ملزومات خانوار و به‌عنوان ظرفیت مبادله در صورت ناکامی سیستم‌های رسمی پول. چند هزار دلار دارایی در این دسته‌ها تاب‌آوری معناداری فراهم می‌کند.

مهارت‌ها و دانشی که در ذهن شما و در کتاب‌های فیزیکی است. همان‌طور که در سراسر این کتاب بحث شده، این قابل‌حمل‌ترین ثروت است، مصادره‌شدنی نیست و در هر شرایطی با شما همراه می‌آید.

چه چیزی را نقد کنیم

سوی سخت‌تر آماده‌سازی مالی، نقد کردن دارایی‌هایی است که ارزششان عمدتاً درون سیستم کنونی است. دسته‌هایی که شایسته بررسی جدی‌اند:

موقعیت‌های متمرکز سهام در شرکت‌های منفرد، به‌ویژه در خدمات مالی، املاک و دیگر بخش‌هایی که بیش از همه در معرض فروپاشی سیستمی‌اند. توصیه متعارف به تنوع‌بخشی تا

حدی درست است اما به اندازه کافی پیش نمی‌رود. حتی سهام متنوع هم به این بسته است که بازارهای سهام همچنان کار کنند، و این خود به ادامه کار سیستم مالی بسته است. کاستن از سهام تا سطحی که در صورت ناکامی بازارها از دست دادنش برای شما قابل تحمل باشد، آماده‌سازی معقولی است.

اوراق قرضه بلندمدت، به‌ویژه اوراق خزانه با سررسید بیش از ۱۰ سال. افت بازار اوراق قرضه در سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۳ نشان داد که اوراق قرضه بلندمدت در شرایط افزایش نرخ بهره می‌توانند ۴۰ درصد ارزش خود را از دست بدهند. اگر نرخ‌ها بیشتر افزایش یابد زیان‌های بیشتری ممکن است، و اگر اعتماد به نهاد صادرکننده از دست برود زیان‌های جدی ممکن است. اوراق قرضه بلندمدت در حساب‌های بازنشستگی خطر ویژه‌ای دارند، زیرا دارندگان مسن‌تر ممکن است افق زمانی لازم برای بازیابی را نداشته باشند.

اوراق قرضه شرکتی با درجه سرمایه‌گذاری به توانایی پرداخت بدهی شرکت‌ها در شرایطی بسته‌اند که ممکن است ادامه نیابد. همین امر، با خطری حتی بیشتر، در مورد اوراق قرضه پربازده صادق است.

املاکی که به‌عنوان سرمایه‌گذاری، فراتر از محل سکونت شخصی یا زمین مولد، نگهداری می‌شوند. املاک سرمایه‌گذاری به بازارهای معاملات، دسترس‌پذیری وام مسکن و توان پرداخت مستأجران بسته‌اند که همگی در فروپاشی تضعیف می‌شوند. نقد کردن املاک سرمایه‌گذاری تا زمانی که بازارها کار می‌کنند و تبدیل آن به قالب‌های دیگر برای بسیاری از دارندگان معقول است.

محصولات بیمه و مستمری بیمه‌ای که به توانایی پرداخت بدهی بیمه‌گر بسته‌اند. بیمه عمر، مستمری‌های بیمه‌ای و محصولات مشابه مطالباتی از شرکت‌های بیمه‌اند که ممکن است با تنش‌هایی روبه‌رو شوند که پرداخت‌ها را به تأخیر بیندازد یا کاهش دهد. کاستن از این محصولات، در جایی که ممکن است، معقول است. بیمه عمر به‌طور خاص باید در برابر نیاز واقعی ارزیابی شود؛ بسیاری از خانوارها برای شرایطی که دیگر صادق نیست بیش از حد بیمه شده‌اند.

الماس، کلکسیون‌های تجملی، آثار هنری و دیگر کالاهای منزلتی کم‌نقدشونده. این دسته‌ها آسیب‌پذیری‌های خاصی دارند. بازارهای حراج این اقلام به ادامه ثروت در میان خریداران، به حمل‌ونقل کارآمد، به بیمه و به زیرساخت احراز اصالت بسته‌اند که همگی ممکن است مختل

شوند. فاصله قیمت خرید و فروش (bid-ask spread) در زمان‌های عادی نامساعد است و در تنش فاجعه‌بار می‌شود. نقد کردن این دارایی‌ها تا زمانی که بازارها کار می‌کنند و تبدیل آن به قالب‌های بهتر برای بسیاری از دارندگان مناسب است.

به‌طور خاص درباره‌ی الماس، تحلیلی که شایسته بررسی است تند و تیز است. بیشتر دارایی‌های الماس خریدهایی خرده‌فروشی با سودی چشمگیر نسبت به قیمت عمده‌فروشی‌اند، فشار ساختاری الماس‌های آزمایشگاهی ارزش بازار آن‌ها را بیشتر کاهش می‌دهد، و در سناریوهای تنش نقدشوندگی آن‌ها به شدت پایین است. فروش اکنون با بهترین شرایط موجود، نگه داشتن تنها چند قطعه استثنایی برای کاربرد قابل‌حملی، و تبدیل عواید به قالب‌های بهتر، راهبرد معقول است. همین منطق در مورد ساعت‌های تجملی، آثار هنری در بازار پایین و میانی، مجموعه‌های شراب مرغوب و دارایی‌های مشابه صادق است. قطعات استثنایی در رأس دسته خود ممکن است ارزش خود را بهتر از بازار گسترده‌تر حفظ کنند، اما بیشتر دارایی‌ها در این دسته‌ها چنین نخواهند بود.

سهام متمرکز در کسب‌وکار که به آسانی نمی‌توان آن را متنوع کرد. بنیان‌گذاران و مدیران ارشد اغلب بخش اعظم ثروت خود را در سهام شرکت‌هایی نگه می‌دارند که در ساختن آن‌ها سهیم بوده‌اند. این در دوره مشارکت فعال مناسب است، اما خطر تمرکز جدی‌ای به همراه دارد. تنوع‌بخشی از طریق هر سازوکاری که در دسترس است، از قبیل فروش ثانویه، صندوق‌های مبادله سهام (exchange funds) و فروش تدریجی در پنجره‌های معاملاتی، این خطر را کاهش می‌دهد.

تعهدات به صندوق‌های سهام خصوصی و اعتبار خصوصی. این ابزارها معمولاً دوره‌های قفل ۷ تا ۱۲ ساله دارند و نقدشوندگی محدود یا هیچ ندارند. خانوارهایی که در سرمایه‌گذاری‌های خصوصی حضور چشمگیری دارند، با این چشمانداز روبه‌رویند که اگر شرایط ایجاب کند، نتوانند در هیچ بازه زمانی معقولی به این وجوه دسترسی پیدا کنند. خود این صندوق‌ها نیز ممکن است در فروپاشی با چالش‌های جدی روبه‌رو شوند، زیرا سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی آن‌ها به ادامه فعالیت اقتصادی بسته است. تعهدات جدید باید با احتیاط پذیرفته شوند و تعهدات موجود در برابر گزینه‌های بدیل ارزیابی شوند.

پرسش خاص خانوارهای ثروتمند

برای خانوارهایی که در سطوح بالای ثروت قرار دارند، پرسش‌ها پیچیده‌تر می‌شوند، زیرا مبالغ مطلق بزرگ‌ترند و ساختارهای موجود معمولاً پیچیده‌ترند. ساختار متعارف خانواده‌های ثروتمند شامل حساب‌های سرمایه‌گذاری در شرکت‌های بزرگ، شرکت‌های محدود خانوادگی (family limited partnership)، تراست‌های گونه‌گون، بیمه عمر نگهداری‌شده در تراست، املاک در چند مکان، آثار هنری و کلکسیون‌ها، منافع تجاری، تعهدات به بنیادهای خیریه و ابزارهای گوناگون دیگر است. هر یک از این‌ها برای مقاصد مشخصی درون سیستم کنونی طراحی شده است.

در فروپاشی جدی، بخش عمده این معماری حفاظت محدودی فراهم می‌کند. شرکت‌های بزرگی که حساب‌های سرمایه‌گذاری را نگه می‌دارند خود در معرض مسدودسازی برداشت، مشکلات امانت‌داری و ریسک طرف معامله‌اند. ساختارهای تراست برای کار کردن به ادامه زیرساخت حقوقی بسته‌اند. دارایی‌های ملکی به ادامه بازارهای معاملات بسته‌اند. آثار هنری و کلکسیون‌ها به ادامه بازارهای حراج و زیرساخت نگهداری بسته‌اند. تعهدات به بنیادها به ادامه توانایی اجرای آن‌ها بسته‌اند. خانواده ثروتمندی که این ساختارها را در طول دهه‌ها با دقت ساخته است، ممکن است دریابد که این ساختمان دقیق از سناریوهای مشخصی که از آن‌ها سخن گفته‌ایم جان به در نمی‌برد.

رویکرد معقول برای خانواده‌های ثروتمند، بازسازی چشمگیر ساختارها است، تا زمانی که بازسازی هنوز ممکن است. حرکت‌های مشخص شامل این موارد است: کاستن از اتکا به واسطه‌های مالی از راه نگه داشتن بخش بزرگ‌تری از ثروت در قالب‌های فیزیکی، دارایی‌های مولد و کسب‌وکارهای فعالی که چیزهای واقعی تولید می‌کنند، نه بازده مالی. تنوع‌بخشی در حوزه‌های قضایی، به‌گونه‌ای که دارایی‌ها در یک کشور یا یک سیستم مالی متمرکز نباشند، با آگاهی از این که این کار پیچیده‌تر از آن است که به نظر می‌رسد، زیرا بیشتر خانواده‌های ثروتمند سیستم‌هایی دارند که حول حوزه قضایی اصلی آن‌ها ساخته شده است، و تنوع‌بخشی واقعی مستلزم جابه‌جایی واقعی دارایی‌های چشمگیر است، نه فقط ساختارهای کاغذی. تحصیل زمین مولد در مناطق تاب‌آور و ایجاد ظرفیت عملیاتی واقعی روی آن زمین، به‌گونه‌ای که خانواده ثروتمند بتواند آن را اداره کند یا اداره‌شدنش را تضمین کند، که از مالکیت یک ملک تفریحی بی‌کارکرد مولد متمایز است. مزارع فعال، دامداری‌ها، تاکستان‌ها یا بنگاه‌های فعال مشابهی که چیزهای واقعی تولید می‌کنند و

می‌توانند در شرایط مختل نیز به تولید ادامه دهند، ارزشی فراهم می‌کنند که دارایی‌های مالی نمی‌توانند با آن برابری کنند.

ساختن یا پیوستن به اجتماع‌هایی که بافت اجتماعی‌ای را فراهم می‌کنند که ثروت به‌تنهایی نمی‌تواند. فصل ۱۱ جلد دوم تثبیت کرد که خانواده‌ی ثروتمندی که در یک اجتماع کارآمد ادغام شده است منابعی در اختیار دارد که ثروت به‌تنهایی نمی‌توانست بخرد، و خانواده‌ی ثروتمندی که خود را در پناه دیوارها و نیروهای امنیتی محفوظ تصور می‌کند، مدل تهدید را درست نفهمیده است.

سرمایه‌گذاری در توانمندی‌های واقعی نسل بعد، نه فقط در میراث مالی آن‌ها. فرزندان که مهارت‌های عملی، پایبندی دینی یا فلسفی، ادغام در اجتماع و روابط تعهد متقابل دارند، در فروپاشی بهتر از فرزندان روزگار خواهند گذراند که تنها میراث مالی و مدارک نخبگانی دارند. تغییر راهبرد وراثت از پول به توانمندی و منش، تغییری پرپیامد است.

کاستن از اتکا به مشاوران حرفه‌ای‌ای که خود برای مشاوره دادن به سیستم کنونی وابسته‌اند. مشاوران مالی در شرکت‌های بزرگ نمی‌توانند حرکت‌های توصیف‌شده در این فصل را توصیه کنند، بی‌آن‌که تعهدات امانی خود به توصیه‌ی سبدهای متنوع متعارف را نقض کنند. وکلا نمی‌توانند برچیدن ساختارهایی را توصیه کنند که خود در ساختنشان سهیم بوده‌اند. حسابداران نمی‌توانند ساده‌سازی چیزهایی را توصیه کنند که حق‌الزحمه‌ی آن‌ها به مدیریتشان بسته است. این مشاوران آدم‌های بدی نیستند؛ نقش‌هایشان آن‌ها را محدود کرده است. خانواده‌ی ثروتمندی که می‌خواهد به‌طور جدی برای فروپاشی جایگاه‌یابی کند، اغلب باید کار چشمگیری بیرون از کانال‌های مشاوره‌ی متعارف انجام دهد، با پشتیبانی متخصصانی که سناریوهای مشخصی را که برایشان آماده‌سازی می‌شود درک می‌کنند.

تأمل در این که آیا بخشی از ثروت باید اکنون به کار گرفته شود، نه حفظ شود. ثروتی که در سرمایه‌گذاری مولد در اجتماع شما، در توانمندی‌های واقعی خانواده‌ی شما و در دارایی‌های واقعی‌ای که به مقاصد واقعی خدمت می‌کنند به کار گرفته می‌شود، ممکن است ارزشی پایدارتر از ثروتی فراهم کند که در قالب مالی حفظ شده و ممکن است از فروپاشی جان به در نبرد. اولویت متعارف حفظ ثروت ممکن است نیاز به توازن با اولویت ساختن چیزهایی داشته باشد که دوام می‌آورند.

برای ثروتمندترین‌ها، یعنی کسانی که صدها میلیون یا میلیاردها دلار ثروت خالص دارند، چالش‌های مشخص متفاوت اما موازی است. مبالغ مطلق بزرگ‌ترند. پیچیدگی بیشتر است.

مشاوران در ساختار کنونی منافع بیشتری دارند. اما تحلیل بنیادین همچنان به کار می‌آید. ثروتی که به‌تمامی در قالب مالی نگهداری می‌شود، به شیوه‌هایی در خطر است که دارندگانش معمولاً درک نمی‌کنند. ثروتی که در قالب‌های تاب‌آور، دارایی‌های مولد و اجتماع معنادار به کار گرفته می‌شود، حفاظتی فراهم می‌کند که ثروت مالی به‌تنهایی نمی‌تواند.

سخت‌ترین تعدیل روانی برای خانوارهای ثروتمند، پذیرش این نکته است که مشاوران و ساختارهای کنونی آن‌ها ممکن است برای سناریوهای مشخصی که از آن‌ها سخن گفته‌ایم بهترین راهنمایی را به ایشان ندهند. بیشتر خانوارهای ثروتمند عمیقاً به مشاوران خود اعتماد دارند، اغلب بر پایه‌ی روابطی چنددهه‌ای. این مشاوران ممکن است در کاری که درون سیستم، آن‌گونه که تا کنون وجود داشته، انجام می‌دهند عالی باشند. آن‌ها اغلب برای مشاوره درباره‌ی جایگاه‌یابی برای فروپاشی سیستم تجهیز ضعیفی دارند. شناختن این شکاف و عمل کردن بر پایه‌ی آن مسئولیت دارنده‌ی ثروت است، نه مشاور. مشاور نمی‌تواند منسوخ شدن خود را توصیه کند.

جایگاه خانوار متوسط

برای خانوارهایی که در سطوح متوسط ثروت قرار دارند، تحلیل از برخی جهات ساده‌تر است. مبالغ در دسترس برای بازسازی کوچک‌ترند، اما معماری موجودی که نیاز به بازسازی دارد نیز کوچک‌تر است. حرکت‌های معقول برای یک خانوار معمول طبقه‌ی متوسط شامل این موارد است: ایجاد تاب‌آوری مالی پایه (چند ماه هزینه‌ها به‌صورت پول نقد در دسترس، مقادیر متعادل از فلزات گران‌بهای فیزیکی به ارزش چند هزار دلار، مقداری بیت‌کوین با نگهداری شخصی اگر خانوار از نظر فنی توانا باشد، و ذخیره‌ی متعادل از آذوقه و ملزومات و کالاهای تهاثری)؛ کاستن از دارایی‌های شکننده از راه کاهش متعادل سهام در صورت تناسب با سن و شرایط، ارزیابی محصولات بیمه در برابر نیاز واقعی، و بررسی دقیق املاک سرمایه‌گذاری‌ای که مولد نیستند؛ سرمایه‌گذاری در توانمندی از راه پرورش مهارت‌ها، ابزار، باغچه، دام پایه در صورت تناسب، و ساختن یا تقویت پیوندهای اجتماع؛ و جایگاه‌یابی خانوار برای تاب‌آوری بدون برهم زدن زندگی عادی. هدف این نیست که مانند یک آماده‌گر زندگی کنیم، بلکه این است که تاب‌آوری را در زندگی روزمره بگنجانیم، چنان‌که خانوار برای هر آنچه پیش آید جایگاه یافته باشد، بی‌آن‌که در شرایط کنونی از کارکرد بازماند. هزینه‌ی این نوع

آماده‌سازی برای یک خانوار متوسط واقعی اما کمرشکن نیست. ۵ تا ۲۰ هزار دلار در طول چند سال، همراه با سرمایه‌گذاری در مهارت و ساختن اجتماع، تاب‌آوری معناداری پدید می‌آورد. چنین خانواری در برابر همه سناریوها محفوظ نیست، اما جایگاهش به‌طرز چشمگیری بهتر از خانواری است که هیچ کاری نکرده است.

پرسش گذار

برای خانوارهایی که تغییرات چشمگیری انجام می‌دهند، زمان‌بندی گذار اهمیت دارد. فروش دارایی‌های شکننده و تحصیل دارایی‌های تاب‌آور زمان می‌برد و هزینه دارد. انجام تدریجی آن در طول ماه‌ها و سال‌ها امکان میانگین‌گیری در شرایط گوناگون بازار را فراهم می‌کند. انجام ناگهانی آن در واکنش به نگرانی‌های حاد، به معاملاتی با قیمت‌های نامساعد می‌انجامد.

رویکرد معقول این است که گذار را اکنون، تا زمانی که بازارها به‌طور عادی کار می‌کنند، آغاز کنیم و با سرعتی سنجیده ادامه دهیم. خانواری که اکنون آغاز می‌کند و در طول دو یا سه سال پیوسته پیش می‌رود، جایگاهی بسیار بهتر از خانواری خواهد داشت که منتظر نشانه‌های روشن می‌ماند و سپس باید در بازارهای مختل معامله کند.

هزینه زود بودن قابل تحمل است. برخی دارایی‌ها به قیمت‌هایی فروخته شده‌اند که بعداً معلوم می‌شود پایین‌تر از قیمت‌های بعدی بوده است. برخی آماده‌سازی‌ها، اگر شرایط رو به وخامت نرود، غیرضروری از آب درمی‌آیند. اما هزینه دیر بودن به‌طور بالقوه فاجعه‌بار است. خانواری که منتظر ماند و سپس به‌هیچ‌وجه نتوانست معامله کند، همان زیانی را متحمل شده است که آماده‌گر زود هنگام خود را در برابرش بیمه می‌کرد.

این عدم تقارن به سود اقدام است. هزینه آماده شدن و بر خطا بودن واقعی اما محدود است. هزینه آماده نشدن و بر حق بودن نامحدود است. جایگاه عقلانی، با فرض هرگونه احتمال غیرناچیز برای سناریوهایی که از آن‌ها سخن گفته‌ایم، آماده شدن معنادار است، حتی اگر این سناریوها هرگز محقق نشوند.

یادداشتی پایانی دربارهٔ لایهٔ مالی

عمیق‌ترین بینش این فصل همان است که فصل ۷ جلد اول تثبیت کرد و این فصل آن را به اقدام ترجمه کرده است. ثروت در جامعهٔ مدرن تا حد زیادی یک ساختار اجازه است. این اجازه را واسطه‌ها، چارچوب‌های نظارتی، سیستم‌های حقوقی و سیستم گسترده‌تری اعطا می‌کنند که برای مطالباتی که ثروت نمایندهٔ آن‌ها است ارزش قائل است. هنگامی که اجازه پس گرفته شود، ثروتی که روی کاغذ وجود دارد به ثروتی صرفاً اسمی بدل می‌شود.

قالب‌هایی از ثروت که به این اجازه وابسته نیستند، در زمان‌های عادی فروترند، زیرا بازدهی ندارند، نگهداری‌شان ناراحت‌کننده است و در مقیاس محدودند. در فروپاشی برترند، زیرا مستقل از ساختار اجازه وجود دارند. جایگاه‌یابی خردمندانه، شناختن این نکته است که هر دو نوع ثروت به مقاصد متفاوتی خدمت می‌کنند، که بیشتر خانوارهای مدرن بیش از حد به ثروت وابسته به اجازه تخصیص داده‌اند، و که انتقال بخشی از آن به قالب‌های مستقل برای شرایطی که اکنون در حال شکل‌گیری است مناسب است. این انتقال مستلزم وحشت نیست، مستلزم رها کردن زندگی عادی نیست، مستلزم مواضع افراطی نیست. مستلزم شناخت صادقانهٔ وضعیت واقعی و بازجایگاه‌یابی تدریجی و سنجیده، به تناسب منابع و اعتقاد هر کس، است. خانواری که این کار را، حتی به‌طور متعادل، انجام می‌دهد، کاری می‌کند که هیچ مرجع بیرونی مشخصی به او نخواهد گفت، اما تحلیل خودش آن را خردمندانه می‌داند. این مسئولیت خانوار است، و به‌طور فزاینده مسئولیتی است که نمی‌توان آن را به مشاورانی سپرد که در خدمت سیستمی هستند که ممکن است از شرایط پیش رو جان به در نبرد.

لایه معنا و اجتماع

این فصل سلسله‌مراتب آماده‌سازی را با پرداختن به لایه‌ای کامل می‌کند که سه فصل پیشین نمی‌توانستند از راه آذوقه و ملزومات، بازآرایی مالی یا زیرساخت فیزیکی به آن بپردازند. فصل ۹ از جلد دوم نشان داد که آنچه تعیین می‌کند آدمیان در محرومیت پایدار با انسانیت دست‌نخورده زنده بمانند یا نه، چارچوب معنا است؛ که شواهد در سراسر ادبیات مربوط به اردوگاه‌های کار اجباری، گولاگ، اردوگاه‌های اسیران جنگی، قحطی‌ها و تجربه‌های پناهندگی یکدست است؛ و اینکه منبع درونی‌ای که وقتی شرایط همه‌چیز دیگر را از انسان می‌گیرد همچنان پابرجا می‌ماند، پرداختن عمیق و اساسی به دین یا فلسفه است. این فصل آن استدلال را از نو طرح نمی‌کند، بلکه می‌پرسد خانوار در سال‌های پیش از رسیدن آن شرایط عملاً در این باره چه می‌کند. پاسخ از پاسخ به هر یک از لایه‌های دیگر دشوارتر است، زیرا چارچوب معنا را نمی‌توان با خرید یا آموختن فنی به دست آورد. این کار تغییری واقعی می‌طلبد در نحوه نسبت انسان با خود، با دیگران و با هر آنچه آن را امر غایی می‌داند. این فصل گام‌به‌گام شرح می‌دهد که آن تغییر در عمل چه چیزهایی را در بر می‌گیرد، با توجه به راه بازگشت برای کسانی که از عمل دینی دور افتاده‌اند، راه دشوارتر پیش‌رو برای کسانی که هرگز آن را نداشته‌اند، و کار عضویت در اجتماع که چارچوب را در زندگی روزمره لنگر می‌اندازد. فصل‌های پیشین به این پرداختند که چه باید داشت، کجا باید بود و چه باید کرد. این فصل به این می‌پردازد که چه باید بود، زیرا عمیق‌ترین آماده‌سازی بیرونی نیست، درونی است. آذوقه و ملزومات، مکان، ظرفیت تولیدی و بازآرایی مالی همگی در خدمت بقای تن‌اند. لایه معنا و اجتماع در خدمت بقای شخص است.

فصل ۹ از جلد دوم شواهد اهمیت این موضوع را عرضه کرد. یافته آزمایش گرسنگی مینه‌سوتا که ظرفیت اخلاقی انسان کفی زیستی دارد و این کف از فردی به فرد دیگر متفاوت است اما برای همه وجود دارد. مشاهدات هم‌گرای فرانکل (Frankl) در اردوگاه‌ها، سولژنیتسین (Solzhenitsyn) در گولاگ، استاکدیل (Stockdale) و دنتون (Denton) در زندان «هانوی هیلتون» (Hanoi Hilton)، و

بازماندگان قحطی‌ها و سلب مالکیت‌ها در قاره‌های گوناگون، که آنچه تعیین می‌کرد کدام کسان خود را در شرایطی که باید نابودشان می‌کرد حفظ کنند، چارچوب معنا بود، نه زور یا هوش یا منابع. و مشاهده عمیق‌تر اینکه چارچوب‌هایی که بر شرایط بنا شده‌اند از دست رفتن شرایط را دوام نمی‌آورند، در حالی که چارچوب‌هایی که از شرایط فراتر می‌روند دوام می‌آورند. هیچ‌کدام از این‌ها نیازی به استدلال دوباره ندارد. پرسشی که فصل حاضر به آن می‌پردازد این است که در این باره چه باید کرد.

اینکه در این باره چه باید کرد دشوارترین پرسش این کتاب است، زیرا پاسخ آن را نمی‌توان آن‌گونه که در لایه‌های دیگر ممکن است به دستورکار عملی تبدیل کرد. فهرستی از آذوقه و ملزومات برای تهیه کردن وجود ندارد. رقم دلاری مشخصی برای تخصیص دادن وجود ندارد. هیچ دستورالعمل پنج‌مرحله‌ای وجود ندارد که نتیجه را تولید کند. این کار درونی، آهسته، اغلب بی‌جلوه و در بسیاری موارد ناخوشایند است. و بنا بر شواهد، همان کاری است که بیش از همه اهمیت دارد. خانواری که همه‌چیز دیگر را فراهم کرده و این یکی را ندارد، در عمیق‌ترین سطح آسیب‌پذیر است. خانواری که این را فراهم کرده و لایه‌های دیگرش متوسط است، در عمیق‌ترین سطح محفوظ است، حتی آنجا که از نظر مادی آسیب‌پذیر است.

راه بازگشت

برای بیشتر خوانندگان آمریکایی که در خانواده‌های مسیحی بزرگ شده‌اند و از عمل فعال دینی دور افتاده‌اند، این راه بازگشت است، نه آغاز. سنت مسیحی، در هر یک از صورت‌های جدی‌اش، دو هزار سال است که تمدن غربی را در گذر از هر فروپاشی پیشین پشتیبانی کرده است. چارچوب معنایی که این سنت فراهم می‌کند، رنج را در داستانی جای می‌دهد که به اندازه کافی بزرگ است تا آن را در خود بگنجاند. اجتماعی که فراهم می‌کند، تعهد متقابلی را عرضه می‌کند که دوستی سکولار و شبکه‌های حرفه‌ای عرضه نمی‌کنند. انضباط‌هایی که فراهم می‌کند، یعنی دعا، عبادت، روزه، آیین مقدس، سبت، خواندن، اعتراف و توبه، فن‌آوری‌های روح‌اند که در طول قرن‌ها پالوده شده‌اند. مسیحی‌ای که به‌طور جدی به دین عمل می‌کند، منابعی در اختیار دارد که حرفه‌ای سکولار، هر اندازه هم موفق باشد، ندارد.

بازگشت به عمل جدی دینی چیزی بیش از حضور در مراسم عبادی است. به معنای پیوند واقعی و فعال با سنت است. خواندن کتاب مقدس نه از سر علاقهٔ آکادمیک، بلکه برای آنچه دربارهٔ چگونه زیستن می‌گوید. مشارکت در آیین‌های مقدس یا مراسم دینی، به همان معنایی که سنت آن‌ها را می‌فهمد. آموختن دعا، که مهارتی واقعی است و پرورش آن زمان می‌برد. تن دادن به انضباط اجتماع در اموری که اجتماع در آن‌ها مرجعیت دارد. شناخته شدن از سوی اجتماع به‌عنوان عضو، نه بازدیدکننده. سهم گرفتن در کار اجتماع به شیوه‌هایی که هزینهٔ واقعی دارند.

فرقه کمتر از جدیت اهمیت دارد. یک کلیسای محلی کاتولیک سنتی که آیین‌های مقدس خود را جدی می‌گیرد، یک جماعت لوتری یا اصلاح‌شدهٔ اعتقادنامه‌محور که الهیات خود را جدی می‌گیرد، یک کلیسای محلی ارتدوکس شرقی که آیین عبادی و سنت ریاضت خود را جدی می‌گیرد، یک جماعت اوانجلیکال که کتاب مقدس و شاگردی را جدی می‌گیرد، یک وارد قدیسان آخرالزمان که پیمان‌ها و ساختار رفاهی خود را جدی می‌گیرد، همگی می‌توانند این بستر را فراهم کنند. جماعت پروتستان جریان اصلی که خود را تا آنجا با فرهنگ پیرامون سازگار کرده که دیگر به هیچ چیزی باور ندارد که فرهنگ پیرامون به آن باور نداشته باشد، بعید است این بستر را فراهم کند، زیرا در واقع دربارهٔ اینکه زندگی برای چیست با فرهنگ پیرامون اختلافی ندارد.

خواننده‌ای که دور افتاده است ممکن است بازگشت را در آغاز ناخوشایند بباید. دلایل دور شدن معمولاً واقعی بوده‌اند. ریاکاری در میان مؤمنان. دشواری‌های فکری با آموزه‌های خاص. زخم‌هایی از اجتماع‌های خاص. فشار فرهنگی‌ای که باور را در محیط‌های حرفه‌ای مایهٔ شرمساری جلوه می‌داد. هیچ‌یک از این‌ها دلیلی برای بازنگشتن نیست. این‌ها شرایطی‌اند که باید در جریان بازگشت از میانشان گذر کرد. بازگشت‌کنندهٔ بالغ تظاهر نمی‌کند که این دشواری‌ها وجود ندارند. آن‌ها را جدی می‌گیرد و با این حال ادامه می‌دهد، با این شناخت که بدیل آن، یعنی جانشین‌های سکولاری که در غیاب چارچوب دینی پدید آمدند، در برابر آزمونی که این تشخیص مشخص می‌کند سنجیده شده و ناکافی از کار درآمده است.

برای خوانندگان یهودی‌ای که دور افتاده‌اند، همین منطق در درون سنت یهودی صدق می‌کند. مشارکت فعال در یک جماعت کنسرواتیو، ارتدوکس یا رفرم جدی. انضباط‌های شبات، کوشر، چرخهٔ سال یهودی و آهنگ روزانهٔ دعا. اجتماع تعهدی که سنت یهودی در طول هزاره‌ها پالوده است.

چارچوب معنایی که رنج را در داستان بلند قوم یهود جای می‌دهد. خواننده یهودی‌ای که به عمل جدی دینی بازمی‌گردد، منابعی در اختیار دارد که یهودی همگون‌شده ندارد.

برای خوانندگان مسلمان، راه، عمل منضبط به اسلام در درون یک اجتماع محلی جدی است. ارکان پنج‌گانه به زندگی روزانه و سالانه ساختار می‌دهند. چارچوب تسلیم به خدا، شرایط را در معنایی جای می‌دهد که از شرایط جان به در می‌برد. اجتماع مسلمانان در ایالات متحده متنوع است؛ خواننده باید اجتماع محلی‌ای را بیابد که جدیتش با جدیت بازگشت او هم‌خوان باشد.

راه دشوارتر پیش‌رو

برای خوانندگانی که هرگز در یک سنت دینی بزرگ نشده‌اند، راه متفاوت و از برخی جهات دشوارتر است. بازگشتی در کار نیست، زیرا جایی برای بازگشتن وجود ندارد. راه، پیش رفتن به درون سنتی است که در آغاز بیگانه است.

نخستین گام صادقانه آن است که فرد بررسی کند آیا یکی از سنت‌های بزرگ، اگر نه از راه تربیت، دست‌کم از راه میراث، در واقع سنت خود او نیست. خواننده اروپایی‌تبار، خواه به دین عمل کرده باشد یا نه، میراث مسیحی دارد. خواننده یهودی‌تبار، خواه خانواده‌اش به دین عمل کرده باشد یا نه، میراث یهودی دارد. خواننده‌ای با پیشینه هندی، چینی یا آسیای جنوب شرقی، خواه آن سنت‌ها در خانواده‌اش نگاه داشته شده باشند یا نه، میراث هندو، بودایی، کنفوسیوسی یا تائویی دارد. این میراث ممکن است به دست کمونیسم، سکولاریسم یا انتخاب خانواده سرکوب شده باشد، اما همچنان بستری است که مردم آن فرد در طول قرن‌ها پرورانده‌اند. بازگشت به آن بستر معمولاً آسان‌تر از پذیرش سنتی است که به‌کلی با تاریخ فرد بیگانه است.

برای خوانندگانی که میراثشان به‌راستی سکولار است، یا میراث خود را بررسی کرده و دریافته‌اند که آن‌ها را به خود نمی‌خواند، راه این است که به‌طور جدی به سنتی بپردازند که، با معیارهای خودش، پذیرفتنی‌ترین به نظر می‌رسد. متون مقدس آن را بخوانند. در مراسم عبادی‌اش حاضر شوند. با پیروان جدی‌اش گفت‌وگو کنند. اعمالش را بیازمایند. این بررسی می‌تواند سال‌ها طول بکشد. نمی‌توان در آن شتاب کرد. خواننده سکولار صادقی که این بررسی را با حسن نیت انجام می‌دهد و درمی‌یابد که یکی از این سنت‌ها واقعاً او را به خود می‌خواند، کار را انجام داده است؛

خواننده سکولاری که پس از بررسی صادقانه نتیجه می‌گیرد هیچ‌یک از آن‌ها چنین نمی‌کند نیز کار را انجام داده است.

وسوسه در این موقعیت آن است که به جانشینی نازک بسنده کنیم که برخی از کارکردهای دین را انجام می‌دهد بی‌آنکه تسلیم در برابر چیزی مشخص را بطلبد. رواقی‌گری. معنویت عام. تمرین ذهن‌آگاهی بدون بستر بودایی‌اش. حسی مبهم از امر قدسی. این‌ها می‌توانند ارزشی داشته باشند، اما از سنت‌هایی که از آن‌ها وام می‌گیرند ضعیف‌ترند و ضعفشان زیر فشار آشکار می‌شود. خانواری که یکی از آن‌ها را به‌عنوان چارچوب معنای خود برگزیده است، در سختی درمی‌یابد که آن‌گونه که سنت‌های پرورده دوام می‌آورند، دوام نمی‌آورد. جانشین نازک به‌کل بی‌مقدار نیست، اما کافی هم نیست. قوی‌ترین بدیل سکولار، سنتی فلسفی است که به‌طور جدی به آن پرداخته شود. رواقی‌گری کلاسیک، چنان‌که مارکوس آورلیوس (Marcus Aurelius) و اپیکتتوس (Epictetus) عملاً به آن می‌پرداختند، نه چنان‌که تقلیل عامه‌پسند کنونی عرضه می‌کند. اخلاق فضیلت ارسطویی که در اجتماعی از اهل عمل کار شده باشد. سنت کنفوسیوسی که به‌عنوان انضباط پرورش نفس زیسته شود. هر یک از این‌ها از آنچه روایت‌های عامه‌پسند می‌نمایانند پرتوقع‌تر است. به داوری کسانی که هر دو را مطالعه کرده‌اند، هیچ‌یک کاملاً هم‌ارز یک سنت دینی جدی نیست، اما عمل فلسفی منضبط تفاوتی معنادار با بی‌عملی دارد و حفاظتی واقعی فراهم می‌کند.

اجتماعی که چارچوب را لنگر می‌اندازد

چارچوب معنایی که به‌تنهایی نگاه داشته شود، آن‌گونه که چارچوب معنای لنگرانداخته در اجتماع کار می‌کند، کار نمی‌کند. ایمان گوشه‌نشین ممکن است، اما نادر است. مؤمن معمولی به اجتماع، آیین عبادی، تقویم و انضباطی نیاز دارد که سنت دقیقاً برای پشتیبانی از باور در طول یک عمر پرورانده است.

خانواری که این لایه را جدی می‌گیرد، کار عضویت در اجتماع را انجام می‌دهد. این چیزی بیش از حضور است. حاضر شدن است وقتی حضور پرزحمت است. سهم گرفتن در کار اجتماع است وقتی به سهم نیاز هست. پذیرش مرجعیت اجتماع است آنجا که اجتماع مرجعیت دارد. شناخته

شدن است به نام، به خانواده، به شغل، به گرفتاری. انباشت آهسته تعهد متقابلی است که عضویت را می‌سازد.

در اینجا کودکان همان اندازه اهمیت دارند که بزرگسالان. کودکانی که در اجتماعی دینی جدی بزرگ می‌شوند، چارچوب را از راه غوطه‌وری جذب می‌کنند، با مقاومتی بسیار کمتر از آنچه بزرگسالان با خود به آن می‌آورند. کودکانی که در مراسم عبادی حاضر می‌شوند، در آهنگ‌های زندگی اجتماع مشارکت می‌کنند و داستان‌ها و انضباط‌هایش را می‌آموزند، برای زندگی به شیوه‌هایی جایگاه یافته‌اند که کودکان بزرگ‌شده بی این چیزها نیافته‌اند. کودکی که به او گفته می‌شود پرسش‌های دینی را باید خودش در بزرگسالی تصمیم بگیرد، در واقع پاسخی دریافت می‌کند که در لباس بی‌پاسخی پنهان شده است؛ پاسخ این است که هیچ امر متعالی‌ای اهمیت ندارد، زیرا اگر اهمیت داشت والدین آن را منتقل می‌کردند. انتقال صادقانه میراث، از جمله میراث دینی، یکی از چیزهایی است که والدین به فرزندان خود مدیون‌اند، صرف‌نظر از آنکه کودک در بزرگسالی سرانجام با این میراث چه می‌کند.

برای خانوارهایی که همسران از سنت‌های متفاوت یا سطوح متفاوتی از عمل دینی می‌آیند، کار دشوارتر است، اما ناممکن نیست. گفت‌وگوی صادقانه درباره اینکه هر همسر به چه باور دارد و چه چیزی را می‌خواهد به فرزندان منتقل کند. مصالحه آنجا که مصالحه به‌راستی ممکن است، و اعتراف به ناممکن بودنش آنجا که نیست. ازدواج دو مسیحی متدین در این بُعد سراسر است. ازدواج یک مسیحی متدین با یک خداناباور جدی دشوارتر، اما در صورت صداقت هر دو همسر، شدنی است. ازدواجی که در آن هر دو همسر مدعی‌اند هیچ نظری ندارند اما چنان زندگی می‌کنند که گویی هیچ امر متعالی‌ای اهمیت ندارد، رایج‌ترین حالت در طبقه حرفه‌ای آمریکا است، و همان حالتی است که کمترین تجهیز را برای شرایط پیش‌رو دارد.

کار در گذر زمان

کار این لایه را نمی‌توان در زمانی فشرده انجام داد. سال‌ها زمان می‌برد. خواننده‌ای که امروز با حسن نیت آغاز می‌کند، در یک ماه چارچوبی پرورده نخواهد داشت. پس از پنج یا ده سال عمل پیوسته

چارچوبی پرورده خواهد داشت، و این کار، صرف‌نظر از اینکه چقدر پیش برود، در سراسر زندگی‌اش ادامه خواهد یافت.

در برابر وسوسه به تعویق انداختن تا زمانی که شرایط مسئله را تحمیل کند باید مقاومت کرد. چارچوبی که در بحران پذیرفته می‌شود، آن‌گونه که چارچوب پرورده در طول سال‌ها کار می‌کند، کار نمی‌کند، زیرا چارچوب صرفاً محتوای فکری نیست. چارچوب، سرشت و گرایش روح است، عادت‌های ذهن، روابط اعتماد در درون یک اجتماع، و وزن انباشته سال‌ها عمل. هیچ‌کدام از این‌ها را نمی‌توان در ماه‌های میان تشخیص نیاز و نیاز به نتیجه به دست آورد.

این همچنین کاری است که از همه کمتر می‌توان آن را جعل کرد. خانوار می‌تواند آذوقه و ملزوماتی بخرد که در واقع از آن‌ها استفاده نمی‌کند و آماده به نظر برسد. خانوار نمی‌تواند عمل دینی را جعل کند. اجتماع می‌داند که عضو واقعاً حاضر می‌شود یا تنها در اعیاد بزرگ ظاهر می‌شود. اعضای خانوار می‌دانند که انضباط‌ها واقعاً به عمل درمی‌آیند یا نه. چارچوب یا در حال پرورش است یا نیست، و این پرورش را نمی‌توان بدون انجام دادنش به نمایش گذاشت.

این فصل با همان مشاهده‌ای به پایان می‌رسد که با آن آغاز شد. خانواری که همه آماده‌سازی مادی را دارد و هیچ‌چیز از این را ندارد، در عمیق‌ترین سطح آسیب‌پذیر است. خانواری که این را فراهم کرده و لایه‌های دیگرش متوسط است، در عمیق‌ترین سطح محفوظ است. آذوقه و ملزومات تن را نگاه می‌دارد. معنا شخص را نگاه می‌دارد. هر دو لازم‌اند، اما در تحلیل نهایی معنا بیشتر اهمیت دارد، زیرا شخص بی‌معنا دیگر همان شخصی نیست که تنش زمانی او را نگاه می‌داشت، و تن بی‌شخص آن چیزی نیست که هیچ‌کدام از ما برای شدنش آماده می‌شویم.

اقدام بر پایه نشانه‌های اولیه

فصل‌های پیشین شرح دادند که چه باید کرد. این فصل به این پرسش می‌پردازد که چه زمانی. بیشتر ادبیات آماده‌سازی این مسئله را دودویی می‌بیند: یا برای همه‌چیز به‌طور گسترده آماده شو، یا هیچ کاری نکن. واقعیت رویکردی تدریجی‌تر می‌طلبد؛ رویکردی که در آن اقدام‌های متفاوت در مراحل متفاوت مناسب‌اند و نشانه‌های متفاوت شدت‌های متفاوتی را موجه می‌کنند. این فصل نشان می‌دهد که نشانه‌های اولیه واقعاً چه شکلی دارند و آن‌ها را از اخبار بد روزمره‌ای که در چند دهه گذشته همراه همیشگی زندگی بوده‌اند متمایز می‌کند، و سپس به‌طور مشخص می‌گوید هنگام ظهور این نشانه‌ها چه باید کرد؛ هم برای خانواری که آماده‌سازی قابل‌توجهی انجام داده و هم برای خانواری که کمتر آماده شده است. فصل با نشانه‌های مشخصی به پایان می‌رسد که به‌جای تشدید تدریجی، اجرای فوری را موجه می‌کنند؛ اجرایی در مقیاس ساعت‌ها و روزها، نه هفته‌ها و ماه‌ها. با این آغاز کنیم که نشانه‌های اولیه واقعاً چه شکلی دارند و چگونه از اخبار بد روزمره‌ای که در چند دهه گذشته همراه همیشگی زندگی بوده‌اند متمایز می‌شوند.

اخبار بد روزمره در دوران مدرن شامل ریزش بازارهای مالی، تنش‌های بخش بانکی، تنش‌های ژئوپلیتیک، اختلال در زنجیره‌های تأمین، قطبی‌شدگی سیاسی، فرسایش اعتبار نهادی، چالش‌های جمعیتی و بسیاری تحولات نگران‌کننده دیگر بوده است. این‌ها همان احساس پایدار مشکلات آهسته‌پیش‌رونده را پدید آورده‌اند که برای بیشتر ناظران آگاه، زندگی در سال ۲۰۲۶ را تعریف می‌کند. اما این‌ها نشانه‌های اولیه فروپاشی حاد نیستند. این‌ها شرایطی‌اند که در آن فروپاشی حاد ممکن می‌شود. فروپاشی حاد، هنگامی که آغاز شود، با ویژگی‌های مشخصی از اخبار بد روزمره تمایزپذیر خواهد بود.

ویژگی نخست، غیرخطی بودن است. مشکلات روزمره پاسخ‌های خطی تولید می‌کنند: خبر بد به ریزش ۱ یا ۲ درصدی بازار می‌انجامد که در چند روز جذب می‌شود. نشانه‌های حاد پاسخ‌های

غیرخطی تولید می‌کنند: یک خبر واحد که در حالت عادی واکنش جزئی بازار را به دنبال می‌آورد، به ریزش ۵ درصدی یا ۸ درصدی بازار می‌انجامد که برنمی‌گردد. فاصله میان پاسخ مورد انتظار و پاسخ واقعی خود همان نشانه است.

ویژگی دوم، ناتوانی نهادها در پاسخ مؤثر است. مشکلات روزمره پاسخ‌هایی نهادی تولید می‌کنند که، هرچند ناقص، کار می‌کنند. نشانه‌های حاد پاسخ‌هایی نهادی تولید می‌کنند که به‌طور مشهود در رسیدگی به وضعیت ناکام می‌مانند. مداخله‌ای از سوی بانک مرکزی که بازارها به آن اعتنا نمی‌کنند. اقدام اضطراری دولتی که بازارها آن را ناکافی می‌بینند. نطق رئیس‌جمهوری که نمی‌تواند اطمینان‌بخش باشد. فاصله میان مداخله و اثر خود همان نشانه است.

ویژگی سوم، گسترش در میان مقوله‌های مختلف است. مشکلات روزمره معمولاً به بخش‌ها یا جغرافیاهای خاصی محدود می‌مانند. نشانه‌های حاد در میان مقوله‌هایی گسترش می‌یابند که از نظر تاریخی هم‌جهت حرکت نکرده‌اند. ریزش بازارهای سهام هم‌زمان با بازار اوراق خزانه. تضعیف بازار املاک هم‌زمان با بازارهای مالی. تحت فشار قرار گرفتن نهادهای بین‌المللی هم‌زمان با نهادهای داخلی. گستره پاسخ خود همان نشانه است.

ویژگی چهارم، خبری است که فرض‌های مورد اجماع را می‌شکند. خبر بد روزمره، هرچند ناخوشایند، در مدل‌های ذهنی موجود جا می‌گیرد. نشانه‌های حاد خبرهایی‌اند که مدل‌های ذهنی‌ای را که مردم به کار می‌برده‌اند می‌شکنند. ورشکستگی بانک بزرگی که مؤسسه‌های رتبه‌بندی به آن رتبه سرمایه‌گذاری داده بودند. نکول حاکمیتی در کشوری که باثبات فرض می‌شد. فاجعه‌ای طبیعی که از آنچه زیرساخت‌ها برای آن طراحی شده‌اند فراتر می‌رود. شکست انتظارات پیشین خود همان نشانه است.

ویژگی پنجم، حرکت‌های خودی‌هایی است که با اظهارات عمومی در تناقض است. خبر بد روزمره نگرانی عمومی پدید می‌آورد، همراه با ادامه خصوصی رفتار عادی. نشانه‌های حاد اطمینان‌بخشی عمومی پدید می‌آورند، همراه با بازآرایی خصوصی جایگاه از سوی کسانی که به اطلاعات بهتری دسترسی دارند. سهام‌داران بزرگی که می‌فروشند، در حالی که اظهارات عمومی اطمینان‌بخش است. مقام‌های ارشدی که در شماری غیرعادی بازنشسته می‌شوند یا جابه‌جا می‌شوند. افراد ثروتمندی که حرکت‌هایی می‌کنند که نشان می‌دهد جایگاه خود را به گونه‌ای

متفاوت از آنچه اظهارات عمومی‌شان می‌گویند می‌یابند. واگرایی میان رفتار عمومی و رفتار خصوصی خود همان نشانه است.

ویژگی ششم، پدیدار شدن شرایطی است که نسل‌های اخیر ندیده‌اند. محدودیت برداشت از بانک‌ها. کنترل سرمایه. انجماد بازار اوراق قرضه. قفسه‌های خالی فروشگاه‌های مواد غذایی. صف‌های پمپ بنزین. ناآرامی مدنی در جاهایی که دهه‌ها آرام بوده‌اند. پدیدار شدن شرایطی که فرهنگ غالب آن‌ها را از ویژگی‌های جاهای دور یا تاریخ دور می‌شمارد، خود همان نشانه است.

هنگامی که این ویژگی‌ها، به‌تنهایی یا در ترکیب با یکدیگر، پدیدار شوند، پاسخ مناسب آن است که فعالیت‌های آماده‌سازی تشدید شود و بازآرایی‌ای که برنامه‌ریزی شده اما هنوز اجرا نشده است به اجرا درآید. این تشدید باید با قوت و ترکیب نشانه‌ها، و با سطح کلی آمادگی فرد، تنظیم شود.

برای خانواری که آماده‌سازی قابل‌توجهی انجام داده است

پدیدار شدن نشانه‌های اولیه مهم چند اقدام مشخص را موجه می‌کند.

آمادگی آماده‌سازی‌های اساسی را تأیید کنید. مطمئن شوید ذخیره غذا در جای خود و در دسترس است. کارکرد سیستم‌های آب را تأیید کنید. بررسی کنید که سوخت ذخیره‌شده کافی است. تجهیزات ارتباطی را آزمایش کنید. مطمئن شوید تجهیزات دفاعی در وضعیت خوبی قرار دارند. در ملک گشت بزنید و هر نقطه ضعفی را که باید بی‌درنگ برطرف شود شناسایی کنید.

مواد مصرفی را تا سطح حداکثر پر کنید. اقلامی که مستهلک می‌شوند یا به‌طور معمول مصرف می‌شوند باید به بیشترین سطح برسند. مخازن سوخت. انباری مواد غذایی. داروها. مهمات. پول نقد. هزینه نهایی داشتن بیشتر، اندک است. هزینه نهایی داشتن کمتر، هنگامی که شرایط بدتر شود، می‌تواند بزرگ باشد.

بازآرایی مالی برنامه‌ریزی‌شده را اجرا کنید. انتقال از دارایی‌های مالی به دارایی‌های فیزیکی، که بخشی از برنامه بلندمدت‌تر بوده است، باید هنگام ظهور نشانه‌ها سرعت گیرد. آنچه را که باید فروخته می‌شد بفروشید. آنچه را که باید خریده می‌شد بخرید. آنچه را که باید جابه‌جا می‌شد

جابه‌جا کنید. پنجره معاملات در بازارهای تحت فشار کوتاه‌تر از پنجره معاملات در بازارهای عادی است.

مطمئن شوید اعضای خانوار در جای خود هستند. اگر برخی از اعضای خانواده در مکان‌های دور بوده‌اند (مدرسه، سفر کاری، دیدار با خویشاوندان)، بسنجید که آیا باید به خانه بازگردند یا به موقعیت امن‌تر نقل مکان کنند. تصمیم‌گیری درباره گرد هم آمدن، در جریان اختلال حاد دشوارتر از پیش از آن است.

پیوندهای اجتماع را تأیید کنید. با کسانی که در اختلال جدی با آن‌ها هماهنگ خواهید شد تماس بگیرید. آمادگی آن‌ها را بسنجید. برنامه‌ها را هماهنگ کنید. روال‌های ارتباطی را تأیید کنید.

آسیب‌پذیری مشهود را کاهش دهید. خانواری که آماده‌سازی گسترده‌ای دارد، اگر سطح آمادگی‌اش به‌طور وسیع شناخته شود، به هدف بدل می‌شود. دیده‌شدن آمادگی‌ها را برای کسانی که بیرون از دایره مورد اعتماد هستند کاهش دهید. این پارانویا نیست؛ احتیاط عملیاتی است.

زندگی عادی را در انتظار عمومی ادامه دهید. در حالی که آماده‌سازی‌های اساسی یادشده را انجام می‌دهید، ظاهر و روال عادی را در انتظار عمومی حفظ کنید. تغییرات ناگهانی مشهود توجه و پرسش‌هایی برمی‌انگیزد که احتیاط عملیاتی را پیچیده می‌کند. کار آماده‌سازی باید از دید ناظران بیرونی پنهان بماند.

برای خانواری که آماده‌سازی کمتری انجام داده است

پدیدار شدن نشانه‌های اولیه وضعیت دشوارتری پدید می‌آورد. کاری که باید در طول سال‌ها انجام می‌شد، در چند هفته فشرده‌شدنی نیست. اما اقدام معنادار هنوز ممکن است.

آنچه را که در زمان فشرده تهیه‌شدنی است تهیه کنید. اگر پول در دسترس باشد و فروشگاه‌ها هنوز کار کنند، ذخیره غذای چند ماه را می‌توان در چند روز گرد آورد. پول نقد را می‌توان در حدود قانونی از بانک‌ها برداشت کرد. فلزات گران‌بهای فیزیکی را، اگر موجود باشند، می‌توان از فروشندگان خرید. اسلحه گرم و مهمات پایه را، اگر قوانین ایالتی اجازه دهند، می‌توان خرید.

از برنامه‌ریزی مفصلی که سال‌ها آماده‌سازی امکانش را می‌دهد بگذرید. خانواری که در آماده‌سازی عقب است، وقت پژوهش برای یافتن گزینه‌های بهینه را ندارد. به جای بهینه، کارآمد را تهیه کنید. راه حل متوسطی که اکنون تهیه می‌شود، بهتر از راه حل بهینه‌ای است که به موقع تهیه نمی‌شود.

بی‌رحمانه اولویت‌بندی کنید. بر اساسی‌ترین عناصر تمرکز کنید: غذا، آب، پول نقد، لوازم پزشکی پایه، امنیت پایه. از آماده‌سازی‌های غیراساسی که سال‌ها آماده‌سازی امکانش را می‌دهد می‌توان گذشت.

کسانی را که می‌توانید بر آن‌ها تکیه کنید شناسایی کنید. حتی خانوارهایی که پیوندهای قوی با اجتماع ندارند، معمولاً کسانی دارند که می‌توانند با آن‌ها هماهنگ شوند. آن‌ها را شناسایی کنید و با آن‌ها تماس بگیرید. ظرفیت هماهنگی که سال‌ها اجتماع‌سازی پدید می‌آورد، در چند روز بازسازی‌شدنی نیست، اما اندکی هماهنگی بهتر از هیچ است.

اگر نقل مکان واقعاً گزینه‌ای در دسترس است، آن را در نظر بگیرید. خانواری که می‌تواند به مکانی تاب‌آورتر برود، باید پیش از بدتر شدن شرایط چنین کند. خانواری که جایی برای رفتن و وسیله‌ای برای رسیدن به آنجا دارد، گزینه‌هایی دارد که خانوار بدون جایگزین ندارد. خانه یکی از خویشاوندان. ملکی تفریحی. مزرعه یکی از دوستان. هر جایی که از مکان کنونی تاب‌آورتر باشد و فرد در آن پذیرفته شود.

وحشت نکنید. حتی در بازه‌های زمانی فشرده، رفتار عقلانی اجرای آرام است، نه وحشت. وحشت تصمیم‌هایی تولید می‌کند که بدتر از وضعیت‌هایی است که وحشت در پاسخ به آن‌ها پدید آمده است. خانواری که خویشاونداری خود را حفظ می‌کند و سنجیده عمل می‌کند، حتی اگر از نقطه عقب‌تری آغاز کند، اغلب نتایج بهتری به دست می‌آورد تا خانواری که از نقطه آغاز بهتری دچار وحشت می‌شود.

نشانه‌هایی که اجرای فوری را موجه می‌کنند

دسته‌ای از نشانه‌ها وجود دارد که باید به جای تشدید تدریجی، به اجرای فوری بینجامند. این‌ها نشانه‌هایی‌اند که حکایت از آن دارند که اختلال نه چند هفته، بلکه چند روز با ما فاصله دارد.

ناکام ماندن حراج اوراق خزانه. ناکامی مشهود سازوکاری که دولت از طریق آن خود را تأمین مالی می‌کند، از پرمپامدترین نشانه‌های ممکن است. اگر معامله‌گران اولیه بخش‌های بزرگ‌تری از اوراق منتشرشده را جذب کنند و خریداران نهایی حاضر نشوند، اگر بازده‌ها برای جذب اوراق منتشرشده جهش کنند، اگر مشارکت خارجی به‌طور قابل‌توجه کاهش یابد، نشانه‌ها به اختلال در کارکرد بازار اوراق قرضه اشاره می‌کنند؛ اختلالی که به‌سرعت به همه چیزهای دیگر گسترش می‌یابد.

ورشکستگی بانک بزرگی که پاسخ نظارتی نتواند آن را مهار کند. اگر ورشکستگی یک بانک، به‌جای جذب شدن، به بانک‌های دیگر سرایت کند، اگر سپرده‌ها در حجم زیاد در سراسر سیستم بانکی به حرکت درآیند، اگر صندوق‌های بازار پول مسدودسازی برداشت را آغاز کنند، وضعیت از حد روزمره فراتر می‌رود.

اعمال کنترل سرمایه یا محدودیت‌های قابل‌توجه در برداشت. وقتی این‌ها برقرار شوند، بازآرایی مالی‌ای که باید پیش از آن انجام می‌شد دیگر ممکن نیست. اقدام باید پیش از اعمال کنترل‌ها انجام شود.

نکول حاکمیتی بزرگ یا نزدیک شدن به آن. اگر کشوری بزرگ (ایتالیا، ژاپن، چین، ایالات متحده) با فشار جدی در بازار اوراق قرضه روبه‌رو شود که نکول را محتمل جلوه دهد، اثرات آبخاری به‌سرعت در سطح جهانی گسترش می‌یابند.

تشدید قابل‌توجه جنگ خاورمیانه فراتر از پارامترهای کنونی. اگر جنگ گسترش یابد و مستقیماً نیروهای روسیه یا چین را درگیر کند، اگر اختلال انرژی به‌طور قابل‌توجه عمیق‌تر شود، اگر واکنش بازارهای مالی شتاب گیرد، جدول زمانی فشرده می‌شود.

حمله سایبری بزرگ به زیرساخت‌های حیاتی مالی. اگر سیستم‌های بانکی، پرداخت یا معاملات با حمله سایبری به‌طور جدی مختل شوند، زمان بازیابی نامعلوم و پیامدهای فوری شدید است.

فروپاشی مشهود نظم عمومی در یکی از شهرهای بزرگ آمریکا. اگر نیویورک، لس‌آنجلس، شیکاگو یا شهر بزرگ دیگری ناآرامی مدنی جدی را تجربه کند که مقام‌ها نتوانند به‌سرعت مهارش کنند، نشانه فشار گسترده‌تر بر بافت اجتماعی قابل‌توجه است. هر یک از این‌ها دلیلی برای اجرای فوری برنامه‌ها است، نه تأخیر بیشتر. خانواری که نشانه را تشخیص می‌دهد و در ظرف چند ساعت

یا چند روز اجرا می‌کند، در موقعیتی متفاوت از خانواری قرار دارد که همچنان منتظر تأیید بیشتر می‌ماند. هزینه اقدام کردن و خطا کردن واقعی اما محدود است؛ هزینه انتظار بیش از حد می‌تواند نامحدود باشد.

یادداشت‌هایی درباره ابعاد خاص

توصیه این کتاب در سراسر آن این بوده است که بازآرایی مالی به‌طور پیوسته در طول سال‌ها انجام شود، نه در انتظار نشانه‌های روشن. دلیل آن است که نشانه‌های روشن شرایطی پدید می‌آورند که در آن معاملات را نمی‌توان با قیمت‌های پذیرفتنی به انجام رساند. بازارهای تحت فشار بازآرایی منظم را تسهیل نمی‌کنند. آن‌ها فاصله‌های گسترده قیمت خرید و فروش، صندوق‌های با برداشت مسدود، بازارهای غیرنقدشونده و ناتوانی کامل در دسترسی به موقعیت‌ها را تولید می‌کنند. خانواری که پیش از ظهور نشانه‌ها بازآرایی نکرده است، ممکن است دریابد که پس از ظهور آن‌ها دیگر به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند بازآرایی کند.

یک استثنا، خرید فلزات گران‌بها و بیت‌کوین است. این بازارها معمولاً حتی در شرایط تحت فشار کارآمد می‌مانند، هرچند قیمت‌ها ممکن است به‌شدت حرکت کنند. خانوارهایی که فلزات گران‌بهای فیزیکی یا بیت‌کوین تهیه نکرده‌اند، هنوز می‌توانند در مراحل اولیه اختلال چنین کنند، هرچند قیمت‌ها بالاتر از پیش خواهد بود. این خرید، حتی با قیمت‌های بالاتر، همچنان بهتر از هیچ است، زیرا جایگزین آن ادامه در معرض بودن دارایی‌های مالی‌ای است که ممکن است از اختلال جان سالم به در نبرند.

در باب نقل مکان، خانواری که امکان نقل مکان به منطقه‌ای تاب‌آورتر را دارد اما چنین نکرده است، هنگام ظهور نشانه‌ها با تصمیمی دشوار روبه‌رو می‌شود. نقل مکان در اختلال اولیه دشوارتر از نقل مکان در زمان‌های عادی است، اما آسان‌تر از نقل مکان در اختلال حاد. پنجره تصمیم‌گیری تنگ است. ارزیابی صادقانه مکان و گزینه‌های خود باید پیش از بسته شدن این پنجره به تصمیمی بینجامد.

در باب تصمیم‌های خانوادگی، وضعیت اعضای خانواده در مکان‌های دور باید سنجیده شود. فرزندی که در دانشگاهی دور از خانه‌اند، والدینی که در مراکز مراقبتی دور به سر می‌برند، خواهران

و برادرانی که در شهرهای شکننده زندگی می‌کنند، همگی با بدتر شدن شرایط دسترس‌ناپذیرتر می‌شوند. خانواده‌ای که می‌خواهد در اختلال جدی کنار هم باشد، باید پیش از آنکه گرد هم آمدن ناممکن شود، گرد آمدن را آغاز کند. تصمیم‌های زود هنگامی که اعضای خانواده را پیش از موعد گرد هم می‌آورند، اگر شرایط ثبات یابد، در نگاه به گذشته افراطی به نظر می‌رسند. اگر شرایط بدتر شود، در نگاه به گذشته ضروری به نظر می‌رسند.

انضباط تشخیص نشانه‌ها و اقدام بر پایه آن‌ها، خود شکلی از آماده‌سازی است. خانواری که از پیش اندیشیده است چه چیزی نشانه به شمار می‌آید، چه چیزی چه اقدامی را موجه می‌کند و دقیقاً چه حرکت‌هایی انجام خواهد شد، در جایگاهی است که هنگام ظهور نشانه‌ها اجرا کند. خانواری که به این چیزها نیندیشیده است، در جایگاهی است که، در حالی که وضعیت پیرامونش دگرگون می‌شود، به سبک‌سنگین کردن بپردازد. سبک‌سنگین کردن تأخیر تولید می‌کند، و تأخیر می‌تواند پرهزینه باشد.

برای بیشتر خوانندگان، جمع‌بندی عملی این است. آماده‌سازی تدریجی‌ای را که محور فصل‌های پیشین بوده است ادامه دهید. اجتماع بسازید. مهارت‌ها را توسعه دهید. ظرفیت تولیدی به دست آورید. دارایی‌های مالی را بازآرایی کنید. لایه معنا و اجتماع را تقویت کنید. این کار را به‌طور پیوسته در طول سال‌ها انجام دهید و بپذیرید که اگر شرایط بهتر شود، ممکن است بخشی از آن غیرضروری از کار درآید. افزون بر این، ظرفیت تشخیص نشانه‌ها و انضباط اقدام بر پایه آن‌ها را در خود پرورش دهید. ترکیب آماده‌سازی تدریجی در زمان‌های عادی و پاسخ منضبط به نشانه‌ها هنگام ظهورشان، بهترین جایگاه‌یابی را برای هر آنچه در پیش است پدید می‌آورد.

اندیشه پایانی این فصل آن است که انضباط آماده‌سازی خود انضباط توجه کردن است. بیشتر انسان‌های مدرن به خود اجازه داده‌اند که به هیچ چیز فراتر از زندگی حرفه‌ای و شخصی بی‌واسطه خود توجه نکنند. هزینه توجه نکردن، از دست دادن نشانه‌هایی است که اقدام را موجه می‌کنند. هزینه توجه کردن، تلاش معتدلی است برای آگاه ماندن از شرایطی که بر جایگاه واقعی فرد در جهان اثر می‌گذارد. هزینه توجه کردن تحمل‌پذیر است. هزینه توجه نکردن، در شرایطی که در سال ۲۰۲۶ در حال شکل‌گیری است، ممکن است تحمل‌پذیر نباشد. فصل‌های بعدی نشان می‌دهند کسانی که توجه می‌کنند، در عمل چه کرده‌اند.

یادداشتی درباره وضعیت کنونی نشانه‌ها

نشانه‌هایی که در بالا نام برده شد، به ترتیبی فهرست شده بودند که ممکن بود پدیدار شوند، نه به ترتیبی که پدیدار شده‌اند، زیرا در زمان نگارش هنوز روشن نبود کدام نخست خواهد آمد. این وضعیت تغییر کرده است. چند تا از این نشانه‌ها اکنون به شکلی تعدیل شده حاضرند. نفت با عنوان‌های خبریِ خاورمیانه نوسان می‌کند و در مقیاس زمانی هفته‌ها، نه ماه‌ها، در دامنه‌های گسترده‌ای حرکت می‌کند، و تنگه هرمز به تناوب باز و مختل است. حمله به کشتی‌ها، که ویژگی دوم این فصل به آن اشاره می‌کرد، ادامه دارد. اطمینان بخشی‌های عمومی مقام‌ها و بازآرایی خصوصی جایگاه از سوی کسانی که اطلاعات بهتری دارند، به همان شیوه‌ای که ویژگی پنجم توصیف کرد، شروع به واگرایی کرده‌اند. هیچ‌یک از این‌ها هنوز نشانه حادِ ناکامی حراج اوراق خزانه یا ورشکستگی بانک بزرگ را، که صرف‌نظر از آماده‌سازی پیشین اجرای فوری را موجه می‌کند، پدید نیاورده است. اما شرایطی که در آن چنین نشانه‌ای محتمل می‌شود به‌طور مشهود حاضر است، و خانواری که منتظر تأیید بیشتر است باید با خود صادق باشد که منتظر چیست و هزینه انتظار چقدر است.

پس خوانش صادقانه موقعیت کنونی این نیست که نشانه‌ها اجرای فوری را موجه می‌کنند، بلکه این است که پنجره آماده‌سازی تدریجی در حال تنگ شدن است، نه گشوده شدن. خانواری که چند سال در کار توصیف شده در این کتاب پیش رفته است، در موقعیتی بنیاداً متفاوت از خانواری قرار دارد که هنوز آغاز نکرده است، و با تحول شرایط، فاصله میان این دو موقعیت افزایش می‌یابد، نه کاهش. خواننده‌ای که به اخبار نگاه می‌کند و احساس اضطراب دارد، باید آن اضطراب را به کار پیوسته بدل کند، نه به وحشت. این کار همان کاری است که فصل‌های پیشین توصیف کرده‌اند. دلیل انجام دادنش اکنون و نه بعدتر، آن است که پنجره انجام سنجیده آن، پس از فرارسیدن اختلال حاد، دیگر باز نخواهد شد.

بخش ششم

کسانی که از پیش جایگاه خود را یافته‌اند

اجتماعات و جمعیت‌هایی که به‌طور طبیعی جایگاه مناسبی دارند

فصل ۱۱ جلد دوم دو اجتماع را معرفی کرد که تاب‌آوری اجتماع‌محور را در عمل نشان می‌دهند: آناباپتیست‌ها، با آسیب‌پذیری‌های ادغام تجاری و صلح‌طلبی که چارچوب به‌صراحت نام می‌برد، و مورمون‌ها، با ساختار وارد و استیک که آماده‌سازی خانوار را با هماهنگی اجتماع ترکیب می‌کند. این فصل آنچه را آن فصل تثبیت کرد دوباره توصیف نمی‌کند. از همان‌جایی آغاز می‌کند که فصل ۱۱ به پایان رساند؛ چند اجتماع دیگر را بررسی می‌کند که الگوهای مشابهی نشان می‌دهند، به جزئیات عملیاتی‌ای می‌پردازد که بررسی‌های مقدماتی نمی‌توانستند به آن‌ها بپردازند، و می‌پرسد اجتماعات دیگر، به‌ویژه اجتماعات یهودیان ارتدوکس، اجتماعات اوانجلیکال محافظه‌کار و به‌طور کلی‌تر جمعیت‌های روستایی سنتی، چه چیزی درباره‌ی چگونگی تحقق الگوهای تاب‌آوری در عمل می‌توانند بیاموزند. فصل با این پرسش به پایان می‌رسد که از این اجتماعات چه چیزی برای خوانندگانی که عضو آن‌ها نیستند تعمیم‌پذیر است و چه چیزی نیست. آن نوع زندگی که این کتاب توصیه می‌کند نظری نیست. همین اکنون میلیون‌ها نفر در اجتماعات کارآمد آن را زندگی می‌کنند، و الگوهای این اجتماعات در دسترس دیگران است تا از آن‌ها بیاموزند و تا حدی اقتباس کنند. فصل ۱۱ جلد دوم پیش‌تر آناباپتیست‌ها و مورمون‌ها را به‌عنوان روشن‌ترین نمونه‌های آمریکای شمالی بررسی کرده است. این فصل آن بررسی را در دو جهت گسترش می‌دهد: عمیق‌تر به درون ویژگی‌های عملیاتی مشخص آن اجتماعات، و به بیرون به‌سوی اجتماعات دیگری که الگوهای مشابهی را از طریق ویژگی‌های الهیاتی و فرهنگی متفاوت نشان می‌دهند.

اجتماعات آناباپتیست در سطح عملیاتی

فصل ۱۱ جلد دوم تصویر پایه و دو آسیب‌پذیری مشخص را تثبیت کرد: ادغام تجاری با اقتصاد غیرآناباپتیست پیرامون، که حتی هنگامی که تولید داخلی غذا دست‌نخورده است، اجتماع را در

معرض نیاز به پول نقد و پرداخت مالیات قرار می‌دهد، و صلح‌طلبی الهیاتی، که اجتماع را برای تأمین لایه دفاعی‌ای که خود فراهم نخواهد کرد، به نظم مدنی پیرامون وابسته می‌سازد. این قسمت ویژگی‌های عملیاتی‌ای را می‌افزاید که بررسی مقدماتی نمی‌توانست در بر گیرد و هنگامی اهمیت دارند که خواننده می‌پرسد مشخصاً چه چیزی می‌توان از این سنت آموخت.

آمیش‌های نظم کهن (Old Order Amish)، بزرگ‌ترین گروه آناباپتیست، زندگی اجتماع را حول ناحیه کلیسایی سازمان می‌دهند؛ ناحیه‌ای که به صورت جغرافیایی تعریف می‌شود و تقریباً ۲۰ تا ۴۰ خانواده را در بر می‌گیرد که در فاصله پیاده‌روی یا درشکه‌سواری از یکدیگر زندگی می‌کنند. ناحیه هر دو هفته یک بار، روز یکشنبه، برای عبادت گرد می‌آید و مراسم به نوبت در خانه‌های اعضا برگزار می‌شود. اسقف، دو کشیش و شماس رهبری را تشکیل می‌دهند و از میان مردانی که اجتماع نامزد می‌کند، به قید قرعه برگزیده می‌شوند. اوردنونگ (Ordnung) مجموعه نانوشتۀ قواعدی است که رویه‌های مشخص اجتماع را تنظیم می‌کند، از جمله این که کدام فناوری‌ها پذیرفته می‌شوند و کدام نه. اوردنونگ از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر متفاوت است و به آهستگی در طول زمان تغییر می‌کند، همچنان که اجتماع تشخیص می‌دهد کدام سازگاری‌ها با مدرنیته شیوه زندگی را حفظ می‌کند و کدام آن را تهدید می‌کند. این ساختار اجتماعی پدید می‌آورد که در بنیادهای خود به روشنی یکسان‌اند اما در رویه‌های مشخص، در سراسر کشور و در طول دهه‌ها، با یکدیگر تفاوت دارند.

زندگی اقتصادی حول مزرعه خانوادگی سازمان یافته است یا، به طور فزاینده، حول کسب‌وکار خانوادگی که با گران‌تر شدن زمین پدید آمده است. دامداری لبنی با ۷۰ تا ۱۵۰ رأس گاو پیکربندی سنتی است؛ خانواده نیروی کار را فراهم می‌کند و درآمد، هزینه زمین، مالیات، تجهیزات و نهاده‌های خریداری‌شده محدودی را که اجتماع به کار می‌برد پوشش می‌دهد. چرخش ۴۰ سال گذشته به سوی کسب‌وکارهای کوچک در نجاری، تولید و گردشگری بازتاب دشواری تملک زمین کشاورزی در مقیاس بزرگ و آمادگی اجتماع برای سازگار کردن پایه اقتصادی در عین حفظ ساختار اجتماع است. این چرخش در درون خود اجتماعات آناباپتیست محل مناقشه بوده است؛ برخی ناحیه‌ها درآمد کسب‌وکار را آسان‌تر می‌پذیرند و برخی دیگر سخت‌گیرانه‌تر به تعهد کشاورزی پایبند مانده‌اند.

نظام آموزشی، مدرسه آمیش تا پایه هشتم است که معلمان آمیش در آن تدریس می‌کنند و در چهارده‌سالگی به پایان می‌رسد؛ پس از آن، جوانان به کارآموزی در کار خانواده خود یا در بنگاه‌های

مرتبط اجتماع می‌پردازند. مدارس را اجتماع تأمین مالی می‌کند، اجتماع سازمان می‌دهد، و به‌سوی نیازهای اجتماع جهت‌گیری شده‌اند، نه به‌سوی مدرک‌دهی بیرونی. نتیجه جمعیتی است که با سنج‌های بیرونی، سطح تحصیلات آن بسیار پایین خوانده می‌شود اما توانایی عملی چشمگیر و شکل‌گیری اجتماعی پایداری دارد.

نظام پزشکی بر مراقبت حرفه‌ای بیرونی تکیه دارد که در صورت نیاز با وجوه اجتماع خریداری می‌شود، همراه با توانمندی خانگی چشمگیر در زایمان، مراقبت‌های پایه و درمان‌های سنتی. اجتماع ترتیبات خود را برای هزینه‌های پزشکی فاجعه‌بار دارد و کلیسا صورت‌حساب‌هایی را که از توان خانواده فراتر می‌رود می‌پردازد. نتیجه جمعیتی است که هزینه مراقبت پزشکی را بیرون از نظام بیمه می‌پردازد، برای امور روزمره ظرفیت غیررسمی خود را دارد، و الگوهای زایمان در خانه و مراقبت در خانه را که فرهنگ گسترده‌تر از دست داده است حفظ کرده است.

آنچه خواننده می‌تواند از این جزئیات عملیاتی بیاموزد چند چیز است. آسیب‌پذیری‌هایی که فصل ۱۱ جلد دوم شناسایی کرد واقعی‌اند و نیازی به بازگویی استدلال ندارند. نقاط قوت نیز واقعی‌اند و از طریق انتخاب‌های نهادی مشخصی عمل می‌کنند که خواننده می‌تواند بررسی کند: ناحیه کلیسایی با تعریف جغرافیایی به‌عنوان واحد زندگی اجتماع؛ عبادت نوبتی در خانه‌ها که اجتماع را به‌طور فیزیکی یکپارچه نگاه می‌دارد، نه متکی به یک بنای مرکزی؛ رهبری غیرحرفه‌ای که به قید قرعه برگزیده می‌شود، نه با خودنمایی؛ آموزشی که اجتماع تأمین مالی می‌کند و به نهادهای بیرونی وابسته نیست؛ مراقبت پزشکی‌ای که اجتماع تأمین مالی می‌کند و به بیمه وابسته نیست؛ و انتقال مهارت‌ها از راه کارآموزی که به مدرک‌دهی وابسته نیست. هیچ‌یک از این ویژگی‌ها نیازمند الهیات آنا‌بابتیست نیست. هر یک را اجتماعاتی با جهت‌گیری الهیاتی متفاوت می‌توانند تا حدی اقتباس کنند، اجتماعاتی که در این تشخیص مشترک‌اند که خودکفایی نهادی تاب‌آوری‌ای پدید می‌آورد که جایگزین‌های مدرک‌محور پدید نمی‌آورند.

اجتماعات مورمون در سطح عملیاتی

فصل ۱۱ جلد دوم تصویر پایه وارد، استیک، اسقف، انجمن امداد و انبار اسقف را تثبیت کرد. جزئیات عملیاتی‌ای که بررسی مقدماتی نمی‌توانست در بر گیرد برای خوانندگانی اهمیت دارد که می‌پرسند

مشخصاً چه چیزی برای آموختن در دسترس است.

وارد به صورت جغرافیایی تعریف می‌شود؛ اعضا به واردی تخصیص می‌یابند که محل سکونت‌شان درون مرزهای آن قرار دارد، نه این که جماعت مذهبی خود را برگزینند. این در میان نهادهای مذهبی آمریکا غیرمعمول است و پیامدهای مشخصی دارد. اعضای یک وارد یکدیگر را انتخاب نکرده‌اند. آن‌ها کسانی‌اند که اتفاقاً نزدیک یکدیگر زندگی می‌کنند و به یک کلیسا تعلق دارند. بنابراین روابطی که شکل می‌گیرد روابط تعهد است، نه روابط علاقه مشترک؛ و این به الگوی تاریخی اجتماع نزدیک‌تر است تا جماعت‌های مبتنی بر علاقه مشترک که در زندگی مذهبی آمریکا رایج شده‌اند.

ساختار روحانیت غیرحرفه‌ای به این معناست که اسقف، که در درون وارد اختیارات چشمگیری دارد، خود عضوی از وارد است که به شغل معمول خود ادامه می‌دهد، خانواده‌اش را در درون وارد بزرگ می‌کند، و پس از چند سال از این مقام کنار می‌رود تا دیگری جای او را بگیرد. این رابطه‌ای میان شبان و جماعت پدید می‌آورد که با ساختارهای روحانیت حرفه‌ای تفاوت دارد. اسقف متخصصی بیرونی نیست که خدماتی ارائه می‌دهد. او همسایه‌ای است که به‌طور موقت اختیاری را در دست دارد که به‌نوبت به همسایه دیگری خواهد رسید.

نظام رفاهی از طریق اسقف اداره می‌شود و به خدمات رفاهی گسترده‌تر کلیسا (Church Welfare Services) متصل است. عضوی که با دشواری مالی روبه‌رو است با اسقف دیدار می‌کند، و اسقف اختیار دارد از هدایای روزه (fast offerings) که وارد گردآوری کرده است کمک فراهم کند. این کمک بی‌نام نیست. اسقف، که عضو را می‌شناسد، آن را ارائه می‌دهد و با انتظاراتی درباره کار، انضباط مالی و گام‌هایی که عضو برای بازگشت به خودکفایی بخواهد داشت همراه است. این نظام از آن رو با رفاه دولتی تفاوت دارد که شخصی است، نه بوروکراتیک؛ چیزی در مقابل انتظار دارد؛ و از طریق مرجعیتی مذهبی عمل می‌کند که در درون اجتماع معنا دارد.

انبار اسقف، زیرساخت تولید و توزیع غذا که کلیسا اداره می‌کند، مزارع و دامداری‌های متعلق به کلیسا را در سراسر ایالات متحده و جهان در بر می‌گیرد. مجموعه ولفر اسکوائر (Welfare Square) در سالت‌لیک‌سیتی توسعه‌یافته‌ترین نمونه است، با یک کارخانه لبنیات، یک کارخانه کنسروسازی، یک آسیاب غله، یک نانوايي و انباری که غذا را میان اعضای نیازمند در سراسر منطقه توزیع می‌کند.

تأسیسات کوچک‌تر مشابهی در سراسر دالان مورمون (Mormon corridor) و در دیگر مناطق تمرکز مورمون‌ها فعال‌اند. این نظام ظرفیتی را نشان می‌دهد که هیچ برنامه دولتی برای جمعیتی که به آن خدمت می‌کند نمی‌تواند با آن برابری کند، و به‌تمامی بیرون از نظام تجاری غذا عمل می‌کند.

آنچه خواننده می‌تواند از این جزئیات عملیاتی بیاموزد چند چیز است. نقاط قوتی که فصل ۱۱ جلد دوم شناسایی کرد واقعی‌اند و از طریق انتخاب‌های نهادی مشخصی عمل می‌کنند: واردهای با تعریف جغرافیایی به‌جای جماعت‌های مبتنی بر علاقه مشترک؛ روحانیان غیرحرفه‌ای که به‌نوبت وارد مقام می‌شوند و از آن کنار می‌روند، به‌جای روحانیان حرفه‌ای در مقام ارائه‌دهندگان خدمات بیرونی؛ رفاهی که به‌صورت شخصی از طریق مرجعیت مذهبی فراهم می‌شود، به‌جای رفاهی غیرشخصی از طریق بوروکراسی؛ و زیرساخت تولید غذا که در مالکیت اجتماع مذهبی است، به‌جای وابستگی به بازارهای تجاری. هیچ‌یک از این ویژگی‌ها نیازمند الهیات مورمون نیست. هر یک را اجتماعات دیگری می‌توانند تا حدی اقتباس کنند که تشخیص می‌دهند جایگزین‌های مدرک‌محور و تجاری وابستگی‌ای پدید می‌آورند که زیر فشار می‌شکند.

اجتماعات یهودیان ارتدوکس

اجتماعات یهودیان ارتدوکس ایالات متحده، شامل جمعیت‌های ارتدوکس مدرن (Modern Orthodox) و حریدی (Haredi؛ فوق‌ارتدوکس)، الگوهای مشابهی را از طریق ویژگی‌های متفاوت نشان می‌دهند. کل جمعیت یهودیان ارتدوکس در ایالات متحده تقریباً یک میلیون نفر است و از طریق نرخ زادوولد بالا (خانواده‌های حریدی معمولاً ۵ تا ۸ فرزند دارند) و نرخ‌های ماندگاری‌ای که به نرخ‌های اجتماعات آناپتیست نزدیک می‌شود، به‌سرعت رشد می‌کند. تمرکز جغرافیایی در منطقه کلان‌شهری نیویورک، لیک‌وود (Lakewood) در نیوجرسی، فایو تاونز (Five Towns)، کلیولند، بالتیمور، لس‌آنجلس و شماری از شهرهای کوچک‌تر با اجتماعات جافتاده است.

ساختار اجتماع از طریق کنیسه و شبکه بزرگ‌تر نهادهای یهودی پیرامون آن اداره می‌شود: یشیواها (yeshivas؛ مدارس)، کوللیم (kollelim؛ برنامه‌های مطالعات پیشرفته)، میکواوت (mikvaot؛ حمام‌های آیینی)، قصابان و نانویان کوشر، رستوران‌های کوشر، و شبکه سازمان‌های یاری متقابل که به اضطرارهای پزشکی، تنگناهای مالی و کار عملی زندگی اجتماع می‌پردازند. انجمن

وام بدون بهرهٔ عبری (Hebrew Free Loan Society) در اجتماعات بزرگ یهودی به اعضایی که با وضعیت اضطراری روبه‌رو می‌شوند وام بدون بهره می‌دهد. سازمان‌های بیکور خولیم (Bikur Cholim) مراقبت از بیماران را هماهنگ می‌کنند. انجمن‌های خورا کدیشا (Chevra Kadisha) تدارک تدفین را بر عهده دارند. هر یک از این‌ها را اعضای اجتماع به‌صورت داوطلبانه اداره می‌کنند.

زندگی اقتصادی در اجتماعات ارتدوکس مدرن بر کار حرفه‌ای مردان و در اجتماعات حریدی بر مطالعهٔ تمام‌وقت تورات با پشتیبانی اجتماع متمرکز است، و کار زنان در سراسر این طیف متفاوت است. ساختارهای درآمدی گوناگون‌اند، اما الگوهای مخارج را هزینهٔ بالای تحصیلات دینی، غذای کوشر و تمرکز سکونت در مناطق کلان‌شهری گران شکل می‌دهد؛ مناطقی که اجتماع برای نگاهداشت زیرساخت نهادی خود باید در آن‌ها زندگی کند.

تصویر دفاعی با تصویر آناباپتیست‌ها تفاوت دارد. اجتماعات یهودیان ارتدوکس در تعهد آناباپتیست‌ها به صلح‌طلبی شریک نیستند. بسیاری از اعضا مسلح‌اند، به‌ویژه در اجتماعاتی که خشونت یهودی‌ستیزانه را تجربه کرده‌اند. اجتماع از طریق خدمات امنیتی اجتماع (Community Security Service) و سازمان‌های مشابه، امنیت کنیسه‌ها و مدارس را سازمان داده است. تاریخ آسیب‌پذیری یهودیان و پاسخ مسلح شدن و سازمان‌یابی برای دفاع از خود، اجتماعاتی پدید آورده است که چارچوب مذهبی دست‌نخورده را با ظرفیت دفاعی‌ای ترکیب می‌کنند که آناباپتیست‌ها به دلایل الهیاتی از آن سر باز می‌زنند.

آنچه خواننده می‌تواند از این نمونه بیاموزد این است که مدل اجتماع مذهبی می‌تواند به‌جای وابستگی به نظم مدنی پیرامون، ظرفیت دفاعی پدید آورد. اجتماعات یهودیان ارتدوکس لایه‌ای را ساخته‌اند که اجتماعات آناباپتیست نخواهند ساخت. انتخاب‌های نهادی مشخص، یعنی امنیت سازمان‌یافته از طریق سازمان‌های اجتماع، آموزش و مسلح کردن اعضا در جایی که مناسب است، و همکاری با نیروهای انتظامی محلی در عین نگاهداشت توانایی مستقل، در دسترس اجتماعات دیگری است که در این تشخیص مشترک‌اند که اجتماع مذهبی بدون ظرفیت دفاعی، در شرایطی مانند آنچه تشخیص شناسایی می‌کند، بی‌دفاع است.

اجتماعات اوانجلیکال محافظه‌کار و جمعیت‌های روستایی سنتی

جمعیت مسیحیان اوانجلیکال محافظه‌کار در ایالات متحده بسیار بزرگ‌تر از هر یک از اجتماعاتی است که تا اینجا بحث شد، با ده‌ها میلیون عضو پایبند در سنت‌های بپتیست جنوبی (Southern Baptist)، پنطیکاستی (Pentecostal)، غیرفرقه‌ای و دیگر سنت‌ها. الگوهای تاب‌آوری در درون این جمعیت گسترده کمتر از اجتماعات کوچک‌تر یکدست است، زیرا جمعیت بزرگ‌تر و متنوع‌تر است. اما ویژگی‌های مشخصی به‌طور پیوسته ظاهر می‌شوند.

کلیسای محلی اغلب قوی‌ترین نهاد مدنی در اجتماعات اوانجلیکال محافظه‌کار است. کلیسا به‌عنوان نقطهٔ گردهمایی اجتماع، منبع یاری متقابل در دشواری، مکمل آموزشی از طریق مدرسهٔ یکشنبه و برنامه‌های جوانان، و شبکه‌ای عمل می‌کند که ازدواج‌ها، روابط کسب‌وکار و پیوندهای خانوادگی از طریق آن شکل می‌گیرند و پایدار می‌مانند. کلیسای محلی می‌تواند کارکرد اجتماعی‌ای پدید آورد که نهادهای سکولار پیرامون پدید نمی‌آورند، به‌ویژه در شهرهای کوچک و مناطق روستایی که کلیسا در آن‌ها نهاد اجتماعی مسلط است.

ساختارهای خانواده در درون اجتماعات اوانجلیکال محافظه‌کار قوی‌تر از جمعیت گسترده‌تر آمریکاست. نرخ ازدواج بالاتر است. نرخ طلاق پایین‌تر است. نرخ زادوولد در برخی زیرجمعیت‌ها بالاتر از سطح جانشینی و در بسیاری دیگر در سطح جانشینی است. مشارکت چندنسلی در زندگی کودکان رایج‌تر است. نتیجه جمعیتی است که زیرلایهٔ خانوادگی‌ای را حفظ کرده است که چارچوب آن را محافظت‌کننده می‌شناسد.

مهارت‌های عملی در این اجتماعات، به‌ویژه در مناطق روستایی، به‌طور گسترده توزیع شده‌اند. توانایی باغبانی، شکار، ماهیگیری، تعمیر خودرو، نگهداری سلاح گرم، ساخت‌وساز و تعمیرات پایه، آماده کردن غذا از مواد خام، و باقی توانایی‌های عملی‌ای که چارچوب شناسایی می‌کند، در این جمعیت‌ها رایج‌تر از طبقهٔ حرفه‌ای شهری است. انتقال مهارت‌ها از نسلی به نسل دیگر دست‌نخورده‌تر است؛ پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها آنچه به خودشان آموخته شده بود به نوه‌ها می‌آموزند.

تصویر دفاعی به تصویر گسترده‌تر روستایی آمریکا شباهت دارد. مالکیت غیرنظامی سلاح گرم بالاست. شکار گسترده است. آتش‌نشانی‌های داوطلب و ادارات کلانتری که اعضای اجتماع در آن‌ها

خدمت می‌کنند، لایه دفاعی مدنی سازمان‌یافته را فراهم می‌کنند. ترکیب اجتماع دست‌نخورده، سلاح گسترده و نهادهای مدنی سازمان‌یافته همان انسجام دفاعی‌ای را پدید می‌آورد که فصل ۱۴ جلد دوم آن را در شکل اعلای خود نقطه قوت آمریکا شناسایی کرد.

جمعیت روستایی سنتی به‌طور کلی‌تر، شامل اجتماعاتی که مذهبی‌اند اما مشخصاً اوانجلیکال نیستند، بسیاری از این ویژگی‌ها را حفظ کرده است. شهر کوچک در تنسی، سرزمین دامداری‌ها در وایومینگ، اجتماع کشاورزی در ایالات شمالی غرب میانه (Upper Midwest)، و جنوب روستایی به‌طور کلی‌تر، جمعیت‌هایی‌اند که الگوهایی که چارچوب آن‌ها را محافظت‌کننده می‌شناسد هنوز در آن‌ها کار می‌کنند. نه در هر اجتماعی، نه به‌طور یکدست، اما به‌اندازه‌ای رایج که الگوها بازشناختنی باشند.

آنچه تعمیم‌پذیر است و آنچه نیست

اجتماعاتی که در این فصل توصیف شدند الگوهایی نیستند که در جزئیات خود تقلید شوند. خواننده نمی‌تواند با خریدن یک درشکه آمیش شود، نمی‌تواند با ذخیره کردن گندم مورمون شود، نمی‌تواند با رعایت کوشر یهودی ارتدوکس شود. تعهدات الهیاتی و فرهنگی مشخص این اجتماعات از الگوهای نهادی‌ای که تاب‌آوری را پدید می‌آورند جدایی‌پذیر نیستند. الگوهای نهادی در طول قرن‌ها در درون تعهدات الهیاتی شکل گرفتند، و این الگوها اگر از چارچوبی که آن‌ها را پدید آورد بیرون کشیده شوند دوام نمی‌آورند.

آنچه تعمیم‌پذیر است چند چیز است.

این تشخیص که اجتماع مذهبی در عمق واقعی، در هر بُعد سنجش‌پذیری، تاب‌آوری‌ای پدید می‌آورد که هیچ جانشین سکولاری با آن برابری نمی‌کند. خانوار جدی‌ای که تاب‌آوری‌ای را می‌خواهد که این اجتماعات نشان می‌دهند باید در عمق واقعی به یک اجتماع مذهبی وارد شود. نه عضویت نمادینی که در مسیحیت جریان اصلی آمریکا رایج است، بلکه ادغام واقعی‌ای که فصل ۱۸ توصیف کرد.

این تشخیص که اجتماع جغرافیایی بیش از اجتماع مبتنی بر علاقه مشترک اهمیت دارد. کسانی که نزدیک شما زندگی می‌کنند و روزانه، هفتگی و سالانه با آن‌ها روبه‌رو می‌شوید، همان

کسانی‌اند که هنگامی که شرایط ایجاب کند بسیج خواهند شد. دوستان در شهرهای دور و اجتماعات آنلاین علاقه مشترک نمی‌توانند این کارکرد را به انجام برسانند. کار اجتماع، کار روابط با کسانی است که به‌طور فیزیکی نزدیک شما هستند.

این تشخیص که جایگزین‌های نهادی برای تأمین مدرک‌محور و تجاری ممکن است. آموزشی که اجتماع برای فرزندان خود فراهم می‌کند. ظرفیت پزشکی‌ای که در درون اجتماع ساخته می‌شود، نه از متخصصان بیرونی خریداری می‌شود. یاری متقابلی که اجتماع تأمین مالی می‌کند، نه دولت فراهم می‌کند. تولید غذایی که در کنترل اجتماع است، نه وابسته به زنجیره‌های تأمین تجاری. هر یک از این‌ها سخت‌تر از جایگزین مدرک‌محور است اما توانایی‌ای پدید می‌آورد که جایگزین مدرک‌محور پدید نمی‌آورد.

این تشخیص که کار شکل‌گیری اجتماع نسل‌ها زمان می‌برد. اجتماعاتی که در این فصل توصیف شدند با توانایی کنونی خود آغاز نکردند. آن را در طول قرن‌ها عمل پیوسته ساختند، و هر نسل آنچه لازم بود به نسل بعد منتقل کرد. خواننده‌ای که اکنون آغاز می‌کند نمی‌تواند در یک عمر به آنچه این اجتماعات در طول قرن‌ها ساخته‌اند برسد، اما می‌تواند کاری را آغاز کند که، با ادامه یافتن به دست فرزندان و نوه‌ها، به‌مرور زمان توانایی مشابهی پدید خواهد آورد.

فصل بعد بررسی می‌کند که افراد و خانواده‌های ثروتمند در تلاش‌های خود برای جایگاه‌یابی درست چه می‌کنند، هم الگوهایی که کار می‌کنند و هم حالت‌های شکستی که خیال بانکر همچنان پدید می‌آورد.

افراد و خانواده‌های ثروتمندی که درست جایگاه‌یابی می‌کنند

فصل ۱۱ از جلد دوم چارچوب «بانکر در برابر اجتماع» را پایه گذاشت و تصویری صادقانه از این ارائه کرد که ادغام ثروتمندان در اجتماعات محلی کجا کارگر می‌افتد و کجا شکست می‌خورد؛ از جمله تصحیح دربارهٔ مقیاس و موارد بوزمن (Bozeman)، جکسون هول (Jackson Hole) و بخش‌هایی از آیداهو و تنسی که در آن‌ها اجتماعات میزبان زیر بار سرازیر شدن تازه‌واردان از پا درآمده‌اند. این فصل آن چارچوب را دوباره به بحث نمی‌گذارد، بلکه بررسی می‌کند افراد و خانواده‌های ثروتمندی که درست جایگاه‌یابی می‌کنند در سطح عملیاتی واقعاً چه می‌کنند: الگوهای مشخص خرید املاک، رویکردهای مشخص و کارآمد به ادغام در اجتماع، انتخاب‌های مشخص نسلی و میراثی که آماده‌سازی جدی ثروتمندان را از خیال بانکر متمایز می‌کند، و بازیگری‌های مشخص مشاوره‌ای و ساختاری که این تشخیص ایجاب می‌کند. فصل با این پرسش به پایان می‌رسد که خوانندگانی با امکانات متوسط‌تر، بی‌آنکه به همان منابع دسترسی داشته باشند، چه چیزی می‌توانند از این الگو بیاموزند و چه چیزی به‌راستی فقط در مقیاس بزرگ در دسترس است. تصویر رایج از آماده‌سازی ثروتمندان شامل بانکرها، جزیره‌های خصوصی و محوطه‌های مستحکم دورافتاده است. فصل ۱۱ از جلد دوم بررسی کرد که چرا این تصویر نادرست است و در عوض چه چیزی کارگر می‌افتد. این فصل همان الگوی کارآمد را برمی‌گیرد و در سطح عملیاتی بررسی می‌کند، با توجه به اینکه افراد و خانواده‌های ثروتمند هنگامی که درست جایگاه‌یابی می‌کنند واقعاً چه می‌کنند؛ در تقابل هم با خیال بانکر و هم با مدیریت ثروت متعارف و ناکافی‌ای که برای اکثر خانوارهای ثروتمند حالت پیش‌فرض است.

الگوی املاک

خانوارهای ثروتمندی که درست جایگاه‌یابی می‌کنند املاکی می‌خرند که نمونه‌های عملیاتی فعال‌اند، نه املاکی نمایشی. این الگو در همهٔ مواردی که قابل مشاهده‌اند یکسان است.

مزرعه دامداری ای (ranch) در مونتانا، وایومینگ یا آیداهو که به صورت یک دامداری تجاری فعال اداره می‌شود؛ با سرکارگران و کارگران محلی که سال‌ها در آن ملک کار کرده‌اند، با گاوهایی که بر مبنای تجاری پرورش داده، فروخته و مدیریت می‌شوند، و با مالکی که خود در عملیات مشارکت دارد و نه چهره‌ای دور از صحنه که گاه‌به‌گاه سری به آنجا می‌زند. این دامداری درآمد تولید می‌کند، کارگران محلی را به کار می‌گیرد و مالک را در صنعت دامداری منطقه ادغام می‌کند؛ صنعتی که خود اجتماعی از فعالان این حرفه است که یکدیگر را می‌شناسند و رو در رو کسب‌وکار می‌کنند.

مزرعه‌ای کشاورزی در تنسی، کنتاکی یا شمال ایالت نیویورک که محصولات زراعی و دام واقعی تولید می‌کند؛ با مدیران حقوق‌بگیری که عملیات را می‌گردانند، با کارگران فصلی از اجتماع محلی، با محصولاتی که در بازارهای محلی کشاورزان و به رستوران‌های محلی فروخته می‌شوند، و با مالکی که چهره‌ای شناخته‌شده در اجتماع کشاورزی است. این مزرعه غذا تولید می‌کند، به سیستم‌های غذایی محلی یاری می‌رساند و همان ظرفیت تولیدی‌ای را فراهم می‌آورد که چارچوب این کتاب آن را یکی از مهم‌ترین دارایی‌ها می‌شناسد. تاکستانی در اورگن، واشینگتن، کالیفرنیا یا ویرجینیا که به صورت یک شراب‌سازی فعال اداره می‌شود؛ با یک شراب‌ساز، با کارکنان سرداب، با روابطی با توزیع‌کنندگان و رستوران‌ها، و با شرابی که هر سال از برداشت همان سال تولید و فروخته می‌شود. این عملیات درآمد تولید می‌کند و مالک را در اجتماع شراب‌سازی منطقه ادغام می‌کند.

یک بهره‌برداری چوب و الوار در شمال غرب اقیانوس آرام، شمال شرق یا بخش‌هایی از جنوب که مدیریت فعال جنگل، برداشت پایدار، توان‌اره‌کشی چوب و فروش محصول را در بر می‌گیرد. این عملیات درآمد تولید می‌کند، به اقتصاد چوب منطقه یاری می‌رساند و منابعی (الوار، چوب سوخت، مصالح) فراهم می‌آورد که در هر شرایطی ارزش دارند.

مزرعه یا دامداری فعالی در سواحل مین، ناحیه «هلندی‌های پنسیلوانیا» (Pennsylvania Dutch country)، بخش شمالی غرب میانه یا مناطق دیگری با سنت‌های کشاورزی نیرومند و اجتماعات دست‌نخورده. محصولات مشخص متفاوت‌اند اما الگو یکسان است: تولید واقعی، کارگران محلی حقوق‌بگیر، ادغام در تجارت محلی، و مالکی که سال‌ها صرف این کرده است که بخشی از اجتماع شود.

ویژگی مشترک این املاک آن است که چیزهای واقعی تولید می‌کنند، آدم‌های واقعی را به کار می‌گیرند، درآمد واقعی ایجاد می‌کنند و بستر ادغام در اجتماعاتی را فراهم می‌آورند که مستقل از ثروت مالک کار می‌کنند. این املاک نمایشی نیستند؛ عملیات‌هایی فعال‌اند که حتی اگر شرایط کلان اقتصادی به‌طور اساسی تغییر کند، در شکلی تعدیل‌شده همچنان به کار خود ادامه خواهند داد.

الگوی ادغام

فصل ۱۱ از جلد دوم بررسی کرد که ادغام کجا کارگر می‌افتد و کجا شکست می‌خورد. الگوی کارآمد ویژگی‌های مشخصی دارد که ارزش بررسی در سطح عملیاتی را دارند.

خانوار ثروتمندی که درست جایگاه‌یابی می‌کند با شکیبایی به اجتماع وارد می‌شود. انتظار ندارد در سال اول، یا دوم، یا سوم پذیرفته شود. می‌داند که بخشی از یک اجتماع جاافتاده شدن یک دهه یا بیشتر زمان می‌برد و رفتار خود را بر همین اساس تنظیم می‌کند. در رویدادهای محلی حاضر می‌شود بی‌آنکه انتظار داشته باشد مرکز توجه باشد. به نهادهای محلی کمک می‌کند بی‌آنکه انتظار داشته باشد کمک‌هایش نفوذی بر شیوه کار آن نهادها به همراه بیاورد. آن‌قدر دیده می‌شود که شناخته شود، اما نه آن‌قدر که جلب توجه کند.

هر جا بتوانند، کارگران محلی را به کار می‌گیرند. کارگران دامداری از همان ناحیه‌اند. مدیر مزرعه در همان نزدیکی بزرگ شده است. پیمانکارانی که ملک را نگهداری می‌کنند محلی‌اند. کارکنان خانه، آنجا که کارکنان خانه‌ای در کار است، شامل افرادی از همان اجتماع‌اند و نه متخصصانی وارداتی. این استخدام‌ها روابط اقتصادی و پیوندهای شخصی‌ای پدید می‌آورد که با گذشت زمان به بستر تعهد متقابل بدل می‌شود.

فرزندان خود را، هر جا عملی باشد، به مدارس محلی می‌فرستند، یا به مدارس که بخشی از فرهنگ منطقه‌اند، نه به مدارس شبانه‌روزی در شهرهای دوردست. فرزندان با بچه‌های محلی رابطه برقرار می‌کنند. والدین با والدین دیگر رابطه برقرار می‌کنند. فرزندان با فهمی از اجتماعی که بخشی از آن‌اند بزرگ می‌شوند، نه با فرهنگ جهان‌وطنی خانوار ثروتمندی که صرفاً اتفاقی در آن اجتماع زندگی می‌کند.

اگر مذهبی باشند در نهادهای مذهبی محلی حاضر می‌شوند و اگر نباشند از آن‌ها دوری می‌کنند، به‌جای آنکه بکوشند نهادهای مذهبی را ابزاری به کار گیرند. خانواری که به کلیسای محلی می‌رود چون کلیسای محلی کانون حیات اجتماع است، اما در واقع به آنچه کلیسا تعلیم می‌دهد باور ندارد، همان‌گونه که هست دیده خواهد شد. خانواری که می‌آید چون واقعاً در ایمان کلیسا شریک است، یا اصلاً نمی‌آید چون شریک نیست، اصیل‌تر است و از همین رو آسان‌تر جذب می‌شود.

فرزندانشان، هر جا این امر به‌طور طبیعی رخ دهد، با خانواده‌های محلی وصلت می‌کنند. ازدواج‌ها را ترتیب نمی‌دهند، چرا که این کار هم در فرهنگ معاصر آمریکا ناپسند است و هم با توجه به شکاف ثروتی که اغلب میان خانوار مهاجر و اجتماع میزبان وجود دارد، دست‌نیافتنی. اما فرزندان خود را در دسترس جهان اجتماعی محلی قرار می‌دهند و هنگامی که رابطه‌ای شکل می‌گیرد، از آن حمایت می‌کنند، به‌جای آنکه فرزندان را به‌سوی ازدواج‌هایی دوردست در درون طبقه خود سوق دهند.

به نهادهای محلی بر اساس شرایط خود آن نهادها کمک می‌کنند، نه با تحمیل اولویت‌های بیرونی. مدرسه محلی که به سالن ورزشی تازه نیاز دارد سالن ورزشی تازه می‌گیرد، نه مرکز نوآوری‌ای که درخواستش را نداده بود. آتش‌نشانی داوطلب محلی که به تجهیزات نیاز دارد تجهیزات می‌گیرد، نه بازطراحی شیوه کارش. بانک غذای محلی برای همان کاری که از پیش می‌کند غذا و پول می‌گیرد، نه موعظه‌ای در این باب که چگونه باید کارها را متفاوت انجام دهد. کمکی که نهاد را همان‌گونه که هست محترم می‌شمارد، پذیرفته می‌شود؛ کمکی که با شرط و شروط می‌آید، رنجش برمی‌انگیزد.

الگوی نسلی

خانوار ثروتمندی که درست جایگاه‌یابی می‌کند در افق نسل‌ها می‌اندیشد، نه در افق فصل‌های مالی پرتفوی. این الگو در انتخاب‌هایی مشخص دیده می‌شود.

میراث به‌گونه‌ای ساختار یافته است که توانمندی و منش را منتقل کند، نه فقط ثروت را. فرزندان با انتظار شایستگی بزرگ می‌شوند. کار با دست را می‌آموزند. مدیریت روابط تعهد متقابل را می‌آموزند. چارچوب مذهبی یا فلسفی‌ای را که خانواده در درون آن عمل می‌کند می‌آموزند. هرچه

بخواهند به آن‌ها داده نمی‌شود، با این درک که دادن هرچه کسی بخواهد، صرف‌نظر از ثروتی که برای پشتیبانی از این ناتوانی در دسترس است، بزرگسالانی ناتوان پدید می‌آورد.

ثروتی که سرانجام به ارث خواهد رسید به‌گونه‌ای ساختار یافته است که از فعالیت مولد پشتیبانی کند، نه از مصرف منفعلانه. اسناد تراست (trust) تصریح می‌کنند که پرداخت‌ها به مشارکت مولد گره خورده‌اند: تحصیل، کار، تشکیل خانواده، خدمت به اجتماع. ساختار امنا به‌گونه‌ای انتخاب می‌شود که این شرط‌ها را اجرا کند، نه آنکه در برابر خواسته‌های وارثان تسلیم شود. نتیجه وارثانی است که برای استفادهٔ مولد از ثروت مجهزند، نه وارثانی که فقط برای خرج کردن آن مجهزند. املاکی که خریداری شده‌اند به‌گونه‌ای جایگاه یافته‌اند که به‌صورت نمونه‌های عملیاتی فعال به نسل بعد منتقل شوند، نه به‌صورت دارایی‌های منفعل. دامداری همچنان به کار ادامه خواهد داد. مزرعه همچنان تولید خواهد کرد. تاکستان همچنان شراب خواهد ساخت. نسل بعد از کودکی در این عملیات درگیر خواهد بود، با این انتظار که در بزرگسالی آن‌ها را مدیریت کند و آموزش و روابط لازم تا زمان انتقال فراهم آمده باشد.

روابط درون اجتماع نیز به‌گونه‌ای جایگاه یافته‌اند که منتقل شوند. نسل بعد در همان اجتماع بزرگ شده است. همسایگان را می‌شناسد. به مدارس آنجا رفته است. اگر خانواده مذهبی باشد، در کلیساهای آنجا حاضر شده است. روابطی را که والدین در طول دهه‌ها ساخته‌اند در اختیار دارد و هنگامی که خود عملیات را بر عهده می‌گیرد، می‌تواند از آن‌ها بهره بگیرد.

بازپیکربندی مشاوره‌ای

خانوار ثروتمندی که درست جایگاه‌یابی می‌کند تشخیص می‌دهد که مشاوران متعارفش به شیوه‌هایی محدودند که خانوار، تا زمانی که همچنان با آن‌ها کار می‌کند، نمی‌تواند به‌طور کامل برطرف کند. این تشخیص به بازپیکربندی‌هایی مشخص می‌انجامد.

خانوار برای آن بخش از پرتفوی که در درون سیستم متعارف عمل می‌کند مشاوران مالی متعارف را نگه می‌دارد و در عین حال متخصصانی را به آن‌ها می‌افزاید که می‌توانند دربارهٔ بخشی که در آن سیستم عمل نمی‌کند مشاوره دهند. این متخصصان شاید وابسته به شرکت‌های بزرگ نباشند. شاید متخصصان مستقلی باشند با تخصص در فلزات گران‌بهای فیزیکی، املاک کشاورزی، جانشینی

در کسب و کار خانوادگی یا حوزه‌های دیگری که شرکت‌های بزرگ به‌خوبی به آن‌ها خدمت نمی‌دهند. رابطه با این متخصصان با رابطه با مشاوران متعارف متفاوت است و خانوار را ناگزیر می‌کند دربارهٔ اینکه کدام‌شان قابل اعتماد و شایسته‌اند، قضاوت مستقل خود را بیروارند.

ساختار حقوقی از این منظر بررسی می‌شود که چه چیزی واقعاً لازم است و چه چیزی صرفاً فروخته شده است. تراست‌هایی که به مقاصد مشخصی خدمت می‌کنند نگه داشته می‌شوند. تراست‌هایی که اساساً به این دلیل وجود دارند که تراست‌ها بازاریابی شده بودند منحل می‌شوند و دارایی‌ها، هر جا ممکن باشد، به مالکیت مستقیم بازگردانده می‌شوند. مشارکت‌های محدود خانوادگی‌ای (family limited partnership) که در زمانی به برنامه‌ریزی مالیات بر ارث خدمت می‌کردند که آن مالیات به‌طور اساسی متفاوت بود، در برابر قانون کنونی بازبینی می‌شوند. محصولات بیمه‌ای که اساساً به این دلیل وجود دارند که محصولات بیمه‌ای بازاریابی شده بودند، در برابر نیاز واقعی سنجیده می‌شوند.

ساختار حسابداری و مالیاتی هر جا بتوان بدون آسیب به برنامه‌ریزی مشروع ساده‌سازی کرد، ساده می‌شود. هزینه‌های حسابداری‌ای که سال به سال برای ساختارهایی با مقاصد نامعلوم روی هم انباشته می‌شوند، با حذف خود آن ساختارها کاهش می‌یابند.

رابطه با نهادهای مالی بزرگ در میان نهادها و در میان دسته‌های مختلف متنوع می‌شود. خانواری که همهٔ دارایی‌های امانی‌اش را نزد یک شرکت بزرگ نگه می‌دارد با ریسک تمرکزی روبه‌روست که همان خانوار با دارایی‌هایی پخش‌شده میان چند شرکت با آن روبه‌رو نیست. این تنوع‌بخشی در خود دارایی‌ها نیست؛ دارایی‌ها در هر دو حالت می‌توانند یکسان باشند. تنوع‌بخشی در امانت‌داران، در حوزه‌های قضایی و در وابستگی‌های نهادی است.

پرسش دشوارتر: به‌کارگیری ثروت

خانوار ثروتمندی که درست جایگاه‌یابی می‌کند با پرسشی روبه‌روست که خانوار ثروتمندی که چنین نمی‌کند با آن روبه‌رو نیست. پرسش این است که آیا بخشی از ثروت باید در فعالیت‌های مولد، اجتماعات و توانمندی‌های خانوادگی‌ای به کار گرفته شود که چارچوب این کتاب آن‌ها را حفاظت‌کننده می‌شناسد، یا در شکل مالی در برابر آینده‌ای نامعلوم حفظ شود.

پاسخ متعارف به این پرسش، که در اکثر رویه‌های مدیریت ثروت نهفته است، آن است که ثروت باید در برابر نااطمینانی حفظ شود و به‌کارگیری آن به درآمدی محدود بماند که ثروت حفظ‌شده تولید می‌کند. این پاسخ برای شرایطی مناسب است که در آن حفظ ثروت قابل اعتماد است. در شرایطی که حفظ ثروت خود در معرض خطر است، پاسخ چندان روشن نیست.

خانوار ثروتمندی که درست جایگاه‌یابی می‌کند می‌سجد که آیا به‌کارگیری بخشی از ثروت در عملیات مولد، نهادهای اجتماع، توانمندی‌های خانوادگی و کار معنادار، ارزشی پایدارتر از حفظ آن ثروت در شکل مالی پدید می‌آورد یا نه. پاسخ برای همه خانوارها یکی نیست و به شرایط مشخص هر یک بستگی دارد، اما پرسش مطرح می‌شود، نه آنکه با پیش‌فرض کنار گذاشته شود.

این به‌کارگیری می‌تواند شکل‌های گوناگونی داشته باشد. سرمایه‌گذاری در نمونه‌های عملیاتی فعالی که چیزهای واقعی تولید می‌کنند. تأمین مالی نهادهای اجتماع که خانوار برایشان ارزش قائل است. سرمایه‌گذاری آموزشی و پرورشی در نسل بعد. پشتیبانی از نهادهای مذهبی یا فرهنگی‌ای که با تعهدات خانواده همسو هستند. به‌کارگیری خیرخواهانه در راه آرمان‌هایی که برای خانواده اهمیت دارند. هر یک از این‌ها کاربردی از ثروت است که اثری پایدار پدید می‌آورد، نه آنکه ثروت را در برابر فرسایش حفظ کند.

استدلال به سود به‌کارگیری آنجا قوی‌ترین است که گزینه دیگر حفظ ثروت در شکل‌هایی است که شاید از شرایط پیش رو جان به در نبرند. استدلال به سود حفظ آنجا قوی‌ترین است که خانواده انتظار دارد شرایط عادی ادامه یابد و حفظ ثروت قابل اعتماد بماند. ارزیابی صادقانه وضعیت واقعی، در برابر چارچوبی که جلدهای پیشین پرورانده‌اند، نشان می‌دهد که مقداری به‌کارگیری معقول‌تر از آن است که رویه متعارف مدیریت ثروت می‌پذیرد.

چه چیزی تعمیم‌پذیر است و چه چیزی نیست

اکثر خوانندگان این کتاب منابع لازم برای خرید دامداری‌های فعال در مونتانا یا نگه داشتن تیم‌های مشاوره‌ای از متخصصان مستقل را ندارند. الگوهایی که در این فصل توصیف شد واقعی‌اند و در رده بالای توزیع ثروت عمل می‌کنند. بسیاری از جزئیات عملیاتی مستقیماً در دسترس خوانندگانی با امکانات متوسط‌تر نیست.

آنچه تعمیم‌پذیر است چند چیز است.

این درک که ادغام در اجتماع کار سال‌ها و دهه‌هاست، نه هفته‌ها و ماه‌ها، در همه سطوح ثروت صادق است. خانوار ثروتمندی که می‌کوشد این کار را فشرده کند، جایگاهی بهتر از خانوار متوسطی ندارد که می‌کوشد آن را فشرده کند. این درک که در شرایط اختلال، چیزهای واقعی‌ای که با کار واقعی در مکان‌های واقعی تولید می‌شوند ارزشمندتر از دارایی‌های مالی‌اند، در همه سطوح ثروت صادق است. خانوار متوسطی که باغچه می‌کارد، ابزارهایش را نگه می‌دارد، مهارت می‌پروراند و اجتماع می‌سازد، بر همان اصولی عمل می‌کند که خانوار ثروتمند خریدار یک مزرعه فعال. مقیاس متفاوت است اما اصول یکی‌اند.

این درک که به ارث گذاشتن توانمندی و منش مهم‌تر از به ارث گذاشتن ثروت است، در همه سطوح ثروت صادق است. خانوار متوسطی که فرزندانش را شایسته، دارای ریشه مذهبی یا فلسفی، ادغام‌شده در اجتماع و توانا در کار بار می‌آورد، همان کاری را می‌کند که خانوار ثروتمند درست‌جهت‌یافته می‌کند، در مقیاسی که برایش در دسترس است.

این درک که مشاوره مالی متعارف برای شرایطی تنظیم شده است که شاید ادامه نیابد، در همه سطوح ثروت صادق است. خانوار متوسطی که انتخاب‌های مالی خود را در برابر این چارچوب می‌سنجد، نه در برابر مشاوره متعارف، همان کاری را می‌کند که خانوار ثروتمند در حال بازپیکربندی تیم مشاوره‌ایش می‌کند، در مقیاسی که برایش در دسترس است.

مطالعات موردی فصل بعد سه عملیات را به تفصیل بررسی می‌کنند، برگرفته از تجربه مستقیم نویسندگان، که در آن‌ها اصول توصیف‌شده در این فصل و فصل‌های پیشین را می‌توان در سطح عملیاتی و نه فقط در مقام نظر بررسی کرد.

مطالعات موردی در عمل

این سه کار را برای پایان این جلد سازنده نگه داشته‌ام، زیرا آن‌ها نمونه‌هایی نیستند که پس از کامل شدن تحلیل به جست‌وجویشان رفته باشم. آن‌ها خود تحلیل‌اند، زیسته‌شده، در برخی موارد بیش از بیست سال پیش از آنکه کلمه‌ای از این کتاب را بنویسم. صندوق کودکان ارمنستان (Children of Armenia Fund, COAF)، مزرعه‌ای در ساحل ایالت مین (Maine) و شرکت زیست‌فناوری‌ای که از سال ۱۹۹۴ رهبری‌اش را بر عهده داشته‌ام، هر یک بر همان پیش‌فرضی بنا شده‌اند که در سراسر فصل‌های این اثر جاری است: اینکه اجتماع آن واحدی است که پایدار می‌ماند، اینکه تاب‌آوری در طول دهه‌ها ساخته می‌شود و نه در دل بحران سرهم‌بندی، و اینکه چیزهای واقعی که برای نیاز واقعی انسان تولید شده‌اند، آن‌گاه که انتزاع‌های مالی از کار می‌افتند، ارزش خود را نگاه می‌دارند. من آن پیش‌فرض را استنتاج نکردم تا سپس این نمونه‌ها را بیابم. بر پایه آن عمل کردم، و عمل مقدم بود. این فصل را به اول‌شخص می‌نویسم، زیرا این کار از آن من است و صدای تحلیلی نمی‌تواند با صداقت خلاف این را وانمود کند؛ و نیز از آن رو که سودمندترین چیزی که می‌توانم به خواننده عرضه کنم، نه تصویری مرتب و پاکیزه، بلکه حقیقت آن چیزی است که این کار به‌واقع طلب کرده است.

خواننده حق دارد از هر کسی که کتابی از این دست می‌نویسد بپرسد که آیا نویسنده خود هیچ‌یک از این‌ها را انجام داده است، یا تحلیلی محصول پشت‌میزیِ مردی است که درباره تاب‌آوری نظریه‌پردازی کرده بی‌آنکه هرگز ذره‌ای از آن را ساخته باشد. این پرسش منصفانه است، و این فصل پاسخ من است. سه کاری که در اینجا شرح می‌دهم جاهایی هستند که تز این کتاب در آن‌ها پیش‌فرض عملی من بوده است، در یک مورد به مدت بیست‌وسه سال، بسی پیش از آنکه حتی به فکر مکتوب کردن این چارچوب بیفتم. آن‌ها اثبات درستی چارچوب نیستند، زیرا سه کار از سوی یک نفر در حالت کلی هیچ چیز را اثبات نمی‌کند. آن‌ها چیزی فروتنانه‌تر و، به گمان من، سودمندترند: شهادی بر اینکه می‌توان بر پایه این چارچوب عمل کرد، اینکه این عمل همان شکل‌هایی را به خود

می‌گیرد که کتاب توصیف می‌کند، و اینکه همان چیزی را به بار می‌آورد که کتاب می‌گوید به بار می‌آورد؛ در طول دهه‌ها، در جهان واقعی، و به بهای واقعی.

آن‌ها را به همان ترتیبی می‌آورم که پیش‌فرض هر یک برایم روشن شد؛ و این به تقریب همان ترتیبی است که نشان می‌دهد هر یک تا چه اندازه بی‌واسطه اصل اجتماع را، که ستون فقرات سراسر این اثر است، بیان می‌کند.

صندوق کودکان ارمنستان

صندوق کودکان ارمنستان را در سال ۲۰۰۳ بنیاد گذاشتم، و پیش‌فرضی که آن را بر پایه‌اش بنا کردم، کمابیش عیناً همان‌تر این کتاب است؛ تزی که دو دهه پیش از نوشتن کتاب به آن رسیده بودم.

استدلال چنین بود. روستاهای ارمنستان با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ ویران شده بودند. کشور پایه صنعتی خود، منابع انرژی خود، تضمین‌های امنیتی خود و روابط اقتصادی درهم‌تنیده‌ای را که آن را سرپا نگه داشته بود از دست داده بود، و روستاها سخت‌ترین ضربه را خورده بودند. مدرسه‌ها فرو می‌ریختند. درمانگاه‌ها تعطیل شده بودند. جاده‌ها و شبکه آبیاری تباه شده بود. جوانان به شهرها و به کشورهای دیگر می‌رفتند، تولدها کاهش می‌یافت، و روستاهایی که قرن‌ها اجتماع‌هایی پیوسته بوده بودند با چشم‌انداز پایان یافتن صاف و ساده روبه‌رو بودند. تحلیل متعارف به این روستاها نگاه می‌کرد و واپس‌ماندگی می‌دید؛ مسئله‌ای که باید با انتقال مردم به سوی اقتصاد شهری مدرن حل می‌شد، اقتصادی که شغل و زیرساخت و آینده را در اختیار داشت.

من چیزی نزدیک به عکس این را می‌دیدم، و آنچه می‌دیدم همان چیزی است که این کتاب از آن دفاع می‌کند. اجتماعات روستایی، در سراسر آن فروپاشی، دقیقاً همان ویژگی‌هایی را نگاه داشته بودند که چارچوب محرک‌های بقا آن‌ها را عمیق‌ترین سرچشمه‌های تاب‌آوری می‌شناسد. خانواده‌هایی دست‌نخورده و پیوندهای خویشاوندی متراکم داشتند. چارچوبی مذهبی در مسیحیت حواری ارمنی داشتند که در طول پانزده قرن از هر کوششی برای خاموش کردنش جان به در برده بود. دانش کشاورزی‌ای داشتند که در دستان مردمی بود که هرگز از کشاورزی دست نکشیده بودند. میراث روانی مردمی را داشتند که از نسل‌کشی و پراکندگی جان به در برده و با گوشت و استخوان خود می‌دانستند چگونه دوام بیاورند. آنچه از دست داده بودند بستر اجتماع تاب‌آور نبود. آنچه از

دست داده بودند پشتیبانی مادی‌ای بود که به آن بستر امکان می‌داد کاری بیش از صرف زنده ماندن بکند. پیش‌فرض صندوق این بود که این اجتماعات از بدیل شهری تاب‌آورتر و خودکفاترند، نه کمتر، و بنابراین شایسته تأمین منابع‌اند، نه رها شدن. حرکت درست آن نبود که مردم را به سوی اقتصاد مدرن منتقل کنیم. حرکت درست آن بود که منابع را به اجتماعات بیاوریم تا بتوانند توانمندی‌هایی را که از پیش داشتند بهینه کنند؛ هم در روزگار خوش و هم در برابر اختلال‌هایی که چارچوب انتظارشان را داشت.

آن پیش‌فرض اکنون در طول بیست‌وسه سال آزموده شده است، و این همان افق زمانی‌ای است که باقی این کتاب اصرار دارد کار واقعی به آن نیاز دارد. رویکرد، به جای تک‌بخشی، جامع بوده است، به دلیلی که مستقیماً از تز اجتماع برمی‌آید: مدرسه‌ای بدون درمانگاه، درمانگاهی بدون اقتصاد، اقتصادی بدون آن پیوستگی فرهنگی که به یک مکان هویتش را می‌بخشد، هر یک ناکافی است، زیرا اجتماع یک کل درهم‌تنیده است و نه مجموعه‌ای از خدمات. پس این کار هم‌زمان در همه ابعاد زندگی روستایی جریان داشته است. ما مدرسه‌ها را بازسازی و تجهیز کرده‌ایم، در حدی که کودک روستایی ارمنی بتواند آموزشی برابر با کودک شهری دریافت کند. در روستاهایی که درمانگاه‌هایشان را از دست داده بودند، درمانگاه ساخته و کارکنان آن را فراهم کرده‌ایم. مراکز اجتماعی و کودکان‌ها ساخته‌ایم، جاده‌ها را نوسازی کرده‌ایم، شبکه آبیاری‌ای را که کشاورزی به آن وابسته است تعمیر کرده‌ایم، آزمایشگاه‌های خلاقیت و فناوری بنا کرده‌ایم، و از برنامه‌های فرهنگی و هنری‌ای پشتیبانی کرده‌ایم که میراث ارمنی را در نسل نواخته زنده نگاه می‌دارد. در طول این دو دهه، این‌ها جمعاً به بیش از ۱۰۰ میلیون دلار پروژه در بیش از ۱۰۰ روستا رسیده است، و بهسازی‌های زیرساخت فیزیکی به‌تنهایی از ۱۴۰ مورد ارتقای تأسیسات فراتر رفته است. در سال ۲۰۱۴ این کار به ابتکار اسمارت (SMART Initiative) تحول یافت، که مراکز روستایی پیشرفته می‌سازد، بر پایه این دریافت که حتی خیریه جامع نیز می‌تواند وابستگی بیاورد، اگر هم‌زمان فعالیت اقتصادی خوداتکایی را که به یک اجتماع امکان می‌دهد روی پای خود بایستد شتاب نبخشد.

آنچه این بیست‌وسه سال به بار آورده، همان چیزی است که چارچوب پیش‌بینی می‌کند. پیامدهای آموزشی و بهداشتی به‌طور سنجش‌پذیر بهبود یافته‌اند. فعالیت اقتصادی رشد کرده است. مهاجرت معکوس شده است، و جوانانی که پیش‌تر می‌رفتند، اکنون ماندن یا بازگشتن را برمی‌گزینند. گویاتر از همه، در روستاهایی که صندوق در آن‌ها کار کرده است، اکنون شمار تولدها از

شمار مرگ‌ها بیشتر است، و این نشانهٔ جمعیت‌شناختی اجتماعی است که آینده دارد، نه اجتماعی که رو به پایان است. مسیر زوالی که دهه‌های پسا شوروی ارمنستان روستایی را تعریف کرده بود، در جاهایی که این کار انجام شده، وارونه شده است. این همان چیزی است که وقتی تز اجتماع‌محور در مقیاس یک منطقه به عمل درآید و بیش از دو دهه پایدار بماند، به چشم می‌آید. این تز این کتاب است، و من از سال ۲۰۰۳ آن را زیسته‌ام.

مزرعهٔ آارات (Ararat Farms)

مزرعهٔ ساحل مین بعدتر آمد، و پیش‌فرض آن همان تز است که این بار نه در مقیاس یک منطقه، بلکه در مقیاس یک خانوار و یک قطعه زمین بیان شده است.

می‌خواهم دربارهٔ نخستین دلیل مزرعه صادق باشم، زیرا این صداقت خود بخشی از مطلب است. من آن زمین را همچون سپری عبوس در برابر فاجعه نخریدم. آن را خریدم زیرا جایی زیباست، و زیرا خانواده‌ام و کسانی که روی آن کار می‌کنند می‌توانستند از آن همچون جایی زیبا لذت ببرند، و این لذت نسبت به تز امری فرعی نیست، بلکه در کانون آن است. این کتاب از آغاز استدلال کرده است که آماده‌سازی جدی ارزش دوگانه دارد، که در روزگار عادی زندگی بهتری و در اختلال زندگی‌ای قابل‌بقا پدید می‌آورد، و خانواری که زندگی‌اش را به این شیوه سامان می‌دهد، اگر اختلال هرگز نیاید، هیچ چیز از دست نمی‌دهد، زیرا در این میان بهتر زیسته است. مزرعه تجسم آن استدلال است. پیش از هر چیز، جایی خوب برای زندگی است، و همین برای داشتنش دلیلی کافی است. اما آن را، آگاهانه و از همان آغاز، چنان تجهیز کردیم که در یک اختلال همهٔ عناصر لازم برای خودکفایی را داشته باشد، و بتواند به اجتماع پیرامونش خدمت کند، به جای آنکه خود را در برابر آن دیوار بکشد.

آنچه این امر در عمل معنا داده است، مستقیماً بر لایهٔ فیزیکی‌ای که این جلد توصیف کرده منطبق می‌شود، اما جهت این انطباق برعکس آن است که یک کتاب راهنما عرضه می‌کند. من فهرستی نخواندم تا اqlامش را تهیه کنم. فهم مقدم بود، و مزرعه همان شکلی است که آن فهم، چون در زمین ساخته شود، به خود می‌گیرد. مناطق تولیدی متمایزی هست: سبزیجات با کشت متمرکز در بسترهای مرتفع و کرت‌های مزرعه، گلخانه‌های متعددی که تولید را در زمستان مین

ادامه می‌دهند، باغ‌های میوه و کشتزارهای توت که سال‌ها طول کشید تا به بار بنشینند و اکنون بار می‌دهند، چراگاه برای گله‌ای گوسفند، مرغ‌های تخم‌گذار؛ و همه این‌ها بر پایه شیوه‌های ارگانیک و احیاگر اداره می‌شود، زیرا خاکی که از آن مراقبت می‌شود همان ظرفیت تولیدی‌ای است که چارچوب آن را در جایگاه سوم سلسله‌مراتب خود قرار می‌دهد. زیرساختی هست که تولید را به تاب‌آوری بدل می‌کند: آشپزخانه‌ای صنعتی، سردخانه، چاه‌ها و آب‌های سطحی، تجهیزات و کارگاهی برای سرپا نگه داشتن آن‌ها. و مردمی هستند، کشاورزان و سرآشپزهای حرفه‌ای که در این ملک زندگی می‌کنند و زندگی‌شان را گرد آن ساخته‌اند، زیرا عمیق‌ترین عنصر سلسله‌مراتب نه زمین است و نه تجهیزات، بلکه اجتماعی از مردمِ توانمند است، و مزرعه‌ای که اجتماعی واقعی روی آن کار می‌کند چیزی است متفاوت از مزرعه‌ای که در تملک یک مرد است.

اصل اجتماع بر مزرعه به همان شیوه حاکم است که بر صندوق، و همین بخش است که آنچه ما ساخته‌ایم را از خیال‌پردازی بانکر، که فصل پیشین آن را تجزیه و رد کرد، متمایز می‌کند. مزرعه یک دژ نیست. محصولاتش را از طریق غرفه فروش مزرعه و به رستوران‌های محلی می‌فروشد، مردم محلی را به کار می‌گیرد، و از طریق سال‌ها حضور و شناخته بودن من در آنجا، در تار و پود زندگی منطقه ساحل میانی مین تنیده شده است، نه آنکه بیگانه‌ای با یک ملک مستحکم باشم. در یک اختلال، تولید از تجارت به سوی تأمین مستقیم و خدمت به اجتماعی که مزرعه بخشی از آن است برمی‌گردد، زیرا مزرعه برای همین تجهیز شده است. لذت و تاب‌آوری و خدمت به اجتماع سه مقصود جدا از هم نیستند. آن‌ها یک شیوه واحد نگاه داشتن زمین‌اند، و این همان شیوه‌ای است که این کتاب استدلال می‌کند زمین باید به آن نگاه داشته شود.

درباره آنچه هنوز به پایان نرسیده صریح خواهم بود، زیرا صداقت درباره کاستی‌ها برای خواننده سودمندتر از تصویری از کمال است. مزرعه هنوز بیش از آنچه باید از شبکه برق می‌کشد، برای گلخانه‌ها و سردخانه و پمپ‌ها؛ و سامانه خورشیدی با ذخیره‌سازی، افزونگی عمیق‌تر آب، و گرمایش هیزمی گلخانه‌ها که این کاستی‌ها را برطرف می‌کنند، هنوز کاری در دست انجام‌اند، نه کاری پایان‌یافته. حتی جایی که آگاهانه بر پایه این تر ساخته شده باشد هرگز به پایان نمی‌رسد، زیرا تاب‌آوری یک جهت حرکت است و نه یک مقصد، و مرحله بعدی کار همواره از جایی که آدمی ایستاده است به چشم می‌آید. این نیز بخشی از آن چیزی است که می‌خواهم خواننده از این فصل با خود ببرد.

شرکت اجنوس (Agenus)

پیوند میان تز این کتاب و شرکتی که از سال ۱۹۹۴ رهبری‌اش را بر عهده داشته‌ام، سست‌تر از پیوند آن با صندوق و مزرعه است، و می‌خواهم آن را به صداقت ترسیم کنم، نه آنکه به‌زور در تقارنی بگنجانم که ندارد. اما این پیوند واقعی است، و بر همان مفهوم اجتماع می‌چرخد که در همه چیزهای دیگر جاری است.

شرکت اجنوس برای آن وجود دارد که ایمنی‌درمانی‌هایی را توسعه دهد که سیستم ایمنی خود بدن را علیه سرطان به کار می‌گیرند. اجتماعی که به آن خدمت می‌کند اجتماع مبتلایان به سرطان است، و اتحادی که شرکت کوشیده است بسازد با بیمارانی است که اثرات انسانیت‌زدایی درمان‌های سنتی را نمی‌خواهند؛ شیمی‌درمانی و پرتودرمانی که بیماری را با مسموم کردن یا سوزاندن کسی که به آن مبتلاست درمان می‌کنند. ترکیب دارویی پیشروی ما، بوتنسیلیماب (botensilimab) به‌همراه بالستیلیماب (balstilimab)، یک ایمنی‌درمانی بدون شیمی‌درمانی و بدون پرتودرمانی است، و این واقعیت نه جزئیاتی تبلیغاتی، بلکه بیان یک پیش‌فرض است: اینکه پزشکی باید به بیمار همچون یک انسان کامل خدمت کند، نه آنکه انسان را تابع پروتکل سازد. این پیش‌فرض سودرسانی به اجتماع، از همان خانواده‌ای است که صندوق و مزرعه را به پیش می‌رانند، هرچند اجتماع در این مورد با یک بیماری مشترک تعریف می‌شود و نه با یک مکان یا یک قوم.

این شرکت همچنین، در طول بیش از سه دهه، اصلی را زیسته است که این کتاب دربارهٔ زمان و دربارهٔ ارزش واقعی از آن دفاع می‌کند. کار جدی دهه‌ها زمان می‌برد، نه چرخهٔ سه تا پنج‌ساله‌ای که بازارهای مالی ترجیح می‌دهند، و شرکت زیست‌فناوری‌ای که چیزی واقعی تولید می‌کند، از جهاتی در معرض چرخه‌های مالی است و از جهاتی دیگر از آن‌ها در امان. ارزش‌گذاری بازار در طول سال‌ها با ضریب‌هایی ده‌برابری بالا و پایین رفته است، چنان‌که ارزش‌گذاری‌های زیست‌فناوری چنین می‌کنند، و در سراسر آن، کار زیربنایی ادامه یافته است، زیرا ارزش درمانی که به بیمار مبتلا به سرطانی که درمان‌های دیگر در آن ناکام مانده‌اند کمک می‌کند، مستقل از آن است که سهام در فصل گذشته به چه قیمتی معامله شده است. همین درس را به شکلی تندتر در شرکت إلان (Elan Corporation) آموختم؛ شرکتی که در سال ۲۰۰۲ برای رهبری آن فراخوانده شدم، زمانی که ارزشش در میان اتهامات تقلب حسابداری ۹۶ درصد سقوط کرده بود و با حدود ۲ میلیارد دلار بدهی روبه‌رو

بود که دیگر نمی‌توانست آن را بازپرداخت کند. در طول دو سال، ۱ میلیارد دلار از تعهدات را بازساختاردهی کردیم، شرکت را دوباره بر توانمندی‌های علمی واقعی‌اش متمرکز ساختیم، و آن را از لبه ورشکستگی بازگرداندیم، و تا سال ۲۰۰۴ از آن به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نمونه‌های احیای شرکتی یاد می‌شد. آنچه این احیا را ممکن ساخت همان چیزی بود که اجنوس را از چرخه‌هایش گذرانده است: پایه‌ای زیربنایی از ارزش واقعی که تنگنای مالی آن را پوشانده، اما نابود نکرده بود.

و این کار به بیماران می‌رسد، که در نهایت یگانه آزمونی است که اهمیت دارد؛ حتی در برابر اصطکاک نظارتی و بوروکراتیکی که چارچوب این کتاب انتظارش را از سیستم‌های نهادی بزرگ تحت فشار برمی‌انگیزد. روشن‌ترین شاهد اخیر از فرانسه است، جایی که آژانس ملی دارو ترکیب ما را برای دسترسی ترحمی (compassionate access) با بازپرداخت کامل مجاز شمرده است، و جایی که در ژانویه ۲۰۲۶ این مجوز از سرطان کولورکتال مقاوم به درمان گسترش یافت تا در مجموع سه زمینه تومور جامد را در بر گیرد، با افزودن برخی سرطان‌های تخمدان و سارکوم‌های بافت نرم، و هزینه درمان برای بیماران فرانسوی‌ای که گزینه‌های استاندارد را به پایان رسانده‌اند از سوی نظام سلامت ملی بازپرداخت می‌شود. این درمان همچنان در مرحله پژوهشی است و نه دارای تأیید تجاری، و از مسیر دسترسی ترحمی، و نه مسیری معمول، به این بیماران می‌رسد، که خود نمونه‌ای کوچک از آن موضوع بزرگ‌تر است: اینکه کار رساندن سود واقعی به یک اجتماع، به‌رغم اصطکاک نهادی پیش می‌رود، نه به این سبب که نهادها آن را آسان می‌کنند. ما دارو را به بیمارانی می‌رسانیم که به آن نیاز دارند. این، در نهایت، همان اجتماعی است که شرکت به آن خدمت می‌کند.

آنچه این سه کار در آن مشترک‌اند

این سه را کنار یکدیگر می‌گذارم، نه از آن رو که در ظاهر به هم شبیه‌اند؛ یک کار خیریه در فلات ارمنستان، یک مزرعه در ساحل مین، یک شرکت زیست‌فناوری در آزمایشگاهی در ماساچوست؛ بلکه از آن رو که پیش‌فرضی یکسان هر سه را ساخته است، و نام بردن مستقیم از این پیش‌فرض مشترک صادقانه‌تر از آن است که وانمود کنیم آن را از راه برشماری تصنعی کشف می‌کنیم.

هر یک بر این باور بنا شد که اجتماع آن چیزی است که پایدار می‌ماند، و هر یک گرد یک اجتماع سامان یافته است: روستاهای ارمنستان، مردم مزرعه و منطقه پیرامونش، بیمارانی که اجتماع

مبتلایان به سرطان را تشکیل می‌دهند. هر یک بر این فهم بنا شد که کار واقعی دهه‌ها زمان می‌برد و زمان نه هزینه‌ای است که باید به کمینه رساند، بلکه همان چیزی است که نتیجه را پدید می‌آورد؛ بیست‌وسه سال در ارمنستان، بیش از یک دهه در مزرعه، بیش از سه دهه در آزمایشگاه. و هر یک چیزی واقعی تولید می‌کند که ارزشش را مستقل از انتزاع مالی نگاه می‌دارد: روستایی که آینده دارد، خوراکی از زمینی که از آن مراقبت شده، درمانی که انسانی را زنده و سالم نگاه می‌دارد. این‌ها محصولات فرعیِ تز این کتاب نیستند. آن‌ها خودِ تزانند، و من دو دهه پیش از آنکه آن را چنان خوب بفهمم که بتوانم مکتوبش کنم، بر پایه‌اش عمل می‌کردم.

آن‌ها را با همین روح به خواننده عرضه می‌کنم. نه به عنوان این ادعا که هر کسی می‌تواند صندوقی بنیاد گذارد یا مزرعه‌ای بخرد یا شرکتی بسازد، زیرا بیشتر مردم نمی‌توانند، و مقیاس این کارها نکته اصلی نیست. نکته آن است که پیش‌فرض زیربنای آن‌ها در هر مقیاسی در دسترس است. در هر اجتماعی که آدمی به آن تعلق دارد، می‌توان در طول سال‌ها سرمایه‌گذاری کرد، به جای آنکه با آن همچون خدمتی مصرف‌شدنی رفتار شود. هر زمین یا کاری که آدمی دارد، می‌تواند به سوی تولید چیزی واقعی سمت‌وسو یابد. هر منابعی که در اختیار آدمی است، می‌تواند بخشی از آن برای اثری پایدار به کار گرفته شود، به جای آنکه یکسره در برابر آینده‌ای نامعلوم نگاه داشته شود. این کارها بزرگ‌اند، اما اصل همان اصلی است که سراسر این کتاب در توصیفش بوده است، و می‌توان آن را در مقیاس یک خانوار به همان وفاداری زیست که در مقیاس یک منطقه. جلد بعدی از این کار سازنده به این پرسش می‌پردازد که چه نظم جدیدی ممکن است در آن سوی گذار سر برآورد، و کسانی که می‌خواهند به شکل دادن سازنده آن یاری رسانند چه چیزهایی را باید دریابند.

پایان جلد سوم

جلد سوم برنامه سازنده را عرضه کرده است. سلسله مراتب آماده سازی، با ترتیب درست، با اجتماع در جای نخست و آذوقه و امنیتی که کتابچه های راهنما از آن ها آغاز می کنند در جایی که به آن تعلق دارند، نزدیک به پایان. لایه فیزیکی، لایه مالی و لایه معنا و اجتماع، که هر یک نه چون فهرستی از اقلام خریدنی، بلکه چون بسط عملی یک فهم بررسی شده است. انضباط بازشناختن اینکه دوره طولانی پیش از ماشه چه هنگام جای خود را به اختلال فعال می دهد. اجتماعاتی که از پیش این اصول را نشان می دهند، و افراد ثروتمندی که در برابر خیال پردازی بانکر به درستی جایگاه خود را می یابند. و سه اقدام از زندگی خود من که در این کتاب در آن ها، تا بیست و سه سال، پیش فرض عملیاتی بوده است.

خواننده ای که هر سه جلد را از سر گذرانده است، اکنون تمامیت استدلال را، چنان که تا این نقطه پرورده شده است، در دست دارد: تشخیص آنچه در حال رخ دادن است و چرایی آن، تحلیل اینکه این امر چگونه بر منش انسان و اجتماع و جغرافیا اثر می گذارد، و برنامه سازنده آنچه در برابر آن باید کرد. آنچه باقی می ماند پرسشی است که برنامه سازنده به سوی آن اشاره می کند اما خود به آن پاسخ نمی دهد، و آن این است که پس از این چه می آید.

جلد چهارم به آن پرسش می پردازد. این جلد به نظم جدیدی که ممکن است در آن سوی گذار سر برآورد، به نتیجه گیری و توالی عملی اقدام که تمام این اثر به سوی آن پیش می رفته است، و به منابعی که رویدادها و تحلیل های مورد استناد استدلال را مستند می کنند، می پردازد. جلد پایانی این اثر را کامل می کند.

بر لبه نقشه

تحلیلی مبتنی بر اصول اولیه از فروپاشی سیستمی جهانی و نظم
انسانی نوظهور

دکتر گارو ه. آرمن (Garó H. Armen, Ph.D.)

جلد چهارم

بخش‌های هفتم و هشتم، همراه با منابع

بخش هفتم

نظم جديد

فروپاشی قدرت کنونی

هنگامی که فروپاشی آغاز می‌شود، آشکارترین پیامد اولیه آن از دست رفتن کارآمدی نهادها، افراد و ترتیباتی است که پیش از آن کانون‌های قدرت بوده‌اند. این با از میان رفتن رسمی آن نهادها یکی نیست. آن‌ها معمولاً سربرها، دفترها، کارکنان و اقتدار اسمی خود را نگه می‌دارند. اما توان واقعی‌شان برای هدایت رویدادها، گاه به شدت و به سرعت، کاهش می‌یابد؛ چرا که شرایطی که قدرتشان بر آن استوار بود دیگر برقرار نیست. فهم آنچه در جریان فروپاشی بر سر قدرت کنونی می‌آید ضروری است، زیرا فضایی را روشن می‌کند که ترتیبات جدید در آن سر برمی‌آورند، و زیرا کسانی که هم‌اکنون در کانون‌های قدرت کنونی جای گرفته‌اند باید صادقانه دریابند که واقعاً تا چه اندازه در معرض خطر قرار دارند.

از این آغاز کنیم که قدرت کنونی در واقع از چه چیزهایی تشکیل شده است. نخبگان غربی که در چند دهه گذشته بر سیستم جهانی سیطره داشته‌اند، قدرت خود را از چند منبع مشخص می‌گیرند که هر یک از آن‌ها بسیار مشروط‌تر از آن است که دارندگانش معمولاً درمی‌یابند.

منبع نخست، موقعیت نهادی در ساختارهایی است که از اقتدار برخوردارند. عضو هیئت حاکمه فدرال رزرو، وزیر خزانه‌داری آمریکا، مدیرعامل یک بانک بزرگ، شریک ارشد یک مؤسسه حقوقی برجسته، رئیس دانشکده در یک دانشگاه نخبگانی، سردبیر یک نشریه معتبر، سناتور، قاضی فدرال، همگی بخش عمده‌ای از قدرت شخصی خود را از نهادهایی می‌گیرند که در رأس آن‌ها قرار دارند یا در آن‌ها خدمت می‌کنند. نهادها از آن رو قدرت می‌بخشند که سیستم گسترده‌تر اقتدارشان را پذیرفته است. افراد از آن رو این قدرت را به کار می‌گیرند که موقعیت مربوط را در اختیار دارند. هر دو عنصر لازم است. نهاد بدون پذیرش، تنها یک ساختمان است. فرد بدون موقعیت، تنها یک شخص است.

هنگامی که سیستم به فروپاشی وارد می‌شود، پذیرش اقتدار نهادی ضعیف می‌شود. فدرال رزرو نمی‌تواند با تعهد معتبر یک بحران مالی را مدیریت کند، وقتی اعتبارش زیر سؤال است. وزیر خزانه‌داری آمریکا نمی‌تواند ثبات بازار را تضمین کند، وقتی بازارها آموخته‌اند که چنین تضمین‌هایی را کم‌ارزش بشمارند. مدیرعامل بانک بزرگ نمی‌تواند از فرار سپرده‌گذاران جلوگیری کند، وقتی سپرده‌گذاران دیگر به بانک اعتماد ندارند. شریک ارشد نمی‌تواند نتایج حقوقی را تحویل دهد، وقتی دادگاه‌ها خود زیر فشار و دچار قطب‌بندی سیاسی‌اند. نهادها شکل خود را نگه می‌دارند اما اقتدار مؤثر خود را از دست می‌دهند. افرادی که از طریق این نهادها قدرت داشتند، درمی‌یابند که قدرتشان مشروط به پذیرش گسترده‌تری بود که دیگر وجود ندارد.

منبع دوم، ثروتی است که به شکل مالی نگه داشته می‌شود، با این فرض که ثروت نفوذ می‌آورد. فرد ثروتمندی که می‌توانست از راه اهدای مالی، سرمایه‌گذاری، استخدام و اهرمی که پول فراهم می‌کند بر نتایج اثر بگذارد، درمی‌یابد که با مختل شدن سیستم‌های مالی، این اهرم کاهش یافته است. مدیر صندوق پوشش ریسکی که صندوق چندمیلیارد دلاری‌اش توجه سیاست‌گذاران را به خود می‌کشد، درمی‌یابد که سیاست‌گذاران اکنون گرفتار بحران‌هایی بزرگ‌تر از دیدگاه‌های صندوق او هستند. توسعه‌دهنده بزرگ املاکی که پروژه‌هایش چهره شهرها را شکل می‌داد، درمی‌یابد که جریان پروژه‌های ساخت‌وساز متوقف شده است، زیرا تأمین مالی متوقف شده است. ثروتی که در زمان‌های عادی نفوذ می‌خرد، وقتی شرایط زمان‌های عادی تغییر کرده باشد، نفوذ کمتری می‌خرد. فرد ثروتمند هنوز روی کاغذ ثروت دارد، اما اهرمی که آن ثروت فراهم می‌کرد کاسته شده است.

منبع سوم، روابط و شبکه‌هایی است که درون فرهنگ نخبگانی ساخته شده‌اند. پیوندهای تحصیلی برآمده از نهادهای نخبگانی. عضویت در هیئت‌مدیره‌هایی که نهادهای بزرگ را به هم متصل می‌کرد. کلوب‌های اجتماعی و گردهمایی‌های انحصاری که معاملات در آن‌ها بسته می‌شد. شبکه‌های حرفه‌ای که فرصت‌ها را به سوی خودی‌ها هدایت می‌کرد. این روابط وقتی اهمیت دارند که کسانی که در سوی دیگر آن‌ها قرار دارند قدرتی برای به‌کارگیری داشته باشند. وقتی کسانی که در سوی دیگر این روابط هستند خود در حال از دست دادن قدرت‌اند، این روابط اهمیت کمتری دارند. شبکه‌هایی که وقتی همه شرکت‌کنندگان قدرت داشتند منفعت متقابل می‌رساندند، وقتی قدرت از میان رفته باشد، به شبکه‌های آسیب‌پذیری متقابل بدل می‌شوند.

منبع چهارم، مشروعیتی است که پوشش رسانه‌ای و تقویت فرهنگی اعطا می‌کند. مدیر شرکتی که مصاحبه‌هایش در رسانه‌های اقتصادی منتشر می‌شود. استاد دانشگاهی که کتاب‌هایش در نشریات معتبر نقد و بررسی می‌شود. چهره‌ی سیاسی‌ای که حضورش در برنامه‌های معتبر جایگاهش را تقویت می‌کند. هنرمند یا چهره‌ی فرهنگی‌ای که آثارش در محافل نخبگانی ستایش می‌شود. همه‌ی این‌ها به ادامه‌ی کار دستگاه فرهنگی‌ای وابسته‌اند که جایگاه اعطا می‌کند. وقتی آن دستگاه خود با فشار اقتصادی، رویگردانی مخاطبان و جایگزین‌های رقیب مختل می‌شود، مشروعیتی که از آن سرچشمه می‌گرفت کم‌رنگ می‌شود. چهره‌هایی که از آن رو مهم بودند که رسانه‌های مناسب می‌گفتند مهم‌اند، درمی‌یابند که آن رسانه‌ها اهمیت کمتری دارند و خودشان نیز به همان نسبت اهمیت کمتری دارند.

منبع پنجم، زیرساخت حقوقی و تنظیم‌گری‌ای است که ترتیبات موجود را به اجرا درمی‌آورد. وکیل شرکتی که می‌توانست با تهدید به دادخواهی قراردادهای را به اجرا بگذارد. مسئول انطباق با مقرراتی که اقتدار نظارتی‌اش رفتار کسب‌وکارها را محدود می‌کرد. تنظیم‌گر فدرالی که قاعده‌گذاری‌اش صنایع را شکل می‌داد. قاضی‌ای که احکامش نتایج را تعیین می‌کرد. همه‌ی این‌ها به کارکرد سیستم‌های حقوقی و تنظیم‌گری وابسته‌اند. وقتی آن سیستم‌ها زیر فشار حجم سرسام‌آور پرونده‌ها، فشار سیاسی، انبوه اختلافاتی که فروپاشی تولید می‌کند و ناتوانی در اجرای واقعی احکام قرار می‌گیرند، تهدیدی که پشتوانه‌ی آن اقتدار بود ضعیف می‌شود. وکیل هنوز می‌تواند تهدید به دادخواهی کند، اما دادخواهی‌ای که سال‌ها طول می‌کشد تا در دادگاه‌هایی که خود زیر فشارند به نتیجه برسد، اهرمی بسیار کمتر از دادخواهی‌ای فراهم می‌کند که در چند ماه نتیجه می‌دهد.

این پنج منبع قدرت کنونی به هم پیوسته‌اند. موقعیت نهادی اقتداری اعطا می‌کند که از طریق زیرساخت حقوقی اجرا می‌شود، زیرساختی که مشروعیت رسانه‌ای از آن پشتیبانی می‌کند، مشروعیتی که ثروت هزینه‌اش را می‌پردازد، ثروتی که از راه شبکه‌ها به هم متصل است. هر عنصر به عناصر دیگر وابسته است. وقتی این عناصر با هم شروع به از کار افتادن می‌کنند، این از کار افتادن یکدیگر را تقویت می‌کند.

آنچه در جریان فروپاشی بر سر مقوله‌های مشخص قدرت کنونی می‌آید، از این قرار است:

بخش مالی

بخش مالی قدرت خود را از همه شدیدتر و زودتر از دست می‌دهد، زیرا اقتدارش به‌طور مستقیم‌تری به کارکرد همان سیستمی گره خورده است که فروپاشی آن را مختل می‌کند. بانک‌های بزرگ ممکن است همچنان وجود داشته باشند، اما قدرتشان برای هدایت سپرده‌ها، تخصیص سرمایه، تعیین نرخ بهره و شکل دادن به شرایط اقتصادی، وقتی توان بنیادین آن‌ها در پرداخت بدهی‌ها زیر سؤال می‌رود، کاهش می‌یابد. صنعت صندوق‌های پوشش ریسک از نظر مقیاس فرو می‌ریزد، زیرا بازده آن به بازارهای کارآمد و دسترسی به اهرم مالی‌ای وابسته است که ناپدید می‌شود. صنعت سهام خصوصی مدل خود را از دست می‌دهد، زیرا معاملات اهرمی‌ای که به آن تکیه دارد در شرایط اعتباری پرفشار قابل اجرا نیست. صنعت مدیریت سرمایه‌گذاری کوچک می‌شود، زیرا دارایی‌های تحت مدیریت با سقوط بازارها و نقد کردن دارایی‌ها از سوی مشتریان کاهش می‌یابد.

پیامدهای شخصی برای چهره‌های ارشد بخش مالی قابل‌توجه است. ثروتی که به شکل مالی نگه داشته می‌شود کاهش می‌یابد. درآمدی که به دارایی‌های تحت مدیریت یا سود معاملات گره خورده کاهش می‌یابد. جایگاه اجتماعی‌ای که موفقیت در بخش مالی در زمان‌های عادی می‌آورد کاهش می‌یابد، زیرا فرهنگ گسترده‌تر نسبت به نخبگان بخش مالی خصمانه شده است. شبکه‌هایی که از تحرک شغلی درون این بخش پشتیبانی می‌کرد مختل می‌شود. چهره‌ارشدی که در سال ۲۰۲۴ ارباب جهان بود، تا سال ۲۰۲۷ اربابی سابق در بخشی است که سیطره خود را از دست داده است.

این بدان معنا نیست که مالیه ناپدید می‌شود. بانکداری و تخصیص سرمایه به شکلی ادامه می‌یابد. اما مقیاس این بخش، سهم آن از درآمد ملی، سیطره آن بر اقتصاد گسترده‌تر و ادعای آن بر مستعدترین افراد، همگی کاهش می‌یابد. بخش مالی‌ای که در سوی دیگر سر برمی‌آورد، کوچک‌تر، کم‌سیطره‌تر، کم‌ثروت‌تر و کم‌قدرت‌تر از بخش مالی‌ای است که به فروپاشی وارد شد.

اقتدار دولت فدرال

اقتدار دولت فدرال از طریق سازوکارهای مشخصی ضعیف می‌شود. ظرفیت مالی‌ای که برنامه‌های فدرال را تأمین می‌کند کوچک می‌شود، زیرا درآمدهای مالیاتی در رکود سقوط می‌کند و انتشار بدهی

با مقاومت بازار اوراق قرضه محدود می‌شود. ظرفیت تنظیم‌گری‌ای که اقتدار فدرال را اعمال می‌کند ضعیف می‌شود، زیرا نهادهای دولتی نمی‌توانند انبوه مسائلی را که فروپاشی تولید می‌کند پوشش دهند. ظرفیت اجرایی‌ای که پشتوانه اقتدار فدرال است ضعیف می‌شود، زیرا نهادهای مربوط زیر فشارند و جمعیت کمتر فرمان‌پذیر است.

حاکمیت مؤثر در سطح ایالتی که برای جبران این خلأ سر برمی‌آورد، در فصل‌های پیشین بحث شده است. ایالت‌هایی که حکمرانی قوی و منابع کافی دارند، دامنه عمل مؤثر خود را گسترش می‌دهند تا ناتوانی فدرال را جبران کنند. تگزاس، فلوریدا، تنسی، آیداهو، یوتا و ایالت‌های مشابهی که دولت نسبتاً کارآمد و جمعیت تاب‌آور دارند، در حوزه‌هایی که پیش از آن فدرال بود شروع به عمل می‌کنند. کنترل مرزها. تنظیم‌گری بانکی. سیاست زیست‌محیطی. سیاست آموزشی. سیاست کار. بخشی از این، بازپس‌گیری اقتداری بر پایه قانون اساسی است که به سطح فدرال رانده شده بود. بخشی از آن، بداهه‌پردازی ضروری است، وقتی سطح فدرال نمی‌تواند کارکردهایی را انجام دهد که باید انجام شوند.

مقام‌های ارشد فدرالی که قدرت واقعی داشتند، درمی‌یابند که اقتدار اسمی‌شان باقی است اما اقتدار واقعی‌شان بر رویدادها کاهش یافته است. وزیر کابینه‌ای که می‌توانست از طریق اقدام نهاد زیر نظرش سیاست را شکل دهد، درمی‌یابد که آن نهاد در عمل نمی‌تواند سیاست را در مقیاس لازم اجرا کند. سناتوری که عضویتش در کمیته‌ها نفوذ واقعی می‌آورد، درمی‌یابد که کار کمیته زیر بار مسائلی بزرگ‌تر از ظرفیت آن از پا درآمده است. قاضی فدرالی که احکامش نتایج ملی را شکل می‌داد، درمی‌یابد که آن احکام را همیشه نمی‌توان اجرا کرد، وقتی زیرساخت مربوط خود در حال از کار افتادن است.

کلان‌شهرهای بزرگ ساحلی

کلان‌شهرهای بزرگ ساحلی قدرت قابل‌توجهی از دست می‌دهند، زیرا جمعیت‌ها و صنایعی که به آن‌ها اهمیت می‌بخشید، به شیوه‌های مشخصی در معرض اختلال‌ها قرار دارند. تمرکز بخش مالی در نیویورک، وقتی مالیه در حال انقباض است، به نقطه آسیب‌پذیری بدل می‌شود. تمرکز فناوری در سان‌فرانسیسکو، وقتی جریان‌های سرمایه‌ای که صنعت فناوری را تغذیه می‌کرد می‌شود، به

نقطه آسیب‌پذیری بدل می‌شود. تمرکز دولت در واشینگتن، وقتی دولت فدرال ظرفیت خود را از دست می‌دهد، به نقطه آسیب‌پذیری بدل می‌شود. تمرکز آموزش عالی در بوستون، وقتی مدل کسب‌وکار آموزش عالی در حال فروپاشی است، به نقطه آسیب‌پذیری بدل می‌شود. تمرکز صنعت سرگرمی در لس‌آنجلس، وقتی مخارج اختیاری برای سرگرمی کاهش می‌یابد، به نقطه آسیب‌پذیری بدل می‌شود.

این شهرها همچنین با چالش‌های عملیاتی‌ای روبه‌رو هستند که در سراسر کتاب بحث شده است. ناتوانی در تأمین خوراک خود. وابستگی به زیرساخت پیوسته. بافت ضعیف اجتماع. جمعیت‌های متمرکزی که هم ثروت افراطی و هم آسیب‌پذیری افراطی را در خود دارند. مهاجرت‌های خروجی از این شهرها، که از سال ۲۰۲۰ تدریجی بوده است، با آغاز فروپاشی به‌طور قابل‌توجهی شتاب می‌گیرد. جمعیت‌های باقی‌مانده با شرایطی روبه‌رو می‌شوند که از ظرفیت مدیریت محلی فراتر است.

قدرت سیاسی و فرهنگی‌ای که از راه تمرکز رسانه، دانشگاه، مالیه و دولت در این شهرها انباشته شده بود، با کاهش این تمرکزها جابه‌جا می‌شود. تصمیم‌هایی که در شهرهای ساحلی گرفته و به سراسر کشور صادر می‌شد، اکنون در جای دیگری گرفته می‌شود یا اصلاً گرفته نمی‌شود. محصولات فرهنگی‌ای که در شهرهای ساحلی تولید و در سطح ملی مصرف می‌شد، وقتی مخاطبان نگرانی‌های دیگری دارند، مخاطب خود را از دست می‌دهد. ائتلاف‌های سیاسی‌ای که حول منافع ساحلی ساخته شده بود، وقتی منافع دیگری اهمیت می‌یابند، برجستگی ملی خود را از دست می‌دهد.

صنعت آموزش عالی

صنعت آموزش عالی، که چندین دهه یکی از نیروهای مسلط بر فرهنگ آمریکا بوده است، با فشار شدیدی روبه‌رو می‌شود که قدرتش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اقتصاد آموزش عالی به ادامه تمایل خانواده‌ها به پرداخت شهریه‌ای که بسیار سریع‌تر از تورم افزایش یافته، ادامه تمایل دولت‌ها به تأمین بودجه پژوهشی و برنامه‌های وام دانشجویی، و ادامه تمایل کارفرمایان به اعتبار دادن به متقاضیان بر پایه مدارک دانشگاه‌های معتبر وابسته است. هر یک از این پشتوانه‌ها در حال تضعیف بوده است، و فروپاشی این تضعیف را شتاب می‌بخشد.

دانشگاه‌های بزرگ همچنان وجود دارند، اما منابع، شمار متقاضیان، برنامه‌های پژوهشی و نفوذ فرهنگی‌شان همگی منقبض می‌شود. دانشگاه‌های آیوی لیگ (Ivy League) و نهادهای هم‌تراز آن‌ها موقوفات خود را نگه می‌دارند، اما در به‌کارگیری مؤثر آن‌ها، وقتی مجاری سنتی نفوذ خود در حال انقباض‌اند، با چالش روبه‌رو می‌شوند. دانشگاه‌های دولتی با کاهش بودجه ایالتی و کاهش ثبت‌نام دانشجویانی روبه‌رو می‌شوند که دیگر از عهده هزینه‌ها برنمی‌آیند. کالج‌های کوچک‌تر هنرهای آزاد با تهدیدهای وجودی روبه‌رو می‌شوند، چرا که ثبت‌نام سقوط می‌کند و هزینه‌ها را نمی‌توان با سرعت کافی کاهش داد. در سال‌های پس از فروپاشی جدی، صدها کالج تعطیل می‌شوند.

چهره‌های ارشدی که در آموزش عالی قدرت ساخته بودند، رؤسا، معاونان ارشد، رؤسای ارشد دانشکده‌ها و استادان نام‌آور، درمی‌یابند که نهادهایشان در فرهنگ گسترده‌تر اهمیتی کمتر از پیش دارد. کارکرد مدرک‌دهی که در کانون قدرت آن‌ها بود ضعیف می‌شود، چرا که کارفرمایان به جای مدرک، توانایی اثبات‌پذیر می‌جویند، چرا که شکل‌های جایگزین مدرک‌دهی سر برمی‌آورد، و چرا که شرایط اقتصادی تقاضا برای بسیاری از مشاغل را که مقصد مدارک نخبگانی بود کاهش می‌دهد.

صنعت رسانه

رسانه‌های جریان اصلی بیش از دو دهه است که مخاطب و اقتدار خود را از دست می‌دهند، و فروپاشی این روند را شتاب می‌بخشد. روزنامه‌های بزرگ همچنان منتشر می‌شوند، اما با کارکنان کمتر، دامنه نفوذ کمتر و تأثیرگذاری کمتر. شبکه‌های خبری کابلی همچنان پخش می‌کنند، اما برای مخاطبانی کوچک‌تر و قطبی‌شده‌تر. هفته‌نامه‌های خبری‌ای که افکار عمومی را شکل می‌دادند، تا حد زیادی از میان رفته‌اند یا به بازمانده‌هایی دیجیتال فروکاسته شده‌اند. صنعت نشر کتاب منقبض می‌شود، چرا که مخارج اختیاری برای کتاب کاهش می‌یابد و مدل اقتصادی ناشران بزرگ ضعیف می‌شود.

چهره‌های ارشد رسانه‌های جریان اصلی، روزنامه‌نگاران نام‌آور، گویندگان شناخته‌شده و سردبیران نشریات معتبر، درمی‌یابند که صدایشان به مخاطبان کمتری می‌رسد و اقتدار کمتری منتقل می‌کند. توان شکل دادن به روایت‌ها، که در اوج کارشان قابل‌توجه بود، کاهش می‌یابد.

تقویت فرهنگی اجماع نخبگان، که از این مجاری جاری می‌شد، مختل می‌شود، زیرا خود این مجاری مختل شده‌اند.

طبقه حرفه‌ای در کل

فراتر از بخش‌های مشخص، طبقه حرفه‌ای-مدیریتی در چند بُعد زمین از دست می‌دهد. مشاغل که مقصد آموزش نخبگانی بودند، مالیه، مشاوره، حقوق، بازاریابی و خدمات فناوری، با انقباض صنایع زیربنایی‌شان کم‌شمارتر و کم‌درآمدتر می‌شوند. سبک زندگی‌ای که نشان موفقیت طبقه حرفه‌ای بود، زندگی شهری، مصرف گران‌قیمت، سفر منظم و فعالیت‌های پرهزینه فرزندان، با درآمدهای کاهش‌یافته در محیط‌هایی با هزینه‌های تورمی، دشوارتر حفظ می‌شود.

عادات‌های فرهنگی طبقه حرفه‌ای، مصرف رسانه‌های خاص، مشارکت در جنبش‌های سیاسی خاص و دنبال کردن نشانه‌های جایگاه خاص، وقتی فرهنگ گسترده‌تر به سوی نگرانی‌های دیگری می‌رود، در آن فرهنگ مرکزیت کمتری می‌یابد. فرد طبقه حرفه‌ای که هویت خود را حول این نشانه‌ها ساخته بود، درمی‌یابد که این نشانه‌ها دیگر بر آنچه پیش‌تر نشان می‌دادند دلالت ندارند.

نخبگان بین‌المللی

نخبگان بین‌المللی‌ای که فراتر از مرزها فعالیت می‌کردند، جماعت داووس، چهره‌های حکمرانی جهانی، مدیران شرکت‌های چندملیتی و چهره‌های ارشد نهادهای بین‌المللی، با فشارهای مشخصی روبه‌رو می‌شوند. همکاری بین‌المللی‌ای که محیط کار آن‌ها بود، با تمرکز کشورها بر نگرانی‌های خودشان، کاهش می‌یابد. نهادهایی که سکوی حضور آن‌ها را فراهم می‌کردند، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول (IMF)، مجمع جهانی اقتصاد (World Economic Forum) و نهادهای گوناگون سازمان ملل، در تصمیم‌گیری واقعی مرکزیت کمتری می‌یابند. سبک زندگی سفر دائمی میان پایتخت‌های جهان دشوارتر می‌شود، چرا که خود سفر دشوارتر می‌شود و گردهمایی‌ها اهمیت کمتری می‌یابند.

چهره‌هایی که درون این نخبگان بین‌المللی کار و حرفه ساخته بودند، درمی‌یابند که شبکه‌هایشان کم‌قدرت‌تر از پیش است، نهادهای اقتدار کمتری دارند، و مسائلی که در آن‌ها تخصص

یافته بودند نسبت به آنچه اکنون در جهان رخ می‌دهد مرکزیت کمتری دارد.

طبقه اهداکنندگان ثروتمند

طبقه اهداکنندگان ثروتمندی که منابع عظیمی را به سوی اهداف گوناگون، از سیاست تا نیکوکاری تا تولید فرهنگی، هدایت می‌کردند، با چند فشار مشخص روبه‌رو می‌شوند. ثروتشان با سقوط بازارها و اختلال در کسب‌وکارهایی که آن ثروت را تولید کرده بود کاهش می‌یابد. تمایلشان به به‌کارگیری آنچه باقی مانده است، با نااطمینانی درباره آینده محدود می‌شود. نهادهایی که اهدای آن‌ها را دریافت می‌کردند خود زیر فشارند؛ دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، موزه‌ها، سازمان‌های مدافع و اندیشکده‌های سیاستی همگی با فشار بودجه روبه‌رو هستند.

الگوهای اهدای مالی که پیش‌تر قابل‌توجه بود، کاهش می‌یابد. پروژه‌های فرهنگی و سیاسی‌ای که به این اهدا وابسته بودند، به همان نسبت منقبض می‌شوند. اهداکننده ثروتمندی که بخش قابل‌توجهی از دستور کار فرهنگی و سیاسی کشور را هدایت می‌کرد، درمی‌یابد که اهرمش کاهش یافته است؛ هم به این دلیل که منابعش کاهش یافته و هم به این دلیل که نهادهای دریافت‌کننده اهمیت کمتری دارند.

حالت شکست مشخص: سرمایه‌گذاری بر موقعیت بدون جوهر

الگوی مشترک در مقوله‌های بالا این است که چهره‌هایی که بر موقعیت، و نه بر جوهر، سرمایه‌گذاری کرده بودند، بیش از همه در معرض خطرند. بانکدار ارشدی که حرفه خود را حول مدیریت روابط و راه‌یابی در نهادها ساخته بود، بدون آنکه واقعاً بتواند با دست یا ذهن خود کاری مولد انجام دهد، وقتی نهادها کوچک می‌شوند با چالش وجودی روبه‌رو می‌شود. وکیل شرکتی‌ای که حرفه خود را حول فهم پیچیدگی مقرراتی‌ای ساخته بود که خود به تنظیم‌گران کارآمد وابسته بود، وقتی آن تنظیم‌گران زیر فشار قرار می‌گیرند با چالش وجودی روبه‌رو می‌شود. مدیر بازاریابی‌ای که حرفه خود را حول شکل دادن به ادراک مصرف‌کنندگان در یک اقتصاد مصرفی ساخته بود، وقتی مصرف کاهش می‌یابد با چالش وجودی روبه‌رو می‌شود.

در مقابل، چهره‌هایی که توانایی جوهری واقعی دارند، حتی اگر در فرهنگ نخبگانی کمتر برجسته بوده باشند، کمتر در معرض خطرند. پزشکی که واقعاً می‌تواند بیماران را درمان کند. مهندسی که واقعاً می‌تواند چیزها را طراحی کند. لوله‌کشی که واقعاً می‌تواند لوله‌ها را تعمیر کند. کشاورزی که واقعاً می‌تواند خوراک تولید کند. آموزگاری که واقعاً می‌تواند به کودکان آموزش دهد. این چهره‌ها ممکن است در حساب فرهنگ نخبگانی ثروت و اعتبار کمتری داشته باشند، اما توانایی جوهری واقعی‌ای دارند که با تغییر شرایط ارزش خود را نگه می‌دارد.

سرمایه‌گذاری بر موقعیت به جای جوهر، خطای راهبردی‌ای است که دهه‌ها در سراسر فرهنگ نخبگانی به چشم می‌خورده است. این خطا با گذشت زمان تشدید می‌شود، زیرا شرایطی که موقعیت را بر جوهر ترجیح می‌دهد، به کسانی پاداش می‌دهد که بیشتر در موقعیت تخصص می‌یابند، و کسانی را که به پروردن جوهر ادامه می‌دهند جریمه می‌کند. چهره‌آرشی که سی سال از نردبان نهادی بالا رفته است، در بسیاری موارد، در تولید ارزش واقعی کم‌توان‌تر از کارمند تازه‌کاری است که در تمام این مدت کار واقعی انجام داده است. این در دورانی که موقعیت پاداش‌ها را در اختیار داشت دیده نمی‌شد. با تغییر شرایط، به سرعت دیده می‌شود.

این برای خوانندگان مشخص چه معنایی دارد

خوانندگان این کتاب که خود در موقعیت‌های قدرت کنونی قرار دارند، با ارزیابی صادقانه دشواری روبه‌رو هستند. موقعیتی که در اختیار دارند ممکن است در شکل کنونی‌اش از فروپاشی جان به در نبرد. ثروتی که انباشته‌اند ممکن است در اختلال جدی ارزش خود را نگه ندارد. شبکه‌هایی که ساخته‌اند ممکن است در شرایطی که پدید می‌آید کار نکنند. مهارت‌هایی که پرورده‌اند ممکن است با شرایط جدید ربطی نداشته باشد.

پاسخ صادقانه نه وحشت است و نه انکار. پاسخ صادقانه، تشخیص است. قدرتی که اکنون در اختیار دارند واقعی اما مشروط است. ثروتی که انباشته‌اند واقعی اما در معرض خطر است. کاری که باید انجام شود همان کاری است که این کتاب در سراسر خود توصیف کرده است. اجتماع بسازید. جوهر بیورید. مهارت‌هایی کسب کنید که صرف‌نظر از شرایط سودمند باشد. ثروت را به شکل‌های

تاب‌آور بازآرایی کنید. با سنت دینی یا فلسفی‌ای که از شرایط فراتر می‌رود درآمییزید. فرزندان و نوادگان را به گونه‌ای تربیت کنید که بتوانند توانایی و منش خانواده را به پیش ببرند.

چهره‌های قدرت کنونی که این کار را انجام می‌دهند، این گزینه را دارند که به چهره‌های قدرت جدید بدل شوند؛ کسانی که فروپاشی آن‌ها را دگرگون کرده است، نه نابود. چهره‌هایی که این کار را انجام نمی‌دهند، با این چشم‌انداز روبه‌رو هستند که به چهره‌هایی بدل شوند که قدرتشان به‌سادگی پایان می‌یابد. انتخاب با هر فرد است، و این انتخاب اکنون، با اقدام یا بی‌عملی هر روز، در حال انجام است.

این برای مقوله‌های مشخص چه معنایی دارد

مقوله‌های مشخص قدرت کنونی به فروپاشی پاسخ‌های متفاوتی می‌دهند:

چهره‌های نهادی‌ای که قدرت خود را از موقعیت‌هایی در نهادهایی گرفته بودند که خود در حال تضعیف‌اند، با مستقیم‌ترین زیان روبه‌رو می‌شوند. قدرت شخصی آن‌ها قدرت نهاد بود که از طریق آن‌ها جاری می‌شد. وقتی نهاد ضعیف می‌شود، قدرت آن‌ها به همان نسبت ضعیف می‌شود.

چهره‌های ثروتمندی که قدرت خود را از ثروت مالی گرفته بودند، با زیانی متناسب با اختلال سیستم‌های مالی روبه‌رو می‌شوند. چهره‌های ثروتمندی که قدرت خود را از بنگاه مولد گرفته بودند، زیان کمتری می‌بینند، زیرا آن بنگاه‌ها همچنان چیزهای واقعی تولید می‌کنند.

چهره‌های فرهنگی‌ای که قدرت خود را از سکوهای رسانه‌ای گرفته بودند، با زیانی متناسب با اختلال آن سکوها روبه‌رو می‌شوند. چهره‌های فرهنگی‌ای که قدرت خود را از کار جوهری گرفته بودند، زیان کمتری می‌بینند، زیرا کار جوهری ارزش خود را نگه می‌دارد.

چهره‌های طبقه حرفه‌ای که قدرت خود را از مدارک در صنایعی گرفته بودند که به سیستم مدرن وابسته‌اند، با مستقیم‌ترین زیان روبه‌رو می‌شوند. چهره‌های طبقه حرفه‌ای که قدرت خود را از مهارت‌هایی گرفته بودند که صرف‌نظر از شرایط سودمند است، زیان کمتری می‌بینند.

تمرکز جغرافیایی قدرت کنونی در شهرهای ساحلی، در نهادهای نخبگانی، در صنایع خاص و در صورت‌بندی‌های فرهنگی مشخص، خود آسیب‌پذیری است. چهره‌هایی که در این جغرافیای متمرکز

شده بودند، با کم‌رنگ شدن این تمرکزها زیان می‌بینند. چهره‌هایی که خود را گسترده‌تر پراکنده بودند، زیان کمتری می‌بینند، زیرا موقعیتشان کمتر به آن تمرکزهای مشخص وابسته بود.

مشاهده پایانی

فروپاشی قدرت کنونی پایان قدرت نیست. بازتوزیع قدرت است. کانون‌های جدید سر برمی‌آورند تا جای کانون‌های کهنه را بگیرند. چهره‌های جدید برمی‌خیزند تا جای چهره‌های کهنه را بگیرند. ترتیبات جدید شکل می‌گیرند تا جای ترتیبات کهنه را بگیرند. فصل بعد بررسی می‌کند که این کانون‌ها، چهره‌ها و ترتیبات جدید چه شکلی دارند، با این تشخیص که نظم جدید هنوز به‌طور کامل شکل نگرفته است، اما به شیوه‌هایی که برای کسانی که مایل به دیدنش هستند روزبه‌روز آشکارتر می‌شود، در حال شکل گرفتن است.

طبقات جدید نوظهور

هنگامی که قدرت کنونی تضعیف می‌شود، الگوهای جدیدی از قدرت سر برمی‌آورند تا جای آن را بگیرند. این الگوهای جدید تصادفی نیستند. آن‌ها از منطق‌های مشخصی پیروی می‌کنند که می‌توان آن‌ها را از شرایطی که پدیدآورنده‌شان است دریافت. جمعیت‌ها و توانمندی‌هایی که در دوران مدرنیته کم‌ارزش شمرده می‌شدند، چون با معیارهای بهینه‌سازی مدرنیته سازگار نبودند، آن‌گاه که شرایطی که مدرنیته برای آن بهینه شده بود تغییر می‌کند، ارزشمند می‌شوند. جمعیت‌ها و توانمندی‌هایی که در دوران مدرنیته بسیار ارزشمند شمرده می‌شدند، چون معیارهای بهینه‌سازی آن را به‌خوبی برآورده می‌کردند، آن‌گاه که آن معیارها دیگر کاربرد ندارند، ارزش کمتری پیدا می‌کنند.

این فصل طبقات نوظهوری را توصیف می‌کند که در جریان فروپاشی اهمیت می‌یابند و به احتمال زیاد کانون‌های نظم جدید پس از آن را تشکیل خواهند داد. این توصیف‌ها از الگوهای مشاهده‌پذیر و از پیشینه تاریخی دوره‌های فروپاشی پیشین برگرفته شده‌اند. این الگوها به‌طور کامل پیش‌بینی‌پذیر نیستند، اما شکل کلی آن‌ها به‌اندازه‌ای روشن است که بتواند راهنمای افراد و خانواده‌ها در جایگاه‌یابی برای شرایط پیش رو باشد.

تولیدکنندگان

نخستین طبقه نوظهور تولیدکنندگان؛ کسانی که به‌واقع چیزهای واقعی موردنیاز انسان‌ها را می‌سازند. کشاورزانی که خوراک می‌کارند. دامدارانی که دام پرورش می‌دهند. کارخانه‌دارانی که کالا تولید می‌کنند. تولیدکنندگان انرژی که نیرویی را استخراج یا تولید می‌کنند که همه‌چیز دیگر را به کار می‌اندازد. سازندگانی که ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها را بنا می‌کنند. تعمیرکاران و مکانیک‌هایی که

آنچه خراب می‌شود را درست می‌کنند. پیشه‌ورانی که اقلام بادوامی می‌سازند که در هر شرایطی ارزش خود را نگاه می‌دارند.

منزلت فرهنگی این چهره‌ها ده‌ها سال رو به کاهش بود. نظریه اقتصادی مدرن با آن‌ها چون کالا رفتار کرده بود و کارشان از طریق تجارت جهانی و انتقال تولید به خارج از کشور کالایی شده بود. حساسیت فرهنگی مدرن آن‌ها را منسوخ شمرده و زندگی‌شان را در قیاس با زندگی به‌ظاهر فرهیخته‌تر حرفه‌مندان شهری، واپس‌مانده جلوه داده بود. مشاوره شغلی مدرن جوانان را از تولید به سوی خدمات سوق داده بود و والدین فرزندان را از پا گذاشتن در جای پای خود در پیشه‌های تولیدی باز می‌داشتند.

در فروپاشی، اهمیت تولیدکنندگان به سرعت افزایش می‌یابد. خوراکی که تولید می‌کنند ارزشمندترین چیز در اقتصاد می‌شود، زیرا خوراک همان چیزی است که انسان‌ها به‌واقع به آن نیاز دارند. انرژی‌ای که تولید می‌کنند به بنیانی بدل می‌شود که همه چیز دیگر بر آن تکیه دارد. کالاهایی که می‌سازند بستر ادامه زندگی مادی می‌شوند. ساختمان‌هایی که بنا می‌کنند و زیرساخت‌هایی که نگاه می‌دارند، به معنای واقعی کلمه شالوده دوام اجتماع می‌شوند. تعمیراتی که انجام می‌دهند امکان استفاده مداوم از تجهیزاتی را فراهم می‌کند که جایگزین‌ناپذیرند. ساخته‌های دستی‌شان هم برای استفاده و هم به‌عنوان ذخایر ارزش ارزشمند می‌شوند.

موقعیت اقتصادی تولیدکنندگان به‌طور چشمگیری بهبود می‌یابد. مزرعه‌ای که در دوران مدرنیته با حاشیه سود چند درصدی خوراک تولید می‌کرد، درمی‌یابد که محصولاتش در بازارهای مختلف شده به بهای بالاتری فروخته می‌شود و فروش مستقیم به مصرف‌کنندگان جای قیمت‌های پایین عمده‌فروشی را می‌گیرد که کشاورزی مدرن را تعریف می‌کرد. مکانیکی که با خودروهای هرچه پیچیده‌تری دست‌وپنجه نرم می‌کرد که نمی‌توانست روی آن‌ها کار کند، درمی‌یابد که مهارت‌هایش برای خودروهای قدیمی‌تری که بدون عیب‌یابی رایانه‌ای قابل نگهداری‌اند، ضروری است. نجار و بنایی که با کارگران ارزان ساختمانی رقابت می‌کردند، درمی‌یابند که با ناپدید شدن گزینه‌های ارزان، کار باکیفیت‌شان دوباره ارزشمند است.

موقعیت اجتماعی تولیدکنندگان به‌طور چشمگیری بهبود می‌یابد. کشاورزی که در فرهنگ نخبگان چهره‌ای واپس‌مانده شمرده می‌شد، اکنون با احترامی روبه‌رو می‌شود که سهم واقعی‌اش

شایسته آن است. راننده کامیونی که در فرهنگ نخبگان نادیده بود، اکنون به عنوان نیرویی ضروری شناخته می‌شود. کارگر فنی‌ای که در قیاس با حرفه‌مندان دانشگاه‌رفته شکست‌خورده قلمداد می‌شد، اکنون با احترام روبه‌رو می‌شود. وارونگی فرهنگی‌ای که تولید را بی‌ارزش کرده بود، خود وارونه می‌شود، چرا که تولید اهمیت واقعی خود را بازمی‌نمایاند.

موقعیت سیاسی تولیدکنندگان به‌طور چشمگیری بهبود می‌یابد. ائتلاف‌های سیاسی‌ای که منافع تولیدکنندگان را به سود منافع بخش‌های مالی، فناوری و خدمات به حاشیه رانده بودند، با اهمیت یافتن مناطق تولیدی و حوزه‌های انتخابی تولیدکنندگان، قدرت خود را از دست می‌دهند. ایالت‌هایی که اقتصاد تولیدی نیرومندی دارند (تگزاس، غرب کوهستانی، غرب میانه کشاورزی، مناطق تولیدکننده انرژی و بازمانده‌های صنعتی قلب صنعتی کهن) وزن سیاسی خود را رو به افزایش می‌بینند. شهرها و مناطقی که از طریق مالیه، فناوری، دولت و آموزش سلطه داشتند، وزن سیاسی خود را رو به کاهش می‌بینند.

نسل جدید تولیدکنندگان از چند جریان سر برمی‌آورد. جوانانی از خانواده‌های تولیدکننده که نسل‌های پیشین آن‌ها را برای کسب مدارک نخبگانی به ترک خانه واداشته بودند، به مشاغل تولیدی والدین و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های خود بازمی‌گردند. جوانانی از خانواده‌های حرفه‌مند که در حومه‌های شهری بزرگ شده‌اند، مشاغل مدرک‌محور را رها می‌کنند تا پیشه‌های تولیدی بیاموزند. مهاجرانی که توانمندی‌های حرفه‌ای‌شان کم‌ارزش شمرده شده بود، زندگی خود را بر پایه توانمندی‌های تولیدی‌شان از نو می‌سازند. کارگران مسن‌تر بخش‌های خدماتی رو به افول، برای پیشه‌های تولیدی بازآموزی می‌کنند. اثر تجمعی این جریان‌ها گسترش چشمگیر طبقه تولیدکننده است، چرا که شرایط جدید به تولید به شیوه‌هایی پاداش می‌دهد که در دوران مدرنیته دیده نمی‌شد.

مدافعان

دومین طبقه نوظهور مدافعان‌اند؛ کسانی که می‌توانند در مقیاس اجتماع و فرد حفاظت فراهم کنند. این طبقه شامل کهنه‌سربازان دارای تجربه نبرد، مأموران انتظامی که در روزگار سخت توانمندی و درستکاری خود را حفظ کردند، شکارچیان و طبیعت‌گردان با مهارت‌های عملی، و جمعیت

گسترده‌تر آمریکاییان مسلحی است که توانمندی خود و آمادگی‌شان برای به‌کارگیری بجای آن را نگاه داشته‌اند.

مدافعان در دوران مدرنیته به شیوه‌های مشخصی از نظر فرهنگی به حاشیه رانده شده بودند. با کهنه‌سرباز چون موردی نیازمند خدمات خیریه رفتار می‌شد، نه چون شهروندی با توانمندی‌هایی که کشور در آن سرمایه‌گذاری کرده بود. مأمور انتظامی نه چون سرمایه‌ای برای اجتماع، بلکه چون طرف مقابل و دشمن نگریسته می‌شد. شکارچی واپس‌مانده شمرده می‌شد و هر دم بیشتر زیر بار مقرراتی قرار می‌گرفت که توانمندی‌اش را محدود می‌کرد. شهروند مسلح نه چون بخشی از ظرفیت دفاعی اجتماع، بلکه چون تهدیدی بالقوه تلقی می‌شد.

در فروپاشی، اهمیت مدافعان به‌سرعت افزایش می‌یابد. اجتماعی که از طریق جمعیت کهنه‌سربازانش، جامعهٔ مأموران انتظامی‌اش، فرهنگ شکار و طبیعت‌گردی‌اش و شهروندان مسلح گسترده‌ترش توانمندی دفاعی جدی دارد، می‌تواند نظم را حفظ کند، از منابع خود دفاع کند و امنیتی فراهم آورد که بیگانگان نتوانند آن را تهدید کنند. اجتماعی که این توانمندی را ندارد، با غارتگری کسانی روبه‌رو می‌شود که می‌خواهند آنچه دارد را از آن بگیرند، و این در فروپاشی جدی نگرانی‌ای فرضی نیست.

موقعیت اقتصادی مدافعان از چند سازوکار بهبود می‌یابد. اجتماع‌ها برای توانمندی امنیتی‌ای پول می‌پردازند که پیش‌تر نیروهای پلیس متکی بر مالیات فراهم می‌کردند و اکنون شاید دیگر کافی نباشند. کار امنیت خصوصی گسترش می‌یابد، چرا که اجتماع‌ها و املاک، مدافعان را برای تکمیل یا جانشینی امنیت عمومی رو به زوال به کار می‌گیرند. برخی مدافعان به گروه‌های شبه‌نظامی (میلیشیا) و سازمان‌های امنیتی‌ای می‌پیوندند که برای پر کردن خلأ امنیتی پدید می‌آیند؛ این سازمان‌ها دفاع مشروع اجتماع‌اند، نه آن شکل‌های نامشروعی که در جاهایی سر برمی‌آورند که اجتماع ضعیف‌تر است.

موقعیت اجتماعی مدافعان از راه بازارش‌گذاری فرهنگی بهبود می‌یابد. کهنه‌سربازی که در فرهنگ نخبگان درهم‌شکسته یا خطرناک قلمداد می‌شد، از سوی همسایگانی که می‌دانند او چه می‌تواند فراهم کند، سرمایه‌ای برای اجتماع شمرده می‌شود. افسر بازنشستهٔ پلیسی که آماج نقد فرهنگی بود، اکنون به‌خاطر تجربه و توانمندی‌اش سراغش را می‌گیرند. از شکارچی‌ای که هر دم

بیشتر به حاشیه رانده می‌شد، خواسته می‌شود به دیگران بیاموزد. شهروند مسلحی که از مسلح بودن در انظار عمومی ناراحت بود، اکنون عضو اجتماعی است که توانمندی او را ارج می‌نهد و به آن تکیه دارد.

موقعیت سیاسی مدافعان با از دست رفتن قدرت ائتلاف‌های سیاسی‌ای که با نظامیان، پلیس و حق حمل سلاح سر ناسازگاری داشتند، بهبود می‌یابد. ایالت‌ها و مناطقی که از این جمعیت‌ها پشتیبانی می‌کردند، وزن سیاسی به دست می‌آورند. مواضع فدرالی که بر محدودسازی این توانمندی‌ها پافشاری می‌کردند، کارآمدی خود را از دست می‌دهند. نهادهای فرهنگی و آموزشی‌ای که دشمنی با ارزش‌های مدافعان را آموزش می‌دادند، نفوذ خود را از دست می‌دهند. آونگی که ده‌ها سال به زیان ارزش‌های مدافعان چرخیده بود، باز می‌گردد و فرهنگ نوظهور این توانمندی‌ها را نه مسئله‌ساز، بلکه ضروری می‌شمارد.

منش طبقه مدافعان اهمیت بسزایی دارد. مدافعانی که درستکاری خود را نگاه می‌دارند، به‌طور مشروع به اجتماع خدمت می‌کنند، در کاربرد زور خویشتن‌دارند و در چارچوب ساختارهای اقتدار شناخته‌شده عمل می‌کنند، بخشی از دفاع مشروع اجتماع‌اند. مدافعانی که خویشتن‌داری ندارند، تنها در خدمت منافع خویشان و به جای حفاظت به غارتگری روی می‌آورند، به طبقه جنگ‌سالارانی بدل می‌شوند که در جاهایی سر برمی‌آورند که اجتماع ضعیف‌تر است. منش جمعیت مدافعان محلی همان چیزی است که اجتماع‌هایی که با نظم پایدار می‌مانند را از اجتماع‌هایی که در غارتگری از هم می‌پاشند متمایز می‌کند.

نهادهای منش‌پرور پدیدآورنده مدافعان خویشتن‌دار، یعنی نیروهای مسلح با سنت‌های اخلاقی‌شان، آموزش انتظامی با تأکیدش بر کاربرد مشروع زور، فرهنگ شکار با اخلاق تعقیب منصفانه و احترام به شکار، و سنت‌های دینی‌ای که خشونت را به اهداف مشروع محدود می‌کنند، منابعی ضروری‌اند. اجتماع‌هایی که نهادهای منش‌پرور نیرومندی دارند، مدافعانی پدید می‌آورند که به‌خوبی به اجتماع خدمت می‌کنند. اجتماع‌های بی‌بهره از این نهادها، مدافعانی پدید می‌آورند که در خدمت خویشان، و گاه با خشونت بی‌رحمانه.

شفادهندگان

سومین طبقه نوظهور شفادهندگان؛ کسانی که می‌توانند در مقیاس اجتماع و فرد مراقبت پزشکی، درمان و پشتیبانی برای بهبودی فراهم کنند. این طبقه شامل پزشکان و پرستارانی است که در جریان اختلال سیستم‌های رسمی پزشکی توانمندی خود را حفظ می‌کنند، ماماهاایی که می‌توانند زایمان را بدون زیرساخت بیمارستانی مدیریت کنند، گیاه‌درمانگرانی که دانش داروهای سنتی را دارند، دندان‌پزشکانی که می‌توانند عارضه‌هایی را درمان کنند که بدون مداخله به سرعت وخیم می‌شوند، کارکنان سلامت روان که می‌توانند مردم را در گذر از آسیب روانی پشتیبانی کنند، و جمعیت گسترده‌تر کسانی که دانش پزشکی جدی دارند.

شفادهندگان در درون سیستم پزشکی مدرن هر دم بیشتر به حاشیه رانده شده بودند. پزشکان به روابط استخدای با سیستم‌های بیمارستانی بزرگی رانده شده بودند که قضاوت آن‌ها را مقید و خودمختاری‌شان را کاهش می‌داد. پرستاران زیر بار کار بیش از اندازه و کم‌ارزش‌شماری بودند. ماماها جز در نقش‌هایی محدود از محیط‌های بیمارستانی کنار گذاشته شده بودند. کار گیاه‌درمانگران، به‌رغم دانش سنتی به‌واقع ارزشمندشان، شیادی قلمداد می‌شد. دندان‌پزشکان به مطب‌های شرکتی‌ای رانده شده بودند که صورت‌حساب را بر مراقبت از بیمار مقدم می‌داشتند. کارکنان سلامت روان زیر فشار تقاضایی بودند که توان پاسخ‌گویی به آن را نداشتند.

در فروپاشی، اهمیت شفادهندگان به‌سرعت افزایش می‌یابد، زیرا نیازهای پزشکی با از کار افتادن سیستم‌های پزشکی متوقف نمی‌شوند. پزشکی که می‌تواند بدون زیرساخت بیمارستانی طبابت کند، بدون دروازه‌بانی شرکت‌های بیمه از قضاوت خود بهره بگیرد و بیماران را با داروهای موجود، نه داروهای بهینه، درمان کند، بسیار ارزشمندتر از آن می‌شود که در سیستم مقیدشده بود. پرستاری که می‌تواند در محیط‌های غیربیمارستانی مراقبت ارائه کند، ضروری می‌شود. ماماایی که می‌تواند زایمان را در خانه مدیریت کند، برای بسیاری از خانواده‌ها مرز میان زایمان ایمن و فاجعه می‌شود. گیاه‌درمانگری که دانش سنتی‌اش نادیده گرفته شده بود، هنگام اختلال در عرضه داروهای صنعتی، منبع درمان‌ها می‌شود.

موقعیت اقتصادی شفادهندگان به‌طور چشمگیری بهبود می‌یابد. روابط پرداخت مستقیم با بیماران جای واسطه‌های سیستم بیمه را می‌گیرد که بخش بزرگی از ارزش کار پزشکی را به چنگ

آورده بودند. اجتماع‌ها به شفادهندگان پول می‌پردازند تا حاضر و در دسترس باشند، به جای آن‌که همهٔ مراقبت پزشکی را از مجرای سیستم‌های دوردست هدایت کنند. شفادهنگانی که در اجتماع‌های تاب‌آور جایگیر می‌شوند، به اعضای ضروری اجتماع با امنیت اقتصادی متناسب با آن بدل می‌شوند.

موقعیت اجتماعی شفادهندگان از همین سازوکار بهبود می‌یابد. پزشکی که عضو اجتماع است، همسایگان او را می‌شناسند و هنگام نیاز در دسترس است، با همان احترامی روبه‌رو می‌شود که طبیبان سنتی پیش از آن‌که سیستم پزشکی مدرن این نقش را از چهرهٔ انسانی تهی کند، از آن برخوردار بودند. پرستاری که مستقیماً به کسانی که می‌شناسد مراقبت ارائه می‌کند، به همین ترتیب محترم است. ماما و گیاه‌درمانگری که دانش سنتی‌شان به حاشیه رانده شده بود، دوباره در نقش‌های مشروع درمانگری جای می‌گیرند.

منش شفادهندگان به همان اندازهٔ توانمندی‌شان اهمیت دارد. شفادهنگانی که با وفاداری به بیماران خدمت می‌کنند، دانش خود را برای درمان و نه صرفاً برای سود به کار می‌گیرند و زیر فشار معیارهای اخلاقی را نگاه می‌دارند، به چهره‌های مورد اعتماد اجتماع بدل می‌شوند که نفوذشان از مراقبت پزشکی فراتر می‌رود. شفادهنگانی که بهره‌کش می‌شوند، از موقعیت خود سوءاستفاده می‌کنند و تنها به ثروتمندانی خدمت می‌کنند که توان پرداخت بهای بالا دارند، به چهره‌هایی مسئله‌ساز بدل می‌شوند که نفوذشان محدود است و مایهٔ رنجش.

آموزگاران

چهارمین طبقهٔ نوظهور آموزگاران‌اند؛ کسانی که می‌توانند دانش، مهارت‌ها و فرهنگ را از نسلی به نسل دیگر و به کسانی که از آنچه آموزگاران می‌توانند عرضه کنند بی‌بهره‌اند، منتقل کنند. این طبقه شامل مربیانی است که می‌توانند بدون پشتیبانی نهادی تدریس کنند، والدینی که مسئولیت آموزش فرزندان خود را بر عهده می‌گیرند، چهره‌های مذهبی که ایمان و سنت می‌آموزند، استادانی که مهارت‌های عملی را به شاگردان خود منتقل می‌کنند، و جمعیت گسترده‌تر کسانی که می‌توانند آنچه می‌دانند را به دیگرانی که به آن نیاز دارند انتقال دهند.

آموزگاران در ساختارهای نهادی‌ای محصور شده بودند که آنچه می‌توانستند بیاموزند را محدود می‌کرد. مدارس دولتی به‌جای آموزش بنیادین، در اصل به نهادهای مدرک‌دهی و جامعه‌پذیری بدل شده بودند. دانشگاه‌ها به‌جای پروراندن تفکر توانمند، به نهادهای مدرک‌دهی توأم با قالب‌بندی ایدئولوژیک بدل شده بودند. شهریه مدارس خصوصی از توان بیشتر خانواده‌ها بیرون بود. با آموزش‌دهندگان خانگی چون گروهی حاشیه‌ای رفتار می‌شد و هر دم بیشتر زیر فشار مقرراتی قرار می‌گرفتند.

در فروپاشی، آموزگاران ضروری می‌شوند، زیرا سیستم رسمی آموزش خود دچار اختلال می‌شود. مدرسی که به تأمین مالی پایدار، جمعیت پایدار، زیرساخت پایدار و پشتیبانی فرهنگی پایدار وابسته بودند، همگی با چالش روبه‌رو می‌شوند. نیاز به ظرفیت آموزش کودکان ادامه دارد، اما ابزارهای نهادی تحقق آن کاهش می‌یابد. آموزگاری که می‌تواند بیرون از نهادهای رسمی آموزش دهد، پدر یا مادر آموزش‌دهنده خانگی که مسئولیت را بر عهده گرفته است، مربی مذهبی که در زیرزمین کلیسا تدریس می‌کند، و استادی که مهارت‌های عملی را از راه شاگردی منتقل می‌کند، همگی با تضعیف جایگزین‌های نهادی اهمیت می‌یابند.

موقعیت اقتصادی آموزگاران از راه روابط مستقیم با خانواده‌ها و اجتماع‌هایی که برای آموزش ارائه شده پول می‌پردازند، بهبود می‌یابد. مدرسه کلاسیک که بازیگری حاشیه‌ای بود، با روی آوردن خانواده‌ها به آموزش جدی، به جایگزینی درخور توجه بدل می‌شود. جنبش آموزش خانگی که ده‌ها سال رو به رشد بود، با دریافتن خانواده‌ها از ناکافی بودن آموزش نهادی، به سرعت گسترش می‌یابد. الگوی شاگردی که آموزش رسمی جای آن را گرفته بود، با جست‌وجوی خانواده‌ها برای آموزش عملی فرزندان‌شان، باز می‌گردد.

موقعیت اجتماعی آموزگاران با آشکار شدن اهمیت‌شان بهبود می‌یابد. آموزگاری که به‌واقع می‌تواند چیزی بنیادین بیاموزد، سرمایه‌ای برای اجتماع شناخته می‌شود. پدر یا مادری که مسئولیت آموزش فرزندانش را جدی بر عهده می‌گیرد، محترم است. مربی مذهبی که سنت را نگاه می‌دارد، در زندگی اجتماع جای می‌گیرد. استادکاری که شاگرد می‌پذیرد، گرامی داشته می‌شود.

موقعیت سیاسی آموزگاران با از دست رفتن قدرت ائتلاف‌های سیاسی‌ای که از انحصارهای نهادی آموزش پشتیبانی می‌کردند، بهبود می‌یابد. جنبش‌های حق انتخاب مدرسه که با مقاومت

روبه‌رو بودند، پیش می‌روند. آموزش خانگی که به‌شدت زیر بار مقررات بود، حمایت قانونی به دست می‌آورد. آموزش کلاسیک که به حاشیه رانده شده بود، پشتیبانی جلب می‌کند. نبردهای فرهنگی و سیاسی‌ای که علیه آموزش جایگزین به راه افتاده بود، با کوچک شدن خود جایگزین‌های نهادی بی‌موضوع می‌شوند.

پیونددهندگان

پنجمین طبقه نوظهور پیونددهندگان؛ کسانی که می‌توانند روابط و شبکه‌هایی را بسازند و نگاه دارند که اجتماع‌ها را یکپارچه نگه می‌دارد. این طبقه شامل چهره‌های مذهبی است که رهبران معنوی اجتماع‌اند، چهره‌های مدنی که واکنش اجتماع به چالش‌ها را سازمان می‌دهند، میانجی‌هایی که می‌توانند اختلافات درون اجتماع را حل کنند، سازمان‌دهندگانی که می‌توانند کنش جمعی را هماهنگ کنند، و جمعیت گسترده‌تر کسانی که کار اجتماعی ساختن و نگاه داشتن بافت اجتماع را انجام می‌دهند.

پیونددهندگان در دوران مدرنیته به شیوه‌های گوناگون به حاشیه رانده شده بودند. چهره‌های مذهبی منسوخ شمرده می‌شدند و نفوذشان به‌طور عامدانه از راه‌های فرهنگی و قانونی کاهش یافته بود. کارمندان دولتی حرفه‌ای و دیوان‌سالاران جای چهره‌های مدنی را گرفته بودند. وکلا و نظام قضایی جای میانجی‌ها را گرفته بودند. سازمان‌های حرفه‌ای مدافع‌گری و لابی‌گران جای سازمان‌دهندگان را گرفته بودند. خدمات رسمی ارائه‌شده از سوی حرفه‌مندان حقوق‌بگیر جای کار اجتماعی اجتماع‌سازی را گرفته بود.

در فروپاشی، پیونددهندگان ضروری می‌شوند، زیرا کارکرد اجتماع به روابطی وابسته است که باید فعالانه نگاه داشته شوند. کشیش پروتستان یا کاتولیک یا خاخامی که می‌تواند جماعت را در روزگار سختی یکپارچه نگه دارد، راهنمایی معنوی‌ای عرضه کند که دشواری را در بستری معنادار جای می‌دهد، و جماعت را برای یاری متقابل بسیج کند، به چهره کانونی اجتماع خود بدل می‌شود. چهره مدنی‌ای که می‌تواند همسایگان را سازمان دهد، در اختلافات میانجی شود و واکنش به چالش‌ها را هماهنگ کند، برای کارکرد اجتماع ضروری می‌شود. چهره‌هایی که کار اجتماعی اجتماع را بی‌مدرک

رسمی اما با توانمندی واقعی انجام می‌دهند، به‌عنوان همان رهبرانی که به‌واقع هستند، به رسمیت شناخته می‌شوند.

موقعیت اقتصادی پیونددهندگان از راه پشتیبانی اجتماعی که اهمیت آن‌ها را درمی‌یابد، بهبود می‌یابد. جماعت‌های مذهبی با آشکار شدن اهمیت کشیشان، از آن‌ها پشتیبانی بیشتری می‌کنند. اجتماع‌ها به شیوه‌های گوناگونی که کار انجام‌شده را ارج می‌نهد، از چهره‌های مدنی خود پشتیبانی می‌کنند. به میانجی‌ها برای کار حل اختلاف پول پرداخت می‌شود. سازمان‌دهندگان از سوی اجتماع‌هایی که از کارشان بهره می‌برند، پشتیبانی می‌شوند.

موقعیت اجتماعی پیونددهندگان با آشکار شدن کارکرد اجتماع بهبود می‌یابد. کشیشی که در فرهنگ نخبگان چهره‌ای بی‌اهمیت شمرده می‌شد، چهره‌ی کانونی اجتماع خود شمرده می‌شود. چهره‌ی مدنی‌ای که نادیده گرفته می‌شد، به‌عنوان همان پیونددهنده‌ای که هست به رسمیت شناخته می‌شود. میانجی و سازمان‌دهنده به‌عنوان چهره‌هایی ضروری در زندگی اجتماع جای می‌گیرند.

مراجع معنوی

زیرگروه خاصی که شایسته‌ی توجه جداگانه است، مراجع معنوی‌اند. آن‌گاه که چارچوب‌های معنایی که مدرنیته‌ی سکولار کوشیده بود فراهم کند، در تحقق وعده‌های خود ناکام می‌مانند، سنت‌های دینی‌ای که مدرنیته به حاشیه رانده بود، اهمیت خود را بازیابی‌اند. کشیشان پروتستان و کاتولیک، خاخام‌ها، امامان و دیگر مراجع معنوی‌ای که سنت‌های خود را در دوران سکولار نگاه داشته‌اند، در جایگاهی قرار دارند که بازگشت گسترده‌تر به زندگی دینی را، که فروپاشی پدید می‌آورد، رهبری کنند.

منش این مراجع معنوی اهمیت بسیاری دارد. مراجعی که سنت راست‌آیین (ارتدوکس) را نگاه می‌دارند، با وفاداری به جماعت‌های خود خدمت می‌کنند و حقیقت را آن‌گونه که درمی‌یابند می‌آموزند، نه آن‌که با فشار فرهنگی کنار بیایند، به چهره‌های مورد اعتمادی بدل می‌شوند که نفوذشان از جماعت‌هایشان فراتر می‌رود. مراجعی که راست‌آیینی را به سود مدهای فرهنگی قربانی کرده بودند، به جای جماعت خود در خدمت منافع خویش بودند و گوهر سنت‌های خود را از دست داده بودند، از همان مرجعیت برخوردار نیستند، زیرا گوهری ندارند که منتقل کنند.

سنت‌هایی که خود را به‌طور جدی نگاه داشته‌اند، یعنی اجتماعات کاتولیک سنتی، کلیساهای محلی ارتدوکس شرقی، جماعت‌های پروتستان اعتقادنامه‌ای، اجتماعات یهودیان ارتدوکس، اجتماعات مسلمان جدی، و اجتماعات آناپتیست و مورمون که در فصل‌های پیشین بحث شدند، همگی مراجع معنوی صاحب‌گوهر دارند. سنت‌هایی که در پی پذیرش فرهنگی، خود را تا مرز ناسازگاری درونی لیبرال کرده‌اند، مراجع معنوی کم‌گوهرتری دارند، و این فاصله آنگاه آشکار می‌شود که شرایط، آنچه مراجع به‌واقع می‌توانند عرضه کنند را به آزمون می‌گذارد.

برای فرهنگ گسترده‌تر، اهمیت یافتن مراجع معنوی به این معناست که تصمیم دربارهٔ این‌که به کدام مراجع اعتماد کنیم و از کدام پیروی کنیم، به شیوه‌هایی که در دوران سکولار سابقه نداشت، اهمیت می‌یابد. بازار معنوی که تعلق دینی را انتخابی مصرفی می‌شمرد، آنگاه که اجتماع دینی به‌واقع سازندهٔ زندگی است، به امری جدی‌تر بدل می‌شود. انتخاب درست، با توجه به آنچه سنت به‌واقع می‌آموزد و آنچه مراجع محلی به‌واقع نمایندگی می‌کنند، بخشی از کار جایگاه‌یابی برای شرایط پیش رو می‌شود.

الگوی مشترک

الگوی مشترک در میان طبقات نوظهور این است که جمعیت‌ها و توانمندی‌هایی که در دوران مدرنیته کم‌ارزش شمرده می‌شدند، در فروپاشی ارزش می‌یابند. سیستم‌های فرهنگی و اقتصادی‌ای که تولید، دفاع، درمان، تدریس و اجتماع‌سازی را در قیاس با مهندسی مالی، بازاریابی، مشاوره و فعالیت‌های مشابه، کارهایی پست‌مرتبه می‌شمردند، درمی‌یابند که با تغییر شرایط، این رتبه‌بندی فرهنگی و اقتصادی وارونه می‌شود.

این الگو تازه نیست. الگویی است که در هر فروپاشی تاریخی پیشینی که مطالعه شده، سر برآورده است. طبقاتی که در دورهٔ مدرنیته متأخر به حاشیه رانده شده بودند، با پایان یافتن آن مدرنیته برمی‌خیزند. طبقاتی که در دوران مدرنیته مسلط بودند، با تضعیف پایه‌هایشان افول می‌کنند. نظم جدیدی که شکل می‌گیرد، پیرامون طبقات برخیزنده ساخته می‌شود و ارزش‌ها، توانمندی‌ها و دل‌مشغولی‌های آن‌ها را باز می‌تاباند.

برای افرادی که به جایگاه‌یابی خود می‌اندیشند، این الگو آموزنده است. کاری که انسان انجام می‌دهد، مهارت‌هایی که می‌پرورد و روابطی که می‌سازد، می‌تواند در پرتو این که به کدام طبقه تعلق دارد، ارزیابی شود. جوانی که شغلی برمی‌گزیند، این امکان را دارد که کاری را برگزیند که در شرایط جدید ارزشمند خواهد بود، نه کاری که در شرایط کهن ارزشمند بود. فرد میان‌سال در میانه مسیر شغلی این امکان را دارد که به سوی توانمندی‌هایی تغییر جهت دهد که ارزش خود را نگاه می‌دارند، نه آن که به توانمندی‌هایی ادامه دهد که ارزش خود را از دست می‌دهند. فرد سالمند این امکان را دارد که بر انتقال آنچه دارد به جوان‌ترها متمرکز شود، به شیوه‌هایی که شاید بیش از ادامه کار اصلی پیشینش اهمیت داشته باشد.

این گذار واقعی است و هم‌اکنون در جریان است. چهره‌هایی که منزلتی پایین داشتند، منزلت به دست می‌آورند. چهره‌هایی که منزلتی بالا داشتند، منزلت خود را از دست می‌دهند. وارونگی‌های فرهنگی‌ای که این‌گونه بازتوزیع را پدید می‌آورند، بارها پیش‌تر رخ داده‌اند و دوباره رخ می‌دهند. درک آنچه در جریان است به افراد و خانواده‌ها امکان می‌دهد که به‌جای ادامه بهینه‌سازی برای شرایطی که دیگر در حال گذشتن است، خود را به‌طور عقلانی برای شرایط پیش رو جایگاه‌یابی کنند.

شکل نظم جدید

فصل‌های پیشین فروپاشی قدرت کنونی و ظهور طبقات جدید را توصیف کردند. این فصل می‌کوشد شکل نظم جدیدی را توصیف کند که این دینامیک‌ها در حال پدید آوردن آن‌اند، با این اعتراف بجا که نظم جدید هنوز به‌طور کامل شکل نگرفته است و دربارهٔ ویژگی‌های مشخص آن ابهام قابل‌توجهی باقی است. شکل کلی آن به‌اندازه‌ای آشکار است که بتواند به تفکر ما جهت دهد. جزئیات مشخص را مردمی که از دل این گذار عبور می‌کنند تعیین خواهند کرد، به شیوه‌هایی که از پیش به‌طور کامل پیش‌بینی‌پذیر نیست.

نظم جدید جایگزینی تمیز و یکبارهٔ یک سیستم با سیستمی دیگر نخواهد بود. گذاری لایه‌لایه خواهد بود که در آن ساختارهای کهنه در شکلی تغییر یافته به حیات خود ادامه می‌دهند و ساختارهای جدید در کنار آن‌ها سر برمی‌آورند، و وزن نسبی به‌تدریج، در طول سال‌ها و دهه‌ها، از کهنه به جدید منتقل می‌شود. این گذار از مدتی پیش در شکل اولیهٔ خود مشهود بوده است، و فروپاشی دینامیک‌هایی را شتاب می‌بخشد که از پیش به حرکت درآمده بودند.

ویژگی‌هایی که به‌احتمال زیاد نظم جدید را مشخص خواهند کرد از این قرارند.

شهرهای کوچک‌تر و کمتر مسلط

شهرهای بزرگی که بر حیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آمریکا سلطه داشتند، کوچک‌تر و کمتر مسلط خواهند بود. جمعیت‌هایی که به‌خاطر فرصت‌هایی که ابرشهرهای ساحلی در حوزه‌های مالی، فناوری، رسانه، دولت و آموزش فراهم می‌کردند در آن شهرها متمرکز شده بودند، با کاهش آن فرصت‌ها بازتوزیع خواهند شد. نیویورک، لس‌آنجلس، سان‌فرانسیسکو، بوستون، واشینگتن دی‌سی

و شیکاگو همگی از نظر جمعیت کوچکتر، در حیات ملی کم‌اهمیت‌تر و نسبت به اوج خود کم‌ثروت‌تر خواهند بود.

این به معنای پیش‌بینی ناپدید شدن این شهرها نیست. آن‌ها همچنان به‌عنوان مراکز شهری مهم به حیات خود ادامه خواهند داد. اما سهم آن‌ها از جمعیت ملی، درآمد ملی، وزن سیاسی ملی و نفوذ فرهنگی ملی کاهش خواهد یافت. تمرکززدایی از آمریکا که با جابه‌جایی‌های پس از همه‌گیری آغاز شد، با تضعیف شرایطی که از تمرکز ساحلی پشتیبانی می‌کرد، ادامه خواهد یافت و عمیق‌تر خواهد شد.

جغرافیای شهری جدید شهرهای متوسط بیشتری را در بر خواهد گرفت که اقتصادهای کارآمد را با شرایط زندگی مطلوب ترکیب می‌کنند. شهرهایی مانند بویزی (Boise)، نشویل، ایندیاناپولیس، کلمبوس، سالت‌لیک‌سیتی، تامپا، گرینویل (Greenville)، چارلستون، برمینگهام و مراکز منطقه‌ای مشابه، همچنان که مردم از ابرشهرها بازتوزیع می‌شوند، به رشد خود ادامه خواهند داد. این شهرها چند امتیاز دارند: هزینه زندگی پایین‌تر، حکمرانی غالباً کارآمد، بافت اجتماعی سالم در مناطق پیرامونی، و پایه‌های اقتصادی‌ای که تحت سلطه شکننده‌ترین صنایع نیستند.

شهرهای کوچک‌تر و مناطق روستایی‌ای که جمعیت خود را از دست می‌دادند، در برخی موارد شاهد تثبیت یا رشد جمعیت خواهند بود. تخلیه جمعیتی روستاها که بسیاری از مناطق را تعریف می‌کرد، معکوس خواهد شد؛ زیرا شرایطی که شهرها را جذاب می‌کرد (فرصت‌های شغلی، خدمات، امکانات فرهنگی) کمتر قابل‌اعتماد می‌شود، در حالی که شرایطی که زندگی روستایی را جذاب می‌کند (هزینه پایین‌تر، ظرفیت تولید غذا، بافت اجتماعی، ویژگی‌های دفاعی) ارزش بیشتری پیدا می‌کند.

دولت‌های ایالتی قوی‌تر

دولت‌های ایالتی در نظم جدید اهمیتی بیش از هر زمان دیگری از شاید اوایل قرن بیستم به این سو خواهند داشت. فدرالیسمی که در ساختار قانون اساسی تعبیه شده بود همواره در دسترس بود. این فدرالیسم طی قرن گذشته با گسترش و تمرکزگرایی فدرال سرکوب شد. فروپاشی این تمرکزگرایی را معکوس می‌کند، بخشی به این دلیل که ظرفیت دولت فدرال کاهش می‌یابد و بخشی به این دلیل که دولت‌های ایالتی نشان می‌دهند می‌توانند کارکردهایی را که فدرال بوده‌اند انجام دهند.

برخی ایالت‌ها در شرایط جدید به‌طور مؤثر عمل خواهند کرد. تگزاس، فلوریدا، تنسی، آیداهو، یوتا، وایومینگ، داکوتای شمالی و جنوبی و ایالت‌های مشابهی که حکمرانی نسبتاً کارآمد، اقتصادهای سالم و جمعیت‌های تاب‌آور دارند، به‌عنوان واحدهای حاکمیتی مؤثر در درون چارچوب فدرال عمل خواهند کرد. دولت‌های ایالتی آن‌ها کارکردهای نظارتی، اقتصادی، امنیتی و دیگر کارکردهایی را که در سطح فدرال انجام می‌شد بر عهده خواهند گرفت. ظرفیت آن‌ها برای این کار محدود اما واقعی خواهد بود، و این محدودیت‌ها به‌شیوه‌ای عمل‌گرایانه، همچنان که ایالت‌ها می‌آموزند چه می‌توانند و چه نمی‌توانند بکنند، برطرف خواهند شد.

ایالت‌های دیگر با دشواری دست‌وپنجه نرم خواهند کرد. کالیفرنیا، نیویورک، ایلینوی و ایالت‌های مشابهی که مشکلات مالی شدید، اقتصادهای شکننده و جمعیت‌های دچار اختلال دارند، با چالش‌هایی روبه‌رو خواهند شد که از ظرفیت ایالتی آن‌ها فراتر می‌رود. ترکیب کاهش درآمدهای مالیاتی، افزایش تقاضا برای خدمات از سوی جمعیت‌های دچار اختلال، و کاهش پشتیبانی فدرال، شرایطی از بحران مالی در سطح ایالت پدید خواهد آورد که برخی ایالت‌ها از مدیریت آن ناتوان خواهند بود. پیامدهای سیاسی قابل‌توجه خواهد بود، با مهاجرت‌های گسترده از ایالت‌های گرفتار و بازسازی سیاسی چشمگیر در درون آن‌ها.

دولت فدرال همچنان وجود خواهد داشت، اما با دامنه‌ی اثربخش کاهش‌یافته. دفاع ملی، ساختار بنیادین دادگاه‌های فدرال، انتشار پول و دیگر کارکردهای اصلی فدرال ادامه خواهند یافت. کارکردهای گسترده‌ی نظارتی و رفاهی که در طول دهه‌ها رشد کرده بودند، منقبض خواهند شد؛ زیرا ظرفیت مالی پشتیبانی از آن‌ها کاهش یافته است. نتیجه دولت فدرالی خواهد بود که در ساختار خود قابل‌شناسایی اما در گستره نفوذش کاهش‌یافته است، و دولت‌های ایالتی و محلی کارکردهایی را انجام می‌دهند که به‌تدریج به سطح فدرال رانده شده بودند.

ساختار اقتصادی متفاوت

ساختار اقتصادی‌ای که پدید می‌آید با ساختار اقتصادی‌ای که مدرنیته متأخر را تعریف می‌کرد متفاوت خواهد بود. چند ویژگی مشخص، شاخصه این تغییر خواهند بود.

بخش مالی سهم کوچکتری از اقتصاد خواهد داشت. جایگاه مسلطی که بخش مالی در اقتصاد آمریکا به دست آورده بود، ویژگی شرایط چند دهه گذشته بود و با تغییر آن شرایط کاهش می‌یابد. بانکداری سرمایه‌گذاری، صندوق‌های پوشش ریسک، سهام خصوصی و فعالیت‌های مشابه ادامه خواهند یافت، اما در مقیاسی کوچکتر و با دستمزدهای پایین‌تر. استعدادهایی که به‌سوی بخش مالی کشیده شده بودند، به حوزه‌های دیگر هدایت خواهند شد.

بخش فناوری سهم کوچکتری از اقتصاد خواهد داشت. سرمایه‌ای که دو دهه به‌سوی فناوری روان بود، و بخش بزرگی از آن از همان محیط نرخ بهره پایینی سرچشمه می‌گرفت که از افراط بخش مالی پشتیبانی می‌کرد، دیگر در همان مقیاس جاری نخواهد شد. برخی شرکت‌های فناوری همچنان شکوفا خواهند ماند، زیرا ارزش واقعی تولید می‌کنند. برخی دیگر از این انقباض جان سالم به در نخواهند برد. اکوسیستم استارت‌آپی که از ویژگی‌های تعریف‌کننده اقتصاد آمریکا بود، کوچکتر و گزینشی‌تر خواهد شد.

بخش خدمات سهم کوچکتری از اقتصاد خواهد داشت. خدمات حرفه‌ای، مشاوره، بازاریابی، تبلیغات و فعالیت‌های مشابهی که در دوران مدرنیته به مقیاسی عظیم رسیده بودند، با انقباض تقاضای زیربنایی‌شان منقبض خواهند شد. وکلا، مشاوران، حسابداران، بازاریابان و حرفه‌مندان مشابه همچنان وجود خواهند داشت، اما با تعداد کمتر و دستمزد پایین‌تر.

بخش‌های تولیدی سهم بزرگتری از اقتصاد خواهند داشت. تولید صنعتی، کشاورزی، تولید انرژی، ساخت‌وساز و فعالیت‌های مشابه، همچنان که شرایطی که به انتقال آن‌ها به خارج از کشور یا به حاشیه راندنشان دامن می‌زد معکوس می‌شود، سهم خود را بازخواهند یافت. بخشی از این بازیابی کارآمد خواهد بود و ظرفیت تولیدی در جایی بازسازی می‌شود که معقول است. بخشی دیگر ناکارآمد خواهد بود و ظرفیت با هزینه‌ای بالاتر از گزینه‌های خارجی بازسازی می‌شود، زیرا گزینه‌های خارجی دیگر به‌طور قابل‌اعتماد در دسترس نیستند.

ساختار دستمزدها فشرده‌تر خواهد شد. نابرابری افراطی‌ای که در دوران مدرنیته شکل گرفته بود، و در آن مدیران بخش مالی و فناوری صدها برابر تولیدکنندگان درآمد داشتند، تعدیل خواهد شد. تولیدکنندگان، نسبت به جایگاهشان در دهه‌های گذشته، دستمزد بیشتری خواهند گرفت.

مدیران بخش خدمات دستمزد کمتری خواهند گرفت. طبقه متوسطی که از درون تهی شده بود، با کاهش قطبی‌شدنی که آن را تهی می‌کرد، تا حدی بازسازی خواهد شد.

نظم فرهنگی متفاوت

نظم فرهنگی با نظم فرهنگی‌ای که مدرنیته متأخر را تعریف می‌کرد متفاوت خواهد بود. چند ویژگی مشخص، شاخصه این تغییر خواهند بود.

سلطه فرهنگ نخبگان سکولار جهان‌وطن تضعیف خواهد شد. محصولات فرهنگی، الگوهای اجتماعی و ارزش‌هایی که از طریق رسانه‌های ملی و نهادهای نخبگانی ترویج می‌شد، به مخاطبان کمتری خواهند رسید و اقتدار کمتری خواهند داشت. جایگزین آن نه یک فرهنگ رقیب واحد، بلکه فرهنگ‌های متعددی خواهد بود که حول سنت‌های مذهبی مشخص، هویت‌های منطقه‌ای و تعهدات اجتماعی سازمان یافته‌اند. فرهنگ ملی یکپارچه‌ای که نخبگان کوشیده بودند پدید آورند، همواره شکننده‌تر از آن بود که مدافعانش درمی‌یافتند، و با تضعیف زیرساخت پشتیبان آن از هم می‌پاشد.

فرهنگ مذهبی در حیات آمریکا جایگاهی محوری‌تر از هر زمان دیگری در دهه‌های اخیر خواهد داشت. مذاهب مسیحی‌ای که راست‌دینی خود را حفظ کردند، اجتماعات یهودیان ارتدوکس و سنت‌های مذهبی مشابه در حیات عمومی حضور پررنگ‌تری خواهند داشت؛ زیرا برای جمعیتی در رنج و پریشانی سخن بیشتری برای گفتن دارند و زیرا سرزندگی درونی‌شان، حتی در حالی که گزینه‌های سکولارتر کوچک می‌شوند، رشد مداوم آن‌ها را به همراه خواهد داشت. محصولات فرهنگی این اجتماعات، موسیقی، ادبیات، هنر، آموزش و شیوه‌های زندگی‌شان، مورد توجه و اقبال گسترده‌تر جمعیت‌هایی خواهد بود که در آن‌ها چیزی بیش از آنچه در گزینه‌های سکولار می‌یابند پیدا می‌کنند.

فرهنگ آموزشی متفاوت خواهد بود. دانشگاه‌هایی که نهادهای مسلط شکل‌دهی فرهنگی بودند، کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر خواهند شد. قالب‌های آموزشی جایگزین (مدارس کلاسیک، مدارس مذهبی، شبکه‌های آموزش در خانه، ساختارهای کارآموزی، اجتماعات آنلاین سازمان‌یافته حول آموزگاران صاحب‌مایه) اهمیت بیشتری خواهند یافت. کارکرد مدرک‌دهی که دانشگاه‌ها در انحصار

داشتند، تا حدی با نمایش مستقیم توانایی جایگزین خواهد شد. کارکرد شکل‌دهی فرهنگی که دانشگاه‌ها انجام می‌دادند، یعنی انتقال فرهنگ نخبگانی به هر نسل جدید، یا توسط نهادهای دیگر انجام خواهد شد یا اصلاً انجام نخواهد شد.

فرهنگ رسانه‌ای متفاوت خواهد بود. نهادهای رسانه‌ای جریان اصلی که دو دهه در حال افول بودند، به افول خود ادامه خواهند داد. نهادهای رسانه‌ای جایگزین، از جمله روزنامه‌نگاران مستقل، شبکه‌های پادکست و قالب‌های گوناگون رسانه‌های توزیع‌شده، به رشد خود ادامه خواهند داد. تکه‌تکه شدن رسانه‌ها که در عصر اینترنت آغاز شده بود عمیق‌تر خواهد شد و مخاطبان در اجتماعاتی با علایق و ارزش‌های مشترک دسته‌بندی می‌شوند که عمدتاً با رسانه‌های تولیدشده در درون همان اجتماعات سروکار دارند، نه با رسانه‌های جریان اصلی فراگیر. گفت‌وگوی ملی، با تضعیف کانال‌هایی که حامل آن بودند، کاهش خواهد یافت.

ارزش‌های فرهنگی تغییر خواهند کرد. ارزش‌هایی که فرهنگ نخبگانی ترویج می‌کرد (فردگرایی، خودمختاری، مصرف، شغل‌محوری، سیاست هویتی بیان‌گرایانه) کمتر محوری خواهند بود. ارزش‌هایی که فرهنگ‌های سنتی مذهبی و اجتماعی ترویج می‌کردند (تعهد، وفاداری، خانواده، اجتماع، تکلیف دینی، کار مولد) محوری‌تر خواهند شد. این تغییر یکدست نخواهد بود؛ مناطق و اجتماعات مختلف آمیزه‌های ارزشی متفاوتی را بازتاب خواهند داد. اما میانگین در این جهت حرکت خواهد کرد.

ساختار خانوادگی متفاوت

ساختار خانواده با ساختار خانوادگی‌ای که مدرنیته متأخر را تعریف می‌کرد متفاوت خواهد بود. چند ویژگی مشخص، شاخصه این تغییر خواهند بود.

نرخ ازدواج از پایین‌ترین سطوح خود بازخواهد گشت. افول ازدواج که از ویژگی‌های تعریف‌کننده دهه‌های اخیر بود، بر شرایط اقتصادی و فرهنگی‌ای تکیه داشت که در نظم جدید انگیزه‌های متفاوتی پدید می‌آوردند. شرایط اقتصادی به‌سود ازدواج خواهد بود، زیرا افرادی که تنها زندگی می‌کنند آسیب‌پذیرتر از زوجها و خانواده‌ها هستند. شرایط فرهنگی به‌سود ازدواج خواهد بود، زیرا سنت‌های

مذهبی‌ای که از ازدواج پشتیبانی می‌کنند محوری‌تر خواهند شد. ترکیب این دو، بازگشت تدریجی نرخ ازدواج از پایین‌ترین سطوح تاریخی کنونی را به همراه خواهد داشت.

نرخ زادوولد از پایین‌ترین سطوح خود بازخواهد گشت. همان دینامیک‌هایی که از ازدواج پشتیبانی می‌کنند، از فرزندآوری نیز پشتیبانی می‌کنند. با بازگشت اقتصاد خانوار مولد، فرزندان دوباره به دارایی اقتصادی بدل می‌شوند، نه هزینه اقتصادی. تأکید فرهنگی بر شغل به‌عنوان منبع اصلی معنا و هویت تضعیف می‌شود و به افراد بیشتری اجازه می‌دهد خانواده را برگزینند. سنت‌های مذهبی‌ای که از فرزندآوری پشتیبانی می‌کنند محوری‌تر می‌شوند. نتیجه، بازگشت تدریجی نرخ زادوولد خواهد بود، هرچند احتمالاً نه به سطوح دوران‌های پیشین.

خانوارهای چندنسلی رایج‌تر خواهند شد. شرایط اقتصادی‌ای که از خانوارهای هسته‌ای متمایز می‌کند در حال تضعیف است. هزینه خانوارهای جداگانه برای هر نسل، آنگاه که منابع خانوار محدود است، برای بسیاری کمرشکن می‌شود. تأکید فرهنگی بر خودمختاری و استقلال از خانواده، همچنان که امتیازهای عملی زندگی چندنسلی آشکار می‌شود، تضعیف می‌گردد. زندگی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها با فرزندان بزرگسال، فرزندان بزرگسال با والدینشان، و ترکیب‌های گوناگون خانواده گسترده افزایش خواهد یافت.

نرخ طلاق کاهش خواهد یافت. شرایط اقتصادی طلاق را پرهزینه‌تر می‌کند. شرایط فرهنگی انگیزه‌هایی را که مدرنیته متأخر به‌سوی طلاق ترویج می‌کرد تضعیف می‌کند. سنت‌های مذهبی‌ای که طلاق را محدود می‌کنند محوری‌تر می‌شوند. ترکیب این عوامل نرخ طلاق را کاهش خواهد داد، هرچند نه به سطوحی که پیش از تغییرات فرهنگی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ حاکم بود.

فرزندان به‌گونه‌ای دیگر تربیت خواهند شد. آموزش بیشتر در خانه یا در مدارس مذهبی انجام خواهد شد. فرزندان از سنین پایین‌تر بیشتر در فعالیت مولد خانوار ادغام خواهند شد. فرزندان زمان کمتری را در محیط‌های هم‌سن‌وسال و زمان بیشتری را در محیط‌های با سنین مختلط خواهند گذراند. رابطه فرزندان با خانواده گسترده پریوندتر خواهد بود. اثر تجمعی این‌ها فرزندان را خواهد بود که به‌گونه‌ای دیگر شکل گرفته‌اند، با توانایی عملی بیشتر، پیوندهای خانوادگی قوی‌تر، و شکل‌گیری مذهبی یا فلسفی‌ای که آموزش سکولار فراهم نمی‌کرد.

نظم سیاسی متفاوت

نظم سیاسی متفاوت خواهد بود. چند ویژگی مشخص، شاخصه این تغییر خواهند بود.

سلطه ایدئولوژیک ترقی‌خواهی متأخر تضعیف خواهد شد. ائتلاف‌های فرهنگی و سیاسی‌ای که دهه‌ها اولویت‌های ترقی‌خواهانه را پیش می‌بردند، با انقباض نهادهایی که از آن‌ها پشتیبانی می‌کردند، بخشی از پایگاه خود را از دست خواهند داد. این به معنای پیش‌بینی ناپدید شدن سیاست ترقی‌خواهانه نیست. این سیاست همچنان وجود خواهد داشت و مهم خواهد بود. اما سلطه آن بر نهادهای ملی کاهش خواهد یافت.

جناح محافظه‌کار طیف سیاسی با آنچه بوده است متفاوت خواهد بود. آمیزه اقتصاد بازار آزاد، ارزش‌های فرهنگی سنتی و سیاست خارجی قاطعانه که محافظه‌کاری آمریکایی پس از جنگ جهانی دوم را تعریف می‌کرد، با تغییر شرایطی که از این آمیزه پشتیبانی می‌کرد، از هم خواهد پاشید. اقتصاد بازار آزاد با این درک عملی تعدیل خواهد شد که بازارهای ناب تاب‌آوری اجتماع را پدید نمی‌آورند. ارزش‌های فرهنگی سنتی، همچنان که سنت‌های مذهبی و خانوادگی محوری‌تر می‌شوند، بیشتر مورد تأکید قرار خواهند گرفت. سیاست خارجی، همچنان که فرسودگی قدرت آمریکا آشکار می‌شود، خویشتن‌دارتر خواهد شد. ائتلاف محافظه‌کاری که پدید می‌آید از نظر سرشت با ائتلاف محافظه‌کاری که دوران پیشین را تعریف می‌کرد متفاوت خواهد بود.

جنبش‌های پوپولیستی اهمیت بیشتری خواهند داشت. انرژی‌های پوپولیستی‌ای که در سال‌های اخیر هم در چپ و هم در راست انباشته می‌شد، در نظم سیاسی جدید محوری‌تر خواهد بود، هرچند در مناطق مختلف شکل‌های متفاوتی به خود خواهد گرفت. اجماع نخبگانی که جنبش‌های پوپولیستی را مهار می‌کرد ضعیف‌تر خواهد بود، زیرا نخبگان ضعیف‌ترند. ائتلاف‌های پوپولیستی لزوماً برنامه‌های حکمرانی منسجمی پدید نخواهند آورد، اما امکان‌های سیاسی را به‌طور چشمگیری بازخواهند آراست.

طبقه سیاسی خود نیز متفاوت خواهد بود. سیاستمداران حرفه‌ای‌ای که در درون نهادهای نخبگانی برای خود کارنامه ساخته بودند، کمتر مسلط خواهند بود. چهره‌های سیاسی جدیدی از طبقه تولیدکنندگان، از سنت‌های مذهبی، از جنبش‌های پوپولیستی و از فرهنگ‌های سیاسی

منطقه‌ای‌ای که طبقه سیاسی ملی سرکوبشان کرده بود سر برخواهند آورد. سرشت رهبری سیاسی به شیوه‌هایی متفاوت خواهد بود که هنوز در جزئیات پیش‌بینی‌پذیر نیست.

نظم بین‌المللی متفاوت

نظم بین‌المللی با سلطه تک‌قطبی آمریکا که از فروپاشی شوروی به این سو حاکم بوده است متفاوت خواهد بود. چند ویژگی مشخص، شاخصه این تغییر خواهد بود.

چندقطبی بودن واقعیت جاری خواهد بود. ایالات متحده همچنان قدرتی بزرگ خواهد بود، اما نه قدرت مسلط تک‌قطبی. چین، روسیه، هند، احتمالاً بلوک اروپایی مستقل‌تری، احتمالاً تمدن اسلامی منسجم‌تری، و قدرت‌های منطقه‌ای گوناگون همگی وزن معناداری در امور بین‌المللی خواهند داشت. هیچ قدرت واحدی مسلط نخواهد بود. این الگو بیش از آنکه به سیستم تک‌قطبی دوران پس از شوروی شباهت داشته باشد، به سیستم‌های چندقطبی‌ای شباهت خواهد داشت که در دوره‌های تاریخی پیشین حاکم بودند.

دلار ارز ذخیره یگانه نخواهد بود. دلار همچنان یک ارز ذخیره عمده، و شاید حتی بزرگ‌ترین ارز ذخیره منفرد، خواهد ماند. اما این نقش را با ارزهای دیگر و شکل‌های دیگر دارایی‌های ذخیره (طلا، شاید ارزهای ملی گوناگون، شاید در نهایت ترتیبات دیجیتالی که هنوز پدید نیامده‌اند) به‌گونه‌ای تقسیم خواهد کرد که به امتیاز گزاف آمریکا بر سیستم مالی جهانی پایان می‌دهد.

اهمیت نهادهای بین‌المللی کاهش خواهد یافت. نظام سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول (IMF)، بانک جهانی و نهادهای مشابه همچنان وجود خواهند داشت، اما با اقتدار اثربخش کاهش‌یافته. تصمیم‌گیری به‌سوی ترتیبات مستقیم دوجانبه و منطقه‌ای خواهد چرخید که هر جا بهتر عمل کنند، نهادهای بین‌المللی را دور می‌زنند.

تجارت بین‌المللی ادامه خواهد یافت، اما با حجمی کاهش‌یافته نسبت به تولید ناخالص داخلی (GDP) و با گرایش به منطقه‌ای شدن. ابرجهانی‌سازی چند دهه گذشته پیکربندی خاصی بود که به شرایطی وابسته بود که در حال تغییرند. تجارتی که باقی می‌ماند منطقه‌ای‌تر خواهد بود، با زنجیره‌های تأمین گسترده کمتر و تأمین محلی یا منطقه‌ای بیشتر برای کالاهای اساسی.

توزیع جغرافیایی فعالیت اقتصادی متفاوت خواهد بود. تمرکز تولید صنعتی در چین، بخش مالی در نیویورک و لندن، فناوری در سیلیکون ولی، و فعالیت‌های گوناگون دیگر در مکان‌های مشخصه خود، با تغییر شرایطی که از این تمرکز پشتیبانی می‌کرد، تعدیل خواهد شد. تولید توزیع‌شده‌تر خواهد بود. برخی فعالیت‌ها به مناطقی بازخواهند گشت که ترکشان کرده بودند. الگوی جغرافیایی فعالیت اقتصادی متنوع‌تر خواهد بود.

گذار دهه‌ها طول خواهد کشید

گذار به نظم جدید دهه‌ها طول خواهد کشید تا کامل شود. مرحله حاد فروپاشی سال‌ها، نه ماه‌ها، به درازا خواهد کشید. بازسازمان‌دهی‌ای که در پی آن می‌آید سال‌های دیگری ادامه خواهد یافت. استقرار کامل نظم جدید، با نهادها، الگوهای فرهنگی، ساختارهای اقتصادی و ترتیبات سیاسی مشخصه آن، یک نسل یا بیشتر زمان خواهد برد.

این یعنی مردمی که هم‌اکنون در سال‌های کاری خود هستند، گذار را از سر خواهند گذراند. مردمی که هم‌اکنون در کودکی‌اند، در میانه این گذار بزرگ خواهند شد و بخش عمده زندگی بزرگسالی خود را در نظم جدید خواهند زیست. مردمی که هم‌اکنون در کهنسالی‌اند، شاید استقرار کامل نظم جدید را به چشم نبینند، اما فروپاشی نظم کهنه را از سر خواهند گذراند.

شکلیابی لازم، شکلیابی واقعی است. کار ساختن به‌سوی نظم جدید کار یک عمر است، نه کار چند سال. سرمایه‌گذاری‌هایی که اکنون در اجتماع، در ظرفیت تولیدی، در مهارت‌ها، در تشکیل خانواده، در تعهد مذهبی یا فلسفی انجام می‌شود، در طول دهه‌ها، نه ماه‌ها، بازده خواهد داشت. انتظار حل‌وفصل سریع نادرست است. انتظار دگرگونی پایدار درست است.

نتیجه از پیش تعیین‌شده نیست

شکل نظم جدیدی که در بالا توصیف شد، نتیجه‌ای است که اگر دینامیک‌های اکنون در حرکت در مسیرهای کنونی خود بی‌هیچ شگفتی بزرگی ادامه یابند، پدید می‌آید. نتیجه واقعی به انتخاب‌هایی بستگی دارد که هنوز در حال اتخاذند، به دست افراد، اجتماعات، ایالت‌ها و کشورها. انتخاب‌هایی

که در دهه آینده انجام می‌شود، نظم جدید را به شیوه‌هایی شکل خواهد داد که از پیش به‌طور کامل پیش‌بینی‌پذیر نیست.

این یعنی نظم جدید آینده‌ای مقدر نیست که منفعلانه در انتظارش بنشینیم. واقعیتی نوظهور است که با تصمیم‌هایی که هم‌اکنون گرفته می‌شود شکل می‌گیرد. تصمیم‌های افراد درباره چگونگی زیستن، خانواده‌ها درباره چگونگی تربیت کردن فرزندان، اجتماعات درباره چگونگی سازمان دادن خود، نهادهای مذهبی درباره چگونگی پاس داشتن سنت‌هایشان، رهبران سیاسی درباره چگونگی به کار گرفتن اقتداری که در اختیار دارند، همگی در آنچه نظم جدید واقعاً خواهد بود سهم دارند.

برای خوانندگانی که تحلیل این کتاب را جذب کرده‌اند، پیامد این سخن مستقیم است. کار سهم گذاشتن در یک نظم جدید نیکو، همان کار نیک زیستن در شرایطی است که اکنون در حال شکل‌گیری است. ساختن اجتماعات کارآمد. تولید چیزهای واقعی. پروراندن فرزندان با منش و توانایی. پاس داشتن سنت‌های مذهبی و فلسفی. زیستن با درستکاری در نقش‌هایی که جوهر دارند. هر یک از این‌ها سهمی در نظم جدید است، حتی وقتی احساس سهم گذاشتن نمی‌دهد. نظم جدید از میلیون‌ها انتخاب فردی ساخته خواهد شد، انتخاب‌هایی که افراد با شرایطی که با آن روبه‌رویند، بهترین کار ممکن را انجام می‌دهند. انتخاب‌هایی که به‌خوبی انجام شوند، به دست افراد کافی، نظم جدیدی پدید می‌آورند که آنچه را از آنچه می‌گذرد ارزش نگه داشتن دارد نگه می‌دارد و در همان حال چیزی می‌سازد که به شرایط پدیدآورنده این گذشتن پاسخ می‌دهد.

مشاهده پایانی این است که نظم جدید قطعاً بهتر از نظم کهنه نخواهد بود. می‌تواند بدتر باشد. شرایط فروپاشی می‌تواند نتایجی پدید آورد که تیره‌تر از آنچه پیش از آن بود باشد. کارنامه تاریخ هم گذارهایی را در خود دارد که به نوزایی انجامیدند و هم گذارهایی که به فاجعه. عاملی که نتایج بهتر را از نتایج بدتر متمایز می‌کند، کیفیت مردمی است که از دل گذار عبور می‌کنند. مردمی که خود را با درستکاری نگه می‌دارند، در اجتماع زندگی می‌کنند، از نسل بعد مراقبت می‌کنند، سنت‌های معنا را پاس می‌دارند، و به نیازهای انسانی واقعی پیرامون خود خدمت می‌کنند، در نتیجه‌ای بهتر سهم دارند. مردمی که تسلیم ترس می‌شوند، از شرایط به‌سود خود بهره‌کشی می‌کنند، تعهدات و تکالیف خود را رها می‌کنند، و در فشار اوضاع انسانیت خود را از دست می‌دهند، در نتیجه‌ای بدتر سهم دارند.

انتخاب میان سهم گذاشتن در نتیجه‌ای بهتر و سهم گذاشتن در نتیجه‌ای بدتر، انتخابی است که هر کس در دل شرایط فروپاشی انجام می‌دهد. این انتخاب را نمی‌توان به تعویق انداخت و نمی‌توان به دیگری سپرد. این انتخاب در تصمیم‌های کوچک هر روز انجام می‌شود، در شیوه‌ای که انسان با آدم‌های روبه‌روی خود رفتار می‌کند، در کاری که انجام می‌دهد، در تعهداتی که پای آن می‌ماند، در منشی که نگه می‌دارد. این‌ها مصالحی‌اند که نظم جدید از آن‌ها ساخته خواهد شد. کتاب در فصل‌های پیش رو با پرداختن به این پرسش به پایان می‌رسد که این انتخاب‌ها در عمل چه شکلی دارند و چگونه به عمیق‌ترین پرسش‌های معنا پیوند می‌خورند، پرسش‌هایی که انسان‌ها همواره با آن‌ها روبه‌رو بوده‌اند و شرایط فروپاشی گریز از آن‌ها را ناممکن می‌کند.

بخش هشتم

گذار و نتیجه‌گیری

چه کسانی عبور می‌کنند

هنگامی که فروپاشی‌ای از آن نوع که در این کتاب توصیف شده است رخ می‌دهد، جمعیتی که آن را از سر می‌گذارند بر پایه‌ی شرایطی دسته‌بندی می‌شود که بخشی از آن‌ها در اختیار فرد است و بخشی نیست. برخی از کسانی که به‌خوبی آماده‌اند، به سبب شرایطی که پیش‌بینی یا مهار نکرده بودند، عبور نمی‌کنند. برخی از کسانی که آماده نیستند، به سبب شرایطی که به سودشان بود، عبور می‌کنند. عنصر تصادف واقعی است و هر تحلیل صادقانه‌ای باید آن را بپذیرد.

اما در دل همین تصادف، الگوهایی در سراسر سابقه‌ی تاریخی فروپاشی‌ها و در فروپاشی‌های متأخرتر سده‌ی گذشته دیده می‌شود. برخی پیکربندی‌های آماده‌سازی، منش، اجتماع و شرایط، در مقایسه با پیکربندی‌های دیگر، احتمال بسیار بالاتری برای عبور کردن با انسانیت دست‌نخورده پدید می‌آورند. این فصل آن پیکربندی‌ها را به‌طور مستقیم توصیف می‌کند؛ از تحلیل فصل‌های پیشین بهره می‌گیرد، اما آن را به‌گونه‌ای گرد هم می‌آورد که خوانندگان بتوانند وضعیت خود را صادقانه ارزیابی کنند.

پیکربندی‌هایی که عبور می‌کنند

نخستین پیکربندی‌ای که عبور می‌کند، اجتماع مذهبی دارای عمق واقعی و مقیاس کافی است. اجتماعات آناپتیست، اجتماعات مورمون، اجتماعات یهودیان ارتدوکس، اجتماعات سنتی مسیحیان کاتولیک و ارتدوکس، برخی اجتماعات اوانجلیکال جدی، و اجتماعات مشابه برخوردار از عمق مذهبی، به دلایلی که در سراسر کتاب توصیف شده است از فروپاشی عبور می‌کنند. آن‌ها چارچوب‌های معنایی دارند که از شرایط فراتر می‌رود. ساختارهای اجتماعی دارند که زیر فشار یکپارچه می‌ماند. توانمندی‌های عملی، ثبات خانوادگی، تداوم بین‌نسلی و یاری متقابلی دارند که به

آن‌ها امکان می‌دهد، صرف‌نظر از آنچه سیستم گسترده‌تر می‌کند، همچون یک واحد عمل کنند. فرزندان پرورش می‌دهند که الگوهای آن‌ها را به پیش می‌برند. آن‌ها نه از آن رو دوام می‌آورند که از اختلال در امان‌اند، بلکه از آن رو که آنچه برای کار کردن در میانهٔ اختلال لازم است در اختیار دارند.

عضویت در این اجتماعات، مستقیم‌ترین مسیر در دسترس خوانندگانی است که در پی عبور کردن‌اند. پیوستن یا بازگشتن به چنین اجتماعی، با جدیتی که اجتماع می‌طلبد و با شکیبایی‌ای که ادغام می‌طلبد، بستر حفاظتی را که این اجتماعات فراهم می‌کنند پدید می‌آورد. کارِ عضوی واقعی شدن، به جای شرکت‌کننده‌ای حاشیه‌ای، کاری چندساله است. این کار اکنون آغاز می‌شود.

دومین پیکربندی‌ای که عبور می‌کند، اجتماع منسجم و یکپارچهٔ روستایی یا شهر کوچک آمریکایی است. شهرهایی با چند هزار تا چند ده هزار نفر جمعیت، با اقتصاد محلی دست‌نخورده، نهادهای کارآمد، جمعیت پایدار، ظرفیت کشاورزی پیرامونی، و بافت اجتماعی‌ای که در سراسر جمعیت گسترده است. این اجتماعات به معنای دقیق کلمه اجتماع مذهبی نیستند، اما بسیاری از همان ویژگی‌ها را از طریق سازوکارهایی متفاوت دارند. تداوم بین‌نسلی را از طریق جمعیت پایدار دارند. توانمندی‌های عملی توزیع‌شده در سراسر جمعیت دارند. یاری متقابلی دارند که در هنگام نیاز فعال می‌شود. چارچوب‌های معنایی دارند که شاید در پس‌زمینه مسیحی باشد، اما با هویت‌های مدنی و خانوادگی درهم‌تنیده است. آن‌ها حتی هنگامی که سیستم گسترده‌تر دچار اختلال است، همچون اجتماع عمل می‌کنند.

عضویت در چنین اجتماعاتی یا مستلزم آن است که فرد در یکی از آن‌ها بزرگ شده باشد، یا با نگرش درست و در طی سال‌ها ادغام به یکی از آن‌ها نقل مکان کند. ادغام زمان می‌برد، اما این اجتماعات وجود دارند و از تازه‌واردانِ جدی‌ای که به‌جای احساس استحقاق، سهمی با خود می‌آورند استقبال می‌کنند.

سومین پیکربندی‌ای که عبور می‌کند، خانوادهٔ ثروتمندی است که در امتداد خطوط توصیف‌شده در فصل ۲۱ به‌درستی جایگاه خود را یافته است. ادغام در اجتماعی کارآمد در منطقه‌ای تاب‌آور، فعالیت تولیدی‌ای که چیزهای واقعی تولید می‌کند، تشکیل خانواده‌ای که بر منش و توانمندی تأکید دارد، ثروت متنوع‌شده در قالب‌های تاب‌آور، جدیت مذهبی یا فلسفی، و به‌کارگیری منابع در خدمت ارزش پایدار و نه صرفاً امنیت فردی. خانوادهٔ ثروتمندی که این کار را در طی سال‌ها انجام داده است،

منابعی دارد که خانواده‌های ثروتمند کمتر آماده ندارند، و این منابع به‌گونه‌ای جایگاه یافته‌اند که در هر آنچه پیش آید، در خدمت آن خانواده باشند.

شمار خانواده‌های ثروتمندی که این کار را عملاً انجام داده‌اند اندک است. بیشتر خانواده‌های ثروتمند در امتداد خطوط متعارفی جایگاه یافته‌اند که آن‌چنان که انتظار می‌رود کار نخواهد کرد. خواننده ثروتمندی که این کار را انجام نداده است، این گزینه را دارد که اکنون آغاز کند، با منابعی که در زمان در دسترس امکان پیشرفت چشمگیر را فراهم می‌کند.

چهارمین پیکربندی‌ای که عبور می‌کند، خانوار متوسطی است که کار آماده‌سازی را با جدیت انجام داده است. خانواری که پیوندهای اجتماعی ساخته، مهارت‌های عملی پرورانده، چارچوب معنا را نگاه داشته، ذخایر ارزش محدودی در قالب‌های تاب‌آور به دست آورده، و در مکانی معقول با تاب‌آوری خانواری معقول زندگی می‌کند. این خانوار منابع خانواده ثروتمند را ندارد، اما بسیاری از همان ویژگی‌های حفاظتی را در مقیاسی کوچک‌تر دارد. اعضای خانوار مهارت دارند، خانواده دست‌نخورده است، اجتماع واقعی است، چارچوب معنا حاضر است.

پیکربندی خانوار متوسط برای بسیاری از خوانندگان در دسترس است، زیرا منابع لازم برای آن اندک است. کار واقعی است، اما به ثروت نیاز ندارد. خانواری با درآمد متوسط اما تعهد جدی به کاری که این کتاب توصیف کرده است، در جایگاهی متفاوت با خانوار ثروتمندی قرار دارد که این کار را انجام نداده است. خانوار متوسط می‌تواند در جایگاهی بهتر از خانوار ثروتمند ناآماده باشد.

پنجمین پیکربندی‌ای که عبور می‌کند، فرد یا خانواده‌ای است با توانمندی جدی‌ای که در شرایط جدید ارزشمند می‌شود. پزشک ماهر، کشاورز اهل عمل، مکانیک باتجربه، مامای آموزش‌دیده، سازنده شایسته، آموزگار توانا. این افراد مهارت‌هایی دارند که در هر شرایطی ارزشمند است، اما در شرایط فروپاشی، هنگامی که توانمندی‌هایشان ضروری می‌شود، ارزش ویژه‌ای پیدا می‌کنند. اجتماعی که به آن‌ها نیاز دارند از آن‌ها استقبال خواهند کرد. از طریق تقاضا برای کارشان امنیت اقتصادی خواهند داشت. شاید ناگزیر شوند برای بودن در اجتماعی که می‌توانند از آن‌ها پشتیبانی کنند نقل مکان کنند، اما این نقل مکان شدنی است، زیرا مهارت‌هایشان آن‌ها را به اعضای مطلوب بدل می‌کند.

این پیکربندی توانمندی واقعی می‌طلبد، نه صرفاً مدرک. پزشک شاغلی که می‌تواند بدون زیرساخت پزشکی مدرن بیماران را تشخیص دهد و درمان کند، با پزشک مدرک‌داری که تنها در درون آن زیرساخت می‌تواند کار کند فرق دارد. کشاورزی که عملاً می‌تواند در مقیاس بزرگ غذا بکارد، با فرد دارای مدرک کشاورزی که هرگز مزرعه‌ای را اداره نکرده است فرق دارد. آنچه اهمیت دارد توانمندی است، نه مدرک.

پیکربندی‌هایی که عبور نمی‌کنند

پیکربندی‌هایی که عبور نمی‌کنند، یا با آسیب چشمگیر عبور می‌کنند، نیز پیش‌بینی‌پذیرند.

فرد یا خانواده ثروتمند منزوی‌ای که بر آماده‌سازی به سبک بانکر تکیه می‌کند، به دلایلی که در فصل ۱۱ به تفصیل بحث شد، عبور نمی‌کند. بانکر در سناریوهای طولانی در ابعاد نیروی کار، امنیت، مهارت‌ها و روان‌شناختی شکست می‌خورد. ثروت به هدف بدل می‌شود. انزوا خفقان‌آور می‌شود. خطاهایی که جبران‌پذیر نیستند روی هم انباشته می‌شوند. مدل بانکر خیالی است که ظاهر آماده‌سازی را به جای آماده‌سازی واقعی می‌نشانند.

فرد یا خانواده ثروتمندی که دارایی‌های مالی گسترده دارد اما نه اجتماعی، نه فعالیت تولیدی‌ای و نه مهارتی، به خوبی عبور نمی‌کند. دارایی‌های مالی آن‌چنان که انتظار می‌رود کار نمی‌کنند. اجتماعی که وجود ندارد فعال نمی‌شود. فعالیت تولیدی‌ای که هرگز ساخته نشد تولید نمی‌کند. مهارت‌هایی که هرگز کسب نشدند به کار نمی‌آیند. فرد ثروتمند به هر مقدار پول نقدی که در دست دارد و هر دارایی فیزیکی‌ای که بر حسب اتفاق به دست آورده است فروکاسته می‌شود، در حالی که سبک زندگی و تعهداتش از آنچه می‌تواند تاب بیاورد فراتر است.

خانوار طبقه حرفه‌ای در یک منطقه کلان‌شهری ساحلی بزرگ، با شغلی مدرک‌محور در بخشی که دوام نمی‌آورد، با پیوندهای اجتماعی ضعیف، با مهارت‌های عملی محدود، با تعهدات بدهی‌ای که به ادامه اشتغال بسته است، و با پس‌انداز بازنشستگی در قالب مالی شکننده، به خوبی عبور نمی‌کند. شغل از دست می‌رود. ثروت در قالب مالی کاهش می‌یابد. اجتماع حاضر نیست. مهارت‌ها به کار نمی‌آیند. خانوار هم‌زمان در ابعاد متعدد در معرض آسیب است.

خانواری در یک شهر ساحلی بزرگ که نقل مکان نکرده، آماده نشده و برنامه‌ای ندارد، با شرایطی روبه‌رو می‌شود که از توان مدیریت خانوارهای بدون آمادگی فراتر است. اختلال در زنجیره غذایی بر آن‌ها اثر می‌گذارد. فشار بر زیرساخت آب و انرژی بر آن‌ها اثر می‌گذارد. ناآرامی مدنی بر آن‌ها اثر می‌گذارد. هیچ ذخیره‌ای ندارند که به آن تکیه کنند. به واکنش اضطراری دولتی وابسته‌اند که خود زیر فشار است.

فرد تنها، بی‌خانواده، بی‌اجتماع، بی‌مشارکت جدی مذهبی یا فلسفی، بی‌مهارت عملی و بی‌منابع، در اصل به‌تنهایی با شرایط روبه‌رو می‌شود. حتی در میانه فروپاشی گسترده‌تر، ساختارهای اجتماعی‌ای که افراد عادی به آن‌ها تکیه می‌کنند، از فرد می‌خواهند چیزی به آن ساختارها بیاورد. فردی که هیچ چیز نمی‌آورد، هیچ چیز ندارد که به آن تکیه کند.

پیکربندی‌هایی که عبور نمی‌کنند، پیکربندی‌های مردمی نیستند که سزاوار شکست باشند. پیکربندی‌های مردمی‌اند که مدرنیته آن‌ها را چنان اجتماعی کرده است که ترتیباتی را بپذیرند که در شرایط مدرنیته کار می‌کند، اما در شرایط فروپاشی کار نمی‌کند. خانوار حرفه‌ای مدرن همان کاری را می‌کرده است که مدرنیته به او گفته بود. شرایط به شیوه‌هایی دگرگون می‌شود که مدرنیته شرکت‌کنندگانش را برای آن آماده نکرده بود، و پیکربندی‌هایی که کار می‌کردند، پیکربندی‌هایی نیستند که از این پس کار می‌کنند.

خودارزیابی صادقانه

خودارزیابی صادقانه برای هر خواننده‌ای این است که تشخیص دهد کدام پیکربندی بیش از همه با وضعیت او هم‌خوانی دارد، و فاصله‌های میان وضعیت کنونی‌اش و پیکربندی‌هایی را که عبور می‌کنند بسنجد.

برای خوانندگانی که در اجتماعات مذهبی دارای عمق واقعی هستند، پرسش این است که آیا مشارکتشان به‌اندازه‌ای جدی است که اجتماع در هنگام نیاز همچون اجتماع عمل کند. اعضای که در مراسم عبادی حاضر می‌شوند اما اعضای دیگر آن‌ها را نمی‌شناسند، در یاری متقابل سهمی ندارند و فرزندانشان را در آن چارچوب بار نمی‌آورند، تنها به نام عضو هستند. عضویت واقعی مشارکت واقعی می‌طلبد.

برای خوانندگانی که در اجتماعات منسجم و یکپارچه روستایی یا شهرهای کوچک هستند، پرسش این است که آیا ادغام واقعی است و آیا خانوار توانمندی‌ها و روابطی را که اجتماع پشتیبان آنهاست ساخته است. زندگی در چنین اجتماعی بدون مشارکت در آن، عضویت نیست.

برای خوانندگان ثروتمند، پرسش این است که آیا کار جایگاه‌یابی درست عملاً انجام شده است، یا به مشاورانی سپرده شده که نتایج متعارف به بار آورده‌اند. ارزیابی صادقانه معمولاً فاصله‌های چشمگیری را آشکار می‌کند.

برای خانوارهای متوسط، پرسش این است که آیا کار آغاز شده و آیا با سرعت کافی پیش می‌رود. این کار را نمی‌توان به سرعت به پایان رساند، اما می‌توان آن را بی‌درنگ آغاز کرد و پیوسته ادامه داد.

برای خوانندگانی که خود را در پیکربندی‌هایی می‌بینند که عبور نمی‌کنند، پرسش این است که آیا زمان و منابع کافی باقی مانده است تا به پیکربندی‌هایی که عبور می‌کنند جابه‌جا شوند. برای برخی خوانندگان پاسخ مثبت است. پنجره هنوز گشوده است. شرایط هنوز حاد نشده است. کار را می‌توان انجام داد. برای دیگران پاسخ شاید منفی باشد، و در آن صورت پرسش این می‌شود که چگونه در درون محدودیت‌هایی که واقعاً با آنها روبه‌رو هستند جایگاه بیابند. حتی در درون محدودیت‌ها، انجام بخشی از کار بهتر از انجام ندادن هیچ کاری است.

عنصر لطف (فیض)

تحلیل صادقانه باید بپذیرد که فراتر از همه تحلیل‌ها، فراتر از همه آماده‌سازی‌ها، فراتر از همه پیکربندی‌ها، عنصری از لطف (فیض) هست که در امور انسانی عمل می‌کند و هیچ تحلیلی نمی‌تواند آن را به چنگ آورد. کسانی که باید عبور می‌کردند عبور نمی‌کنند، به دلایلی که هیچ تحلیلی پیش‌بینی نمی‌کرد. کسانی که نباید عبور می‌کردند عبور می‌کنند، به دلایلی که هیچ تحلیلی پیش‌بینی نمی‌کرد. عنصر تصادف واقعی است و فراتر از هر توان انسانی برای مهار یا پیش‌بینی عمل می‌کند.

این استدلالی علیه آماده‌سازی نیست. آماده‌سازی احتمال‌ها را به‌طور چشمگیری بالا می‌برد، و این احتمال‌های افزایش‌یافته اهمیتی بی‌اندازه دارند. اما آماده‌سازی یقین‌پدید نمی‌آورد. موضع صادقانه آن است که کار آماده‌سازی را انجام دهیم و در همان حال بپذیریم که نتیجه تا اندازه‌ای در دستانی فراتر از دستان ماست.

برای خوانندگان مذهبی، این همان پذیرش این نکته است که مشیت به شیوه‌هایی عمل می‌کند که برنامه‌ریزی انسانی نمی‌تواند به‌تمامی آن را در بر گیرد. برای خوانندگان سکولار، پذیرش این نکته است که سیستم‌های پیچیده نتایجی پدید می‌آورند که از توان هر فردی برای پیش‌بینی یا مهار فراتر است. هر دو چارچوب‌بندی به یک نتیجه عملی می‌رسد. کاری را که می‌توان انجام داد انجام دهید. گرایش‌هایی را که به هر آنچه پیش می‌آید واکنش خوب نشان می‌دهند نگاه دارید. بپذیرید که نتیجه به‌تمامی در اختیار شما نیست. در شرایطی که می‌توانید شکل دهید خوب بزیید، و شرایطی را که نمی‌توانید، با آرامش خاطر درخور بپذیرید.

این فصل با مشاهده‌ای ساده به پایان می‌رسد. پیکربندی‌هایی که عبور می‌کنند، پیکربندی‌های مردمی‌اند که خوب زیسته‌اند: در اجتماع، با معنا، با سهمی برای دیگران، با خانواده‌هایی دست‌نخورده، با منشی شکل‌گرفته. پیکربندی‌هایی که عبور نمی‌کنند، پیکربندی‌های مردمی‌اند که به شیوه‌هایی زیسته‌اند که در شرایطی خاص کار می‌کرد، اما خیرهای عمیق‌تری را که در هنگام دگرگونی شرایط حفاظت‌کننده‌اند پدید نمی‌آورد.

این بدان معناست که آماده‌سازی برای فروپاشی فعالیتی جدا از خوب زیستن نیست. همان فعالیت است. خانواری که خوب می‌زید آماده شده است. خانواری که آماده شده است خوب زیسته است. این درهم‌آمیختگی واقعی است. دوگانگی میان خوب زیستن اکنون و آماده شدن برای آنچه می‌آید دروغین است. خرد آماده‌سازی همان خرد خوب زیستن است، و خرد خوب زیستن آن آماده‌سازی‌ای را در بر می‌گیرد که عبور می‌کند.

معنای عمیق‌تر

فصل‌های پیشین به این پرداختند که چه باید کرد، کی باید کرد و چه باید انتظار داشت. این فصل به این می‌پردازد که چرا هیچ‌کدام از این‌ها اهمیت دارد. این پرسش اساسی است، زیرا کار آماده‌سازی، اگر با انگیزه‌های صرفاً ابزاری انجام شود، نوع خاصی از انسان را پدید می‌آورد که آمادگی‌اش ممکن است در عمل به کارش نیاید. کاری که با انگیزه‌های عمیق‌تر انجام می‌شود، انسان دیگری پدید می‌آورد که آمادگی‌اش به شیوه‌هایی به کارش می‌آید که ابزارگرایی محض از آن ناتوان است.

رویکرد ابزاری به آماده‌سازی، شرایط فروپاشی را مسئله‌ای می‌بیند که باید با ابزارهای فنی حل شود. تهدیدها را شناسایی کن. آذوقه و ملزومات را فراهم کن. زیرساخت را بساز. مهارت‌ها را پرورش بده. ثروت را جایگاه‌یابی کن. هر عنصر، وظیفه‌ای مجزا با خروجی‌های سنجش‌پذیر است. کسی که همهٔ وظایف را به انجام می‌رساند آماده است. کسی که نمی‌رساند، آماده نیست. این چارچوب‌بندی، چارچوب‌بندی مهندسی است و انسان در آن مهندسِ بقای خویش به شمار می‌آید.

این چارچوب‌بندی، هرچند اقدامات سودمندی به بار می‌آورد، آنچه را که در شرایط حاد واقعاً تعیین‌کنندهٔ نتایج است از نظر دور می‌دارد. سابقهٔ تاریخی بقا در فروپاشی‌ها، اگر صادقانه بررسی شود، سابقهٔ انسان‌هایی است که بقایشان به منابع درونی‌ای بستگی داشت که مهندسی قادر به تولید آن‌ها نیست. مشاهدات ویکتور فرانکل (Viktor Frankl) از اردوگاه‌ها. مشاهدات الکساندر سولژنیتسین (Aleksandr Solzhenitsyn) از گولاگ. روایت‌های برجای‌مانده از هر محرومیت جدی در سراسر تاریخ بشر. الگو یکدست است. کسانی که خود را نگاه داشتند، چیزی داشتند که شرایط نمی‌توانست از آنان بگیرد، و آن چیز، آذوقه و ملزومات یا مهارت‌هایشان نبود، هرچند این‌ها هرچا

وجود داشتند مهم بودند. آن چیز، چارچوب معنای آنان بود؛ حس هدفی فراتر از امر بی‌واسطه، و پیوندشان با چیزی بزرگ‌تر از خودشان.

این یعنی عمیق‌ترین آماده‌سازی نه فنی است بلکه معنوی، نه بیرونی بلکه درونی، نه آنچه انسان به دست می‌آورد بلکه آنچه انسان می‌شود. آماده‌سازی‌ای که آن نوع انسانی را پدید می‌آورد که با انسانیت دست‌نخورده عبور می‌کند، آماده‌سازی شدن به چنان انسانی است؛ چیزی که نه به فهرست و ارسوی فروکاستنی است و نه با خرید به سرانجام می‌رسد.

آن معنای عمیق‌تری که انسان‌ها را در گذر از فروپاشی حفظ می‌کند چیست؟ پاسخ صادقانه مستلزم درگیر شدن با پرسش‌هایی است که مدرنیته سکولار دهه‌ها از آن‌ها پرهیز کرده است. این پرسش‌ها در شرایط حاد اختیاری نیستند، هرچند در دوران طولانی صلح و فراوانی عصر مدرن ممکن بود اختیاری به نظر برسند.

پرسش نخست این است که انسان برای چیست. نه اینکه چه می‌کند، نه اینکه چه دارد، نه اینکه به چه دست می‌یابد، بلکه اینکه در عمیق‌ترین معنا برای چیست. شغل، خانواده، دستاوردها و دارایی‌ها همگی چیزهایی‌اند که انسان ممکن است از دست بدهد. این‌ها نمی‌توانند هدف انسان را تشکیل دهند، زیرا هدفی که به چیزهای ازدست‌دادنی وابسته است، هدفی است که با از دست رفتن آن چیزها فرو می‌ریزد. هدف عمیق‌تر، اگر وجود داشته باشد، باید چیزی باشد که از دست نرود. پاسخ سنتی دینی این است که هدف عمیق‌تر، خدمت به خداست، به هر معنایی که خدا در سنت هر کس فهمیده شود. پاسخ سنتی فلسفی، خدمت به حقیقت، زیبایی و نیکی است. این پاسخ‌ها ممکن است انتزاعی به نظر برسند، تا آن زمان که شرایط، جانشین‌هایی را که آن‌ها را پنهان می‌کرده‌اند کنار بزنند. وقتی جانشین‌ها کنار زده شوند، پرسش بی‌واسطه می‌شود.

پرسش دوم این است که روابط انسان در واقع چیست. زندگی مدرن روابط فراوان کم‌عمقی را آسان می‌کند. آشنایان، ارتباط‌های حرفه‌ای، پیوندهای شبکه‌های اجتماعی، دوستی‌های سرسری که با تعامل گاه‌به‌گاه حفظ می‌شوند. این روابط در زمان‌های عادی ارزش دارند و بخش بزرگی از آنچه مردم به‌عنوان زندگی اجتماعی تجربه می‌کنند از همین‌ها فراهم می‌شود. اما این‌ها روابطی نیستند که زیر فشار دوام بیاورند. روابطی که دوام می‌آورند عمیق‌ترند. زناشویی‌های با تعهد واقعی. فرزندان که با توجه واقعی بزرگ شده‌اند. دوستی‌هایی که با سرمایه‌گذاری واقعی در طول سال‌ها نگاه داشته

شده‌اند. اجتماعاتی با تکلیف واقعی. این روابط از حیث شمار کم‌ترند، اما وقتی شرایط آنچه واقعی است را به آزمون می‌کشد، بافت اجتماعی حقیقی زندگی انسان را همین‌ها تشکیل می‌دهند. خانواری که روابط عمیق ساخته است به منابعی دسترسی دارد که خانوار دارای روابط گسترده و سطحی از آن بی‌بهره است.

پرسش سوم این است که انسان حاضر است برای چه چیزی فداکاری کند. توان فداکاری برای چیزی فراتر از خود، از عمیق‌ترین ویژگی‌های متمایزکننده انسان است، و همین توان است که شرایط فروپاشی آن را مستقیم‌تر از هر چیز به آزمون می‌کشد. پدر یا مادری که برای فرزند فداکاری خواهد کرد. مؤمنی که برای ایمان فداکاری خواهد کرد. میهن‌دوستی که برای کشور فداکاری خواهد کرد. دوستی که برای دوست فداکاری خواهد کرد. این تعهدها تنها در شرایط حاد به کار نمی‌افتند. آن‌ها در سراسر زندگی عادی یا حاضرند یا غایب. کسانی که زندگی‌شان را بدون فداکاری جدی برای چیزی فراتر از ترجیحات خودشان گذرانده‌اند، بدون آن توان تمرین‌شده‌ای که بتوانند خود را برای چیزی دیگر به میان بیندازند با شرایط فروپاشی روبه‌رو می‌شوند. کسانی که با تعهدهای جدی زیسته‌اند، می‌بینند که آن توان تمرین‌شده همچنان در دسترس است.

پرسش چهارم این است که انسان برای چه چیزی سپاسگزار است. فرهنگ مدرن موضعی از حس استحقاق را پرورانده است که در آن، داشته‌های انسان حق مسلم او به شمار می‌آید و نه هدیه. شرایط فروپاشی غالباً بخش بزرگی از آنچه بدیهی فرض می‌شد را از میان می‌برد، و جمعیتی که به این فقدان با خشم برآمده از حس استحقاق پاسخ می‌دهد، در موقعیتی متفاوت از جمعیتی است که با اندوهی تلطیف‌شده به سپاس برای آنچه دریافت کرده بود پاسخ می‌دهد. توان سپاسگزاری که در زندگی عادی پرورش یافته است، در شرایط حاد حفاظت‌کننده می‌شود، زیرا آن موضع درونی را فراهم می‌آورد که اجازه می‌دهد انسان، آن‌گاه که بسیار چیزها از دست رفته است، همچنان کار کند.

پرسش پنجم این است که انسان به چه چیزی اعتماد دارد. فرهنگ سکولار مدرن به تدریج موضوع‌های اعتماد را، فراتر از فرد انسانی و جهان عملی بی‌واسطه، از میان برده است. در خدا شک می‌شود. به سنت بدگمانی می‌شود. مرجعیت زیر سؤال می‌رود. تاریخ بازتفسیر می‌شود. نتیجه، جمعیت‌هایی است که جز خودشان و تجربه بی‌واسطه‌شان چیزی برای اعتماد ندارند، و از همین رو

وقتی تجربه بی‌واسطه‌شان از تحمل خارج می‌شود، هیچ تکیه‌گاهی ندارند. جمعیت‌هایی که اعتماد به خدا، به سنت، به مرجعیت مشروع و به حکمت موروثی را حفظ می‌کنند، منابع درونی‌ای دارند که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. این اعتماد ممکن است با شرایط فروپاشی به آزمون کشیده شود، اما اعتمادی که از آزمون جان به در می‌برد، به سبب آزموده شدن، قوی‌تر است.

این پنج پرسش، در کنار هم، به آن نوع تربیت درونی اشاره دارند که انسان‌ها را در گذر از شرایط حاد حفظ می‌کند. این تربیت با خواندن کتاب‌ها، از جمله همین کتاب، به دست نمی‌آید. با درگیر شدن جدی با سنت‌های معنا، با اجتماعات دینی یا فلسفی، با روابط عمیق، با تعهدهای فداکارانه، با تمرین سپاسگزاری و اعتماد به دست می‌آید. این تربیت سال‌ها و دهه‌ها می‌طلبد، نه هفته‌ها و ماه‌ها. آغاز کردن این تربیت هم‌اکنون، تا هنوز ممکن است، همان کاری است که تحلیل این کتاب در نهایت به آن اشاره دارد.

برای خوانندگان مسیحی، کار تربیت درونی به‌خوبی جاافتاده است. مشارکت فعال در کلیسایی جدی. سروکار منظم با کتاب مقدس. بهره‌مندی از آیین‌های مقدس، اگر سنت فرد آن را در بر داشته باشد. آموزش تعلیمات دینی متناسب با مرحله زندگی فرد. هدایت معنوی یا راهنمایی از سوی مؤمنی باتجربه‌تر. خدمت به دیگران از طریق کلیسا و فراتر از آن. زندگی زناشویی و خانوادگی که به‌عنوان رسالت مسیحی زیسته شود. فرزندانی که در ایمان بزرگ شوند. هر یک از این‌ها بخشی از تربیت درونی است، و اثر انباشته آن‌ها در طول سال‌ها همان تربیتی است که مؤمن را در گذر از هرآنچه پیش می‌آید حفظ می‌کند.

برای خوانندگان یهودی، مسیرهای مشابهی در سنت یهودی وجود دارد. رعایت عملی شریعت، مطالعه تورات، به‌جا آوردن فرایض (میتسووت)، جماعت کنیسه، زندگی خانوادگی در چارچوب یهودی، و انتقال به فرزندان. عمق سنت یهودی منابعی فراهم می‌آورد که قوم یهود را در شرایطی حفظ کرده است که بارها می‌بایست کارشان را یکسره کرده باشد.

برای خوانندگانی از پیشینه‌های دینی دیگر، مسیرهای همسنگی در سنت‌های خودشان وجود دارد. درگیر شدن جدی با آداب، متون مقدس، اجتماعات و انضباط‌های آن سنت، تربیتی پدید می‌آورد که انسان‌ها را در گذر از فروپاشی‌های بسیار و گونه‌گون در سراسر تاریخ بشر حفظ کرده است.

برای خوانندگانی که پیشینه دینی ندارند یا بازگشت به سنت موروئی برایشان صادقانه نیست، مسیر سخت‌تر است اما ناممکن نیست. درگیر شدن جدی با سنت‌های فلسفی‌ای که به این پرسش‌ها می‌پردازند می‌تواند بستری ناقص فراهم کند. فلسفه رواقی، برخی گونه‌های تمرین بودایی و سنت‌های مشابه، تمرین‌ها و چارچوب‌هایی عرضه می‌کنند که می‌توان جدی با آن‌ها درگیر شد. با سنت باید جدی درگیر شد، نه به‌عنوان تمرینی فکری. تمرین‌ها باید پیوسته انجام شوند. باید اجازه داد چارچوب واقعاً زندگی را شکل دهد، نه اینکه صرفاً به‌عنوان یک نظر نگاه داشته شود.

اعتراف صادقانه این است که مسیرهای فلسفی سکولار معمولاً از مسیرهای دینی جدی کم‌استحکام‌ترند، زیرا از اجتماع، از انتقال میان نسل‌ها و از پیوند با چیزی فراتر از فرد، که سنت‌های دینی فراهم می‌آورند، بی‌بهره‌اند. فیلسوف سکولاری که فلسفه‌اش را در سختی نگاه می‌دارد ستودنی اما کمیاب است. عضو اجتماع دینی به‌گونه‌ای از سوی اجتماع پشتیبانی می‌شود که فیلسوف سکولار نمی‌شود. برای بیشتر مردم، مسیر دینی پایدارتر از مسیر فلسفی است.

اما برای خوانندگانی که به‌راستی نمی‌توانند صادقانه با سنت دینی درگیر شوند، مسیر فلسفی بهتر از بی‌مسیری است. پرورش منابع درونی از راه تمرین فلسفی جدی واقعی است، حتی اگر از بدیل دینی کم‌استحکام‌تر باشد. اگر کار دینی ممکن نیست، این کار باید انجام شود.

حاصل همه این‌ها آن است که معنای عمیق‌تر همان چیزی است که باقی آماده‌سازی را ارزشمند می‌کند. آذوقه و ملزوماتی که تن را زنده نگاه می‌دارند باید در خدمت کسی باشند که زندگی‌اش ارزش زنده نگاه داشتن دارد. اجتماعی که یکپارچه می‌ماند باید اجتماعی از انسان‌هایی باشد که زندگی‌شان معنا دارد. نظم جدیدی که سر برمی‌آورد باید به دست انسان‌هایی ساخته شود که منابع درونی کافی برای ساختن خوب آن، و نه بد، داشته باشند. آماده‌سازی‌ای که به معنای عمیق‌تر نمی‌پردازد، آماده‌سازی‌ای است که بقا را بدون آن خیرهای انسانی پدید می‌آورد که بقا را ارزش پی‌گرفتن می‌بخشند.

این عمیق‌ترین بصیرت این کتاب است. شرایطی که در سال ۲۰۲۶ در حال شکل گرفتن است، جمعیت‌ها را نه تنها در آمادگی مادی‌شان بلکه در تربیت درونی‌شان به آزمون خواهد کشید. جمعیت‌هایی که کار درونی را انجام داده‌اند، پاسخی متفاوت از جمعیت‌هایی خواهند داد که انجام نداده‌اند. این تفاوت‌ها با گذر زمان روی هم انباشته خواهد شد. نظم جدیدی که سر برمی‌آورد با

تربیت درونی انسان‌هایی شکل خواهد گرفت که به درون آن پا می‌گذارند. بنابراین کار تربیت درونی اختیاری نیست. این همان کاری است که تعیین می‌کند آیا آنچه از گذار عبور می‌کند، ارزش آن را دارد که به آن برسیم یا نه.

برای هر خواننده، این یعنی کار آماده‌سازی که در فصل‌های پیشین شرح داده شد باید با کار تربیت درونی از آن گونه که در این فصل شرح داده شد همراه شود. آذوقه و ملزومات کافی نیست. مهارت‌ها کافی نیست. اجتماع کافی نیست. ثروت کافی نیست. مکان کافی نیست. همه این‌ها مهم‌اند، اما وسیله‌ای برای چیزی‌اند. آن چیزی که این‌ها وسیله آن‌اند، انسانی است که در درون این شرایط زندگی می‌کند؛ با توان معنا، رابطه، تعهد، سپاسگزاری، اعتماد و هدفی فراتر از امر بی‌واسطه.

خانواری که این گونه تربیت درونی را، در کنار آمادگی مادی‌اش، ساخته است، در موقعیتی بنیاداً متفاوت از خانواری است که تنها آمادگی مادی ساخته است. خانوار برخوردار از تربیت درونی می‌تواند آذوقه و ملزوماتش را در خدمت اهدافی معنادار به کار گیرد، می‌تواند اجتماعش را در خدمت عشق و تکلیف به کار گیرد، می‌تواند ثروتش را در خدمت مشارکت و نه صرفاً حفظ آن به کار گیرد، و می‌تواند با آن طمأنینه درونی با شرایط روبه‌رو شود که پاسخ خردمندانه را به جای واکنش وحشت‌زده ممکن می‌کند. خانوار بی‌بهره از تربیت درونی آذوقه و ملزومات و مهارت دارد اما از آن سازمان درونی که اجازه به‌کارگیری درست آن‌ها را می‌دهد بی‌بهره است، و این کاستی غالباً نتایجی بدتر از آنچه تربیت بهتر پدید می‌آورد به بار می‌آورد.

کار تربیت درونی هم‌اکنون آغاز می‌شود و تا پایان زندگی ادامه می‌یابد. این مهم‌ترین کاری است که هر انسانی بر عهده می‌گیرد، و همان کاری است که شرایط در حال شکل گرفتن در سال ۲۰۲۶، غفلت صادقانه از آن را ناممکن می‌کند. خواننده‌ای که از این کار غفلت کرده است وقت دارد، اما نه وقتی نامحدود. خواننده‌ای که بخشی از این کار را انجام داده است می‌تواند آن را ادامه دهد و عمیق‌تر کند. خواننده‌ای که هیچ‌کدام از آن را انجام نداده است می‌تواند آغاز کند.

فصل‌های باقی‌مانده به توالی عملی اقدام و تأمل پایانی می‌پردازند. اما معنای عمیق‌تری که در این فصل به آن پرداخته شد، همان چیزی است که به اقدام عملی وزن می‌بخشد. بدون آن، اقدام عملی تکنیکی بی‌هدف است. با آن، اقدام عملی تحقق چشم‌اندازی است از اینکه چگونه در شرایط

سخت خوب زیست و چگونه به جهانی یاری رساند که ممکن است از آن شرایط در شکلی بهتر از آنچه از جایی که اکنون ایستاده‌ایم ممکن به نظر می‌رسد، سر برآورد.

احتمال و زمان‌بندی

کتابی که بیست‌وهفت فصل را به توصیف شرایط فروپاشی سیستمی اختصاص داده است، به خوانندگانش بدهکار است که ارزیابی صادقانه‌ای به دست دهد از اینکه این فروپاشی واقعاً چقدر محتمل است و چقدر زود ممکن است رخ دهد. پاسخ صادقانه این است که هیچ‌کس با دقت نمی‌داند و هر کس مدعی دقت باشد، صداقت ندارد. در چارچوب این محدودیت، می‌توان از بازه‌ها سخن گفت و بر پایه آنچه مشاهده‌پذیر است، احتمال‌ها را برآورد کرد.

این فصل مستقیماً به احتمال و زمان‌بندی می‌پردازد. برآوردها ناگزیر تقریبی‌اند و فاصله‌های اطمینانی دارند که باید صادقانه به آن‌ها اعتراف شود. هدف، قانع کردن خوانندگان به احتمالی مشخص نیست، بلکه فراهم آوردن چارچوبی است که خوانندگان در درون آن بتوانند برآورد خود را شکل دهند و بر اساس آن عمل کنند.

برآورد احتمال

احتمال آنکه شرایط توصیف‌شده در این کتاب در آینده قابل پیش‌بینی به فروپاشی سیستمی جدی بینجامد، چقدر است؟ برآورد صادقانه، با تکیه بر تحلیل شکنندگی ساختاری انباشته، ماشه‌های فعال و ظرفیت پاسخ به تحلیل‌رفته، این است که این احتمال معنادار است: برای فروپاشی در مقیاس چشمگیر، جایی در بازه ۵۰ تا ۷۰ درصد در ده سال آینده، و برای فروپاشی در مقیاس فاجعه‌بار، جایی در بازه ۲۰ تا ۴۰ درصد. این بازه‌ها از آن رو گسترده‌اند که عدم قطعیت زیربنایی واقعی است.

خوانندگان طبیعتاً بر پایه خوانش خود از همین شواهد، برآوردهای متفاوتی خواهند داشت. برخی احتمال را بالاتر ارزیابی خواهند کرد و به عمق شکنندگی انباشته و ناکامی آشکار سازوکارهای

پاسخ استناد خواهند کرد. برخی احتمال را پایین‌تر ارزیابی خواهند کرد و به تاب‌آوری تاریخی سیستم و ظرفیت اثبات‌شده آن برای گذر لنگ‌لنگان از بحران‌های گذشته استناد خواهند کرد. هر دو خوانش بر پایه شواهد موجود قابل دفاع است.

نکته، پافشاری بر احتمالی مشخص نیست، بلکه تشخیص این است که احتمال ناچیز نیست. احتمال ۵۰ درصد یا حتی ۳۰ درصد برای فروپاشی جدی در ده سال آینده، آن‌قدر بالاست که آماده‌سازی جدی را موجه کند. پرسش این نیست که آیا فروپاشی قطعی است. پرسش این است که آیا فروپاشی چنان محتمل است که توجیه کند چنان عمل کنیم که گویی ممکن است رخ دهد. پاسخ صادقانه، آری است.

این را با ریسک‌های دیگری مقایسه کنید که در زندگی متعارف به آماده‌سازی جدی می‌انجامند. مردم در برابر احتمال مرگ در دوره بیمه‌نامه، که معمولاً بسیار کمتر از ۵۰ درصد است، بیمه عمر می‌خرند. مردم در برابر احتمال آتش‌سوزی خانه، که بسیار کمتر از ۵۰ درصد است، بیمه آتش‌سوزی می‌خرند. مردم در برابر احتمال نیاز به پول در دوران بازنشستگی، که بیش از ۵۰ درصد است، پس‌انداز می‌کنند. آستانه اقدام در زندگی متعارف معمولاً بسیار پایین‌تر از احتمالی است که ما درباره فروپاشی از آن سخن می‌گوییم.

اگر آستانه‌های متعارف اقدام با احتمال‌هایی پایین‌تر برآورده می‌شوند، احتمال فروپاشی که از آن سخن می‌گوییم، آستانه اقدام را با حاشیه‌ای قابل‌توجه برآورده می‌کند. آن اقدام، آماده‌سازی است. احتمال، آن‌قدر بالاست که آن را توجیه کند.

برآورد زمان‌بندی

در چارچوب احتمال وقوع فروپاشی، فروپاشی کی رخ می‌دهد؟ پاسخ صادقانه این است که زمان‌بندی حتی نامعلوم‌تر از احتمال است. فروپاشی می‌تواند هنگامی که شرایط به حالت بحرانی می‌رسد، ناگهان رخ دهد، و لحظه گذار را نمی‌توان از پیش پیش‌بینی کرد. همچنین ممکن است با تحولات غیرمنتظره، با گذرهای لنگ‌لنگان بیشتر، و با مداخله‌هایی که زمان می‌خرند هرچند مشکلات زیربنایی را حل نمی‌کنند، به تعویق افتد.

سودمندترین چارچوب برای اندیشیدن به زمان‌بندی، تمایز گذاشتن میان ماشه و انباشت است. انباشت، تجمع تدریجی فشاری است که سال‌ها ادامه داشته و ادامه خواهد یافت. ماشه، رویداد مشخصی است که سیستم را از مرحله انباشت به فروپاشی حاد می‌راند. انباشت را می‌توانیم مستقیماً مشاهده کنیم. ماشه را تنها می‌توانیم به‌طور کلی پیش‌بینی کنیم، زیرا رویداد مشخص، پیش‌بینی‌ناپذیر است.

ماشه‌هایی که می‌توانند در چند سال آینده فروپاشی را آغاز کنند، از این قرارند.

شکست یک حراج اوراق خزانه که نشان دهد ایالات متحده نمی‌تواند کسری‌های خود را با نرخ‌های پذیرفتنی تأمین مالی کند. شرایط این امر، همچنان که تقاضای خارجی برای اوراق خزانه کاهش می‌یابد و مسیرهای بودجه‌ای ایالات متحده بدتر می‌شود، به‌طور آشکار در حال شکل‌گیری است. شکست یک حراج مشخص می‌تواند در هر زمان رخ دهد و با انباشت شرایط، احتمال آن افزایش می‌یابد.

بحران بزرگ بدهی دولتی در اروپا یا ژاپن که به بازارهای جهانی سرایت کند. ایتالیا، فرانسه، ژاپن و دیگران بار بدهی‌ای را بر دوش دارند که در هر تحلیل متعارفی ناپایدار است، و شرایطی که تأمین مالی مداوم این بدهی‌ها را ممکن کرده است، ممکن است ادامه نیابد. بحرانی مشخص می‌تواند با یک رویداد بازار، با تحولات سیاسی، یا با شوک‌های بین‌المللی که بر شرایط بازپرداخت بدهی اثر می‌گذارند، به راه افتد.

تشدید جدی جنگ خاورمیانه فراتر از پارامترهای کنونی. جنگی که در فوریه ۲۰۲۶ آغاز شد، به پایان نرسیده است. ترتیبات کنونی شکننده‌اند. تشدید مشخص، که ایران را فراتر از توانایی‌های کنونی‌اش درگیر کند، روسیه یا چین را مستقیماً درگیر کند، یا زیرساخت انرژی را فراتر از آسیب کنونی مختل کند، می‌تواند پیامدهای گسترده‌تری را به راه اندازد که سیستم مالی جهانی نمی‌تواند جذب کند.

ورشکستگی بزرگ بانکی که از ظرفیت پاسخ نظارتی فراتر رود. شرایطی که در سال ۲۰۲۳ به ورشکستگی چند بانک انجامید، به‌طور کامل برطرف نشده است. ورشکستگی‌های بیشتر در هر زمان ممکن است. ورشکستگی مشخصی که سرایت گسترده‌تری را به راه اندازد، ماشه‌ای شناختنی خواهد بود.

حمله سایبری چشمگیر به زیرساخت‌های حیاتی مالی. توانایی‌های حمله به اثبات رسیده‌اند. توانایی‌های دفاعی ناقص‌اند. حمله مشخصی که سیستم‌های بانکی، پرداخت یا معاملات را به‌طور چشمگیر مختل کند، می‌تواند پیامدهای گسترده‌تری را به راه اندازد.

نکول حاکمیتی بزرگ، یا قرار گرفتن در آستانه نکول، از سوی کشوری که نکولش سرایت کند. چندین کشور بزرگ بازار نوظهور در شرایط پرفشاری قرار دارند که می‌تواند به رویدادهای نکول مشخصی بینجامد. سرایت چنین رویدادی به این بستگی خواهد داشت که کدام دارندگان بدهی بیشترین آسیب‌پذیری را دارند و شرایط خودشان چگونه است.

فاجعه طبیعی یا همه‌گیری بزرگی که در شرایط فشار گسترده‌تر، از ظرفیت پاسخ فراتر رود. شرایطی که پاسخ به کووید در سال ۲۰۲۰ را ممکن کرد، تضعیف شده است. رویداد جدیدی در مقیاسی مشابه با ظرفیت پاسخی روبه‌رو خواهد شد که تحلیل رفته است.

رویداد سیاسی مشخصی در ایالات متحده که ناآرامی مدنی جدی را به راه اندازد. قطبی‌شدگی سیاسی واقعی است و برطرف نشده است. رویدادهای مشخصی که تنش‌های گسترده‌تر را متبلور کنند، می‌توانند ناآرامی‌ای پدید آورند که از ظرفیت مهار فراتر رود.

هر یک از این ماشه‌ها به‌تنهایی احتمالی برای وقوع در چند سال آینده دارد. احتمال تجمعی همه آن‌ها بالاتر از احتمال هر ماشه منفرد است، زیرا شرایط به سود رویدادهایی از نوع این فهرست است.

چارچوب زمانی

خوانندگان باید برای چه چارچوب زمانی‌ای آماده شوند؟ پاسخ صادقانه این است که آماده‌سازی چشمگیر باید در دو تا سه سال آینده انجام شده باشد، با این درک که بخشی از کار آماده‌سازی تا نامحدود پس از آن ادامه می‌یابد.

دلیل این چارچوب زمانی آن نیست که فروپاشی قطعاً در دو تا سه سال آینده رخ خواهد داد. دلیل آن است که پنجره آماده‌سازی در حال تنگ شدن است. قیمت املاک در مناطق تاب‌آور همچنان بالا می‌رود. زمان موجود برای پرورش مهارت‌ها، هرچه به زمانی که مهارت‌ها لازم می‌شوند

نزدیک‌تر می‌شویم، کاهش می‌یابد. ظرفیت بازارهای مالی برای تسهیل جابه‌جایی‌هایی که برای تغییر جایگاه لازم است، ممکن است تا نامحدود ادامه نیابد. پیوندهای اجتماع که باید ساخته شوند، سال‌ها زمان می‌برند.

خانواری که اکنون آماده‌سازی جدی را آغاز کند و در دو تا سه سال آینده پیوسته پیش برود، می‌تواند آماده‌سازی قابل‌توجهی را به انجام رسانده باشد. خانواری که آغاز را تا پدیدار شدن نشانه‌های روشن‌تر به تعویق اندازد، ممکن است دریابد که شرایط به گونه‌ای تغییر کرده که آماده‌سازی را سخت‌تر یا ناممکن کرده است.

عدم تقارن نتایج به سود اقدام است. خانواری که آماده می‌شود و می‌بیند فروپاشی رخ نمی‌دهد، یا کمتر از آنچه بیم آن می‌رفت شدید است، مقداری پول و مقداری زمان از دست داده است. خانواری که آماده نمی‌شود و می‌بیند فروپاشی رخ می‌دهد، به مراتب بیشتر، و شاید همه‌چیز را، از دست داده است. محاسبه ارزش انتظاری، حتی با برآوردهای محتاطانه احتمال، به سود آماده‌سازی است.

اگر هیچ اتفاقی نیفتد

پرسش منصفانه‌ای برای هر خواننده این است که اگر این تحلیل نادرست از آب درآید، چه می‌شود. اگر سیستم یک یا دو دهه دیگر بدون فروپاشی جدی لنگ‌لنگان پیش برود، چه؟ اگر شرایط توصیف‌شده از رهگذر تحولاتی که نمی‌توان پیش‌بینی کرد، ثابت یابد یا بهتر شود، چه؟ این پرسش پاسخی مستقیم می‌طلبد.

اگر هیچ اتفاق جدی‌ای نیفتد، خانواری که آماده شده است چیز زیادی از دست نداده است. این خانوار مهارت‌هایی کسب کرده که در زندگی عادی سودمندند و منافع روزانه به بار می‌آورند. پیوندهای اجتماع که ساخته شده‌اند، خیرهای اجتماعی‌ای فراهم می‌کنند که زندگی را، صرف‌نظر از فروپاشی، بهتر می‌کنند. ظرفیت تولیدی‌ای که پرورده شده، غذای واقعی و کالاهای دیگری تولید می‌کند که ارزشمندند. تنوع‌بخشی ثروت به شکل‌های تاب‌آور، بازدهی کمتر از آنچه تخصیص‌های مالی جسورانه به بار می‌آوردند دارد، اما این بازده کمتر فاجعه‌بار نیست.

این خانوار شیوه زندگی‌ای را پرورده است که در قیاس با خانواری که آماده نشده، پایدارتر و معنادارتر است و از پیوندهای انسانی بیشتری برخوردار است. منافع این شیوه زندگی حتی در شرایط عادی واقعی‌اند. این خانوار ازدواج‌های مستحکم‌تر، فرزندان بهتر، روابط عمیق‌تر، توانایی بیشتر، معنای بیشتر و سهم بیشتری در خدمت به دیگران دارد. ارزشمندی این خیرها مشروط به فروپاشی نیست. آن‌ها در هر شرایطی ارزشمندند.

این را با خانواری که آماده نشده مقایسه کنید. اگر هیچ اتفاق جدی‌ای نیفتد، خانوار آماده‌نشده زندگی‌اش را ادامه می‌دهد. اگر مشکلات جدی رخ دهند، خانوار آماده‌نشده بدون هیچ ذخیره‌ای با آن‌ها روبه‌رو می‌شود. نتایج نامتقارن بار دیگر به سود آماده‌سازی است. هزینه آماده شدن و خطا بودن تحلیل، اندک است. هزینه آماده نشدن و درست بودن تحلیل، بزرگ است.

برآورد شخصی مشخص

هر خواننده بر پایه خوانش خود از شواهد، برآورد خود را از احتمال و زمان‌بندی شکل خواهد داد. این برآورد اهمیت دارد، زیرا تعیین می‌کند با چه شدتی و در چه جدول زمانی‌ای باید آماده شد.

خوانندگانی که احتمال و زمان‌بندی را همان‌گونه برآورد می‌کنند که من توصیف کردم، یعنی فروپاشی جدی در طول یک دهه را محتمل و کار آماده‌سازی چشمگیر در دو تا سه سال را ضروری می‌دانند، با شدت آماده خواهند شد. آن‌ها زندگی‌شان را بازآرایی خواهند کرد تا جابه‌جایی‌های چشمگیر انجام دهند. آن‌ها دشواری و هزینه را در خدمت جایگاه‌یابی جدی خواهند پذیرفت. آن‌ها تعلل نخواهند کرد.

خوانندگانی که احتمال را پایین‌تر یا زمان‌بندی را طولانی‌تر برآورد می‌کنند، با شدت کمتری آماده خواهند شد. آن‌ها برخی جابه‌جایی‌ها را انجام خواهند داد، اما بخش بیشتری از ترتیبات موجود خود را حفظ خواهند کرد. آن‌ها اختلال کمتری را خواهند پذیرفت. آن‌ها این کار را پروژه‌ای بلندمدت‌تر خواهند شمرد.

خوانندگانی که احتمال را بسیار پایین یا زمان‌بندی را بسیار دور برآورد می‌کنند، ممکن است به‌طور جدی آماده نشوند. آن‌ها زندگی‌شان را همان‌گونه که می‌زیسته‌اند، شاید با تعدیل‌هایی جزئی، ادامه خواهند داد. آن‌ها ریسک بر خطا بودن خود را خواهند پذیرفت.

هر یک از این موضع‌ها بر پایه شواهد موجود قابل دفاع است. شواهد، قطعیت به بار نمی‌آورند. هر خواننده باید برگزیند که در شرایط عدم قطعیت چگونه عمل کند، و این انتخاب از آن خود هر خواننده است.

آنچه به خوانندگان در موضع سوم، یعنی کسانی که احتمال را بسیار پایین برآورد می‌کنند، می‌گویم این است که در پیش‌فرض‌هایی که برآورد پایین بر آن‌ها تکیه دارد تأمل کنند. بیشتر برآوردهای بسیار پایین بر این پیش‌فرض تکیه دارند که سیستم نشان داده تاب‌آورتر از آن است که هراس‌افکنان پیش‌بینی کرده بودند، و این تاب‌آوری گذشته شاهدهی بر تاب‌آوری آینده است. این پیش‌فرضی معقول اما محدود است. سیستم در بسیاری از موارد مشخص تاب‌آورتر از پیش‌بینی‌ها بوده است. در برخی موارد مشخص نیز کمتر از پیش‌بینی‌ها تاب‌آور بوده است. فروپاشی شوروی را بیشتر ناظران، اندکی پیش از وقوعش، پیش‌بینی نکرده بودند. بحران مالی ۲۰۰۸ را بیشتر ناظران پیش‌بینی نکرده بودند. همه‌گیری کووید را بیشتر ناظران پیش‌بینی نکرده بودند. جنگ اخیر خاورمیانه را بیشتر ناظران پیش‌بینی نکرده بودند. الگوی وقوع رویدادهای جدی پیش‌بینی‌نشده، خود دلیلی است برای وزن دادن به امکان وقوع رویدادهای جدی پیش‌بینی‌نشده دیگر.

آنچه به خوانندگان در موضع نخست، یعنی کسانی که احتمال را بسیار بالا برآورد می‌کنند، می‌گویم این است که مراقب باشند قطعیت آن‌ها را فلج نکند. حتی رویدادهای با احتمال بالا هم ممکن است رخ ندهند. کار آماده‌سازی باید انجام شود، زیرا احتمال آن‌قدر بالاست که آن را توجیه می‌کند، اما این کار نباید در حالت بحران انجام گیرد، به‌گونه‌ای که زندگی عادی را فراتر از آنچه احتمال واقعی اقتضا می‌کند مختل کند. این کار بهتر است با تعهد پیوسته در طول زمان انجام شود، نه با شدتی تب‌آلود.

موضع میانه، یعنی موضع کسانی که احتمال را متوسط برآورد می‌کنند و با آماده‌سازی قابل‌توجه اما نه تب‌آلود پیش می‌روند، احتمالاً موضعی است که بیشتر خوانندگان باید در پیش گیرند. احتمال آن‌قدر بالاست که کار جدی را توجیه کند. احتمال آن‌قدر بالا نیست که زندگی فراتر از آنچه خود کار می‌طلبد مختل شود.

سخن صادقانه پایانی

سخن صادقانه پایانی درباره احتمال و زمان‌بندی این است که ما در قلمرویی ناشناخته قرار داریم. شرایطی که در سال ۲۰۲۶ در حال شکل‌گیری است، سابقه تاریخی نزدیکی ندارد. درهم‌تنیدگی سیستم جهانی، عمق بدهی انباشته، تحلیل رفتن ظرفیت پاسخ سیاستی، تغییرات جمعیتی و فرهنگی که جمعیت‌های بزرگ را متأثر می‌کنند، و اختلال‌های آشکار در جریان، همگی به‌گونه‌ای با هم ترکیب می‌شوند که در فروپاشی‌های پیشین چنین نبود. آینده ممکن است از برخی جهات به فروپاشی‌های گذشته شبیه باشد، اما به احتمال زیاد ویژگی‌هایی را نیز در بر خواهد داشت که هیچ فروپاشی گذشته‌ای در بر نداشت.

این بدان معناست که آماده‌سازی را نمی‌توان به پیروی از یک دستورالعمل تاریخی مشخص فروکاست. آماده‌سازی باید بر اصولی استوار باشد که به احتمال زیاد در طیفی از سناریوها کاربرد دارند، با این درک که سناریوی مشخصی که تحقق می‌یابد، ممکن است دقیقاً همان نباشد که پیش‌بینی شده بود. اصول این کتاب در پرتو همین محدودیت بیان شده‌اند. آن‌ها برای تاب‌آوری در طیف سناریوها تنظیم شده‌اند، نه برای پاسخ به سناریویی مشخص.

کار آماده‌سازی، کار پدید آوردن آن‌گونه خانوار، اجتماع، توانایی و تربیت درونی است که در طیف شرایط محتمل نتایج خوب به بار می‌آورد. خانواری که این کار را انجام می‌دهد، در طیفی از آینده‌ها جایگاه یافته است. خانواری که انجام نمی‌دهد، تنها برای آینده‌ای جایگاه یافته است که به گذشته نزدیک شبیه است، و آن آینده ممکن است آینده‌ای باشد که فرا می‌رسد، یا نباشد.

هر خواننده، با آگاهی از اوضاع خود و ارزیابی خود از احتمال و زمان‌بندی، باید انتخاب خود را بکند. این انتخاب را نمی‌توان تا نامحدود به تعویق انداخت. پنجره تصمیم خود یکی از چیزهایی است که ممکن است تا نامحدود ادامه نیابد. انتخابی که با بی‌عملی انجام می‌شود، انتخاب آماده نشدن است. آن انتخاب پیامدهایی دارد که بسته به آنچه واقعاً رخ می‌دهد، ممکن است تحمل‌پذیر باشد یا نباشد. برای بیشتر خوانندگان، اندرز صادقانه من این است که عمل کنند؛ با تنظیمی که با اوضاع خودشان سازگار است، با جدیتی که شرایط اقتضا می‌کند، با پیوستگی‌ای که کار می‌طلبد، و از همین اکنون.

توالی عملی اقدام

این فصل راهنمایی‌های عملی کتاب را در قالب یک برنامه اقدام مرحله‌بندی‌شده گرد می‌آورد. فصل‌های پیشین «چرا» و «چه» را توضیح داده‌اند. این فصل به «چگونه» می‌پردازد، در آن ترتیب مشخصی که برای خوانندگانی که از موقعیت‌های گوناگون آغاز می‌کنند بهترین نتایج را به بار می‌آورد. این توالی انعطاف‌ناپذیر نیست؛ خوانندگان باید آن را با شرایط خود سازگار کنند. اما ترتیب کلی اهمیت دارد، زیرا برخی آماده‌سازی‌ها پشتوانه آماده‌سازی‌های دیگرند و اشتباه در ترتیب، کاری پدید می‌آورد که باید از نو انجام شود.

سی روز نخست

سی روز نخست آماده‌سازی جدی به ایجاد آگاهی پایه، آغاز کردن کارهایی که از نظر زمانی حساس‌ترند، و جهت‌دهی خانوار به سوی کاری که ادامه خواهد یافت اختصاص دارد.

با خودارزیابی صادقانه آغاز کنید. هفته نخست را به فهم این نکته اختصاص دهید که واقعاً در کجا ایستاده‌اید. تحلیل محرک‌های بقا در فصل ۱۲ را بخوانید یا بازخوانی کنید. مکان کنونی، اجتماع، مهارت‌ها، ساختار ثروت، چارچوب معنا و آمادگی روانی خود را صادقانه نمره دهید. بزرگ‌ترین خلأها را مشخص کنید. در برابر وسوسه نمره دادن مساعد به خود مقاومت کنید؛ ارزیابی صادقانه پیش‌شرط اقدام است.

گفت‌وگوی خانوادگی را انجام دهید. کاری که در پی می‌آید مستلزم همسو بودن خانوار است. همسری که همسو نباشد در برابر تغییرات مقاومت خواهد کرد. فرزندی که نفهمند، توانایی‌هایی را که این کار پدید می‌آورد پرورش نخواهند داد. گفت‌وگو باید درباره آنچه ارزیابی می‌شود و آنچه پیشنهاد می‌شود صادقانه باشد. نباید هراس‌افکن یا اجبارآمیز باشد. باید پذیرای دیدگاه‌ها و

نگرانی‌های خود اعضای خانواده باشد. این گفت‌وگو ممکن است در چند نشست و در طول هفته‌ها انجام شود.

کار اجتماع را آغاز کنید. اجتماع مذهبی‌ای را که با پیشینه و تمایل شما بیشترین تناسب را دارد مشخص کنید. شرکت در آن را آغاز کنید. اگر پیش از این عضو یک اجتماع مذهبی جدی نبوده‌اید، این مشارکت در ابتدا با احساس غرابت و ناراحتی همراه خواهد بود. از این ناراحتی عبور کنید. روابط در طول ماه‌ها و سال‌ها ساخته می‌شوند، اما اگر آغاز نکنید اصلاً ساخته نخواهند شد. اگر به‌طور سرسری عضو یک اجتماع مذهبی بوده‌اید، مشارکت خود را عمیق‌تر کنید. کار داوطلبانه انجام دهید. به گروه کوچک بپیوندید. با شبان یا کشیش آشنا شوید. برای دیگر اعضا شناخته شوید.

بازآرایی مالی را آغاز کنید. در سی روز نخست می‌توانید پول نقد فیزیکی به اندازه چند ماه برداشت کنید، حسابی برای خرید فلزات گران‌بهای فیزیکی باز کنید، فروشنده یا سازوکار آن خرید را مشخص کنید، و اگر بیت‌کوین بخشی از برنامه شماست، کیف پول سخت‌افزاری برای آن راه‌اندازی کنید. اقدام‌های واقعی می‌توانند در ماه نخست آغاز شوند، حتی اگر در ماه‌های بعد ادامه یابند.

آذوقه و ملزومات اولیه‌ای را که هنوز تهیه نشده‌اند سفارش دهید. در سی روز نخست می‌توانید سفارش ذخیره غذایی، تصفیه آب، لوازم پزشکی، ابزارهای اساسی، و اسلحه گرم و مهماتی را که اقلام پایه خانوار را تشکیل خواهند داد ثبت کنید. ارسال سفارش‌ها ممکن است زمان ببرد. آغاز سفارش‌ها در سی روز نخست تضمین می‌کند که اقلام پیش از آن‌که تهیه‌شان دشوارتر شود به دستتان برسند.

خواندن را آغاز کنید. مهارت‌هایی که نیاز دارید در سی روز آموخته نمی‌شوند، اما جهت‌گیری به سوی آن‌ها می‌تواند آغاز شود. کتاب‌های بنیادی مهارت‌هایی را که باید پرورش دهید تهیه کنید: باغبانی، نگهداری مواد غذایی، دامداری، تعمیرات مکانیکی، مرجع پزشکی، تربیت مذهبی یا فلسفی. کتاب‌های روی قفسه همان مهارت‌ها نیستند، اما آغاز راهی به سوی مهارت‌ها هستند.

شش ماه نخست

شش ماه نخست کار سی روز نخست را ادامه می‌دهد و اقدام‌های ساختاری‌ای را که زمان بیشتری می‌طلبند بر آن می‌افزاید.

کار اجتماع را ادامه دهید. تا پایان شش ماه، باید در اجتماع مذهبی خود حضوری شناخته شده داشته باشید. اعضای دیگر باید شما را بشناسند. باید در زندگی عادی و منظم اجتماع مشارکت داشته باشید. روابط هنوز در حال ساخته شدن اند، اما شالوده در حال ریخته شدن است.

تصمیم مکان را بگیرید. تا ماه ششم، خانوار باید تصمیم گرفته باشد که آیا نقل مکان بخشی از برنامه است یا نه، و اگر هست، به کجا. این تصمیم پیامدهای مهمی دارد و از تأمل قابل توجه بهره می برد، اما نباید تا بی نهایت به درازا بکشد. از میان عوامل مربوط: پیوندهای موجود شما، تاب آوری مکان کنونی تان، منابع لازم برای نقل مکان، وضعیت خانواده، مقصدهای مشخص در دسترس، و جدول زمانی ای که بر اساس آن عمل می کنید. تصمیم را می توان در طول سال ها اجرا کرد، اما خود تصمیم باید گرفته شود.

ظرفیت تولیدی به دست آورید. اگر هنوز باغچه را آغاز نکرده اید، آغاز کنید. درختان میوه بکارید. اگر وضعیتتان اجازه می دهد، مرغ تهیه کنید. نگهداری مواد غذایی را در مقیاس کوچک آغاز کنید. نتایج فصل نخست اندک خواهد بود. مهارت ها و زیرساختی که در طول این فصل شکل می گیرند آغاز ظرفیتی اند که در طول سال ها انباشته می شود.

بازآرایی مالی را ادامه دهید. تا ماه ششم، اقدام های اصلی نقد کردن دارایی های شکننده و تهیه دارایی های تاب آور باید به طور قابل توجهی در جریان باشد. این کار لزوماً در شش ماه کامل نمی شود، اما مسیر باید روشن باشد.

روابط دفاعی اجتماع را توسعه دهید. همسایگان خود را شناسایی کنید. با آن ها آشنا شوید. شالوده هماهنگی متقابل را، برای زمانی که لازم شود، بنا کنید. این می تواند شامل گروه های نگهبانی محله، توافقاتی، یا صرفاً روابط واقعی ای باشد که در سختی می توانند فعال شوند. این کار تدریجی است اما باید در جریان باشد.

به پرورش مهارت ها بپردازید. در دوره ای شرکت کنید. مربی ای پیدا کنید. تمرین کنید. به کلاسی بپیوندید. مهارت هایی که در خودارزیابی اولیه به عنوان خلأ شناسایی کرده اید، تا ماه ششم باید مورد توجه فعال باشند. کسب مهارت تدریجی است اما باید در جریان باشد.

مشارکت در چارچوب مذهبی یا چارچوب معنا را تقویت کنید. اگر مشارکتی که در سی روز نخست آغاز شد سطحی بوده است، آن را عمیق‌تر کنید. مطالعه کتاب مقدس یا تمرینی هم‌تراز با آن را آغاز کنید. اگر با سنت شما تناسب دارد، در آموزش تعلیمات دینی (کاتشیزم) شرکت کنید. اگر سنت شما آیین‌های مقدس دارد، در حیات آیینی آن مشارکت کنید. کار تربیت درونی عمیق‌ترین کار است و از توجه پیوسته بهره می‌برد.

دو سال نخست

دو سال نخست زمانی است که اقدام‌های اساسی کامل می‌شوند و شالوده‌هایی که در شش ماه نخست ریخته شدند به توانایی واقعی بالغ می‌شوند.

اگر نقل مکان بخشی از برنامه است، کار مکان را کامل کنید. ملک را تهیه کنید. جابه‌جایی را انجام دهید. خانوار را در مکان جدید مستقر کنید. کار ادغام شدن در مکان جدید تازه آغاز شده است، اما جابه‌جایی فیزیکی باید کامل شده باشد. اگر نقل مکان بخشی از برنامه نیست، کار بهینه‌سازی در مکان کنونی باید به‌طور قابل‌توجهی کامل شده باشد.

بازآرایی مالی اصلی را کامل کنید. گذار از دارایی‌های شکننده به دارایی‌های تاب‌آور که در جریان بوده است، تا سال دوم باید تا حد زیادی کامل شده باشد. خانوار فلزات گران‌بهای فیزیکی خود، ذخایر پول نقد فیزیکی خود، زمین یا فعالیت تولیدی خود را در صورت کاربرد، تخصیص متواضعانه بیت‌کوین خود، و سهم مناسب خود از دارایی‌های مالی را در نسبت‌هایی که برای شرایط تنظیم شده‌اند، در اختیار دارد.

ظرفیت تولیدی قابل‌توجهی در حال کار داشته باشید. باغچه دو فصل را پشت سر گذاشته است. درختان میوه در حال ریشه گرفتن‌اند. مرغ‌ها تولید می‌کنند. نگهداری مواد غذایی به‌طور منظم انجام می‌شود. خانوار بخش معناداری از غذای خود را تولید می‌کند و اگر شرایط ایجاب کند، می‌تواند این تولید را بیشتر گسترش دهد.

آذوقه و ملزومات قابل‌توجهی در جای خود داشته باشید. ذخیره غذایی قابل‌توجه است. تاب‌آوری آبی ساخته شده است. پشتیبان انرژی در جای خود است. لوازم پزشکی فراوان و عمیق

است. تجهیزات دفاعی کامل است و اعضای مربوط خانواده آموزش دیده‌اند. آذوقه و ملزومات به‌طور منظم صورت‌برداری می‌شوند و در چرخه مصرف و جایگزینی قرار می‌گیرند.

پیوندهای قابل‌توجهی با اجتماع داشته باشید. تا سال دوم، مشارکت در اجتماع مذهبی باید عمیق باشد. باید عضوی شناخته‌شده و ارزشمند باشید. روابط یاری متقابل باید واقعی باشند. دیگر اعضای اجتماع باید کسانی باشند که شما می‌خواهید و می‌توانید به آن‌ها کمک کنید، و آن‌ها نیز می‌خواهند و می‌توانند به شما کمک کنند. اجتماع در سطح محله و سطوح گسترده‌تر باید تا حد زیادی ساخته شده باشد.

مهارت‌های قابل‌توجهی داشته باشید. تا سال دوم، باید در چند مهارت از مهارت‌هایی که به‌عنوان خلأ شناسایی شده‌اند توانایی معناداری داشته باشید. باید بتوانید به‌طور جدی باغبانی کنید، مواد غذایی را نگهداری کنید، تعمیرات مکانیکی پایه را انجام دهید، مشکلات پزشکی پایه را مدیریت کنید، با اسلحه گرمی که دارید از خود دفاع کنید، و در صورت نیاز کارهای عملی دیگر را انجام دهید. مهارت‌ها هنوز در سطح استادی نیستند، اما در سطح کارآمد هستند.

تربیت درونی قابل‌توجهی داشته باشید. تا سال دوم، مشارکت مذهبی یا فلسفی باید در شیوه زندگی شما تغییر ایجاد کرده باشد. حیات دعایی شما، اگر دارید، باید جدی باشد. مطالعه کتاب مقدس یا تمرین هم‌تراز با آن باید پرمایه باشد. حس هدفمندی شما باید روشن‌تر باشد. روابط شما باید بازتاب تعهدی عمیق‌تر باشند. ظرفیت شما برای ایثار و سپاس‌گزاری باید پرورده‌تر شده باشد. تکوین ادامه دارد اما باید به‌طور مشهود در جریان باشد.

پنج سال نخست

پنج سال نخست زمانی است که آنچه ساخته شده است استوار و اساسی می‌شود و کار بلندمدت ادامه می‌یابد.

خانوار باید در زندگی خود به‌عنوان همان خانواری که این کتاب توصیف می‌کند قابل شناسایی باشد. زیستن در مکانی تاب‌آور. جای‌گرفته در اجتماعی مذهبی جدی. تولید بخش معناداری از غذای خود. نگهداری دارایی‌های تاب‌آور قابل‌توجه. برخورداری از مهارت‌های جدی. پرورش فرزندان با منش و توانایی. زیستن در چارچوب معنایی که واقعاً زندگی را شکل می‌دهد.

پیوندها با اجتماع باید چنان عمیق باشند که خانوار به‌راستی در آن جای گرفته باشد. همسایگان باید دوست باشند. رابطه با شبان یا کشیش باید رابطه‌ای واقعی باشد. دیگر اعضای اجتماع مذهبی باید کسانی باشند که خانوار می‌خواهد و می‌تواند به آن‌ها رو کند. این اجتماع باید بتواند در شرایط اختلال همچون یک اجتماع عمل کند.

تربیت درونی باید عمیق باشد. مشارکت مذهبی باید تغییر ایجاد کرده باشد. اولویت‌ها باید با آنچه پیش‌تر بودند متفاوت باشند. روابط باید متفاوت باشند. کار باید متفاوت باشد. سرمایه‌گذاری در چیزهایی که اهمیت دارند باید قابل‌توجه باشد.

کار نسل بعد باید معنادار باشد. فرزندان باید آموزشی متفاوت از آنچه در غیر این صورت دریافت می‌کردند بگیرند. باید مهارت‌هایی متفاوت پرورش دهند. باید روابطی متفاوت شکل دهند. باید به بزرگسالانی بدل شوند که می‌توانند آنچه خانواده ساخته است را به پیش برند.

کار پس از پنج سال نیز ادامه دارد، اما تا پنج سال خانوار کار بنیادی را تا حد زیادی به انجام رسانده است و اکنون در مرحله نگهداری و تعمیق قرار دارد، نه ساخت اولیه.

تغییرات خاص

توالی اقدام بالا برای خانواری تنظیم شده است که از موقعیت آمادگی کم تا متوسط آغاز می‌کند و منابع کافی برای انجام اقدام‌های توصیف‌شده را دارد. هر خواننده‌ای با این الگو تطابق ندارد. تغییرات خاصی اعمال می‌شود.

خوانندگان با منابع محدود نباید بکوشند همه‌چیز را انجام دهند. بر ضروریات متمرکز شوید: مشارکت در اجتماع، سودمندترین مهارت‌هایی که می‌توانید پرورش دهید، ذخایر ارزش متواضعانه در شکل‌های تاب‌آور، آذوقه و ملزومات پایه، اسلحه گرم پایه همراه با آموزش. اقدام‌های پرهزینه (نقل مکان، زمین تولیدی، زیرساخت گسترده) ممکن است عملی نباشند. اقدام‌های متواضعانه را جدی انجام دهید، نه اقدام‌های پرهزینه را ضعیف.

خوانندگان با منابع قابل‌توجه می‌توانند برنامه را سریع‌تر و در مقیاس بزرگ‌تر اجرا کنند. اقدام‌هایی که برای خانوارهای متوسط پنج سال زمان می‌برند، برای خانوارهای ثروتمند می‌توانند دو

سال زمان ببرند. مقیاس فعالیت تولیدی می‌تواند بزرگ‌تر باشد. تاب‌آوری می‌تواند عمیق‌تر باشد. اما اصول همان‌اند. ثروت مقیاس را ممکن می‌کند، اما مقیاس جانشین کار زیربنایی نمی‌شود.

خوانندگان در سنین بالا با جدول‌های زمانی متفاوتی روبه‌رو هستند. کار تکوین صرف‌نظر از سن ادامه دارد. کار مشارکت در اجتماع و روابط خانوادگی صرف‌نظر از سن ادامه دارد. کار آماده‌سازی فیزیکی ممکن است نیاز به تعدیل بر اساس توان جسمی داشته باشد. کار آماده‌سازی نسل بعد محوری‌تر می‌شود، با تمرکز بر انتقال به فرزندان و نوه‌ها به جای اینکه لزوماً خود فرد توانایی‌های گسترده بسازد.

خوانندگان در اوایل بزرگسالی طولانی‌ترین جدول زمانی و بیشترین انعطاف را دارند. انتخاب‌های شغلی، انتخاب‌های ازدواج، انتخاب‌های مکان، انتخاب‌های مذهبی و انتخاب‌های تشکیل خانواده که اکنون می‌کنید، باقی زندگی شما را شکل خواهند داد. آن‌ها را با در نظر داشتن شرایطی که در ۲۰۲۶ در حال شکل‌گیری است انجام دهید. مشاغلی که ارزشمند خواهند بود. مکان‌هایی که تاب‌آور خواهند بود. سنت‌های مذهبی‌ای که اهمیت خواهند داشت. تشکیل خانواده‌ای که پایدار خواهد ماند. انتخاب‌هایی که اکنون می‌شوند در طول دهه‌ها انباشته می‌شوند.

یادداشت پایانی درباره اقدام

مهم‌ترین نکته درباره توالی اقدام این است که کار از طریق انجام واقعی آن رخ می‌دهد. خواندن درباره آن هیچ‌چیز تولید نمی‌کند. برنامه‌ریزی هیچ‌چیز تولید نمی‌کند. بحث کردن هیچ‌چیز تولید نمی‌کند. کار از طریق حاضر شدن در کلیسا، کاشتن باغچه، انجام گفت‌وگوها، انجام خریدها، پرورش مهارت‌ها، تعمیق روابط و پرورش فرزندان رخ می‌دهد. هر اقدام مشخص کوچک است. اثر تجمعی سال‌ها اقدام کوچک، آماده‌سازی قابل‌توجه است.

خانواری که تحلیل این کتاب را جدی می‌گیرد و در طول سال‌ها با اقدام پیوسته پیش می‌رود، در موقعیتی متفاوت از خانواری خواهد بود که تحلیل را جدی می‌گیرد و بی‌اقدام به بحث درباره آن ادامه می‌دهد. این تفاوت واقعی است و با آنچه واقعاً انجام می‌شود تعیین می‌شود، نه با آنچه فهمیده می‌شود.

هر خواننده در آغاز کاری ایستاده است که از آن اوست. کار هنوز آغاز نشده است. پس از آن که این کتاب کنار گذاشته شود، کار یا در روزهای پس از آن آغاز می‌شود یا نمی‌شود. تصمیم درباره اینکه کدام، از آن هر خواننده است. شرایطی که در ۲۰۲۶ در حال شکل‌گیری است منتظر تصمیم خوانندگان نخواهد ماند. کار آغاز می‌شود یا نمی‌شود. پیامدها در پی می‌آیند.

تأملی پایانی

این کتاب کنشی تحلیلی بوده است. این تحلیل با جدیت پی گرفته شده است؛ با توجه به شواهد، با آمادگی برای دنبال کردن نتایج تا هر جا که شواهد راه می‌نمایند، و با خودداری از تلطیف مشاهدات به خاطر آسایش سیاسی یا روانی. حاصل، کتابی است که برخی خوانندگان آن را بیش از حد تیره خواهند یافت و برخی دیگر به‌درستی جدی. کتاب با حالتی دیگر به پایان می‌رسد؛ کمتر تحلیلی و بیشتر تأملی، خطاب به خوانندگانی که تحلیل را جذب کرده‌اند و اکنون باید تصمیم بگیرند با آن چه کنند.

شرایطی که در سال ۲۰۲۶ در حال شکل‌گیری است واقعی است. شکنندگی انباشته واقعی است. ماشه‌های فعال واقعی‌اند. فرسودگی ظرفیت پاسخ واقعی است. احتمال فروپاشی جدی در آینده قابل پیش‌بینی معنادار است، هرگونه که خوانندگان برآورد مشخص آن را تنظیم کنند. هیچ‌یک از اینها جنجال‌آفرینی نیست. تحلیل در سراسر این کتاب چنان تنظیم شده است که درباره آنچه شواهد پشتیبانی می‌کنند صادقانه محتاط باشد، نه آنکه فراتر از آنچه شواهد پشتیبانی می‌کنند هراس افکن باشد. نتایج از تحلیل برمی‌آیند. تحلیل از شواهد برمی‌آید.

آنچه فراتر از تحلیل باقی می‌ماند، پرسش از این است که در پرتو آن چگونه باید زیست. این در اصل پرسشی فنی نیست. پرسشی انسانی است، و انسان‌ها در طول تاریخ با صورتهای گوناگون آن روبه‌رو شده‌اند. هر نسلی با صورت خاص خود از این پرسش روبه‌رو بوده است که چگونه در شرایطی زندگی کند که خود آن را برنمی‌گزید. برخی نسل‌ها از جنگ‌هایی گذشته‌اند که نمی‌خواستند، از طاعون‌هایی که سبب آن نبودند، از آشوب‌های سیاسی که زندگی‌شان را زیر و رو کرد، از فروپاشی‌های اقتصادی که آنچه پدران‌شان ساخته بودند را از میان برد. نسل‌های پیش از ما با شرایط

خود روبه‌رو شدند و چنان‌که می‌توانستند زیستند. ما نیز با شرایط خود روبه‌رو خواهیم شد. پرسش این است که چگونه.

پاسخ بنیادین این است که پرسش از چگونه نیک زیستن به مساعد بودن شرایط بسته نیست. پرسش از چگونه نیک زیستن همواره همان پرسش بوده است، در شرایط مساعد و در شرایط نامساعد. سنت‌های حکمت بشری هزاران سال به آن پرداخته‌اند. پاسخ‌هایشان در میان فرهنگ‌ها و سده‌ها به‌گونه‌ای چشمگیر همخوان بوده است. با درستی زندگی کن. به تعهدات وفادار باش. از کسانی که به تو سپرده شده‌اند مراقبت کن. ایمان به چیزی بزرگ‌تر از خود را نگاه دار. سپاس‌گزاری برای آنچه داده شده است را در خود بپرور. برای آنچه بیش از خودت اهمیت دارد فداکاری کن. رنج را، آنجا که از آن گریزی نیست، با کرامت تاب بیاور. معنا را در خدمت به دیگران و به حقایق بجوی که از شرایط بی‌واسطه فراتر می‌روند. این پاسخ‌ها را هر سنت جدی داده است. اینها پاسخ‌هایی‌اند که کار می‌کنند.

شرایطی که در سال ۲۰۲۶ در حال شکل‌گیری است این پاسخ‌ها را تغییر نمی‌دهد؛ آنها را کانونی‌تر می‌کند. شرایط مساعدی که به بسیاری از ما اجازه داده است بدون رویارویی جدی با این پرسش‌ها زندگی کنیم، شرایطی است که ممکن است ادامه نیابد. هنگامی که شرایط مساعد به پایان برسد، این پرسش‌ها گریزناپذیر می‌شوند. سنت‌هایی که به آنها پرداخته‌اند هنوز در دسترس‌اند. پاسخ‌ها هنوز در دسترس‌اند. کار نیک زیستن در شرایط پیش رو همان کاری است که انسان‌ها همواره در شرایط دشوار با آن روبه‌رو بوده‌اند. این کار پیش از این انجام شده است. می‌تواند بار دیگر انجام شود.

برای خوانندگانی که زندگی خود را چنان گذرانده‌اند که من گذرانده‌ام، با منابع چشمگیر و کار معنادار، شرایط پیش رو چالشی خاص پیش می‌نهد. ما چیزهایی ساخته‌ایم که شاید دوام نیاورند. ثروتی انباشته‌ایم که شاید ارزش خود را نگاه ندارد. در ترتیباتی سرمایه‌گذاری کرده‌ایم که به ادامه شرایطی بسته‌اند که شاید ادامه نیابند. ارزیابی صادقانه این است که بسیاری از آنچه ساخته‌ایم بر مفروضاتی بنا شده است که شاید پابرجا نمانند.

اما این ارزیابی صادقانه پایان ماجرا نیست. همان زندگی‌هایی که چیزهایی ساخته‌اند، منابعی برای آنچه در پیش است در خود دارند. روابطی که ساخته شده‌اند می‌توانند ادامه یابند. مهارت‌هایی

که پرورده شده‌اند می‌توانند در شرایط جدید به کار گرفته شوند. درس‌هایی که آموخته شده‌اند می‌توانند به آیندگان منتقل شوند. ثروتی که انباشته شده است می‌تواند در خدمت آنچه اهمیت دارد به کار گرفته شود، نه آنکه تنها در برابر آنچه ممکن است پیش آید حفظ شود. کاری که انجام شده است ظرفیتی پدید آورده که می‌تواند از نو به کار گرفته شود.

برای من شخصاً، شرایط پیش رو شرایطی نیست که خود برمی‌گزیدم. ترجیح می‌دادم فرزندان و نوه‌هایم در جهانی بزرگ شوند که برایشان انتظار داشتم، با همان فراوانی و امنیتی که دوران بزرگسالی خود مرا تعریف می‌کرد. جهانی که برایشان انتظار داشتم جهانی نیست که به احتمال زیاد در آن خواهند زیست. این فقدان واقعی است و من آن را همین‌گونه احساس می‌کنم.

اما این را نیز درمی‌یابم که جهانی که انتظارش را داشتم جهانی بود که همواره شکننده‌تر از آن بود که شرکت‌کنندگان درمی‌یافتند. آن فراوانی را شرایط عادی پدید نیاورده بود، بلکه ترتیبات خاصی پدید آورده بود که دورانشان به سر آمده است. آن امنیت را صلح عادی فراهم نکرده بود، بلکه ساختارهای خاصی فراهم کرده بود که اکنون رو به تضعیف‌اند. جهانی که پس از این می‌آید متفاوت خواهد بود؛ نه از آن رو که شرایطی که انتظارش را داشتم ناسزاوار بود، بلکه از آن رو که شرایط آن انتظارات ناپایدار بود. جهانی که می‌آید توانایی‌هایی متفاوت، تعهداتی متفاوت و ترتیباتی متفاوت با جهانی که در حال گذر است خواهد طلبید. کار ساختن آن چیزهای متفاوت، کاری است که مردمان امروز با آن روبه‌رویند. فرزندان و نوه‌های من در میان آن مردمان خواهند بود. فرزندان و نوه‌های شما نیز.

ملت ارمنی در طول هزاره‌ها بارها با شرایطی روبه‌رو شده است که باید کارش را یکسره می‌کرد. نسل‌کشی. پراکندگی. اشغال شوروی. فروپاشی پس از شوروی. آسیب‌پذیری ژئوپلیتیک مداوم. ملت ارمنی از همه اینها عبور کرده است؛ با هویتی دست‌نخورده، ایمانی پایدار، زبانی زنده و اجتماعاتی که در قاره‌های گوناگون کار می‌کنند. آنها ادامه یافته‌اند زیرا چیزهایی را نگاه داشته‌اند که می‌پایند: ایمان به خدا، وفاداری به خانواده، تعهد به اجتماع، انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر. شرایط مشخص در طول سده‌ها متفاوت بوده است. ظرفیت نگاه داشتن انسانیت در گذر از این شرایط برجا مانده است. نمونه ارمنی یک نمونه است. نمونه‌های دیگری هم هست. هر یک ملتی را نشان

می‌دهد که از آنچه باید کارش را یکسره می‌کرد عبور کرده است، با نگاه داشتن آنچه نمی‌شد از او گرفت.

همین امکان برای کسانی که با شرایط در حال شکل‌گیری در سال ۲۰۲۶ روبه‌رویند نیز فراهم است. شرایط لزوماً تعیین نمی‌کند که ما چه می‌شویم. شرایط می‌تواند چیزی باشد که ما در گذر از آن همچنان همان باشیم که در بهترین حالت خود هستیم. ایمانی که ما را استوار می‌دارد. خانواده‌هایی که دوستشان داریم. اجتماعاتی که به آنها تعلق داریم. کاری که می‌کنیم. حقایقی که در خدمتشان هستیم. لازم نیست هیچ‌یک از اینها در آنچه می‌آید از دست برود. می‌توان آنها را از گذار عبور داد. می‌توانند بنیاد آنچه در مرحله بعد ساخته می‌شود باشند. می‌توان آنها را به آیندگان منتقل کرد. انتخاب میان از دست دادن آنها و عبور دادنشان، انتخابی است که هم‌اکنون انجام می‌گیرد؛ در کار آماده‌سازی که موضوع این کتاب است و در تربیت درونی که هدف عمیق‌تر آن است.

برای خوانندگانی که تحلیل را جذب کرده‌اند و در حال تصمیم‌گیری درباره آن‌اند که با آن چه کنند، سخن پایانی من این است: کار را انجام دهید. درگیر شدن با سنت دینی یا فلسفی را که به تعویق انداخته‌اید آغاز کنید. گفت‌وگوهایی را که باید با خانواده انجام شود انجام دهید. گام‌هایی را که باید برداشته شود بردارید. مهارت‌هایی را که باید بسازید بسازید. روابطی را که باید شکل دهید شکل دهید. تربیت درونی‌ای را که شرایط پیش رو خواهد طلبید در خود پدید آورید. هر پاره این کار شدنی است. اثر تجمعی آن، تفاوت میان عبور کردن و عبور نکردن است.

برای خوانندگانی که از گستردگی آنچه توصیف شد احساس درماندگی می‌کنند، اندرز من این است که از جایی آغاز کنید. همه چیز نباید فوراً انجام شود. کار سال‌ها می‌تواند با کار امروز آغاز شود. یک گفت‌وگو. یک خرید. یک گام از آن درگیر شدن. یک تعهد که به آن وفا شود. هر کنش کوچک پاره‌ای از کار بزرگ‌تر است، و کار بزرگ‌تر از کنش‌های کوچک ساخته می‌شود. خواننده‌ای که امروز با یک گام کوچک آغاز می‌کند و فردا با گامی دیگر ادامه می‌دهد، کار را آغاز کرده است. خواننده‌ای که پیش از آغاز، منتظر برنامه بزرگ‌تر یا شرایط بهتر می‌ماند، آغاز نکرده است.

برای خوانندگانی که احساس می‌کنند تصویری که ترسیم کرده‌ام بیش از حد تیره است و تحلیل من افراطی است، پاسخ من این است که شاید حق با شما باشد، و امید دارم چنین باشد. هیچ چیز در این کتاب خواندگانش را به پیش‌بینی‌های مشخص آن متعهد نمی‌کند. این تحلیل به‌عنوان

ارزیابی صادقانه شرایط، چنان‌که من می‌بینم، عرضه شده است، نه به‌عنوان پیشگویی. اگر شرایط بهبود یابد، اگر ظرفیت پاسخ پایدارتر از آنچه برآورد کرده‌ام از کار درآید، اگر ماشه‌هایی که شناسایی کرده‌ام آبشارهایی را که پیش‌بینی کرده‌ام پدید نیاورند، کار آماده‌سازی زندگی‌هایی پدید آورده خواهد بود که بهتر از آنچه بدون آماده‌سازی می‌بود زیسته شده‌اند، و حادثه‌ترین پیامدها نیز به وقوع نپیوسته خواهد بود. این پیامد بدی نیست.

برای خوانندگانی که احساس می‌کنند تحلیل من به اندازه کافی حاد نیست و شرایطی بدتر از آنچه توصیف کرده‌ام در جریان است، پاسخ من این است که شاید حق با شما هم باشد. من کوشیده‌ام در حدود آنچه شواهد پشتیبانی می‌کنند بنویسم، نه آنکه به سوی حادثه‌ترین سناریوهای دست ببرم که خیال می‌تواند بپرورد. اگر شرایط واقعی از آنچه توصیف کرده‌ام فراتر رود، اصول این کتاب همچنان معتبرند. کار ساختن اجتماع، ظرفیت تولیدی، مهارت‌ها، دارایی‌های تاب‌آور و تربیت درونی، در سناریوهای گوناگون تاب‌آوری پدید می‌آورد. این کار برای هیچ سناریوی خاصی بهینه نشده است. برای اختلال جدی از انواع گوناگون تنظیم شده است.

کتاب با مشاهده‌ای ساده دربارهٔ آنچه اهمیت دارد به پایان می‌رسد. آنچه در پایان اهمیت دارد، نه آن است که انسان چه داشت بلکه آن است که چه شد؛ نه آنچه انباشت بلکه آنچه منتقل کرد؛ نه آنچه مصرف کرد بلکه آنچه به جهان افزود. اینها سنجه‌های یک زندگی‌اند که شرایط پیش رو آنها را آشکارتر از آنچه شرایط دهه‌های اخیر آشکار کرده است خواهد ساخت. زندگی‌ای که برای انباشتن زیسته شده با از دست رفتن آنچه انباشته شده روبه‌رو خواهد شد. زندگی‌ای که برای منزلت زیسته شده با از دست رفتن منزلت روبه‌رو خواهد شد. زندگی‌ای که برای خود زیسته شده با حدود خود روبه‌رو خواهد شد. زندگی‌ای که برای آنچه بزرگ‌تر از خود است زیسته شده همان زندگی‌ای خواهد ماند که بود، زیرا آنچه برایش بود را نمی‌توان گرفت.

این انتزاع فلسفی نیست. واقعیتی عملی است که شرایط پیش رو آشکار خواهد کرد. انتخاب میان زندگی‌هایی که رو به سوی آنچه می‌تواند از دست برود دارند و زندگی‌هایی که رو به سوی آنچه نمی‌تواند از دست برود دارند، انتخابی است که هر کس از راه اثر تجمعی زیستن واقعی خود انجام می‌دهد. این انتخاب را نمی‌توان تنها با نیت انجام داد. این انتخاب با سرمایه‌گذاری‌های واقعی زمان،

توجه و تعهد انجام می‌شود. آن سرمایه‌گذاری‌ها یا زندگی‌ای می‌سازند که برای آنچه ممکن است پیش آید منابعی دارد، یا نمی‌سازند.

این کتاب را نوشته‌ام زیرا باور دارم شرایطی که در سال ۲۰۲۶ در حال شکل‌گیری است شایسته درگیر شدن جدی است، و زیرا شیوه‌های زندگی‌ای که انسان‌ها را در تنگناهای پیشین به سلامت گذرانده‌اند هنوز برای کسانی که آنها را برمی‌گزینند در دسترس‌اند. آن را برای خوانندگانی نوشته‌ام که آماده‌اند صادقانه با تحلیل روبه‌رو شوند و تغییراتی را که تحلیل پیش می‌نهد به عمل درآورند. آن را برای فرزندان و نوه‌هایم و برای نسل‌های آینده‌ای که از آنان پدید خواهند آمد نوشته‌ام، به این امید که نه تنها ثروت پدرانشان، بلکه حکمتی را به ارث برند که در هر شرایطی که پیش آید ثروت را پدید می‌آورد و پاس می‌دارد. آن را برای جمع گسترده‌تر خوانندگانی نوشته‌ام که نمی‌شناسم، و شاید در این صفحات چارچوبی بیابند برای اندیشیدن به اینکه در شرایطی که با آن روبه‌رویند، با زندگی خود چه باید کنند.

کتاب به پایان رسیده است. کار به پایان نرسیده است. کار از آن هر خواننده است که در شرایط خود، از هم‌اکنون، به انجامش برخیزد. شرایط واقعی است. احتمال معنادار است. زمان در دسترس محدود است. ظرفیت اقدام حاضر است. تصمیم از آن هر خواننده است.

باشد که خوانندگان این کتاب حکمت رویارویی با چشمان باز با آنچه می‌آید را بیابند، و نیروی انجام آنچه باید انجام شود، و تعهداتی که در دشواری نگاه می‌دارند، و ایمانی که همه چیز را در بستری فراخ‌تر از شرایط بی‌واسطه جای می‌دهد. باشد که عبور کنند؛ با انسانیتی دست‌نخورده، با خانواده‌هایی برجا، با اجتماعاتی حفظ‌شده، و با انتقال بهترین آنچه در خود دارند به آنچه در پی می‌آید. باشد که در گذر از شرایط پیش رو، در جهانی سهم داشته باشند که به سبب حضورشان بهتر است، حتی اگر شرایطی که در آن زندگی می‌کنند شرایطی نباشد که خود برمی‌گزینند.

سخن پایانی همان سخنی است که سنت‌های حکمت همواره برای لحظاتی از این دست عرضه کرده‌اند. مترسید. کار را انجام دهید. ایمان را نگاه دارید. به تعهدات وفا کنید. در خدمت آنچه بیش از خودتان اهمیت دارد باشید. باقی در دستانی فراتر از دستان ماست، همان‌جا که همواره بوده است.

منابع

این بخش رویدادها، شخصیت‌ها، نهادها و شرایط مشخصی را مستند می‌کند که تحلیل این کتاب بر آن‌ها تکیه کرده است. منابع به‌عمد صریح‌اند، زیرا شرایطی که توصیف شده نام‌بردن صریح را می‌طلبد. ارجاع‌های مبهم آنچه را که واقعاً موضوع بحث است پنهان می‌کرد. نام‌ها و جزئیات بخشی از تحلیل‌اند. منابع به‌جای ترتیب فصل‌ها بر اساس موضوع سازمان یافته‌اند تا خوانندگان بتوانند بدون پیمودن کل توالی کتاب، منابع مربوط به موضوعات خاص را بیابند.

درباره جنگ خاورمیانه در سال ۲۰۲۶

جنگ علیه ایران که در فوریه ۲۰۲۶ آغاز شد، با عملیات هماهنگ ایالات متحده و اسرائیل شروع شد که تأسیسات هسته‌ای و زیرساخت‌های نظامی ایران را هدف گرفت. این تصمیم را رئیس‌جمهور دونالد ترامپ، در دوره دوم ریاست‌جمهوری‌اش، و بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، به‌طور مشترک گرفتند. پایگاه سیاسی اوانجلیکال صهیونیست مسیحی رئیس‌جمهور ترامپ پشتیبانی داخلی نیرومندی از اقدام علیه ایران فراهم کرد. مخاطرات قضایی نخست‌وزیر نتانیاهو در دادگاه‌های اسرائیل و نیاز سیاسی او به بازتعریف میراث خود، انگیزه‌هایی برای یک عملیات موفق پدید آورد که می‌توانست دیگر دغدغه‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد.

پاسخ ایران زیرساخت‌های نظامی و غیرنظامی اسرائیل را هدف گرفت و به کشورهای عربی خلیج فارس که برای این عملیات پایگاه یا پشتیبانی سیاسی فراهم کرده بودند نیز کشیده شد. بحرین هدف حمله قرار گرفت. قطر هدف حمله قرار گرفت، و پریپامدترین ضربه به تأسیسات راس لفان (Ras Laffan) وارد شد، یکی از بزرگ‌ترین مجتمع‌های صادرات گاز طبیعی مایع در جهان. حملات به راس لفان نشان داد که زیرساخت فیزیکی‌ای که رونق کشورهای حوزه خلیج فارس بر آن

استوار است، به شیوه‌هایی آسیب‌پذیر است که معماری ثروت این کشورها برای انکار آن ساخته شده بود.

ترتیبات آتش‌بس در زمان نگارش این کتاب شکننده است. رژیم ایران انگیزه‌های سیاسی برای ادامهٔ مقاومت دارد، زیرا تن دادن به شرایط غرب به معنای تحقیر سیاسی‌ای است که رژیم از آن جان به در نمی‌برد. دولت ترامپ به دلیل پایگاه مذهبی و سیاسی حامی اقدام علیه ایران، همچنان انگیزه‌های سیاسی برای تشدید دارد. دولت نتانیاهو همچنان انگیزه‌های سیاسی برای تشدید دارد، زیرا تغییر رژیم در تهران همان پیروزی تعیین‌کننده‌ای را فراهم می‌کند که نخست‌وزیر برای میراث خود به آن نیاز دارد. ترکیب این انگیزه‌ها به جای حل و فصل، به سمت تشدید بیشتر احتمالی اشاره دارد.

واکنش بازارهای مالی به جنگ خاموش‌تر از آن بوده که ابعاد واقعی خطر ایجاب می‌کند. نفت خام برنت در حادثهٔ ترین مرحله به‌طور کوتاه به ۱۱۰ دلار در هر بشکه رسید و سپس در محدوده‌ای بالاتر از سطوح پیش از جنگ قرار گرفت. نرخ‌های بیمهٔ کشتیرانی در خلیج فارس چند برابر شده است. خریداران آسیایی انرژی خلیج فارس در جست‌وجوی جایگزین بوده‌اند و این امر گذار از تسویهٔ دلاری را، که سال‌ها به تدریج در جریان بوده، شتاب بخشیده است. بازارهای اوراق قرضه پیامدهای تورمی جهش قیمت انرژی را با افزایش بازده‌های بلندمدت جذب کرده‌اند و این بر ارزش‌گذاری سهام و مالیهٔ دولت‌ها فشار آورده است.

دربارهٔ وضعیت مالی ایالات متحده

بدهی فدرال در دست عموم از ۲۸ تریلیون دلار گذشته و همچنان رو به افزایش است. کل بدهی فدرال، با احتساب دارایی‌های درون‌دولتی، از ۳۷ تریلیون دلار گذشته است. نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی (GDP) به ۱۰۰ درصد GDP نزدیک می‌شود، سطحی که از نظر تاریخی با بحران‌های بدهی دولتی در کشورهای دیگر همراه بوده است.

هزینهٔ بهرهٔ فدرال برای نخستین بار در تاریخ از یک تریلیون دلار در سال گذشته و از بودجهٔ دفاعی فراتر رفته است. دفتر بودجهٔ کنگره (CBO) پیش‌بینی می‌کند که کسری‌ها تا سال ۲۰۳۶

به‌طور متوسط سالانه ۲/۴ تریلیون دلار باشد. این مسیر به معنای ادامهٔ انباشت بدهی با نرخ‌هایی است که در چارچوب قوانین کنونی هیچ راه قابل‌قبولی به ثبات مالی باقی نمی‌گذارد.

فرایند حراج اوراق خزانه نشانه‌هایی از تنش بروز داده است. حراج‌ها بیش از پیش ضعیف بسته می‌شوند؛ خریداران نهایی بخش‌های کوچک‌تری از اوراق منتشرشده را جذب می‌کنند و معامله‌گران اولیه ناچار به خرید سهم بیشتری می‌شوند. دارایی‌های خارجی‌ها در اوراق خزانه، به‌عنوان درصدی از اوراق منتشرشده، ثابت مانده یا کاهش یافته است. سهم دلار از ذخایر بانک‌های مرکزی جهان به‌تدریج اما پیوسته کاهش یافته است.

واکنش مالی سال ۲۰۰۸ شامل تریلیون‌ها دلار مداخلهٔ پولی و مالی بود. واکنش مالی سال ۲۰۲۰ شامل حدود ده تریلیون دلار اقدام پولی و مالی توأمان بود. توان به‌کارگیری واکنش‌هایی با ابعاد مشابه در بحران‌های آینده با سه عامل محدود شده است: حد تمایلی که بازار اوراق قرضه در عمل برای جذب اوراق بیشتر نشان داده، پیامدهای تورمی گسترش بیشتر ترازنامهٔ بانک مرکزی، و فضای سیاسی‌ای که دیگر از آن نوع بسته‌های اضطراری دوحزبی که بحران‌های پیشین پدید آوردند پشتیبانی نمی‌کند.

دربارهٔ نظام بانکی و ثبات مالی

ورشکستگی بانک سیلیکون‌ولی (Silicon Valley Bank) در مارس ۲۰۲۳، و در پی آن ورشکستگی سیگنچر بانک (Signature Bank) و تملک فرست ریپابلیک بانک (First Republic Bank) توسط جی‌پی مورگان چیس (JP Morgan Chase)، نشان داد که بخش بانکداری منطقه‌ای زیان‌های تحقق‌نیافتهٔ قابل‌توجهی در پرتفوی اوراق قرضهٔ خود دارد که زیر فشار می‌تواند حاد شود. برنامهٔ تأمین مالی مدت‌دار بانکی (Bank Term Funding Program) فدرال رزرو پشتیبانی اضطراری‌ای فراهم کرد که بحران فوری را مهار کرد، اما به شرایط زیربنایی‌ای که آن را پدید آورده بود نپرداخت.

زیان‌های تحقق‌نیافته بر اوراق خزانه و اوراق بهادار با پشتوانهٔ وام مسکن که در سراسر سیستم مالی نگهداری می‌شوند، همچنان قابل‌توجه است و میان بانک‌ها، شرکت‌های بیمه، صندوق‌های بازنشستگی و خود فدرال رزرو توزیع شده است. تا زمانی که دارندگان ناچار به فروش نشوند، این

زیان‌ها بر سیستم مالی اثر نمی‌گذارد. شرایطی که فروش را اجباری کند، زیان‌ها را در چندین نهاد به‌طور همزمان تثبیت و آشکار خواهد کرد.

املاک تجاری، به‌ویژه بخش اداری، با دیواری از بازتأمین مالی بدهی‌ها با نرخ‌هایی بسیار بالاتر از وام‌های اولیه روبه‌روست. برآوردهای زیان املاک تجاری که سرانجام شناسایی خواهد شد به تریلیون‌ها دلار می‌رسد و بخش بزرگی از این ریسک در دست بانک‌های منطقه‌ای است. این زیان‌ها به‌آهستگی شناسایی شده‌اند، زیرا وام‌ها هنوز در مقیاس وسیع سررسید نشده‌اند.

بازار ابزارهای مشتقه در سطح جهان ارزش اسمی‌ای بیش از ۶۰۰ تریلیون دلار دارد، شش برابر GDP جهان. اکثریت قاطع آن در مشتقات نرخ بهره است، با تمرکز قابل‌توجه در بانک‌های بزرگی که بر انتشار مشتقات سیطره دارند. مدل‌های ریسکی که بانک‌ها به کار می‌گیرند بر فرض‌هایی دربارهٔ همبستگی، نوسان و نقدشوندگی تکیه دارند که در دوران عادی برقرارند و در دوران تنش از کار می‌افتند. بحران ۲۰۰۸ نشان داد که نهادها گمان می‌کردند پوشش ریسک دارند، در حالی که در واقع متمرکز بودند؛ طرف‌های معامله‌ای که محکم فرض کرده بودند آسیب‌دیده بودند؛ و نقدینگی‌ای که در دسترس فرض کرده بودند در دسترس نبود. اصلاحات پس از ۲۰۰۸ برخی از بدترین ویژگی‌ها را کاهش داد، اما مسئله بنیادی را از میان نبرد.

ورشکستگی لیمن برادرز (Lehman Brothers) در سپتامبر ۲۰۰۸ ماشه‌ای بود که بحران مالی را از وضعیت مهارشده به وضعیت سیستمی برد. تملک بر استرنز (Bear Stearns) توسط جی‌پی مورگان چیس شش ماه پیش از آن، نمونهٔ آزمون مشابه در مقیاسی کوچک‌تر بود. هر دو رویداد سرعتی را نشان دادند که نهادها در شرایط تنش می‌توانند با آن از وضعیت سالم به وضعیت تملک‌شده یا ورشکسته گذر کنند، گذاری که معمولاً در طول یک آخر هفته رخ می‌دهد.

دربارهٔ بدهی‌های دولتی بین‌المللی و سیستم مالی جهانی

ایتالیا نسبت بدهی به GDP بیش از ۱۳۰ درصد دارد. فرانسه سال‌هاست که در نقض قواعد مالی اتحادیهٔ اروپا کسری بودجه دارد. بلژیک، اسپانیا، پرتغال و یونان همگی بار بدهی‌ای دارند که اگر ارزش ملی خود را داشتند، نگران‌کننده به شمار می‌آمد. بانک مرکزی اروپا (ECB) به ریاست ماریو دراگی (Mario Draghi) در سال ۲۰۱۲ متعهد شد هر کاری که لازم است برای حفظ یورو انجام دهد، و این

تعهد ضمنی از آن زمان پشتوانه حاشیه‌ای این بدهی‌ها بوده است. با سخت‌تر شدن نگرانی‌های آلمان درباره تورم، فضای سیاسی برای خرید نامحدود اوراق قرضه تنگ‌تر شده است.

ژاپن بالاترین نسبت بدهی دولتی به GDP را در میان کشورهای توسعه‌یافته دارد، بیش از ۲۵۰ درصد GDP بدهی ژاپن به‌طور عمده در دست نهادها و خانوارهای ژاپنی است. بانک ژاپن بیش از نیمی از کل اوراق قرضه دولتی ژاپن را در اختیار دارد. این پیکربندی در هیچ بازه زمانی معقولی پایدار نیست، اما زمان حل‌وفصل آن پیش‌بینی‌پذیر نیست. هنگامی که ژاپن به نقطه شکست برسد، پیامدها برای بازارهای اوراق قرضه جهان قابل‌توجه خواهد بود، زیرا نهادهای ژاپنی دارندگان عمده بدهی خارجی‌اند که برای تأمین تعهدات داخلی خود ناچار به نقد کردن آن خواهند شد.

نسبت کل بدهی چین به GDP، اگر درست سنجیده شود، با بدهکارترین اقتصادهای توسعه‌یافته قابل مقایسه است. بخش بزرگی از این بدهی در دولت‌های استانی، شرکت‌های دولتی و نهادهای تأمین مالی دولت‌های محلی قرار دارد که در ارقام اعلام‌شده دولت مرکزی تجمع نمی‌شوند. بخش املاک که موتور انباشت ثروت خانوارهای چینی بود، از سال ۲۰۲۱ در فروپاشی‌ای آهسته به سر می‌برد. توسعه‌دهندگان بزرگ از جمله اورگرند (Evergrande) و کانتتری گاردن (Country Garden) نکول کرده‌اند. ساخت‌وساز جدید به‌شدت کاهش یافته است.

مسدود شدن ذخایر بانک مرکزی روسیه در پی تهاجم فوری ۲۰۲۲ به اوکراین، به هر بانک مرکزی در جهان نشان داد که نگهداری دلار، اگر واشنگتن تصمیم دیگری بگیرد، امن نیست. این اقدام گذار بلندمدت از ذخایر دلاری را، که به‌تدریج در جریان بود، شتاب بخشید. چین، هند، برزیل و شمار رو به افزایشی از کشورهای دیگر فعالانه در حال توسعه سیستم‌های پرداخت جایگزین، انباشت ذخایر طلا و کاهش دارایی‌های دلاری خود بوده‌اند.

درباره شرایط جمعیتی و اجتماعی آمریکا

مناطق کلان‌شهری ساحلی بزرگ ایالات متحده جمعیت‌هایی با ویژگی‌های مشخص را در خود جای داده‌اند. ۸۰ درصد آمریکایی‌ها در مناطق کلان‌شهری زندگی می‌کنند. بزرگ‌ترین آن‌ها شهرهای ساحلی نیویورک، لس‌آنجلس، سان‌فرانسیسکو، بوستون، واشنگتن دی‌سی، سیاتل و شیکاگو هستند. این شهرها در مقایسه با میانگین آمریکا هزینه زندگی بالاتر، تمرکز بیشتر کارکنان طبقه

حرفه‌ای-مدیریتی، پیوندهای اجتماعی ضعیف‌تر، عمل مذهبی کمتر، نرخ زادوولد پایین‌تر و تحصیلات بالاتر دارند.

این شهرها عملاً هیچ بخشی از غذای خود را تولید نمی‌کنند. شهر نیویورک کمتر از ۲ درصد آنچه ساکنانش مصرف می‌کنند تولید می‌کند. لس‌آنجلس نیز مقادیری به همین اندازه ناچیز تولید می‌کند. اکثر مناطق کلان‌شهری بزرگ آمریکا کمتر از ۵ درصد مصرف ساکنان خود را تولید می‌کنند. زنجیره‌های تأمین که غذا را به این شهرها می‌رسانند، به کارکرد پیوسته زنجیره‌های تأمین طولانی وابسته‌اند.

پیمایش‌های بزرگسالان آمریکایی پیوسته نشان می‌دهد که اکثریت آن‌ها قادر به انجام کارهای پایه‌ای نیستند که نسل‌های پیشین آن‌ها را بدیهی می‌دانستند: تعویض لاستیک، دوختن دکمه، برافروختن آتش، پختن نان از ابتدا، کاشتن سبزیجات، پرورش مرغ، سر بریدن و قطعه‌قطعه کردن حیوان، مسیریابی بدون سامانه موقعیت‌یاب جهانی (GPS). فقدان مهارت‌های عملی در جمعیت‌های ثروتمندتر و دارای مدارک تحصیلی بیشتر متمرکز است. فقرا و روستاییان مهارت‌های عملی بیشتری را نسبت به تحصیل‌کردگان و شهرنشینان حفظ کرده‌اند.

اجتماع مورمون‌ها در ایالات متحده در مجموع حدود هفت میلیون عضو دارد که به‌شدت در یوتا، آیداهو، آریزونا و نوادا متمرکزند. کلیسای عیسی مسیح قدیسان آخرالزمان (The Church of Jesus Christ of Latter-day Saints) منابع رفاهی قابل‌توجهی در اختیار دارد، از جمله انبارهای اسقف، مزارع و دامداری‌های متعلق به کلیسا، و میدان رفاه (Welfare Square) در سالت‌لیک‌سیتی. به اعضا آموزش داده می‌شود که دست‌کم ذخیره غذایی سه‌ماهه و ذخیره بلندمدت‌تری از مواد غذایی اساسی نگه دارند.

اجتماعات آنا‌بپتیست، یعنی آمیش‌های نظم کهن (Old Order Amish)، هوتریت‌ها و منونایت‌های محافظه‌کار، در مجموع حدود چهارصد هزار نفر را در سراسر ایالات متحده و کانادا شامل می‌شوند. آن‌ها از طریق نرخ زادوولد بالا و نگهداشت بالای فرزندان در ایمان، به‌سرعت رشد کرده‌اند. آن‌ها در پنسیلوانیا، اوهایو، ایندیانا، آیووا، ویسکانسین و ایالت‌های مشابه متمرکزند. نرخ زادوولد آن‌ها بیش از دو و نیم برابر میانگین ملی است. نرخ نگهداشت آن‌ها ۸۰ تا ۹۰ درصد است.

اجتماع یهودیان ارتدوکس از طریق نرخ زادوولد بالا به سرعت در حال رشد است، و به ویژه اجتماعات حسیدی (Hasidic) و یشیوایی (Yeshivish) تقریباً هر بیست تا سی سال دو برابر می‌شوند. بروکلین، لیک‌وود در نیوجرسی (Lakewood)، بخش‌هایی از شهرستان راکلند در نیویورک (Rockland County) و بخش‌هایی از جنوب فلوریدا بزرگ‌ترین تمرکزها را در خود دارند.

درباره نمونه‌های تاریخی خاصی که به آن‌ها استناد شده است

آزمایش گرسنگی مینه‌سوتا در سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵ در دانشگاه مینه‌سوتا (University of Minnesota) زیر نظر آنسل کیز (Ansel Keys) انجام شد. سی‌وشش مرد جوان سالم، از معترضان وجدانی به خدمت نظامی که به عنوان خدمت جایگزین داوطلب شده بودند، برای شش ماه تحت رژیم غذایی کنترل‌شده‌ای با حدود ۱,۵۶۰ کالری در روز قرار گرفتند. یافته‌های این آزمایش درباره تغییرات شخصیت، وسواس غذا، افسردگی و زوال رفتاری در شرایط محدودیت کالری پایدار، در ادبیات پژوهشی بعدی به طور گسترده مستند شده است.

مشاهدات ویکتور فرانکل (Viktor Frankl) از اردوگاه‌های کار اجباری در کتاب «انسان در جست‌وجوی معنا» (Man's Search for Meaning) منتشر شد که نخست در سال ۱۹۴۶ به زبان آلمانی به چاپ رسید. فرانکل پیش از زندانی شدن در آشویتس و اردوگاه‌های دیگر، روان‌پزشکی آموزش‌دیده بود. مشاهدات او درباره این‌که کدام زندانیان خود را حفظ کردند و کدام از پا درآمدند، در پژوهش‌های روان‌شناختی بعدی و مشاهدات مشابه در دیگر آثار ادبیات شرایط حدی تأیید شده است.

الکساندر سولژنیتسین (Aleksandr Solzhenitsyn) هشت سال، از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳، را در نظام گولاگ شوروی گذراند. اثر سه‌جلدی او، «مجمع‌الجزایر گولاگ» (The Gulag Archipelago)، که در دهه ۱۹۷۰ به پایان رسید، شرایط اردوگاه‌ها و الگوهای بقا یا فروپاشی در آن‌ها را مستند می‌کند. مشاهدات او از جهات بسیار با مشاهدات فرانکل هم‌خوان است.

محاصره لنینگراد از سپتامبر ۱۹۴۱ تا ژانویه ۱۹۴۴ به درازا کشید و حدود یک میلیون مرگ غیرنظامی ناشی از گرسنگی و عوامل مرتبط به بار آورد. زمستان گرسنگی در هلند از اواخر ۱۹۴۴ تا

اوایل ۱۹۴۵ حدود بیست هزار مرگ به بار آورد و آزمایش طبیعی‌ای در زمینه تغذیه مادران در دوران بارداری پدید آورد که بعدها به درک اثرات اپیژنتیک شکل داد.

قحطی بزرگ چین از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱، بسته به روش‌شناسی، برآوردی بین پانزده تا چهل و پنج میلیون مرگ به بار آورد. هولودومور در اوکراین در سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۳ از طریق گرسنگی به عمده مهندسی‌شده چندین میلیون مرگ به بار آورد. نسل‌کشی ارمنه در سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۳ حدود ۱/۵ میلیون مرگ به بار آورد و محرومیت پایدار یکی از ابزارهای اصلی نابودسازی بود.

توفان کاترینا (Hurricane Katrina) در اواخر اوت ۲۰۰۵ به نیواورلئان کوبید و شکست سیستم سیل‌بندها شرایطی را پدید آورد که در واکنش به آن مستند شده است. خاموشی شمال‌شرق در سال ۲۰۰۳ حدود پنجاه میلیون نفر را برای مدتی از چند ساعت تا چند روز بدون برق گذاشت. توفان سندی (Hurricane Sandy) در اواخر اکتبر ۲۰۱۲ به شهر نیویورک و منطقه پیرامون آن کوبید و اختلال‌هایی در منهن سفلی و منطقه وسیع‌تر پدید آورد که شکنندگی زیرساخت‌های شهری بزرگ آمریکا را نشان داد.

فروپاشی بانکی لبنان در اکتبر ۲۰۱۹ آغاز شد و تا زمان نگارش این کتاب ادامه یافته است. سپرده‌گذارانی که ده‌ها میلیارد دلار در نظام بانکی لبنان داشتند، با مسدودسازی برداشت سپرده‌های خود روبه‌رو شده‌اند؛ برداشت‌ها به مبالغ اندک به لیره لبنان با نرخ‌های رسمی ارز محدود شده که کسر کوچکی از ارزش واقعی بازار است. کورالیتوی آرژانتین (corralito) در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲، کسر از سپرده (هیرکات) در قبرس در سال ۲۰۱۳، کنترل سرمایه در یونان در سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹ و رویدادهای مشابه، نمونه‌های دیگری از الگوهای را فراهم می‌کنند که این تحلیل توصیف می‌کند.

فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ گذار از ثبات ظاهری به انحلال در طول یک سال را نمایان کرد. شرایط پساشوروی در روسیه و جمهوری‌های پیشین شوروی تجربه فروپاشی‌ای را پدید آورد که به آماده‌سازی بعدی روسیه برای خودکفایی شکل داده و الگوهای بقا در آن جمعیت‌ها را رقم زده است.

درباره ساختارهای خاص ثروت و قدرت

دلار در زمان نگارش این کتاب حدود ۶۰ درصد ذخایر ارزی جهان را تشکیل می‌دهد، در مقایسه با حدود ۷۲ درصد در سال ۲۰۰۰. تقریباً نیمی از تجارت بین‌المللی خارج از ایالات متحده به دلار صورت‌حساب می‌شود. اکثر بدهی‌های فرامرزی دولتی و شرکتی به دلار تعیین شده است.

ترازنامه فدرال رزرو پیش از بحران ۲۰۰۸ حدود ۸۰۰ میلیارد دلار بود، در دوران کووید به نزدیک نه تریلیون دلار رسید و در زمان نگارش این کتاب حدود هفت تریلیون دلار است.

صندوق‌های ثروت ملی کشورهای عربی خلیج فارس در مجموع تقریباً سه تا چهار تریلیون دلار سرمایه‌گذاری در بازارهای جهانی در اختیار دارند. صندوق سرمایه‌گذاری عمومی عربستان (Public Investment Fund)، سازمان سرمایه‌گذاری ابوظبی (Abu Dhabi Investment Authority)، سازمان سرمایه‌گذاری قطر (Qatar Investment Authority) و سازمان سرمایه‌گذاری کویت (Kuwait Investment Authority) بزرگ‌ترین آن‌ها هستند. این صندوق‌ها سرمایه‌گذاران عمده‌ای در سهام خصوصی، املاک، شرکت‌های فناوری، پروژه‌های زیرساختی و اوراق قرضه دولتی‌های غربی‌اند.

مالکیت غیرنظامی اسلحه در ایالات متحده حدود چهارصد میلیون اسلحه گرم در میان جمعیتی ۳۳۰ میلیونی است. این بالاترین نرخ مالکیت غیرنظامی اسلحه گرم در جهان توسعه‌یافته است، با فاصله‌ای قابل‌توجه. بافت فرهنگی و قانونی مربوط به آن، متمم دوم قانون اساسی ایالات متحده و مجموعه سنت قضایی بعدی است که از مالکیت غیرنظامی اسلحه گرم پشتیبانی می‌کند.

مالکیت غیرنظامی اسلحه در اکثر کشورهای اروپایی به کسر کوچکی از نرخ آمریکا محدود است. ژاپن، کره، استرالیا و اکثر اروپای غربی نرخ‌های مالکیت غیرنظامی اسلحه گرمی دارند که یک مرتبه بزرگی یا بیشتر از نرخ آمریکا پایین‌تر است. ظرفیت دفاعی جمعیت‌ها به همین نسبت متفاوت است.

دربارهٔ روش‌شناسی و منابع

تحلیل این کتاب بر چند دسته از منابع تکیه دارد. نمونه‌های تاریخی از ادبیات پژوهشی تثبیت‌شده دربارهٔ هر رویداد برگرفته شده و واقعیت‌های خاصی که به آن‌ها استناد شده، همان‌هایی‌اند که در منابع متعدد به‌طور گسترده مستند شده‌اند. شرایط کنونی از داده‌های در دسترس عموم از فدرال رزرو، خزانه‌داری آمریکا، ادارهٔ آمار کار (Bureau of Labor Statistics)، ادارهٔ تحلیل اقتصادی (Bureau of Economic Analysis)، دفتر بودجهٔ کنگره (CBO)، صندوق بین‌المللی پول (IMF)، بانک جهانی و منابع مشابه برگرفته شده است.

چارچوب تحلیلی بر ادبیات سیستم‌های پیچیده، ادبیات شکست‌های آبشاری، ادبیات بی‌ثباتی مالی و ادبیات گسترده‌تر تحلیل تمدنی تکیه دارد. نویسندگان خاصی که به این چارچوب شکل داده‌اند شامل هایمن مینسکی (Hyman Minsky) در زمینهٔ بی‌ثباتی مالی، جوزف تینتر (Joseph Tainter) در زمینهٔ پیچیدگی تمدنی، نیل فرگوسن (Niall Ferguson) در زمینهٔ ظهور و سقوط امپراتوری‌ها، چارلز کیندلبرگر (Charles Kindleberger) در زمینهٔ بحران‌های مالی، و دیگران بسیاری‌اند که کارشان به این تحلیل یاری رسانده است.

مطالب مطالعهٔ موردی دربارهٔ نمونه‌های عملیاتی خاصی که در فصل ۲۲ توصیف شده، از دانش مستقیم نویسنده برگرفته شده و واقعیت‌های خاصی که ارائه شده، همان‌هایی‌اند که نویسنده می‌تواند از تجربهٔ شخصی تأیید کند.

منابع در سراسر این بخش صریح نگاه داشته شده‌اند، زیرا شرایطی که مورد بحث است برخورد صریح را می‌طلبد. ارجاع‌های مبهم به‌جای روشن کردن، پنهان می‌کردند. خواننده‌ای که بخواهد هر ادعای خاصی را راستی‌آزمایی کند، نام‌ها، تاریخ‌ها و نهادها را برای این کار در اختیار دارد. فرایند راستی‌آزمایی بافت و زمینهٔ بیشتری فراهم خواهد کرد که تحلیل این کتاب ناگزیر آن را فشرده کرده است.

این کتاب در پی پانویس‌گذاری جامع نبوده است، زیرا تحلیل آن ترکیبی است و نه تجربی محدود؛ از طیف گسترده‌ای از منابع برای ساختن یک چارچوب بهره می‌گیرد، نه برای پشتیبانی از ادعاهای محدود و خاص. این چارچوب برای ارزیابی خواننده در برابر دانش و قضاوت خود او عرضه شده است. خوانندگانی که این چارچوب را سودمند بیابند، نقادانه با آن درگیر خواهند شد.

خوانندگانی که آن را ناکافی ببینند، آن را رد خواهند کرد. هر دو واکنش برای کتابی از این نوع شایسته است.

درباره این که برای اطلاعات بیشتر به کجا مراجعه کنید

خوانندگانی که می‌خواهند درباره موضوعات خاص این کتاب بیشتر بدانند، چند مسیر در پیش دارند. موضوعات مالی را می‌توان از طریق تحلیل‌های نویسندگانی مانند جان مولدین (John Mauldin)، جیم ریکاردز (Jim Rickards)، لین آلدن (Lyn Alden) و دیگران بسیاری که درباره شکنندگی مالی سیستمی نوشته‌اند، پی گرفت. موضوعات انرژی و زنجیره تأمین را می‌توان از طریق تحلیل‌های نویسندگانی مانند واتسلاف اسمیل (Vaclav Smil)، دومبرگ (Doomberg) و تحلیلگران گوناگون زیرساخت‌های فیزیکی پی گرفت. موضوعات ژئوپلیتیک را می‌توان از طریق تحلیل‌های نویسندگانی مانند پیتر زیهان (Peter Zeihan)، آلفرد مک‌کوی (Alfred McCoy) و دیگران بسیاری پی گرفت.

موضوعات آماده‌سازی را می‌توان از طریق آثار متمرکزتر در هر بُعد پی گرفت. استیو سولومون (Steve Solomon) در زمینه کشاورزی دیم و تولید غذا. الیوت کولمن (Eliot Coleman) و جوئل سالاتین (Joel Salatin) در زمینه کشاورزی احیاگر. کتاب‌های جوزف آلتون (Joseph Alton) در زمینه پزشکی عملی. آثار گوناگون درباره مهارت‌های سنتی که انتشارات استوری (Storey Publishing) منتشر کرده است. ادبیات کلاسیک آمادگی، از جمله آثار راگنار بنسون (Ragnar Benson) و دیگران، با این آگاهی که این ادبیات محدودیت‌هایی دارد که تحلیل این کتاب به آن‌ها پرداخته است.

موضوعات دینی و فلسفی شایسته درگیری با منابع اصلی‌اند، نه با تحلیل‌های دست‌دوم. خواننده‌ای که بخواهد با مسیحیت جدی درگیر شود، باید مستقیماً به کتاب مقدس و ادبیات تعلیمی سنت خود رجوع کند. خواننده‌ای که بخواهد با یهودیت جدی درگیر شود، باید به تورات، ادبیات ربانی و آموزگاران جدی یهودی رجوع کند. خواننده‌ای که بخواهد با فلسفه رواقی درگیر شود، باید به‌جای تفسیرهای مدرن، مارکوس اورلیوس، اپیکتتوس و سنکا را بخواند.

مهم‌ترین آموختن اصلاً از کتاب‌ها حاصل نخواهد شد، بلکه از عمل واقعی به آنچه این کتاب بحث کرده است. درگیر شدن با یک اجتماع مذهبی جدی را آغاز کنید. باغبانی را آغاز کنید. پرورش مهارت‌ها را آغاز کنید. ساختن روابط با همسایگان را آغاز کنید. بازآرایی مالی را آغاز کنید. آموختنی که توانمندی می‌آفریند از انجام دادن حاصل می‌شود، نه از خواندن. خواندن آماده‌سازی برای انجام دادن است. انجام دادن آن چیزی است که واقعاً اهمیت دارد.

پایان جلد چهارم

پایان کتاب

چهار جلد «بر لبه نقشه» (On the Edge of the Map) اکنون کامل شده است. خواننده‌ای که سی فصل این چهار جلد را از سر گذرانده است، اکنون تحلیل کامل را در اختیار دارد: تشخیص شکنندگی سیستمی انباشته و ماشه‌های فعالی که به حرکت درآمده‌اند، سازوکار اینکه فروپاشی چگونه پیش می‌رود و به پایان رسیدن ظرفیت پاسخ، بُعد انسانی فروپاشی و توزیع جغرافیایی تاب‌آوری، مسیر عملی آماده‌سازی و کسانی که از پیش جایگاه خود را یافته‌اند، نظم جدیدی که سر برمی‌آورد و نتیجه‌گیری این اثر.

این کتاب کوششی بوده است برای رویارویی صادقانه با آنچه شرایط در حال شکل‌گیری در سال ۲۰۲۶ به‌واقع می‌طلبد. این تحلیل در خدمت دیدن روشن، اقدام عملی و خیرهای انسانی‌ای پی گرفته شده است که در هر گذاری که از راه برسد، ارزش پاس داشتن دارند. آنکه خواننده با این تحلیل چه می‌کند، مسئولیت خود خواننده است. کار یا آغاز می‌شود یا نمی‌شود. شرایط منتظر نخواهد ماند. انتخاب از آن هر کس است.

باشد که آنان که این کتاب را خوانده‌اند عبور کنند؛ با انسانیتی دست‌نخورده، با خانواده‌هایی که پا بر جا مانده‌اند، با اجتماعی که حفظ شده‌اند، و با بهترین آنچه در وجودشان است که به آنچه در پی می‌آید منتقل شده باشد. باشد که آنان، در گذر از شرایط پیش رو، به جهانی یاری رسانند که به سبب حضورشان بهتر است.

کتاب به پایان رسیده است. کار به پایان نرسیده است.